

سید آقا...

در حقیقت این فاضل بزرگوار، در سال ۱۲۰۰ هجری قمری، در شهر...

به واسطه بیماری درگذشت و در روز...

سید آقا...

۱۰۱

و این بزرگوار...

سید آقا...

در سال ۱۲۰۰ هجری قمری...

و این بزرگوار...

در سال ۱۲۰۰ هجری قمری...

و این بزرگوار...

سید آقا...

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

1. 100
1. 100
1. 100

1. 100
1. 100
1. 100

۲۱۴ ذکر بسای دار السلطنت حیدرآباد +
 ۲۱۵ ذکر تعمیر مسجد جامع و چهارمینار و دارالاشفا و دیگر
 اماکن خیرات و بموجب سند صاحب تاریخ تعلیمات
 وصفت در کاه کپوان فستخانی نامان بیان
 محلهای دیگر که جای خدمت طایرانی را کاه
 ۲۱۶ تقریب و احوال و سبب بنا و وجه تسمیه آن +
 ۲۱۷ ذکر توجیه رایات نصرت آیات بغرم چهار
 یکبار بیجا نکر و شیخ قلعه مسورک و حصانین
 و کلکور +
 ۲۱۸ ذکر نامزد کردن امین الملک با امر اسپاه
 بجانب کندی کوته و توجیه رایات علایات
 به تسمیه آن قلعه +
 ۲۱۹ ذکر متوجه شدن خسرو زمان به تسخیر قلعه کندی
 و بیان بعضی وقایع دیگر +
 ۲۲۰ ذکر فرستادن نیک پناهای بیجا نکر لشکر
 بجانب مرتضی نکر و متوجه شدن فضل خان الداد
 آنجا بفتح شهرکان و نصرت یافتن برایشان +
 ذکر آمدن نیک پناهای بغرم محارب امر او خرمین
 نعره زدن نامزد کردن ستم خان دولت
 را در سیدن چشم زخم به اسلامیان
 بسبب دلی رستم خان +

۲۲۱ ذکر نامزد کردن اعتبار خان و علم خان و
 خانخانان و بیجا لیراو و لغز و تخریب بلاد
 کفار بیجا نکر و بیان فتوحاتیکه مجاهدان منصور
 را رونمود +
 ۲۲۲ ذکر مخالفت علم خان و خانخانان و بیجا لیراو
 و بعضی سرداران و بجانب مرتضی نکر و نامزد
 کردن امین الملک امین الملک بجهت دفع ارباب
 فتنه و شر و نصرت یافتن برایشان +
 ۲۲۳ ذکر خلع نمودن شخصی که خود را بفریب مشهور
 بنامه صاحب کرده و در سرحد بیجا نکر و
 محارب نمودن اعتبار خان و نصرت یافتن
 ۲۲۴ ذکر آمدن کمندراج و ولدیهائی بلبن در بدگاه
 والا و بضمیمه روئی سر فرار گشته مراجعت
 نمودن راه مخالفت پیش گرفتن و ذکر رسیدن
 عضد اشب بر لاسخان و در باب مخالفت
 کمندراج و رفتن امین الملک با سپاه بجهت
 کوشش او و بنظر رسیدن آن گرفت +
 ۲۲۵ ذکر آمدن نیک پناهای بیجا نکر بسبب مرتضی نکر
 نامزد کردن دل خان و خاندان
 ۲۲۶ ذکر خلع و مخالفت و دیوار رسیدن و اغیر اعمال
 را چند روزی نامزد کردن و انداختن این سیال آل
 قوم را و این +

و غرض من این کتاب در حاجی فیصلی و فایده و فایده

که ای که در خط این نشانده او و سرور او و خط او

در عهد فتح محمد
نواب آصف جاہ مظفر الممالک نظام الملک
نظام الدولہ میر محبوب علی خان ہمدانی
فتح جنگ خلد اللہ ملکہ و سلطانہ
مقالہ اول از کتاب حقیقۃ العالم
تالیف علامۃ الزماہنی فیہامۃ الدولہ
میر ابو القاسم المخاطب بمیر عالم مرحوم
در مطبع سیدی واقع حیدر آباد
دہشتہ ہجری طبع

[illegible]

پیش از تجلی اعیان نبیه بر عالم شهید بر تو اول با خلق اسد نوری تافته و دستار
سرای طه اش در چین و حدت قبل از ظهور بجای کثرت به ترائی انی رسول من
رب العالمین تر زبانی یافته زبانی صاحب لوائی که فرمانروای سلطنتش
بنشور گشت نبیا و آدم بین المار و الطمین سر از جیب سر حد ازل کشید
و حکمرانی ریاستش حکم و لکن رسول اسد خاتم النبیین در کف ارکانه
به آرسیده چشم تامل نگا و شکست حدائق قوانین و دینش نغمه رسالت را از رنگ
دبوی اعجازی نیاز می بیند و نظر تقی دستگاه در تفسیح بباطین احکام
ملت پیش کل نبوت را بی استعانت ناخن حنرق عادت می چسبند ضوابط
شریعت غرایش دستور العیال شاهی نشاتین و قواعد ملت بنیایش بر مشق
فرمان واسطه دارین نظم سر سر دوران تاج ازادگان * سپهدا
خیل فرستادگان * بحکم شریعت طریقت اساس * بنور طریقت
حقیقت شناس * جهان را مطلع و خدا را مطیع * اسیران روز خبر را تفتیح
محمد که شمع ازل نور اوست * قلم اولین حرف منشور اوست * خردش نه فیض تعلیم
اوست * ترشح گش از چشم میم اوست * و نقود واحد و اقسام سلام و الوافه
صنوف و اکرام نذر مرآت منور آل کرام و خلفای عظام آن حضرت که اقتضای
آمار بنور اوجه محبت ساخت علم ناسی در میدان خلافت افزاخت نظم همه مرضی
همه راضی رفتند * قرب حق را مقتضای رفتند * کشته در قرب حق اند اکنون کم
رضی اسد تعالی عنهم اما بعد بر آگاهه دلان مصل وجود و حقیقت شناسان کار خانه شهید که
چشم بصیرت را در تماشاگاه سواد آفرینش سر تامل کشید و دماغ ادراک
را از رحن تحقیق وضع عالم نشا رتقل بخشید و اندمختی نخواهد بود که حکیم صراط اطلاق
جست غفلت باقتضای حکمت بالغه خود اندر انسانانی را با داشته اک جسنی و

طر و الباب عبارات واضح خالی از خلال ایجاز و اطلاق اطباء و غیره
 خانه بیان کرد و دلاید کا مطلب که چله نشین کین کا و این مطلب بود بنوید این
 امید دامن اجتهاد و بر کمر همت بست و خانه منتظر الاشاره که هوار انتظار
 چنین ثبات می نمود با میدان این نید استین تقسیم بر ساعد غریت شکست و
 با وجود قلت فرصت و کثرت اشتغال که تدابیر اصلاح قشقت امور و سد ثغور مفاسد
 ملک فتنه خیز دکن علاوه بر تق و فتنه همت مستوعب اوقات است پاره از سات
 عمر کرانایه صرف این مطلب گردید الحمد لله و المن که مصور اندیشه صورت یاد کاری بر صفحه
 زمانه نقش بسته که چهره نوکنان کارخانه عالم از نیرنگهای عبرتش کرده شکست زکی
 رونما تواند برداشت و کار و این خیال از اقلیم تامل سرمایه ذکر می بدست آورد
 که از تحایف اعتبارش جهت مجاوران کشور استقیال بمصدق و لقد کان فی
 قصصهم عبرة لا ولی الا للباب اصناف ارمنان نوایک داشت خنبدی قلم
 منی پسند رنگ گلستان نچیت که دامان نگاه تماشایان از کلهای رنکار نکش چمن
 چمن جبار کرد و غنچه خاطر نظار کین از تراکم نهجت تماشایش زیارت گاه
 تنگنفسی صد لاله زار و این تالیف سرت توام که مسی است بجدیقه العالم مشغل است
 بر دو مقاله و یک خانه مقاله اول در بیان احوال ملوک قطب شاهیه
 انار الله به ما بنهم مقاله دوم در ذکر احوال سلسله علی صفیه ادا م اسدایام دولتم
 و خانه در بیان مجله از احوال مؤلف مقاله اول در بیان احوال عظمت اشتغال
 سلاطین قطبشاهیه رضوان الله علیهم که قریب دو صد سال در مملکت ملک کوس
 سلطان و فرمانروایی نواخته و علم دین و داد در برین سرزمین سینوسواد
 فتح از تاریخ قطبشاهی و غیره تواریخ معتبره و این مقاله مثل
 است بر یک مقدمه و هفت باب مقدمه در بیان نسب شریف شاه و غیره انوار

سلطان قلی قطب بنده **باب اول** در بیان احوال ملک مؤمن بنایب آک سلطان
 قلی قطب شاه **باب دوم** در احوال شاه حجاج جمشید قطب شاه و شاهره
 سبحان قلی **باب سوم** در بیان احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطب
باب چهارم در بیان احوال پادشاه کیتی پناه ابوالفضل سلطان محمد قطب شاه **باب پنجم** در بیان احوال
 پادشاه عدالت پناه سلطان محمد قطب شاه **باب ششم** در بیان احوال پادشاه دین پناه سلطان محمد
باب هفتم در بیان احوال پادشاه شهنشاه آله سلطان ابوالحسن قطب شاه
 المشهرت نام شاه **مقدمه** در بیان نسب شریف شاه غنسان پناه سلطان
 قطب شاه آن عالیجناب بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خلف الصدق امیرزاده
 او میر قلی است ابن امیرزاده پسر قلی ابن امیرزاده الوذابن امیرزاده کهندابن
 امیرزاده ارغوانیوسف ابن امیرزاده محمد ابن امیرزاده نورس ابن شاه منصور ابن قسرا
 میرم ابن شاه نورس ابن امیرزاده بیک مخفف توره بیک که نسبش به آغسرخان
 ابن شاهخان از اولاد یافت ابن فوج علیه السلام می پیوندد و بر وایت صاحب
 تاریخ فرشته از ترکان بشارت از قوم میر علی شکر و بعضی آن خسرو والا
 تبار از اولاد امیرزاده محمد ابن شاه مقتول برادر سکندر شاه می اند و بالاتفاق
 مولد و نشاء آن ملک معدلت نشان تهریه سعدآباد است از محکمت همان و باجمعه
 پدر بزرگوار آن شهنشاه یا امیرزاده او یس قلی او پسر امیرزاده پیر قلی بیک است
 از بطن خاتون خدیجه نام نبت شاهزاده یوسف و او یس قلی را ملک صلح محمدی
 که بسوئب و علوحب از اکابر ایران مهتیا تمام داشت بخویشی خود برگزید و یکی
 مخدرات سرپرده غف خویش مریم خاتون نام را در عقد ازدواجش کشید و از
 بطن او فرزندی متولد شد که ملک صالح او را موسوم سلطان قلی کرده متوجه
 تبریز گشت سلطان قلی از بدو سن تیزداعیه ملک گیری و کشورگشایی بنظر داشت

تا آنکه در ملک تنگ بنامید و دانی بیایه حکم انی رسید چنانچه عقرب مستظم سلکین میکرد
 باب اول در بیان احوال خسرو و موداد شاه و خفران پناه سلطان علی قطبشاه
 شکرش فضل فضل اول در سبب ورود مسعود آن شهیدار از ولایت بملک دکن
 و ترقی آن جناب به تبسیب سبب الاسباب بیایه بلند و ذکر وقایعی که پیش از جلوس
 او بر تخت فرمانروایی ملک تنگ محبسه ضی و قوع آمد و موجب ترقیات
 روزافزون شد و در ذیل این بیان احوال سلطان محمود شاه بهمنی و دیگر سلاطین
 ذکر سبب ورود آن ملک معدلت کسری محمد آبا و بیدر
 صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون امیر حسن بیک ابن فتح عثمان حاکم دیار بکر
 از قوم آق نیلور قوم تتر اقلید دست تسلط یافت ببارفتادگی و قناعت پیر قلی
 جدا محمد سلطان قلی و شفاعت اکابر بهمنان متعرض احوال پیر قلی و اولادش
 فشدیل ایشان امشول عوطف خود گردانید و بعد از امیر حسن بیک پسرش
 خلیل سلطان بنی طریقه پذیر خود مرغی داشت من بعد چون فوت سلطنت با امیرزاده
 یعقوب رسید از روی خرم و احتیاط متفحص احوال امیرزادگان و عامه برایا و سوانج
 قضایا کرد و چون مہنسان اخبار رشادت سلطان قلی که بسند رسیده بود و
 داعیه سلطنت که در سر داشت و اتفاق ترکمان تتر اقلید با ادب جمع جلالش رسانیدند
 و اهل نجسیم و رمل بنی از ملید طالعی سلطان قلی آهکی دادند ازین جهت یعقوب سلطان
 در صدد استیصال شد و پیر بزرگوار سلطان قلی بعد اطلاع بر مکنون ضمیرش متاوره
 با جمعی از مخلصان خود نموده روانگی او با اتفاق عزم بزرگوارش آمد قلی بیک بصوب
 هندوستان محکم گردانید آن شاهزاده که پیش ازین از خوف اعداء عزم بزرگوار
 خود به هند متوقف آورده و اوضاع سلاطین هند پسندین بود این معنی را فزع عظیم
 انگاشته سخت و پایایی خسروانه از اسیان و غیره بهراه گرفته و صحبت عزم بزرگوار خود

طریق سفر هندی پیش گرفت و چون ببرز در رسید بخدمت سیه سر برکت عارف معارف الهی
حضرت شاه نور الدین نعمت الله ثانی قدس سره که نسبت ارادت و قرابت بآن حضرت
داشت چه بسیمه مرزا جهان شاه در عقد ازدواج آن حضرت بومستعد شده است
بنمود آن حضرت بشارت بسلامتی و سلطنت قطری از اقطار هندوستان و چند
اشرفی با و داده فاتحه خوانده و دعای خیر نموده رخصت روانگی از زانی فرمود
او بعد از عبور از دریا عازم دار السلطنت محمد آباد بیدرگشت و در واز ولایت
بدکن بقول صاحب تاریخ فرشته در او آخر عهد سلطان محمد شاه لشکری بهمنی بود و بموجب
نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی در عهد سلطان محمود شاه بهمنی و بالاتفاق رسیدن
او بمرتب امارت و خطاب قطب الملکی و جاکبیه یافتن او کوکنده رابع مصافات
در عهد سلطان محمود بهمنی است و بعد چندی سپه سالار آن عهد دگشت و در فرامین
او را صاحب السیف و القلم نوشتند پس از آنکه ضعف در سلطنت سلطان محمود بهمنی
بقوت راه یافت او نیز در سنه شان عشر و شصه مائت متصدی امر سلطنت ملک تنک شده
خود را موسوم بقطب شاه ساخت چنانکه بعد ازین مشر و عا مرقوم خواهد شد باید دانست
که محکمت تنک طولانی واقع شده از شمال بحوب شرقی آن سر سر دریاے شورت
و شمالی آن او لکه چاند و قدری ملک او دویه که بمرکارسیکا کول پیوسته و غربی آن
صوبه محمد آباد و پیچاپوره جنوبی آن ملک کرناٹک است که الحال مع بالا کهاٹ و ولایت
پایان کهاٹ داخل صوبه حیدرآباد است و در ایام سابق پیش از استیلای سلاطین
بهمنیه صوبه مذکور در تصرف راجه های تنک و پای تحت تنکانه و رنخل بود و بعد از آنکه
بصرف بهمنیه درآمد بعد چندی در اقطاع سلطان علی که در آن زمان مخاطب بقطب الملک
بود مقرر گشت و چون سلطنت بهمنیه منزلزل گردید قطب الملک رایت سلطنت برافروخت
کوکنده را پای تخت خود ساخت گویند کوکنده در ازمنه سابقه بمانخل موسوم بود

و راجه آنجا دیورانی نام داشت و درین صوبه بشت شرفی متصل بر یای شور و جنگل و
قلاع کوهی بسیار واقع است و رود پاک در صوبجات کن جاریست همه یک جا شده
بر یای شور می پیوندد و چنانچه کنگ کو داوری رود های صوبه خجسته بنیاد و لاکها
برابر هم یک جا مجتمع شدن از سر کار راجبندری گذشته بدریا میرود و بهر او
کشنا و سیکه در آن یک جا شده از بیجا پور داخل صوبه حیدر آباد گشته و از میان جنگل و
آبادی گذشته نزد یک چاهی پلین بر یای تخت میگرد و مخفی نمائند که سبب ترقی آن شهر است
بوجب نوشته صاحب تاریخ فرشته آنکه سلطان قلی چون دید که سلطان محمد شاه
لشکری بهینی غلامان ترک را برین سز و مکر میبارد و خود را در سبک غلامان ک فسلک است
و بنا بر بهارش در علم حساب و سیاق بخدمت مشرفی محلات حرم غراخص
یافت و خواست از حسن سلوک و امانت و دیانتش را ضعیف نساگر کنند و در ان ایام
از جانب عامل حکمت تکلف که با تمام در جا کسیر اهل حرم بود عرایض مشرف گشت
دزد و قطع الطریق در پر کجاست و تمدد و سر کشی ر بایا و تعلل و ا بهال در ادائی ل
واجبی و استعدای فرج از بارگاه سلطنت جهت دفع باغیان و مفسدان رسید
سلطان محمد شاه خواست که بعضی از امرای کبار باد و سه هزار سوار بدان صوب
نامزد کند سلطان قلی بواسطت بعضی از خوانین حرم بعضی رسانید که اگر این جهت
باین بن درگاه مغض شود باقبال خداوندی بی بد و لشکر دفع باغیان با سهل و جود
صورت ظهور خواهد گرفت و بیادری طالع معبوض پیرائی رسید و بغایات سلطان
بدان خدمت سرفراز شده و برنجی از پراهمیان خود بدان پرکشت روی توجه
آورد و بحسن و بهیسه بهاز میدان معتبر را از آن خود ساخت و بنز و ر بازو
اتفاق پرکشت و حوالی آن که در اقطاع امرای دیگر بود و از لوث وجود اهل بغی و
خدا و مصفا ساخته بشجاعت و مردانگی موصوف معروف گردید و صاحب تاریخ قطبشاهی

چنان نوشته که سلطان قلی همراه عثم خود اعزاز شرف ملازمت سلطان محمود را
 بهمنی نمود و تحف ایران از نظر گذرانیده به تشریفات خروانه و تقسین منزل لایق
 از جانب سلطان مسند زو کم شد و بعد چند گاه که جهات حسب و لنوا ساخت
 گردیده نیندوان عین از ولایت خنبد فوت سلطان یعقوب رسید عیش
 اراده مرحمت بوطن مالوف نمود از سلطان رخصت خواست سلطان بعد
 جد بسیار او را رخصت داد اما سلطان قلی را هیچ گونه رخصت نداد و نظم
 برینکه آبا و اجدادش مدتی مدید داراست ایران زمین کرده بودند و آنرا
 رشادت برجیش بود ابو و ابو را مشمول عواطف خروانه گردانیده از مقربان
 خود ساخت و روز بروز بنا بر ظهور کارهای شایسته و مراتب بندگی و فدویت قریب می

ذکر قتل شکار از موجبات ترس آن پسرهای

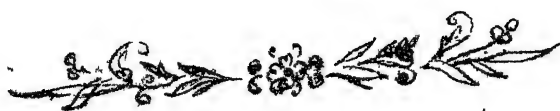


روزهای سلطان متوجه شکار شد هر چند که امر او مقه بان دیگر احب حکم سلطان
 شکار بسیار انگفتند اما آنچنان که پسند خاطر سلطان تواند بود صورت بدست
 مگر سلطان قلی هر شکاری که انگفتند موافق طبع وقت پسند سلطان افتاد
 بنا برین در آن روز سلطان صد و پنجاه اسپ عاقی قناری ترکی بازرین و لجم
 زرین و تلخقی می حاضرند با و مسمیت نموده و کربل را با توابع و منضمات
 در وجه اخراجا تشش مقرر نمود و بخطاب خواص خانی اختصار بنحید

ذکر واقعه دفع قاصدان

بموجب نوشته صاحب

تاریخ قطبشاهی



روزی که سلطان به سیه باغ دلکش متوجه شد و آن روز را بعشیر عشرت
لبس برد چون وقت مغرب بمقدور ملت مرجع نمود و سایر اماره و سپاه منازل
خود را رفته جمعی از امرای حبشی و دکنی فسرمت وقت یافته بارانده فاسد مسلح
بدر بار و آور آمدند از تائیدات سبحانی سلطان غلی با و جوانان سحر در بخت تهریه
حاضر بودند بشاهد شورش و غوغا و اضطراب سلطان بمداخله و مقاتله
آن مفسدان پرداخت تا اینکه پنج نفر از آن ده تن قتل رسیدند، باقی ماندگان
بصرب پیکان و خنک فضا، مخالفان تنگ کردند و فساد انجمن ان شاه برج
را که سلطان بر آن برآمد بود احاطه نمود و بجان می کوشیدند معان این
حال حب فندان واجب الاذعان سلطان حسن خواجه جهان با حاجت
خراسانیان جهت محافظت برج و باره بزور کمند بالاسه حصار بر آورده به
پیکان جان سنان هجوم مخالفان را متفرق ساخت و از جانب دیگر سلطان
فصله با بیج جوان آن قوم بی باک را بر خاک هلاک انداخت الفصله چون

و ن شب درین هنگامه برآمد و آفتاب طلوع نمود و مخالفان راه منبر ایش
رفتند و جمعی بیاد اش خود رسیدند سلطان نظربه دلاوری و جان فشانی سلطان
را که زور بازو و مفتاح این چنین فتح شد بمضب بلند سر منبر از و خطاب
رجعت قطب الملکی ممتاز کردانید و هر یک از آن جماعت خناسیان را که جنگ
او رفتن و یار بودند با انواع نوازش شاهانه منبر از ساخت فخری نمائند که صاحب
مارنج فرشته درین واقعه جلالت سلطان قتل مذکور نموده بل واقعه مذکور را
بدین آیین نوشته که در سنه و تسعین و ثمان و مائه و کهنیان و حبشیان
بنابر حقه و حد خواستند که غنایان و ترکان را از نظره سلطان بسیندازند
بر چند تبیه کردند و سودمند نیامد ازین جهت قاصد قتل او شد و تمام
اهل قلعه ارک را تا فیلبانان و پرده داران و خدمتکاران با خود متفق ساختند
پس در شب بیت و یکم ذی القعدة از سنه مذکور که نسیه اعظم به غیبت
خود عالم را مظلم گردانید قریب هزار کس از سوار و پیاده مسلح
و مکمل از آن کافه نعمتان بیک ناکاه خود را بقلعه ارک که دشمن
سلطان محمود بود رسانیدند و باندیشه آنکه مبادا غریبان بحد
سلطان در آیند در مارا از درون بسته متوجه قتل و شاهی
شدند سلطان محمود که در آن وقت بباط عیش و نشاط کمرده بود
تا از استماع این غوغا از جای خود برخاست تا بخطر خود یرد از دهن
از دکنیان عندار بر پهنونی پرده دار با سجا رسیدند شیر بهی شجاعت
عزیز خان ترک با چهار غلام ترک و یک صحن علی بنز واری و سید میرزا
مشهدی با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان جایل شدند
سلطان درین بین فرصت یافته خود را ببام قصر شاه برج رسانید

و در چهار دیوار قصر بسته غریبان و ترکان را که هفتصد و پنجاه نفر بودند
مفندان مأمور گردانید و بجهت یکی را بیرون فرستاده بغریبان پیغام
کرد که بجهت نوعی که توانستند خود را با بیچاره سائیده و دفع این مفندان
نمایند فرما و خان ترک و قاسم برید و شیر خان اردستانی و
عماد و خان کیلانی و کشور خان غلام خواجه جهان کاوان با سه صد و
پنجاه صد غریب و ترک ترکش بند متوجه قلعه شدند چون دروازه ها مسدود
یافتند کنگه ها برکنند شاه برج انداخته بکمال محنت و شقت هشت کس
ببالا برج برآمد به نیر کشیدند بعضی دکه بنیان و جشیان بخمال آنکه لشکر
غریب و ترک با تمام قلعیه در آمدند مضطرب شده رو بگریز نهادند و از
کمال اضطراب خواستند که بیرون روند جو انان سبزواری از سواران
پادشاهی نزدیک دروازه رسید و بشیر و تیر بدفع ایشان پرداختند
ایشان باز قلعیه در آمدند و خواستند که دروازه ها ببندند جو انان سبزواری
فرستاده جلوریز از عقب ایشان در آمدند و فیما بین جنگ عظیمی و فتح
شد که ناکاه کشور خان با رستخ این خبر در پای شاه برج با صد جوان
صبح در رسید و مخالفان را بجانب عمارتیکه از پنجه محل میگرفتند گریز انداختند چون
نصفی از شب گذشت کرده فتنه اش و دیگر شاکر و پیشه که گواست با مخالفان عهد
موافقت بسته بودند درین وقت بنابر اظهار و تلخواهی بمقام مخالفت در آمدند و بیجا
علفی را آتش زد و هر و شنی آن مخالفان را از درون خانه ها تیر یک در آن پنهان
شده بودند بیرون می آوردند و بکوب و چوب و مشت و کله قلعیتل میرسانیدند و درین
اثناء معلوم سلطان شد که اکابر دکن قریب سه صد سوار در بعضی محال غلبه
مسلح و مکل ایستاده منتظر آنند که چون روز روشن شود بهیئت مجموعی بر دروازه

در باره حمد آورده گشته بیست و نه سلطان جهانگیریه خان ترک را که بکمال
نقب بود بجا حفظ در دوازده قلعه مامور گردانید و خانبهان ترک افغان بود که با مردم
خود بجا حفظ شهر و بازار پر دانه و اسببان تازی تشار از اصطبل خاصه
مردم تقسیم نمود که سوار شده و بار از روزگار مدبران برآوردند بعضی از آن مدبران
بر دست و دلخواهان کشته شدند و برخی خود را در خندق انداختند و بعضی دیگر
که مخفی شده بودند به دو سه روز بپاداش خود رسیدند و قصه چن روز روشن
شد سلطان محمود بر تخت نشسته جمیع غریبان و ترکان را حکم قتل حرام خواند و کهنی
و حبشی و غارت اموال و اسباب ایشان منهدم نمود تا آنکه در نمونه قیامت
برپا بود و کسی را یارای آن نبود که شفیع گردد و التماس عفو کند آخر الامر
یکی از فرزندان شاه محب الله پیش سلطان آمده شفاعت کرد تا آتش
غضب سلطان منهدم گشت و سینه صاحب تاریخ فرشته به بنداز شدن
سلطان منهدم گشت و اسباب قطب الملک در قلعه توج سلطان جهت تمیبه بهادر
کیلانی مذکور کرده ذکر قصه بنیاد کیلانی بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته
در سنه تسعة و تسعين و شان مانده سلطان محمود و محمد ائی خواجه با شتم تبریزی
را که از ملازمانش بود نزد سلطان محمود بهی فرستاده پیغام کرد که بباد
کیلانی از امرای سلطانی که کنسار دریا و بنادر و کنش گوده و غیره
و دست تصرف خود دارد و میت و چهار کشتی بنا در کجرات را که پراز اموال
و اسباب تجارت بود غارت کرده به آن گفتایند نموده غلام حبشی یعقوب
نام را با دو ویت کشتی جنبی بهایم فرستاده در نهب و غارت باقصی لغایت
کوشیده مصدر اعمال شنیع گشته و من بعد نیز واجبه دارد که لشکر از دربار بندرسورت
فرستد و در غرابی کوشد و لشکر کجرات از راه جنبی مستقر آن ستم پیشه فرستادن باندیشه آنکه ولایت

وکن پایمال نشود مشکل و لشکر عظیم ز راه دریا نمودن ازان مشکل تر حل این مشکل از تنه
سلطانی بسهولت خواهد شد و الا ایام فرساید یا ازین دوستان قدیمی بهر نوع عا
اولی و هر رسد سلطان اجد اطلاع برین مضمون بحکم برآمد بنفس بنفس متوجه دفع
بها در کردید و قاسم برید را همراه گرفته از امرای دکن مثل یوسف عادل خان
و نیکان خان و کهنی و ملک احمد بجرمی و مسخان دلد خوابه جهان نان ترک
که در سلک ملازمانش منسلک گشته در احمد کبر بود و فتح الله عماد الملک افواج
جلیده هر کس بقدر استعداد خود بار سال فوج امداد نمود سلطان نخست
بها در متمرکز شدن مقصود اینکه سلطان محمود کجبر اتی مکتوب بچنان مضمون نوشته
باید که کمال خان و صفدر خان کجبر اتی را با اموال گشتیها بجنور ارسال نماید و شت
بها در چون شنید که خدمتکار سلطان فرمان می آورد و راه داران خود مستلیم نمود
که حامل فرمان را حاضر شوند و نگذارند که از خطه میج پیش آید و سخنان لاف
و کراف بر زبان راند سلطان باستمع این جنبه با عساکر کمک متوجه دفع او
شده بکوی متواتر قطعه جام کهنی رسید و قطب الملک و کهنی را که طرف دار الملک
تکلم بود و پیغمبرش نامور کرد جمعی از کیلانیان که از جانب بها در سرکش داران
قلعه بودند بالاس بروج برآمد و بجنب پر واخته ناکاه تیری بر سینه قطب الملک احکفته
رسید و بداران با شتافت سلطان تابوت او بدار السلطنت روان کرد
سلطان قسلی خواص خان همه اتی را بخطاب بر قطب الملک عزایتی از بخشیده
فصلیه کو کثیر و درکی و بعضی مواضع دیگر از محاکمات با قطع او مکرمت
نمود در بهمان روز قلعه مذکور را به امان مسخر ساخته و متعلقان یوسف عادل خان سپهره منکبیر
که بها در متمرکز اندیشه عادل خان در آنجا نشسته بود متوجه شدند و از افواج سلطانی به آن قلعه
نرسیده بود که بها در بر عکس مقصای اسم خود کار کرده از انبار بهر لودی فرا آورد و سلطان آن قلعه را

بها در بانی آن بود در مدت سه روز گرفته بصوابه قاسم برید بمرج روان شد و لفظ
مع چون را فرزند مدد دیو بجزر آمد به ستر صناعی میرید اما نطلبید و در دست
سی عراتی و عربی از باب بنها و ربع اسلحه سواران بدست آمد و اسلحه و اسبان
سگرایان بها در بنا بر اظهار خلوص ایشان بخدمت سلطان باز بایشان تسلیم شد
و خیر خواهان بها در که دوار دوی سلطان بودند با و اشاره کردند که رجوع بکاف
سلطان نمایند تا ملک شمس را و مقتدر یابد و قبول این معنی کرده بخدمت سلطان
خواججه چنان کیلانی را جهت اظهار خلوص بندگی و خواججه نعمت اسرار برالت
فرستاد اتفاقاً بنارنج میت و هفتم رجب ۸۹۹ شمس و تسعین و شان ماته که خواج
نعمت اسرار استخوان لوسی رسید سلطان را بهری متولد شد و موسوم باحمد
گردید قاسم بریمینیت قدم خواججه نعمت اسرار را تقریب عفو جاییم بها در نمود
سلطان از تقصیر شمس در گذشته فرمود اگر او بخدمت شتابد و وزیر بخیر فعلی
و مال مقتدری بدیوانیان رساند قلع و بلاد مسترخمه باز بر او مستبر
خواهد گشت خواججه نعمت اسرار و نوشت که بزودی متوجه درگاه سلطان شود
تا تمنیات ب حصول انجام آن بر گشته بخت آن غنایات سلطانی را حاصل بر عجز
وز بونی نموده باز از رجوع و اطاعت برگشت و سخنان بهیوده بر زبان آورد
سلطان این خبر شنیده متوجه قلعه کاه که بانی آن نیند آن برگشته بخت بگشت
و بعد بنحیر آن قلعه و تخریب مقصده در استیصال او راسخ قدم گردید در آن
اشا ملک شمس الدین طارمی که از جانب آن تیره بخت حاکم بند و ابل بود با اتفاق
مرداران آن جد و بخدمت سلطان شتافت از معنی بایی جلالت بها در طلبید
و در گرداب اضطراب افتاده در قلعه پنا که مستحکم ترین قلاع آن جد و بود و متحصن گردید
سلطان و بجانب کولاپور آورد که از آنجا بتماشای دریای ابل رود بها در حیم البنا

تصور باطل از آن قلعه بسروان آمد تا بحیل خود را بکولاپور رسانید سر راه بر سلطان
کیر و مصاف نماید عاقبت کار بصولت سلطان راه فرار پیش گرفت و اکثر لشکریان
از او جدا شدند بعضی بسطان پیوستند و برخی بعاذل خان و سلطان با تنصوب
ملک فخر الملک خواجه جهان حاکم پرینده بعین الملک و مه خان سر لشکر اعظم الملک
جهت سرانجام مهم قلعه و ضبط آن نواحی تا آن برکشته بخت باز قلعہ پیاله بازگشتند
پیام فرستاد و خود بکولاپور رسید آن تیره بخت بعد اطلاع برین امور باز رجوع
بدرگاه آورد و بوساطت خواجه نعمت اسد تبریزی و خواجه فخر الدین عرفیه فرستاد
بدین مضمون که اگر قولنامه بهر اقدس دستگه برید و اعیان دیگر برسد از سر اطمینان بحضور
رسیده بقیه التمر بر جاده اخلاص و بندگی مستقیم خواهد بود سلطان برای تسکین تیره
فتنه و فساد این مرتبه بنیة متمسک و را قبول نموده قولنامه بهر افسر بوجوب درخواست او
فرستاد و همراه خواجه نعمت اسد بحرب التماس او صدر جهان که ملقب بشرف العین بود و
زین الدین حسن قاضی اینرجهت فرید اطمینان آن برکشته طالع روان فرمود و چون
رهنمون آن و اثر کون بخت او بار بود باز ره نورد و طریق ارتداد شد الله سلطان بعد
شنیدن این خبر خواجه جهان انجلیت خاص و لمر صغ اختصاص بخشیده بدفع
او مامور کرد و خواجه جهان با اتفاق قطب الملک همدانی و امرای دیگر متوجه دفع
اوشد و آن اوبار گرفته بفرط غرور و استکبار باد و نهرا سوار که اکثر کبیلانی
و خراسانی و مازندرانی و عراقی بودند و پانزده هزار پیاده و توپ
و تفنگ بسیار در مقابل درآمد و در اثنای جنگ تیر می بر پیلوی و رسید و
زین خان با مه خان بضر بستان او را از خانه زین بر زمین انداخته بحکم آنکه یا داش
چین بر من قتل است سیر غرورش از تن جدا کرد و اندیده و اسلحه او بمنطوق من
قتل قتیلا فله سلبه بحکم سلطان پیش رسید و خواجه جهان از پیشگاه سلطان بوی

یک بخت خاص و کمر صعب و سبب نازی دیگر زنجیر فیل نوازش یافت و لفظ مخدوم
در خطاب او نرسوده شد یعنی مخاطب بنحدم خواجه جهان گشت و همین الملک کنعانی بنبد
و ده جت آوردن ملک سعید برادر بها در قتل و اموال و جیات او حسب الحکم سلطان
روانه شد و بعد چندی ملک سعید را با اموال و جیات آورد او سعادت ملازمت
حاصل نمود و پنجاه زنجیر فیل و سیصد اسپ عربی و جواهر بسیار از اموال بها در قتل
از نظر او زکندرانیده بن خطاب بها در الملک سرفرازی یافت و قطع بها در قتل بملکین الملک
کنعانی بصوابه یک ملک برید مفوض گشت سلطان به ابل متوجه شده و قفسج سواحل دریا
کرده و حسب التماس یوسف عادل خان ورود مسعود به بیجا پور نموده و ضیافتش
در کابل باغ قبول نمود و بمقتدار السلطنت بمید معاودت فرمود و بمقتضای احوال ایلیان
سلطان محمود کجراتی پرواخته اسپان نازی و نفوذ مضاعف انجیکه ایلیان آورده بودند
پنج من مروارید بوزن دمان و پنج زنجیر فیل و یک خنجر مرصع صاحب ایلیان برای سلطان
ارسال نموده و کمال خان و صفدر خان و بسیار مردم کجرات را که در بند بها در
بودند با میت سلسله کشی که بها در گرفته بودند بملازمان سلطان محسود کجراتی تفویض
فرمود و سلطان بهمنی در سنه ۹۱۱ هجری و شصت و هفت سالگی قطب الملک بهمانی را طرد
تمام ملک ملک ساخت و کلکنده و رنخل با مضامینات بر قطع قدیمی افزود و است
محصول انجیکه محمد قاسم فرشته درین قضیه بقید قلم آورده اما صاحب تاریخ
قطب شاهی در وصف مذکور شجاعت و جلالت قطب الملک بهمانی و افتخار
فتح قلعه میج گردانیده و از سوجبات ترقی رتبه او شمرده چنانکه نوشته که
هنگام توجه سلطان قطب میج و الی آن کافه سی متهور بود و پوئه نایک نام و
پنج هزار و صد هزار پیاده همراه خود داشت چون سلطان بمجا صده پرخش
بر روز آتش جدال و قتال متهم می شد و خرمن جیات اجل رسیده کان

می سوخت تا اینکه روزی دیوانایک پیروپوٹہ نایک را که بحال تهور در میان کفار نام آور
بود قضا کشید و قدر اندر بانوهای از سوار و پیاده از قلعه بیرون آمده در مقابل ملک
قطب الملک حمدانی پا در میدان مبارزت نهاد و هر دو با یکدیگر درآوختند و بعد
از چند دست زد و بدل بضرب شمشیر آهرا آن ملک کامکار را ز پا در آمد و آن ملک
سرش را ز تن جدا کرد و کشته شدن او که سه دایه و استظهار لشکر کف را بود را سبب
اقتدار کفار و کمون ساز گشت و پدرش پوٹہ نایک از سطوت سپاه اسلام اندیشیده
جمعی از مقربان خود را فرستاده از روی عجب امان طلبید و بشغافت امر او خوانین
بعد بقتل اموال و خنجرین بر سر کار سلطانی پوٹہ نایک و دیگر کفار قلعه باز و فتنه زنه
امان یافتند و روز دیگر سعادت آستان بوسی سلطان فایز شد و سلطان ملک

قطب الملک را در جلد وی آن بنان جلالت که کلید این چنین مفتوح بود بیشتر از پیشتر
مشغول عواطف گردانید و انجیکه از اموال و جهات کفار دران قتلعه بود بدستشید
و گرفته و فساد ملک و بیار حبشی و دفع آن بنیر و سی ملک مؤید تالیذایزدی
حساب تاریخ قطب شاهی آورده که در ایام لرزل اساس سلطنت سلطان که اکثر امار
و اقطاع خود را بایت خلاف برافراشته مجلس رفیع عادل خان معالیه دارا پور
و بلکوان عریضه مشعره تبر و سه کشتی ملک دینار حبشی با اتفاق ملک خوشقدم ترک
و عزیز الملک و متضمن اینکه جناب سلطان بدفع ایشان توجه فرمایند تا آتش فتنه
پیش از اشتغال اطفایا بد بر کاه عالی فرستاد سلطان بعنه مرزم امرار اطلبید
و عساکر فرا هم آورده و متوجه دفع مخالفان شده و از آنجانب مخالفان نیز
باستعداد تمام رو بمقابله آوردند سلطان درمینه مجلس رفیع عادل خان و ملک
فخر الملک و امای دیگر اقلین فرمود و در سیره برید ممالک ملک قاسم ترک و قدحان
و جهانگیر خان او برای کمک که هر طرف حاجت بکجا افتد و کند ملک قطب الملک را

بالشکر خاص مستر رنوده خود در قلعه با سلع داران ترک و هندوستانی و افغان و
اسیران هندوستانی استوار گرفت و مخالفان نیز بتوبه صفوف پرداخته بجنک
در پیوستند در خلال این حال ملک فخر الملک صاحب میمنه و ملک برید صاحب میسر
بر مخالفان تاخت جمعیت مخالف پریشان ساختند امرای حشمتی بشنا به این حال رو
لقب کاه سپاه طغریا به آورده جمعیتی را که در پیش قلعه بود مستهلزل گردانیدند ملک
قطب الملک بمقتضای این تزلزل با حیل خاص بر افواج امرای جوش تاخت و آن چنان
بر و انگی کارزار نمود که سپاه جوش و لقب را آورد ملک دینار در بند اسیری
گرفتار شد من بعد سلطان بشاعت مجلس فریض عاقل خان و اعیان دیگر قلم عفر بر جثا
کشید و غنایم ستره گردانید و ملک قطب الملک را ز رو جواهر و خلعت های نفیس اسپان
تازی و عراقی و فیلان کوه سپیکر زیاده از قیاس مرحمت فرمود و بقول صاحب
تاریخ قطب شاه ای و را درین دایره امیر لایحه امرای جمیع ممالک تلنگانه ساخت و بر جایگزین
قصبه کوکب و بعضی از ولایات تلنگان فتنه و ذکر قصه تاریب ملک قاسم برید
در بسنگ میکه ملک قطب الملک و غیره از حضور مرخص شده بمالک خود با مراجعت نمودند
ملک قاسم برید خلو دار السلطنه از امرای ذی شوکت مغتسم انکاشته و باقی اعیان را
با خود منقح ساخته بجهل تمام خود را بجنور رسانید و متصرف امر وزارت و حکومت گردید
بعد استقلال اکثر مقرران بارگاه سلطان ابجهانه بر انداخت و با استبداد و
تمشیت تمام سلطنت پر داخته سلطان ابی دخل مطلق ساخت و بکمر حیل در پی
استیصال بعضی امرای کبار که با او همداستان نشده بودند و بقیین میدانست که
نخواهند شد امرای عظام مجلس فریض عاقل خان و دستور ممالک ملک دینار
و ملک قطب الملک و غیره بعد انگی بر این بمنه بر پیغام با هم عقد اتفاق بسته و
با اجتماع عساکر پر داخته بفرم تمسبه ملک برید از ممالک خود با روی توج به دار السلطنه

آوردن آن رو باه خصلت ابد استماع این خبر توجیه شیران میشد جلالت باتنج و کفن
بخدمت سلطان آمده بعد عجب دزاری اگر کیفیت اتفاق امر بر قتل او عرض نمود و استدعی
عفو خبریم کرد سلطان خریب خورده بر عجب دزاری او ترحم فرمود و بواسطت جمعی از علما
و سادات بر ملک قطب الملک پیغام داد که از لازمه فوت و اطاعت آن فرزند
سعادت مند که هیچگاه امری که خلاف مرضی ما باشد از آن سعادت مند بظهور نرسد
آنکه بایس خاطر ما از سر تقصیرات ملک برید و در گذشته نوعی سعی در اصلاح فسادان
مطیع فتنه مان بظهور رسد که امر ابقای مات خود باز گردند ملک قطب الملک در خلوت
پیغام سلطان بکوشش ممکنان رسانید امر در مقام اطاعت سلطان آمده مصالحت
بدینگونه تشرار وادند که برید دست از حکومت برداشته بجانب اوسه قند بار که
جاکیره است شتابد و ملک قطب الملک و امرای دیگر بدینار خود مراجعت کنند
و هر سال بدینار شهریار حاضر شده و بجا و کفار بیجا بکر مبارک نماید و برین قول
عهد و موافقت بمیان آمد و چون بحسن سعی قطب الملک این چنین مصالحت بوقوع پیوست
و دشمنی هاب و ستی با مبدل گشت سلطان در مقام نوازش در آمده مملکت بقدر
کنج داشت بهشت هزار اسپ بر ولایت جاکیره شش افزود و باقی امر با تشریفات
معمولی محلی ساخت رخصت الضراف ارزانی فرموده و ذکر توجه ملک کامکار
چیت آمد و سلطان این کم نهضت بفرم جاکفار بیجا بکر چون سلطان در او اسطش
نمان و تسع ماته بموجب تشرار داد امرای کبار با امرایکده پای تخت بودند معینم
جاکفار بیجا بکر نهضت فرموده موضع اژکی را مغرب خیام ساخت
ملک قطب الملک با استماع این خبر با سه هزار و ده هزار پیاده و سی
فیل بمحک سلطان پیوست و امرای دیگر مثل مجلس رفیع عادل خان فتح
عما و الملک و دستور حاکم ملک دینار و سلطان احمد نظام الملک بحری

بزرگوار و بسیار محترم گشتند و عواطف تنهایی ستایل حال آنکه مراد سعادت
جدا جمیع امرای و بزرگان و اعیان و اشراف را با جمعی از اراکین و اشراف که
بیشتر روان فرمود تا بولایت بیجا گردیده آمد و فتح باب قتل و غارت نمایند و متعاقب
سلطان شهبه بکشت آمده ظاهر قلعه را بچو را مضرب خیام نصرت فرجام ساخت
و فرمود تا مردان دلاور بجای صده قلعه پرداختند مشرکان هراسان شده
بذریعۀ زیر بسیار و جواهر بی شمار و قبول نمودن باج و حشمت استقامت گشته تقویض
قلعه نمودند سلطان حکومت قلعه را بچو رود و مدخل با توابع و مضافات که بدست
نصرت اولیای دولت آمده بود بمجلس رفیع مرحمت فرمود و امرار از پیشگاه
حضور خفیه حکمت شن بما که ایشان رخصت انصراف از زانی گشت و کرقصه
استخلاص سلطان از دست قتل و قاسم برید در شنبه شنبه
و شنبه ماته چون مسند عالی ملک قاسم برید شنید که سلطان با همه هیأتان حضور مجلس
بیدر معاودت فرمود و لشکران فرود در حضوریت نصرت وقت غنیمت
دانستند بالشکر بسیار با اتفاق امر که با او یار بودند متوجه دارالسلطنت بیدر
گردید و در بنم و بیچ سینه مذکور بظاہر بلده رسیده بمجا صره پرداخت و ناله حال
مطلب ساخت چون باب الفتح مسدود دید و مدت محاصره بطول انجامید
مستحفظان قلعه را بمواعیه فریست تا ابواب قلعه گشوده آن رو باه خصلت را با پای
اندرون قلعه در آرد و زنده ببرد و در قلعه بر سر خا جهان که خدیو خواه سلطان در
بدخواه او بود تاخته او را بقتل رسانید و بر مندر وزارت و حکومت شکن گشته
سلطان در امور سلطنت بی دخل مطلق گردانید مجلس رفیع شنیدن این خبیلهایم
بار دیگر بار سال و سال و در سایل در باب استخلاص شهبه یار و دفع آن متمرعدار
امرای کجبار مثل سلطان احمد بحر و فتح احمد و عماد الملک و دستور ممالک و ملک نامد قیام الملک

را متفق ساخت و لشکر بسیار فراهم آورد و چون امر بظاهر و اراسلطت رسید آن
متمم در نوبت با عساکر خود و سلطان انخواهی نخواستی همراه گرفته از شهر بیرون آمد و بمصاف
آورد و در اول و بلد که سپاه ملک برید با سلعداران سلطانی و یانی امر به هیئت
اجتماعی بر لشکر امراد خوانین نامدار حمله آوردند و تزلزل در بنای ثبات انداختند
عرق جلالت و شجاعت قطب الملک بمشاهده جرات سپاه مقابل بحرکت آمد و
با جمعی از دلاوران محسسه بنزد بر قلب سپاه ملک برید زد و حیدر خان سرنوبت
و جمعی کثیر از بهادران لشکر برید را بر خاک هلاک انداخت از کشته شدن حیدر خان
پشت استقامت قاسم بر یکتی خود را در میدان قطب الملک و مجلس رفیع و دیگر
امرای عالیشان استه فرار بموجب سلامتی خود پنداشتند بجانب اوسه و قندهار
بگریخت بعد از ان امر از د سلطان حاضر شدن اظهار خلوص بندگی نمودند و سبب توجه
خود بایدار السلطنت که استحکام سلطان و دفع شر بریطه بد بود عرض داشتند
و سلطان را بر سر سلطنت تشکیر کرد و انیده و مشمول عوطف حسد و اندیشه بیدار
خود را مراجعت نمودند و ذکر قصه توجه سلطان بتادیب عادل خان
صاحب تاریخ قطب شاهی آورده در آخر سال نه صد و ده هجری بسبب از سباب
بر خاطر همایون سلطان که در کدورت و ملال از جانب مجلس رفیع عادل خان نشست
و چون با دوا و امر احیانیکه پیش ازین مذکور شد بر سر سلطنت تشکیر گشته برای تنبیه
و تادیب او برخواست مراد صاحب تاریخ قطب شاهی از سبب و حشمت سلطان محمود
رواج مذہب اشنا عشر لیت چه درین وقت عادل خان با علان مذہب امامیه
پرواخته خطبه بنام نامی امیر اثنا عشر علیهم صلوة الله الملک الاکبر فرین ساخته
نام اصحاب را بر انداخته بود و این منعی بر خاطر ملک برید که در تنن تعصب داشت بسبب
کران آمده سلطان محمود را بران داشت که با دوا و امر عادل خان ابر و در چنانچه بعد ازین

به بعضی زبان زد ملک و قلیج رخم خواهد کردید القصه سلطان محمود بصوابید امیر برید
 از قطب الملک و ملک فتح الله عداد الملک استعانت نمود و بهر یک ازین دو امیر
 نامه مشتمل بر مراتب امداد درین مهم نوشت عداد الملک از بهر اس عادل خان در اعانت
 تساهل و رزید و قطب الملک بپس حقوق خداوندی بسپاه کینه خواه خود را بخت
 سلطان رسانید شهرار رسیدن ملک نامدا قوی دل کشته عنان غریت بصوب
 بیجا پور معطوف گردانید مجلس وضع صلاح کار در آن دید که بواسطه قطب الملک
 اصلاح این فساد نماید بنابراین مراسلات محبت سمات مشتمل بر معافیه و دلپذیری
 مصوب رسولان شیرین زبان بملک قطب الملک فرستاد و از راه مرو ت امرای
 دیگر را با خود متفق ساخته شفیع حنفی را به مجلس وضع کشت سلطان از سر تقصیر او
 در گذشته مستقر سلطنت محمد آباویدر مراجعت نمود و امرار ارضیت معاودت بحالت
 ایشان از زانی فرمود محمد قاسم فرشته قصه توجه سلطان جهت تادیب عادل خان
 بدینگونه ترسیم نمود که در سنه عشر و تسعمائه امیر برید پسر ملک قاسم برید بعد فوت
 پدر خود بر مسند وزارت و حکومت بجای پدر نشست و همچون پدر خود سلطان را
 در امور پادشاهی بی دخل مطلق ساخت مجلس وضع عادل خان فرصت یافته
 متوجه کلبره که شده و با احمد عین الملک مصاف نموده و دستور دینار را کشته افکند
 او را متصرف کشت و در بیجا پور اعلان مذهب اثناعشری نمود بنا برین امانی دکن
 سنی مذهب از و گرفته خاطر کشتند و سلطان بتکلیف امیر برید بملک قطب الملک جماعتی
 و فتح الله عداد الملک و خداوند خان نوشت که در نیوقت عادل خان پا از جاده
 اطاعت بیرون نخازد و علام مخالفت مذهب اهل سنت و جماعت برافراشته
 باید که بجز و وصول فرمان سعادت نشان متوجه درگاه شوند و در حاشیه هر یک
 از آن فرمان به خط حلی بخط تعلیق این بیت نوشت **بیت** با سبب شوکت خجسته

ره شد و که خورشید در چشم او زده شد - ملک قطب الملک با جمعی از امرای ملک بنی تو
توجه دار السلطنت گردید و عماد الملک و خداوند خان تساهل و رزیده به گذرت پیش
آمد سلطان و امیر برید مضطر شده کس نزد ملک احمد فرستادند و طلب اعانت نمودند
ملک احمد و خواجه جهان و کنی باجمیت فرستاد و آن بجانب بیدر روان شدند و به سلطان
پیوستند عادل خان صلاح خنک ندیده ساغر و حسن آباد و غیره اماکن بغیر الملک
نوک سپرده و پسر خود اسمعیل را که شیر خواره بود همراه کمال خان نوت و کنی و دیگر
امرای متهمه نیل و خزانه به بیجا پور فرستاد و انقباض در آمده لضبط مملکت کوشیدند
خود با پنجهزار سوار حربه که کار آمدنی متوجه برابر شدند سلطان و امیر برید و ملک احمد
نظام الملک بحری و قطب الملک تعاقب او نمودند تا اینکه بکاویل که مقرضی اعظم الملک
بود رسیدند عماد الملک صاحب خرد و صلاح و قوت در حمایت عادل خان ندیده او را
اشاره کرد که عازم برهان پور شو و تا من بعد بحسن تدبیر رفع این فتنه و بعل آید عادل خان
حب الایمانی و به برهان پور رافت و عماد الملک بملک احمد و قطب الملک پیغام
داد که امیر برید که عقلاً او را روباها و کن می خوانند می خواهد که عادل خان را به بهانه
از میان برداشته متصرفاً قطع بیجا پور شود و خسرو مندان بهتر می دانند
که چون او قوی گردد و سلطان در دست او باشد نتیجه اش بجز ضرار دیگران چه خواهد بود
صلاح در آنست که شما با ملک خود مراجعت نمائید تا من سلطان را بر کر و انهم آن هر دو
به فریب عماد الملک بنی رخصت سلطان فی الفور کوچ کردند و راه ممالک خویش
پیش گرفتند و سید اصباح عماد الملک عریضه نوشت که صلاح دولت در آنست
که سلطان مستقر سلطنت مراجعت فرماید و از سر عادل خان درگذرد سلطان
قبول این امر نمود و با غواهی امیر برید خواست که بر بیجا پور لشکر کشد تصرف اسمعیل
عادل خان بر آورد و درین اثنا عادل خان بر مراجعت ملک احمد و قطب الملک

اکبری فی قهرت تمام از برهان یور خود را بمطاد الملک رسانید هر دو با اتفاق بهم توجه
 لشکر سلطان شدند اسیر برید چون تاب مقاومت در خود ندید حربه شده حامل
 و افعال را که شسته و سلا متی را نخست نگاشته در رکاب سلطان خود را برید
 رسانید و عادل خان و عماد الملک اردوی سلطان را تاراج کرده بستر خویش
 نشافتند و بعد ازین ایچیکه بمحضر و قوع آید از وفات یوسف عادل خان در
 ۹۱۶ هجری در ۱۲ اردیبهشت و شصت و هفت فوت فتح الله عماد الملک و خواجه جهان و کهنی در
 در ۹۱۶ هجری در ۱۲ اردیبهشت با جل طلبی و عروج او لیاپی شان بر معارج
 فرمان روائی و نواختن امر اکوس سلطنت در محاکم خود و عاید شدن بن
 بادشاهی سلطان محمود شاه بهمنی صاحب تارنج فرشته بقید قلم آورده و کر
 کیفیت احوال سلطان محمود بهمنی شخص سخن در بیان این کیفیت
 بموجب نوشته محمد قاسم فرشته انکه او بیت فطرت و خفیف العقل و عیس دست
 و فراغت طلب بود ببارخت عقل بلبیس دشمنان دوست ناما تامل مصدر
 اموری که موجب تزلزل اساس سلطنت باشند می شد آنرا لا مرا سیه برید و را
 آن چنان مقید کرد که دیگر مجال ندارد نیاف چنان که قبل از آن نشر و نویش
 ملک بریده آمده بود تبکنی معاش گرفتار شد و قطب الملک بهمانی که قطب شاه
 موسوم گشته نظر بر سوابق حقوق در حدود هجده مبلغ پنجاه هزار پون ما دام الحیات
 او می فرستاد و سلطان محمود در بیت و چهارم ماه نوای حجه ۹۲۷ هجری
 و عشرین و شصت و در ایام بی اختیار بیعت بیماری پهلوی بر بستر ناتوانی گذاشته
 رخت سوزانین رباط دو در بر بست و مدت سلطنتش با وجود ضعف و تزلزل
 سی و هفت سال و بیت روز بود و این بیت از دست بیت و سچو نیم
 فساد و امواج بعید و پرتا چند دست و یاز غم یا علی مدد و نوا احوال

احمد شاه بهمنی بعد قوت سلطان محمود امیر برید خلعت صدقی و احمد شاه
بهمنی را بر تخت پادشاهی نشاند و چون وزیر بهیچ پدر خود عیش و سرور
طلب بود و شراب و شادمانی آنچنان مشغول که لحظه در راهو شکاری ست نمی‌اد
نابراین امیر برید خانه مشتمل بر عمارات شادمانه و آب روان و درختان موزون
اکتاش بهت سکونتش مقرر کرده تاج مرصع بهمنیه و طنبور و بساط و صراحی
و قنداق سلطان محمود که هم مرصع بود با و بگذاشت و هر روز اسباب عیش
بقعه را بد برای او همیا میکرد و موکلان بر او کجاسته نمی گذاشت که از آن عشرتخانه
که فی الحقیقه تیچون دنیا در حق بومان زندان بود و بیرون بند و بعد دو سال
و یک ماه در ششمه سبع و عشرين و شصت و نه ماه یا با جمل طبیعی در گذشت و که
علاء الدین شاه بهمنی بعد رحلت احمد شاه امیر برید برای صلاح دولت
خویش امیر و علاء الدین شاه بهمنی را بسلطنت نامزد کرد و او برخلاف جد پدر خود
مرومند و مند و شجاع بود و ورشید و صالح او ضلع هرگز ایرامون شاه نگشته
و بنا بر هوشتندی در صدد استخلاص خود گشته بفرستی و مدار او آمده مثل
امیر برید و باه خصلت را فریب داده خود را که مقید قید او بود مطلق ساخت
و میخواست که بحسن تدبیر استقبال آن دشمن خاکبگ نماید و هر چند در تدبیر
فصاحتی نکرده اما تقدیر مساعد تدبیر نشد و باز چندی در زندان شده خسته
از فیدستی بیرون آمد و که ولی الله شاه بهمنی بعد از رحلت علاء الدین شاه بهمنی
امیر برید خطبه بنام ولی الله ابن سلطان محمود بهمنی خواند و او را موسوم سلطان کرد
بعد چندی که جهت استخلاص خود در ظاهر با خلاص امیر برید پیش آمد و در باطن
بر فاع و ساعی گشت برید کمون ضمیرش بقرائن یا بحبار نهیمان دریافته او را حرم
خود مقید نمود و بعد چندی میلی بسکه به سلطان ولی الله پیدا کرده او را محسوم

و در کلیم آمد شاه بهمنی بعد از آن برادر کوچک او کلیم آمد که در خستراوه و نیک
 و در بر سر سلطنت نشاندند او را بجز نام پادشاهی چیزی دیگر نصیب نشد و چون
 سلطنت او را شش و شصت سال به پادشاه از کابل به بند و استان آمد و در بند
 سلطان عالمگیر گشت و سلاطین دیگر مثل اسمعیل عادل شاه و برهان نظام الملک
 سلطان مثل قطب الملک عارض اخلاص مرسل درگاه او گردانیدند و نیز
 عریضه مستحکم کنونات صمیمه خود ارسال نمودند تا مساعدت تقدیر این حضرت برون
 حصول ثمر مظهر گشت آخر الامر سلامتی در هند ابر دیده و در سلطنت او رجب و شش
 و شصت به جانب بیجا پور گریخت چون خالوی او اسمعیل عادل شاه قصد گرفتن او
 کرد با ده هزار سوار با احمد نکر فرستادند و برهان نظام الملک اگر چه در اوایل
 دقیقه از تعظیم و تکریم او فرو گذاشت نکرد و هرگاه سلطان کلیم آمد در محفل او آمده
 می نشست او دست بستمیش روی او می استاد انجام کار بگفت شاه طاهر
 از تعظیم که ای باز آمده او را در مجلس خود نمی طلبید تا اینکه سلطان کلیم آمد در همان
 سنوات بر بهر باب اجل طبیعی در احمد نکر فوت شد و تا بولتش بر بیدر بر و ندید سلطان
 کلیم آمد بیکس از خاندان سلاطین بهمنیه بنام هم موسوم سلطان نکرد و بدولت
 ایشان منقص گشت و سلاطین دکن پنج طایفه شدند عادل شاهیه و نظام شاهیه
 و قطب شاهیه و عماد شاهیه و برید شاهیه و احوال سلطنت هر یک را کتب تاریخ مذکور است
فصل دوم از باب اول در بیان جلوس آن شهیار کامکار که
 اول ملوک قطب شاهیه است بر سر فرمان و انبی ملک تلک و موجب ترویج او
 مذکور است و عمری اقتضای ذکر سبب ترویج و پادشاه و دیگر برهان نظام شاه و یوسف عادل
 آن مذکور است و در عهد سلطنت خود با و ذکر احوال آن شهیار و ذوالاقبال بر سبیل اجمال و توفیق
 محمد نکر که گفته و ذکر جلوس آورده اند که چون خستال کلی در سلطنت بهمنیه راه یافت و امر ای اطرف

در محال خود اسم پادشاهی و خسروی بخود منسوب کرد چنانکه ملک نظام الملک سلطان احمد بجوی
در ولایت خیزد و ملت آباد علم استیلا افراخته و احمد کمر را بنا کرد و مستقر سیر سلطنت خود ساخت
و خطبه سک بنام خود زیب و زینت داد و در ملک بیجا پور و مرج و کوکن و توابع آن بمیل عالیا
که بونور لشکر و سپاه از دیگر امرای بهمنیه متنازع بود بیجا پور را دارا السلطنت خود کرد و اندک وقت
خود با وج اعتماد رسانید و عا و الملک در بار نوبت شاهی نرد و ایلمچور را مقرر حکومت کرد و
برید نماک خندان و دافین سلاطین بهمنیه را متصرف شده فرمان و انشی نمود و بعد
زوال حکومت بهمنیه اسم شاهی در رسم صاحب کتابی اشکارا کرد و اندک سلطان علی اگر چه خندان
ملک و حشم نداشت چه را که بر ملک مفوضه سلطان محمود بهمنی که بنامش معتمد بود قناعت
نموده و بپاس سوابق حقوق خداوندی و رعایت مراتب و فاداری بیچگونه
متعرض دیگر نماک سلطانی نگشته بود و بنا بر دلاور و مردانگی ذاتی و حسن تدبیر تحریم
آسایش بر نفس خود و نظر بر آسایش خلق امد و حمایت ضعفا و غربا و صیانت دینداران
از نقدی ظالمان و شرکامندان بکلیف صلاح اندیشان مقصدی امر سلطنت شد و خود
را القبط شاه موسوم ساخت و قلعه مبارک کو لکنده را بنا نموده مستقر سلطنت
گردانید و جهاد با کفار و تسخیر بلادشان چنانکه بعد ازین بشرح و بسط مستظم
ملک تحریر خواهد شد پیش نهاد دهنمت خود کرد و نیند چون بکرات و مرات از
جانب عادل خان و سلطان احمد بجری ملک سوید را بجلوس و اظهار مراسم
سلطنت اشعاری شده بود و بنا برین بر تخت فرمان و انشی جلوس فرموده و بیوم
و این سلطنت ظاهر ساخت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی طلوع آن نیز اقبال بر
فلک سلطنت بعد غروب کوکب حیات سلطان محمود بهمنی است و بقول صاحب تاریخ
فرشته در ایام حیات او که ستاره سلطنتش قریب افول شده بود در سنه ثمان و عشر
و ستمایه بهر صورت اوج و جو و محکم مختصر چنانکه باید و نشاید در واج و رونق پادشاهی شید و کجا

ملوک و دیگر مثل عادل شاه و عشره سلاطین دکن بطریق پادشاهان و لایق پنج
 ذب نواخت و خویش قوم خود را بنا صبا ر چند مخصوص ساخت و بحسب کدام
 فراخور همت او خدمتی و فہمی نموده و نظر بر حقوق تربیت و سوابق انعام سلطان محمود
 بہمنی پرستہ تحف و ہدایای لائق و ماہ بہ ماہ نقود و انہرجت او بہیدر مرسل می
 و بعد شیخ خیر طوس شاہ اسمعیل صفوی کہ او را مرشد زادہ خود می دانست
 در خطبہ نام او را مقدم بر نام خود کرد و دانید و بتدیج و مرد نام اصحاب ثلاثہ
 ساقط ساخت و چون برہان شاہ بدلات شاہ طاہر در احمد نکر منابر را خطبہ
 مذہب اثنا عشری فرین کرد و باستظهار او در غایت اطمینان از بہت ایفای
 نذر شرعی کہ کردہ بود شعائر مذہب جعفری بر طار واج داد و شرح این قصہ
 بوجہ ترقیم محمد قاسم فرشتہ آنکہ چون شاہزادہ عبد القادر برادر اعیان
 شہزادہ حسین بہ تب محرق گرفتار شد برہان شاہ کہ منہ ط محبت با او داشت
 مضطرب گشتہ قاسم بیک حکیم و دیگر حکمای یونانے و ہندی اطلبیدہ فرمود
 و معالجات این بندہ زندہ بکند کہ جانم وابستہ اوست مساعی جمیدہ مبذول درید
 اگر دانید کہ پارہ از حکم بہت تدای در کار است پہلویم بشکا جنید و حکرم
 برآورده در علاج او صرف نمایند ہر چند حکما در علاج مرض می کوشیدند اثری براو
 ترتب نشد روز بروز زیادہ شدہ کار بجائی رسید کہ برہان شاہ از غایت
 اضطراب گشتہ بہانہ و عجز نذر و صدقات بہ تجاخص فرستادہ از کافہ
 مسلمان یکس نماد کہ دیروزہ دعای حنیہ نکرد شاہ طاہر کہ ہمیشہ در فکرترویج
 مذہب اثنا عشری بود درین وقت فرصت یافتہ معروض داشت کہ در شغای شہزادہ
 خیر نیخا طم سید لیک در اطہار آن صد ہزار خط می بینم برہان نظام شاہ کہ در حصول شفا
 فرزند باقصی الغایت کوشید از سنین این خبر دست در دامن شاہ طاہر مستحکم ساختہ کلمہ انچہ کہ

خاطر قدسی تراست بمجلس بیانی اوری نامی در آن باب حسب الامکان چه تو عهد بجا آرم و چه
 نگذارم که گزندی نباشد از قدسی صفات تو رشده ظاهر گفت از بیکانه اندیشه ندارم از آن می ترسم
 که روانی مرضی مبارک نیامده من معاتب بل محاسب کردم برهان شاه پیش از پیش مشتاق
 شنیدن شفاعت فرزند شده مبالغه و ابرام از حد برد شاه ظاهر حبهات نموده بار اول
 همین قدر گفت عهد و نذر کنسید که اگر شهزاده عباد القادر امشب شفا یا بدسیغ نرسانند
 در راه مضراتش ای مخصوصین یا با وادایشان که عبارت از سادات است و وصل کرده اند
 برهان شاه گفت دوازده امام گیسو شاهر طاهر برهان نمود اول ایشان حضرت علی مرتضی
 است داماد و ابن خمس حضرت محمد مصطفی علیه الصلوٰه والسلام و شوشه فاطمه زهرا و بکر
 حضرت امام حسن و حضرت امام حسین فرزند آن حضرت بی بی فاطمه علیها السلام و همچنین
 باقی ائمه اثنا عشر علیهم السلام را یک بنام و صفت حاضر نشان کرد برهان شاه گفت من
 حرف دوازده امام از و الله خود را ایام طفلی شنیده بودم بعد از آن این سخن بگو ششم
 ز سید بود مکر الحال که تو گفتی هرگاه ما به پنج هزار فرستاده نذر اگر دوه با ششم
 چه شود که بنام منده زندان مرتضی صمد و بی بی فاطمه لوازم نذر بجا آوریم شاه ظاهر
 چون تو با نایم دید گفت مقصود محض نذر نام ایشان نیست مدعای من جسیه می دیکت
 اگر پادشاه با من عهد کند که اگر معروضات من موافق طبع همایون نباشد مرا بجان امان داده
 مع فرزندان رخصت که از انانی نسلید هر گسینه مکنون خاطر خود عرض خواهم نمود بر پادشاه
 قبول این معنی نموده لوازم عهد و پیمان بجا آورد و مصحفی قدس و بصینه و اسبابه ششم یاد کرده
 فرمود که بتو آزار جانی نرسانم و نمیدم که دیگر تخی تشویش دهد ^{لعل} بد از من آسان و زین
 کرد پایه دارد جهان همین به خدائی گزوه هر که آگاه غیبت به خود را بداند هیچکون او نیست به
 که از مانع غیبی بجز لطف و مهر به اگر از روشش باز ماند سپهر چون خاطر شاه ظاهر از عهد و شهادت
 از دغدغه برداشت زبان بدعای و امه و دلش گشاده گفت امشب که شب جمعه است پادشاه

و دوازده امام در همین شب شهزاده عبدالقادر را شفا بخشد طلبه بنام امدهاشی ^{عظمی} خواند و
 در ترویج مذهب ایشان بکوشش برهان شاه که اصلا کمان خمی سرزند داشت و از حیات او
 مطلق بایوس شمع بود از شنیدن این خوشوقت گردید و در ساعت بان پنج که مذکور شد
 دست به دست ظاهر ظاهر داده عهد و پیمان بجا آورد شاه ظاهر بمنزل خود رفته در آن شب
 بکمال مضجع و خشوع عبادت الهی مشغول شد برهان شاه در آن شب نزد یک پیک عبدالقادر
 نشسته هر چند سعی نمود که لحاف بالایی و اندازد که تصرف بر او نشود از حدت حرارت
 و تلوا سه دست و پا زده و در می انداخت برهان شاه گفت چنان معلوم میشود که عداقت او
 بهمین مشبهمان است از آنکه نمید و لحاف از بالایی پیک بریزد اندازند ^{یا برادر}
 ماعتی خوش حال باشد و عیب سحر چنان نشسته طول و مخرون بود و ^{یا برادر} پیک عبدالقادر
 هبانه خواب رفت در آن شب دید که شخصی نورانی از مقابله ای در هر طرف آتش
 گس اند برهان شاه پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت یا بزرگ رامی شناسی که گیت
 حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است و اخلا که برین دیوار اند دوازده امام هستند
 درین اثنا حضرت رسالت پناه متوجه شد و عودای برهان خدای تعالی بگریست
 علی و فرزندانش عبدالقادر را شفا بخشید باید که از گفته سرزندم ظاهر تجا و زنهائی
 برهان شاه از کمال بشارت و خوشنحالی عالی از خواب برخاسته دید که لحاف بالایی
 عبدالقادر است از الله و عدا که در و دایه که بیدار بود و در پرسید که چرا لحاف
 بر او پوشانیدید گفتند ^{یا برادر} خیدیم بهمین لحاف خود بخود و در حرکت آمد
 بالایی عبدالقادر بود به شد از شاهره آن حال بر ما خوف و دهرشت
 سوعی غالب گشت که حرف زد و نماند برهان شاه دست زیر لحاف
 کرده و گویا اثر پند و بخلاف شبهای گذشته خواب مشیمن فته لوازم

ملک الحیجا آورده به در آن وقت یکی از خدمتکاران حضور را بطلب شاه طاهر رسانید
آن شخص رفت حلقه بر در زد شاه طاهر که دستار از سر برداشته و چنین عجز و تنگی
بدرگاه سلطان بی نیاز که نهشته شاهی عبدالقادر سلطنت می نمود از آمدن خدمتکار
حضور مضطرب گشت که مباد ایاد شاه از گفته او آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد
یا عبدالقادر را اجل مقدر رسیده و آن نذر بر خود مبارک نداشته باشد معان
این حال یکی دیگر آمد خوف و هراس بیشتر گشت خواست که از دیوار عقب خانه
فرود آمده نذر نماید که ناکاه هفت هفت کس متعاقب یکدیگر بطلب آمده اند
شاه طاهر رضا بقضا داده و لوازم وصیت بجا آورد و اهل بیت را وداع کرده
بخدمت شهباز شتافت چون حبیقه قدم او مسدود بر بان شاه گردید بخلاف
عادت تادروازه استقبال کرد و دستش گرفته بر بالین عبدالقادر برد و گفت
ایچه لوازم مذهب اثنی عشری است تا مقین کن تا بآن تحکم نمایم شاه طاهر
در آن باب مضایقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال باز نماید انگاه
این خاکسار ایچه داند بخدمت رساند بر بان شاه گفت این صبر ندارم شمت
آن مذهب اختیار میکنم بعد از آن اسخیه وین ام باین مسیحا میم شاه طاهر
گفت با خلاصی که مراد خدمت پادشاه هست تا بر حقیقت حال اطلاع نیابم
محال است که از لوازم آن مذهب معروض دارم بر بان شاه قصه خواب
و حکایت لحاف تمام بازگفت شاه طاهر باطمینان خاطر اسامی و واژه امام
و مناقب ایشان یک بیک مذکور ساخت گفت ارکان و قواعد این مذهب
دلف تو لا به اهل بیت و تبعه از اعدای ایشان هست بر بان شاه در آن سحر
فیض از جام شمس شار محبت اهل بیت نوشیده بدین بیت متهم گشت
بیت چه مبارک سحر بود و چه خنده شبی به آن شب قدر که این تازه

برایم دادند و شاهزاده حسین و عبدالقادر و والده ایشان بی بی آمنه و
دیگر فرزندان از دُکُور و انات و سایر حرم از آن شربت اعتقاد بهره در و خلوت انداخته
گشته لای محبت اهل بیت پیغمبر را فرستند و چون آفتاب خاور بایغ و تیر از مشرق بایست
بر برآورد و برهان شاه خواست که خطبه اشعی عشری خواند و نام صحابه کرام ساقط کرد و اند شاه طاهر از
عجلت و شتاب مانع آمد گفت صلاح دولت در آن نیست که حضرت فی الفور این سه را فاش
کنند اول علای چهار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقیم یکی اتفاق نمود یکی ازین
چهار مذهب اختیار نمائید تا من آن مذهب را اختیار و از مذهب دیگر احتراز کنم برهان شاه
بگفته شاه طاهر عمل نمود و ملازم محمد استاد و افضل خان نائبه و قلاو و دودلو و دیگر علای چهار
مذهب که در احمد نکر مجتمع گشته بودند هر روز درون قلعه در عمارتیکه مدرس شاه طاهر بود
حاضر گشته با یکدیگر بحث می نمودند و هر یک از روی جد و جد بر حقیقت مذهب خود باین
اقامت کرده دلایل دیگران مرفیض می ساختند و اکثر اوقات برهان شاه در آن مجلس
حاضر گشته از آنکه با گشته علوم اشنا بود در صد تئیه می شد و بعد از آنکه شش ماه و قفا
ارباب علم و مسائل برین منوال گذشت برهان شاه بخواه طاهر گفت عجب صحبتی مشابه
می شود هرگاه حقیقت یکی از مذہب و ترجیح آن بر دیگر تشخیص نشود و هر کدام دعوی
صحت ملت خود نمایند چگونگی یکی از آن اختیار کنم اگر مذہب دیگر باشد بگو تا حق و
بطلان او بنشینم بجا آوردم شاه طاهر گفت یک مذہب دیگر است که اشعی عشری
میگویند اگر حکم شود کیفیت این اخینه بجا آوریم برهان شاه بدان اشارت کرد یکی از
علای آن طایفه را که شیخ احمد بن محمد بن میکفت بنده ای تحسین بسیار پیدا کرد و اندام با علای
چهار مذہب مبارض شد شاه طاهر در تقویت او می گزید و ایشان چون در دستند
که شاه طاهر شیعه است یکی اتفاق نمود و خمدینه پیش آمدند از آنکه او کلمات علم
گشته از مجلس بر می خواستند و رفته کار بجای رسید که شاه طاهر صحیحین و سایر

از کتب اهل سنت در میان آورده و مجت خلافت ابو بکر و حکایت طلبیدن دولت
و ظم و تضییع فک و امثال ذلک مذکور ساخت بر بان شاه چون دید که جمیع علمای
شاه طاهر لزوم شدند حکایت بیماری عبدالقادر و در خواب دیدن پیغمبر الصلوة
و السلام را و قصه کاف تبصیل از گفت پس کشته علمای مجلس و مقربان و غلامان
هندی ترک و حبشی و سپیدان و منصبداران و سلمداران و شاکر و پیشه حتی چار واداران
و قلیبانان قریب سه هزار کس مذہب شیعه در آن روز خستیار کردند و نام اصحاب
ثله از خطبه انداخته با سامی سامی حضرات اید معصومین کف نموده درین مذہب انسخ
شدند اما ملا میرزا استاد و بعضی علما از مشایخ آن اطوار گفتند از مجلس بیرون رفتند و غوغا
و شور عجیب در ساکنان احمد گرفت و بسیاری از امرای کبار و منصبداران متعصب
وقت شب بمنزل ملا میرزا محمد رفته گفتند مصرع ای باد صبا این همه آورده است
این سید را که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه از علوم غریبه ماهر بود با
مردم معارض بهست و گفت اکنون درین باب مصلحت چیست بعضی گفتند بچویم و
شاه طاهر را بایک گشت ملا میرزا محمد گفت تا بر بان شاه در قید حیات است این منی صورت
آن خواهد بست اولی آنکه اول بر بان شاه را از سلطنت معزول ساخته شایسته
عبدالقادر را بپادشاهی برداریم آنکه شاه طاهر را جهت عبرت به سیاست
غیر مکر قبیل رسانیم القاصد هجوم خلایق دکن بوقوع آمده ده هزار سوار و پیاده
همراه ملا میرزا محمد عازمی در وازه قلعه نزد یک کالای چو تره حاضر شد و بقصد محاصره
صفها آرستند و خانه شاه طاهر را با فسرزدان بولکلان سپرده فتنه عظیم تأییم
ساختند بر بان شاه و آن حالت اوقات کشته بفرمود که در وازه قلعه مسدود
سازند و مردم بر برج باره برآمده به توپ و تفنگ دفع نمایند چون غوغا از حد
گذشت بن شاه طاهر از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد

ماه طاهر که در علم رمل شاکر و طائوس الدین محمد خفزی بود فرموده اند که هر که در
روز از هفتصد گشاده سوار شوند که همین ساعت تسبیح و تضرع و تضرع شده اعدا متفرق
خواهند گشت برهان شاه بی توقف مسلح گشته با چهار صد سوار و یک هزار پیاده
و پنج غل محبته تبر و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمد و شاه طاهر آیین برنج
بر پشت خاک خوان بجانب اعدا انداخت و جمعی از فقیهان را فرستاد که نزدیک افواج
مخالفان رفتند و باو از بلند بگویند که هر که دولت خواهد باشد در ظل چپه فلک آسا
حاضر شود و هر که حرم خوار است بپای مجید که و دیده منتظر قهر و سیاست پادشاهی
باشد چون نسیمان بپند موده عمل نموند و در خطه ام و سنان سپاه امان خواسته برگردد
طفر آفتاب پیوستند و ملا پیر محمد با شرف از سپاه بجانب مندل خود شتافت و برهان شاه
ملک احمد تبریزی را که آنوقت باین درگاه بود و خواجگی محمود را که از اخا و مرزا جهان شاه
بود بسیار می از مردم معتبر بر سر ملا پیر محمد نامزد کرد و اما او را گرفته و نزد برهان شاه
حکم بقتل او نمود شاه طاهر حقوق قدیم را منظور داشته شفاعت کرد و برافشا
اگر چه از سد خون او در گذشته اما در یکی از قلاع مجوس ساخت و بعد از چهار سال با تهاوس
شاه طاهر از ان بنه نجات داد و مثل سابق بر سرند قرب و غرت ممکن ساخت و در جائیکه
خواب دید دست ارادت بشاه داده بود و عارفی عالی بن کرد و در موضعی که مدرس
شاه طاهر بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی از کج و سنگ بنا نمود و اوایل پادشاهی
مرتضی نظام شاه بکار سی قاضی بیک طحله ای با تمام رسید و جامع این حکایات
محمد قاسم فرشته می گوید که خواب دیدن برهان شاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و سلم است شبیه است بخواب غازی انجمن پادشاه ایران مشیعه شدن او چه اتفاق
مورخین ایران و توران است که غازی انجمن بعد از آنکه مسلمان شده و مرتبه حضرت
رسالت پناه علیه افضل الصلوة را بخواب دید و در هر دو مرتبه حضرت امیر المومنین

فی سبب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰۃ والسلام همراه آن مسند نشین بارگاه
 نبوت بود حضرت خاتم الانبیا تعریف عترت طاهره کرده گفت که نسبت با اهل بیت من
 طریق اخلاص سلوک داری و پیروی ایشان کرده سادات را کرامی داری ازین
 سبب غازان خان محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوٰۃ والسلام
 در صفحه خاطر نقش نموده تقبا و سادات کربلا و نجف را کرامی داشت و شیعه
 مذہبان اقرب درگاه ساخته بجدات و مناصب مناسب رساند از فرمود
 و در بعضی از تواریخ بنظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد
 که من منکر اصحاب نیستم و برر کی ایشان اعتراف دارم اما چون رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله وسلم در تاسیس قواعد محبت و اخلاص نسبت بجناب ولایت نقاب
 و یازده شبه زنا و سفارش کرده است آنچه لوازم اخلاص و خدمتگاریست با ایشان
 بیشتر بجای آورم و غازان خان از کمال محبت که با اهل بیت داشت در حقیقت
 برادر خود الجای توسط آن را که سلطان را که سلطان محمد خدابنده شهرت دارد و محبت اهل
 بیت وصیت نموده آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذہب شیعه
 اختیار کرد و نام دوازده امام در خطبه و سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را
 از خطبه ساقط ساخت بعد ذکر این رؤیا محمد قاسم فرشته در دریای حیرت
 غوطه خورده می گوید اگر مذہب امامیه حق است احوال دیگر مذہب چون اهل بود
 و اگر مذہب دیگر حق است سفارش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 وسلم در ترجیح آن مذہب چه معنی دارد اللهم افتح بیننا و بین قومننا
 باحی و انت خیر الفاتحین القصه در سلسله اربع و اربعین و شحاته
 بر نظام شاه به لالت و ارشاد شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار نموده نام اصحاب
 ثقات از خطبه بنیادخت و چون نشان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و

که و ستم روز مختصر سبز خواهد بود چنانکه سنج سده سیستیزی میرماید بپس
که در سایه آن سر و سینه قد باشد و جاش زیر علم سبز محمد باشد بر سمنونی شاه ظاهر
ز روایات خود سبز گردانید چون در مقام ترویج مذهب جعفری بود و وظایف اهل
فت موقوف نموده بشیعه مذهبیان داد و چهار دیواری در مقابل احمد مکر از کج و
سنگ مدرسه مانند ساخته آنرا الشکر و وارده امام نام کرد و منصبه چور و سیور
راست یور و چند تهریه دیگر و قضا آن کرده هر روز دو وقت اش نیت بمؤمنان میداد
و شاه ظاهر یکی همت بر رفت خانه نظام شاه کما ششتم در صد و آن شد که مجان خاندان
رسالت را از اطراف و کنف در آن دولت خانه جمیع آورد پس از خنده اند
پادشاهی زر با عساق و خراسان و فارس و کجرات واکره فرستاده
طالب فتدوم مردم صاحب کمال شد و در عهد سلطنت ابوالمظفر و قضا
نظام شاه ابن حسین نظام شاه ابن برهان نظام شاه رواج مذهب اثنی عشری کمال
رسیده سادات و مجان اهل بیت بیش از پیش معزز و مکرم گشتند و
چندین تهریه و منصبه اضاف و وقف علماء و سادات و مستحقین شد و صاحب
تاریخ قطب شاهی از انتخاب مرغوب و ایشوب نقل میکنند که صدر حجهان از
زبان آن ملک موی حکایت می نمایند که سلطان محمود شاه بهمنی رایا از باب
تهور و مردانگی محبت بسیار بود و در تربیت آن جماعت کوشش میفرمود و چون
در چند جا شجاعت مارا مشاهده نمود قامت قابلیت مارا بجماعت مارا تارسته
چند یکبار از ولایت مکران بمساده رخصت انصاف ارزانی داشت
و ما جوانان بهادر و دلادر را هر کجا که دیده یا شنیده بودیم قول داده آورد آن
قدر انعام و اگر ام در باره آن جماعت مبدول داشتیم که اکثر جوانان بلاک
و متهوران بیابان که در خدمت امرای سلطان بودند از ستم آوازه آن نواز شهابت

ما رجوع کردند و چون هر مرتبه که امرای دکن بحسب بهانه آهنگ جدال و قتال می نمودند
توفیق ملک علام بر حکم رعایت حقوق نمک و سوابق انعام سلطان عالی مقام مدد
و اعانت خدمتش بر ذمه بهت لازم دانسته بر معاندان که در نهایت قدرت و
قوت بودند نظرمی یافتیم جانب سلطان را نهایت محبت نسبت باین جانب دست
داده و قیسه از دقایق تعظیم و کرم محمل معطل نمی گذاشت تا آنکه احوال سلطنت
آن پادشاه بواسطه اقبال و اغفال به پریشانی انجامید و ملک قاسم برید
خدمتش را بکوشه غزل نشاند و امرای سلطان فی ممالک رادر میان یکدیگر
منقسم ساختند درین وقت مکررا از جانب نظام الملک سلطان احمد مجسمی و
احمد سیل عادل خان و علاء الدین عا و الملک مکاتیب بجهت اسالیب میرسید که از
ممالک سلطان انجبه بولایت ایشان سمت مشربتی داشته باشند آن برادر امر
فرمایند تا کماشکان متصرف گردند و اگر احیاناً از جانب سلطان کسی بمقام
مراحمه درآید ما خود کمال امداد نموده نخواهیم گذاشت که برخلاف مرضی پیشه
بوقوع بیوندد و من خود اندیشه میگردم که مملکت سلطان را بی رضای او قابض
و متصرف گشتن نهایت نمک بجرایم است عاقبت رای صواب مناسی ما
بر آن مشه ریافت که این ولایت که تو داری سه حد مملکت تکانه و ولایت کفار
است بهین ریخت که سلطان برضا و رغبت بتو داده قانع شوی و مشروع
در تسخیر ولایت کفار نهائی که اگر پادشاه حقیقی جل جلاله خواسته باشد که ترا مملکت
و سلطنت دهد در غرض و حسب دکانه ان مظفره منصور خواهد ساخت بنا برین اصلا
چون امرای دیگر دخل در مملکت موروثی سلطان نکردم و مشروع در جهاد کفار
نموده بتخیر ممالک آنها پرداختیم الحال قریب بیست سال باشد که شب و روز
با کانه ان غرا نموده توفیق و تائید و سبحانه از سر حد و رنخل تابنده در چلی بین

وراج بندری قریب تصت ہفتا و قلعہ و حصار رنج مستحکم مثل قلعہ کوئل کسٹہ
و دیور کٹچ و پانکل وغیرہ بضر بشمشیر آبدار تصرف اولیائی دولت اید
پیوند آورد و این فتوحات عظمی ازین و برکت آنست کہ روزی کہ اندامی حضرت
حاکم کفار نمودم بانو ذذر شہ عی کردم کہ اگر حق جل علما را بخلعت تونی الملک
من تشا مخرج کرد اند خطبہ و الار تبسہ و وارزہ امام علیہم الصلوٰۃ والسلام در تمام
قلم و خود ابرہہ نمودہ مذہب شیخی و صی خبیہ البشر و اید افنی عشر علیہم الصلوٰۃ والسلام
را در بن مکت کہ ہرگز بوی از گلشن اسلام بمشام مردم این ملک نہ سیدہ رواج دہم
و ہر قوع این عال پیش از ترویج شاہ اسماعیل صفوی ہست مذہب جعفری را در مکت
ایران تا کسی را بخاطر نہسد کہ من تقلید آن شاہ غفہ ان پناہ کردہ ام بل در عهد
سلطنت سلطان یعقوب صفحہ خاطر را بمحضہ اید افنی عشر علیہم السلام مسکوک گردانیدم
و مذہب ابا و اجداد غلام ما مذہب سدید شیعہ است و بعد ازین فرمود کہ
ایک عمر قریب بعد سال رسیدہ الحمد للہ کہ کشتہ اوقات بغیر او جہاد با کفار
مصرف کشتہ و اگر در غفوان جوانی افتادم بر معاصی شدہ باشد بتوفیق اوس جہاد
از حج ذنوب توبہ بنوح واقع شدہ اکنون کمون ضعیف آنست کہ بقیہ عمر بطاعت و
عبادت و تلاوت قرآن مجید و صحبت سادات و علمای سعید مصرف کشتہ از
صواب نہد محرم نمایم و چنانکہ این شاہ دین پناہ ہست ایفائی مذشرعی
ترویج مذہب اشنی عشری در ملک تنگ نمود و چنان یوسف عادل شاہ در ولایت
بیجا پور بحکم انکہ ایفائی مذر خود کند رواج مذہب جعفری داد ذکر سبب
ترویج یوسف عادل شاہ مذہب جعفری را شرح ابن قصہ چنانکہ
صاحب تاریخ فرشتہ بقیہ قلم و قالیق رقم آورده انکہ یوسف عادل شاہ در سنہ ثمان
و تسعمائہ مجلس غلیم ترتیب دادہ مرزا چاککیہ حیدر بیگ وغیرہ امرای شیعہ مذہب

همچنین سید احمد هر وی صدر و دیگر علای این مذهب را طلبیده و فرموده است که من او را
روم کنم بگرانی اصلی خویش یعنی محکمت و مزارعت نسایم ناگاه خضر عیسیا و علیه السلام
مرا در عالم رویا مامور گردانید که بصوب هندوستان متوجه شوم و فرموده سلطنت بمن
رسانید با خدا عهد کردم که اگر این دیار صادق باشد و دولت ریاست نصیب من گردد
در ترویج مذهب اثناعشره کوشیده روش من برابر با القاب هالیون ایشان
فرزین گردانم و همچنین و قشیکه مزاج و بهادر کیلانی آشوب و غوغا در محکمت
انداخته نزدیک بود که زمام پادشاهی از قبضه اقتدار من بسیدون برسد آنرا از
اثر اثر عدم ایفاء به عهد و استعجالت و ابا واقف ضایر و اسرار جل شانه عهد کردم که بعد
از تسلیخ خاطر از آن محامات در ترویج مذهب شیعه بکوشم اکنون در نیاب چه
مصلحت می بینید و چه میگوید خنار مجلس بان بدعا و ثنائی و دام دولت بپونید
گفته و بعضی تجویز کردند و برخی شداید منم و احتیاط مرعی داشته معروضه هستند که بنای
سلطنت بنازکی و وقوع یافته و سلطان محمود و وارث ملک هنوز در میان است و
اکثر امرای آن حضرت مثل ملک احمد و عماد الملک و ملک برید و غیر مردم از غریب
و ترک و حبشی و دکنی سنی مذهب انداخته اند که دار که فتنه عظیم رونماید و از
صلاحیت اصلاح بیرون شود و یوسف ملک و ملت سبب تامل و تفکر شده و برده
گفت من در نیاب با خدا عهد کردم و او سبحانه مرا باین دولت رسانیده هرگاه من
به عهد وفا نکنم یقین که او بخیردار من خواهد بود و اتفاقا در همان آوان از ولایت خبر رسید
که شاه اسماعیل صفوی خطبه مذهب اثناعشری خوانده آن مذهب را رواج تمام داد و یوسف
عادل شاه که مرید آن خاندان بود از شنیدن این خبر بیشتر از پیشتر سماعی گشته روز جمعه ماه دجی
سال یک کور در مسجد جامع قلعه ارباب بیجاور خود حاضر شده و نقیب خان که از سادات عظیم الشان بود
آن حکم بالای نبرشته و خشت در آوان که شعار آن مذهب است در کلمه شهدان الله الا الله

ایشان علی ولی الله افرو دانا و خطبه بنام می ایمنه اثنی عشر سلام الله علیهم
الی یوم عشر خوان نام باقی صحابه را از خطبه بکنند و نخستین پادشاهی است که در هند و ملوک
خطبه اثنی عشر خواند و مذهب شیعه رواج داد و با وجود این حال از غایت ضبط و موشباری
جهالی شیعه را یاری آن نبوده که صراحت یکنایه نخی که موجب فتنه و فساد باشد بزرگان
رانند ازین سبب تعصب از میان فریقین مرتفع شد و علمای فریقین با هم با هم
شیر و شکر انیجه بساط منازعت در نور دیدند و در معاجده هر یک بطبعه زودین
خود عبادت معبود حقیقی کرده زبان بندمت نمی کشود و اکابر دین و مشایخ سجاده
نشین از مشاهد این نظام و انتظام انگشت تعجب بندان گرفته این معنی را حل
بر اعجاز خرد و عدالت پناه می نمودند و از اخلاف او ابراهیم عادل شاه ابی
اسمعیل عادل شاه ابن یوسف عادل شاه بر خلاف کیش جد و پدر ترویج مذهب
خفی نمود و رواج پوشیدن تاج سرخ و دوازده ترک که در آن حصص از شعار
سپاه شیعه بود و در عهد اسمعیل عادل شاه تقلید و متابعت سپاه ایران چو
غریب بیجا پور با تمام تاج پوشش بودند موقوف کرد چنانکه دفر فارسی بر خلاف
از منته سابق بر طرف کرده هند و سی ساخت و بیها منبر رجوع کرده ایشان
را در جهات دولت خانه صاحب دخل گردانید و از امرای غریب عنیه
از اسد خان لاری و خوشگلای اقا رومی و شجاعت خان کرد و دهم را
از امارت مندرول ساخت و با اسد خان نیز فرس مان داد که لشکر دکنی
نگاه داشته شجایر شیعه و ورگرداند اسد خان از جمله یک هزار غریب
چار صد مردم انتخابی نگاه داشته باقی شش صد نفر را بر طرف نمود اما
تغیر شعار بر مذهب شیعه نکرده همچنان در لشکر و اقطاع او دراذان کلمه علی ولی الله
می گفتند و دست کشاده نماز می کردند ابراهیم عادل شاه بجز تغافل چاره نداشته

انماض عین می نمود آورده اند که خلف صدق او علی عادل شاه که سجدت زمین
وجودت فهم و شوخی طبع انصاف داشت چون بسند رسید روزی پدرش
ابراهیم عادل شاه شکر و سپاس بجای آورد که معبود حقیقی مرا توفیق داده که از
مذهب جد و پدر بری گشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار کردم و شعار افاض
بر طرف ساخته از می از آن کنده ایشتم شاهزاده علی که در آن مجلس حاضر بود بعض
رسانید که چون ترک دین آباشیوه پسندیده است می باید که همه فرزندان چنین
کنند ابراهیم عادل شاه در غضب شده پرسید که چه مذهب داری گفت حالا خود
دین پادشاه دارم بعد ازین را خدای سبحان اعلم است ابراهیم عادل شاه
چون ازین جواب فهمید که شاهزاده علی شیعه است داین را محل بر تربیت خواج
عنایت آمد شیرازی نموده ویرا معاتب کرد و ایند بعد از چند روز بقوت اعلی
هیند قتلش مبادرت نمود و ملاحظه شد شیرازی را مصلی شاهزاده باز داشت
قضا را او نیز شیعه مذهب بود و از ملاحظه روزگار خود را خفی مذهب
باز می نمود بنا بران شاهزاده او را از جان عزیز داشته در تعظیم و تکریم
او از حد زیاده می گوشید اتفاقاً در آن ایام از امر او مقربان برهان
نظام شاه نجف بهر بان گشته چنان متعجب شدند که ابراهیم عادل شاه را
بدستیار می چاشنی کبر سمو ساخت برادر او علی ابن سمعیل را پادشاهی
بردارند و خطبه بطور شیعه خوانده نام اصحاب ثلاث را مذکور سازند چاشنی کبر
که سنی متعصب بود در او اخراج مواهفت نداشت کشیده کیفیت حال بحضور
عدالت پناه معروض داشت چون معلوم آن عدالت پناه شد که ابنه اخوان سالار
نیز دران امر شریک بود همه را بمنزله سنانید و هر چند بکینا بی برادر او ظاهر بود لیک
بنابر استیلائی بهم او را از خود جدا ساخت در زمانیکه عدالت پناه تفتیش

میرفت علی ابن اسمعیل با مال خطیر که نخته متوجه بندر کوده شدند بابرین ابراهیم عادل شاه
از سفر مذکور که بابرمان نظام شاه در مذهب موافقت داشت و در غفوان جوانی بود
بنایت متوهم گشته و در امتداد خودش بقعه میچ فرستاد بیکندرخان تپاندار آن حصار گشت
که در محاطت شانزده تقصیر بخند و از اختلاط بار و افشای مانع آمده نگذارد که در مجلس او
سخنی از مذهب شیعه گسیخته گور ساز و اتفاقا کسانه دار و داماد او کامل خان و کهنی که
خواهرزاده اسمعیل عادل شاه بودند هر دو در مذهب شیعه داشتند بابران که در حدیث
و عبادت شانزده بر میان جان بسته در استر ضای خاطرش کوشیدند و چون ابراهیم شاه
صاحب فراش شد و خبر مرض موت و انتشار یافت شانزده کاهیه در اوقات صلوة
خود بالای منبر برآمده بانگ نماز بطریق شیعه می گفت و گاه کامل خان امامو ربیکو اند
که باین معنی قیام نماید ابراهیم عادل شاه از استماع این خبر و خشت اثر در حین بیماری
اراده نمود که در نزد کوچک خود طهاسب اولی عهد سازد اما چون مفهوم گشت که او هم
بعد چاشنی برادر بزرگ در مذهب تشیع کمال تعصب دارد بنایت اند و کهن گشته
او را نیز متعبد گردانید و در قلعه بلکوان مجوس ساخته همت سلطنت را بتقدیر قادر بچین
تقوین فرمود چون بتقدیر او سبحانه نوبت سلطنت بعلی عادل شاه رسید فرامین بلیغ نظام
بنام خطابی ممالک محروسه شرف صد دریافت که خطبه بنام نامی امید اثنی عشر سلام
علیهم الی یوم الحشر بخوانند و نمودن در مساجد و معا بد لفظ اشهد ان علیا ولی الله
داخل اذان سازند ازین مسطیعت نقبت ایامه معصومین و دعای و ام دولت خسرو
عدالت ائمن بر منابر بلند گشت و غنچه ثنائی بوالیان اهل بیت بر کعبین مراد با حسن و جی
شکفت و مذهب جعفری در تمام مملکت بجای آورشیوع یافت و شاه عدالت پناه جماعت تبرایا
را و خایف مقرر کرده حکم فرمود چنانکه در مساجد بعد اذان تبرا ئیان با و از بلند بکار خود
مشغول می گشتند و هرگاه پادشاه سوار می شد یا بارعام می آمد چهل تبرا ئی پیش او بکار خود

قیام می نمودند و با وجود این چنین ان پادشاه اسم با سبب و هایت عادل بود و بمصعای
اینکه گفته اند که عدل حصار است که با تیش سوخته مگرد و بوقتی حوادث خراب نشود و سبب
سلطانی نرسید بل ملک محروسه محمود آباد آن ترک شده حاصل آن همت نراید پذیرفت مخفی
نماند که از سلاطین مکن ملک محمد و برهان شاه و یوسف عادل شاه اگر چه در ترویج مذهب
اثنی عشری مساهم هم اند اما ملک محمد اباعین جد شیعه مذهب تمام اخلاف او نیز چنین
مذهب مستقیم بود بخلاف برهان نظام شاه که او بر سمنوی شاه طاهر علیه الرحمه و یوسف
عادل شاه که وی بایالت خواجه عادل الدین محمود اختیار مذهب تشیع نمود و نیز از اخلاف
یوسف عادل شاه ابراهیم عادل شاه بخلاف از طریق جد و پدر خود و بنو و بالجه چون یوسف
عادل شاه ترویج مذهب حنفی کرد و امرای او و منصف شدند بعضی مثل دریا خان و
فخر الملک و مقصود خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشی
و شجاعت خان و شکره خان و کس خان و کهنی بقضای الناس علی دین و حکم
مذهب آن شاه معدلت کس برگزیدند و برخی مثل محمد عین الملک و اثر در خان کیلانی
و آقا محمد ترک و محمد سیستانی و دلا در خان حبشی خلافت ورزیدند و خواستند که ترک
رفاقت آن شاه نمایند شاه عادل بمضمون کلمه دینک و لی دین تکی بخش خاطرشان شد
و نکته داشت که رفاقت بگذارند و امرای سلطان محمود بهمنی مثل هیر برید و غیر
که تعصب در مذهب تشیع اشتند ازین معامله نهایت رنجش بهرسانیده و رفتند بکجای پناهی
گشته و آخر الامر سلطان محمود بهمنی با جبهه تادیبا و متوجه ساختند سلطان از قطب الملک و عماد الملک
و خداوند خان حبشی استعانت نمود و قطب الملک اگر چه هم مذهب آن شاه عادل بود اما بنا بر
اقتضای قضا عانت سلطان و آورد و عماد الملک و خداوند خان بمحذرت پیش آمدند و اعراض
از اعانت سلطان نمودند من بعد آنچیکه بمعرض وقوع آمد پیش ازین در قصه توجه سلطان محمود بهمنی
جهت تادیب یوسف عادل شاه قطم ملک بیان گشتا قصه عادل شاه چه اظهار فیاده پس چرا

[illegible]

[illegible]

قول نمودند و نهشمار که فتح و نصرت یارا بود و بدار سلطنت معاد و قتل منور بود
و گرچه ربه شاه معدلت گشتار اراجیه بی فکر چون نهیسان اخبار خبر فتح قلعه دیورکده
و استیصال کاشکان کشتن رای که حکومت نمکانه و حجاب کربل کشته قطار در دست
تصرف او بود و بکثرت حشمت و وفور سپاه از سایر رایان و راجه با استیلا
تمام داشت برای مذکور رسانیدن عرق حیات جا بهت و بحکمت آمد باسی هزار سوار و
سنگلک پیاده بغرم قنیه و تخریب ولایات ملک نامدار از جای خود حرکت نمود و جمعی
از راجه را با جمیع بسیار جهت غارت نمودن بعضی اماکن که واقع در سرحد بود و بیشتر
آنها آن اماکن رسیده دست قندی دراز کردند ملک نامدار از استماع این خبر و خشت اثر
بانج هزار سوار و سی هزار پیاده و بصوب قلعه پانگل توجه نمود و سپاه مقدمه لشکر کشن های
از و بدینزدیک رسیدن لشکر اسلام کزیر برستیز برگزیدند و مجاهدان لشکر اسلام از عقب
آن مخدولان شتافته هر که ایستاد بر لب الهیاد فرستادند آن کافره که بوفور لشکر و
خرانه مغرور بود و بجزم تدارک پیش آمده بحک و در پوست و از طلوع آفتاب تا غروب
آتش جنگ و قتال مشعل بود و بسبب تواتر حمل های کافران نزدیک بود که حامیان
اسلام مغلوب کردند ملک کاشکان سلطنت منور و زی از بارگاه الهی بعد عجب وزارت
نموده با هزار و پانصد سوار که بجهت کمک معتز کرده بود بر قلب سپاه کشن رای زده
جمع کثیر را از پا در آورده و آن بر بنشاده این حال دست از اسباب شوکت و حشمت
برداشته راه نهار پیش گرفت و هر جوقی از هر طرفی بدر فرستاد و اسیر بسیار
غنیمت بی شمار بدست اسلامیان آمد و ذکر تنخیر قلعه پانگل ملک کاشکان بعد از اینهم
کفار را و سپاه خود را بخلعت های فاحشه نواخته پیشتر قلعه پانگل که در پیرامونش کشت
اشجار آن چنان بود که گذر باد و رانجا دشوار می نمود و توجه نموده بجا صده آن
پرداخت کشن رای چون شنید که کار بر محصوران تنگ شده و غریب حصار

منه و لایس ملک کا مکا خواهد شد صد سوار و هزار پیاده سینه که از جهت برنج
بر روی آن ملک فرستاد و کفار و رشب تار خود را بر شکر نصرت اثر زدند و از
جانب دیگر اهل قلعہ بیرون آمدن لشکر اسلام را در میان گرفتند مجاهدان دین دست
بگیر و کمان برده و رایت پیکار برافروخته و راندند که زمان کشتن آن طاعین انابود
رسید و بعضی را اسیر کردند و بقیہ اسیر خود را بکشتن ای رسانیدہ کیفیت حال
تقریر نمودند و بادادان ملک کا مکار غنائیم را تسلیم امر او سپاہ کرده بعضی اسیران
که سیاست کردنی بودند پیاپیال فیلان گردانید و در قضیق محصوران قلعہ انبایت
کو شید بعض تار و ماه فیا بین جنگ و جدال بود چون محصوران را کار بجان و کار
بستخوان رسید حاکم آن حصار کیسے از اقوام کشتن رای بود از روی قضیع کس فرستاد
بجان امان طلبید و مفاہج حصار بکشتگان دولت تسلیم نمود بکشت کا مکار آن قلعہ
رایج مضافت یکی از معتدیان تفویض نمود و ذکر توجه ملک مکار به تسخیر قلعہ کنپورہ
شہر مکار بعد از تسخیر قلعہ یا نکل روی توجه به تسخیر قلعہ کنپورہ کہ ما بین
یا نکل و کوکینندہ واقع است آورد و شخت کس نزد و لے قلعہ فرستادہ پیغام
کرد کہ بجان خود جسم آورده و زن و منہ زن اہل قلعہ را اسیری نداده از قلعہ
بیرون آید و قلعہ تسلیم او لایس دولت منائی آن بکیش کہ غلبہ استحکام قلعہ
منہ بر بود چہرہ کہ آن قلعہ بر جبل واقع شد و از دو جانب آن دورہ تنظیم و
در میان را ہی غلبہ ضعیف کرد و برسم دور و ازہ مجاوی آن دورہ دو برج
بود کہ بپیر آن جای توپ یکید نہ داشت جواب بعد ای توپ و تفنگ داد و از
ستندین این جواب نایزہ فتنہ و غضب ملک کا مکار شغل شد و بجانب آن
قلعہ کہ کت نمود و چون بظاہر قلعہ کو رزول موکب اجلال واقع شد و بجانب
آن قلعہ امر بجا جسمہ و جدال و قتال منہ نمود و تا دو ماہ آتش قل طلب بود و نیز

جمعی از ولسیان جا بنین گشته می شدند آنند لاد حبشندان واجب الاذعان توپچیان
توپهای صاعقه کردار در برابر آن دوزخ نصب کرده سه دانه با خاک سیاه را بر کرده
و غازیان از اطراف حمله آوردند و درین بین جمعی از مجاهدان از جانبی که صعو و از آنجا
اصلاً متصور نبودند بالا برآمد و یکسره کشتند امانی قلعہ بشا به این حال سرسپه شوق امان طلبیدند
بالجمله در آن روز بسیاری از مشرکان بعین قتل رسیدند و زن و فرزند و مال و منال
کفار بدست غازیان نصرت شمار و آید بعد از آن بامر ملک کا مکار مساجد حجابی تاجاف
تعمیر یافت و قلعہ یکی از معتد آن دولت بنده کشت ذکر تسخیر قلعہ کو لیکن گشته و
مرحمت بصوب دار السلطنت شهریاراندار بعد از فتح قلعہ کهنپور و متوجه
تسخیر قلعہ کو لیکن گشته شده بجا صحرای پر دخت و چون مدت محاسبه استدا کشید و خلق بسیار
از جانبین قتل رسید روز بی شنبه موده ملک غازیان اسلام بر کفار حمله آوردند و دروازه
رفته با کفران دست و گریبان شده از خشمه که در حصار افتاده بود خود را باریک
قلعه رسانیدند مقدمان و نامیک و اریان کلید قلعہ و خنران بملازمان ملک سپه دطالب
امان کردند و غنائیم مو فور تصرف ولسیای دولت قاهره در آمد ملک کا مکار مقدمان
آن ولایت را به تشریفات خمر و از مصلح گردانید غنائم بصوب مستقر سیر سلطنت
بر تافت و تبخیر بعضی مواضع که از آسیب حوادث خراب شد بچرخ دخت ذکر محاربه
ملک کا مکار با قوام الملکت ترک آورده اند که قوام الملکت ترک یکی از امرای
سلطان محمود بهمنی بود بعد از رحلت سلطان قلعہ و لیکن دل و ملک و بعضی پرکنات
آن حدود را متبطل متصرف شده پنج هزار سوار و ده هزار پیاده و سه اهرم آورده و بهمنی
توجه ملک کا مکار بجنگ کفار و تسخیر قلاع فرصت و وقت غنیمت شناخته بعضی تجزیه
ممالک محدود سپه پر دخت بود ملک کا مکار بجهت متبطل سیر سلطنت که رسولان
و اناز و فرستاده اسلام داد که بوجب کردید انما المؤمنون اخوة من سب حال

مبانی محبت و داد و فیما بین مستحکم لایق نبود که در غیبت روابط دوستی و اتحاد داشته
بمالک محروسه در آمده انواع حسد ایها رسانند که شت آنچه که شت اکنون مرجو و متس
از ان امارت پناه آنکه در تشدید مبانی دوستی کوشند تا من بعد مندر عناد و در میدان
فنا دشت از چون قوام الملک بود سپاه و لشکر و همانست حصار و کشتن اسباب ^{سلطنت}
بنایت محبت و بود و بخان مصلحت آینه نشینید و مستعدست که یک ملک کامکار بنابر
ضرورت دفع حربه رهنم بر استیصال او کاشته با جمیع عساکر حضرت ماثر پرداخت
بغیرم رزم و و یکجندل آورد و قوام الملک یک منزل با استقبال شتافته در برابر
آنکه ظفر بر رخساره آورده و دیگر فتنین بعد تنویر صفوف بجنگ در پیوسته و از صبح تا
نصف انهار آتش کارزار در التهاب آوردند آنکه لامر ملک نامدار باد و هند را بر
خو شخار خود را بر سپاه مخالف زده و مساعدت بخت فظفنه و منصور بر کشت قوام الملک
بر کشته بخت نبوی حصار خود بر کشت ملک نامدار امر بجا صده نفر بود قوام الملک از
استماع این خبر هراسان شده و دل از ملک و حال برداشته از حصار مندر آورده
التجایجاد الملک وانی برابر بود و سپاه حضرت پناه بقعه در آمده بضبط احوال و خزان
پرداخته و آنکه سپاه او از غریب و جنبی و و کهنی حلقه جمودیت در کوشش کشیدند
و ملک نامدار حکومت قلعه و یکجندل و لشکر محبت کار دان حواله نموده بمستقر
سریر سلطنت معاودت نمود و ذکر محاربه با عا و الملک چون قوام الملک
که التجایجاد الملک وانی برابر بود و خوف و پدایا می شاهانه از در و کو بهر بختش که لایق
عجز و تدلل بنایت اظهار نموده و اعیان دولت بدرم و دیار و رفیقه در خواست
امداد و اعانت نمود و عا و الملک بهت اعانت او را نورد و طریق مخالفت و مناعت
بمالک کامکار کردید و خبر از استماع این خبر رسولی نزد عا و الملک فرستاده

پیغام کرد که چون تو ام الملک اعلام فتنه و فساد برافراشته همواره حوالی ممالک محروسه
 تاخت نموده اذیت باطلی اسلام میسایند لهند اکبر است رسولان فرستاده اورا از ان
 افعال شنیع منع نمودیم اما چون هیچگونه قانون بر آن متب تکنت تنبیه و دفعش لازم
 دانسته نرهای اعمالش چنانکه مشهور آفاق است در کنار شرکند اشتیم اکنون مسوع می شود
 که پناه بآن سلطنت پناه برده طالب اعانت گشته است چنانکه اشت از آن پهلانی پناه
 آنکه آن مخدول و اور مملکت خود جا زده بند نادر مصادقت مضموع و راه فتنه و فساد
 مسدود باشد دیگر مشهور ضمیر افرا آنکه ولایت نیست پیرا که خالصه سلطان و محصوره و منته
 بود داخل ولایت برار نبوده درین ایام متصرف آن تسلط شده اند و بنا بر قریب جزا و اثبات
 بعضی حقوق بر دنده سلطان مغفور با آن ولایت ادلی و احسیم باید که با سلسله خلافت و
 رعایت حقوق آن ولایت تسلیم کاشان گمان باشد و عمار الملک در جواب سخنان ماصواب
 بر زبان آورده در منازعت بر روی خود باز کرده انقضه هر دو ملک تبهمیه است
 جنگ بر دخت با استقبال هر یک شش افتد و در ظاهر قلعه اکسیم با هم متبلی نشد و فتنه
 نگذار است بجنگ در پیوستند اما چون سپاه عمار الملک بسیار بود و بختهم بود که
 شکسته می شد چون دیگر پدید می رسید و ناپره محاربه از صبح تا قریب همه مشغول گردید و
 بسبب و فور لشکر و الی برار نزدیک بآن رسیده بود که بهریت بشکر ملک کا مکار را
 یا بدیشان این حال ملک کا مکار بنفس نفس خود از یک طرف فلک بهر لشکر عمار الملک
 حمله آورده و کشته امرا و بجا دران لشکر مخالف را علف تیغ بید ریخ ساخت امرای
 آن شهر بار که در همین و میره بودند بجای آنرا ریختج بر لشکر دشمن تاختند تا اینکه
 عمار الملک و لشکرانش راه وادی فسرار پیش گرفته و بعضی از دلاوران لشکر منصوبه تعاقب
 نموده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از سپاه حضرت پناه دست بستار بآوردند
 اموال و اسباب لشکر دشمن غارت نمودند و ملک موبد بعد فسرار ازین محرم ولایت

ست شپهر را متصرف شده بجانب مستقر سپهر سلطنت معاودت نموده و امر او خواهر
شکریان که در جنگ آثار هتور و مردانگی از ایشان بطور پوسته بودند اخذ کرد
علمت و نواز شهاب نو خسته رخت انصاف بحالات از رانی نمود و ذکر شخصه
قلعه و ملک شده و محاربه ملک کا مکار پاشا خان اجه که هم شده
چون شهر را معاودت نموده سپاه را رخت نموده و امر او که در دار السلطنت
جهت جهات ولایات توقف و در زمین بود و بعد از بعضی رسانید که شتابان اجه که هم شده
کاشه بی باک است و در ایام غیبت سوکت همایون فرصت غنیمت دانسته و حوالی
و اطراف سه حد خاک که محرومه اماخت نموده خواجیه را سنانین است و آن
اکتفا کرده اکنون در مقام کار سازی جنگ است ملک کا مکار چون برین کیفیت
اگاهی یافت در ساعت با حصار امر او سپاه حکم نموده و در اندک زمان سپاه کینه خوا
فراموش آورده در ساعت سه بعد از استیصال راجه مذکور که قوی نجبه بود و چنانچه
مستحکم مثل که هم شده و در نکل و و یکم شده در تخته تصرف داشت و همیشه دوازده
نیز از نفس یکی قدر انداز از ملازماش بود و در وی توجه آورد و نجات تخته قلعه و یکم شده را
پیش نهاد همت عالی گردانیده ظاهر آن قلعه را محکم سپاه نصرت پناه ساخته
امر بمحاصره نموده بعد وقوع جدال وقت استداد مدت محاصره رای قلعه
کنشایش اقصای آن نمود که سپاه کینه خواه بهیئت اجتماعی حمله آورد و خبر بد بر که
که ممکن باشد بالای قلعه برآید و بر طبق این فرمان داده خود بدولت و اقبال این
مردانگی بمیان زده و سپهر تانید ایزدی بر کمر کشیده و رو بقلعه نهاد و امر او سپاه
بنشاده این حال از اطراف و جوانب خود با راسیای حصار رسانیدند هر چند اهل
حصار در میدان معافیت بسیای جبارت پیش آمد اما مجبوز خدایان اثری بر آن ترتیب
نیافتند و شیران بنیسه سپهر و بالای برج و باره برآمده کشته ای اقبال

رسانیدند و از قتل بقیه ایف بوجوب فرمان ترحم نشان ملک مؤید دست
باز داشتند و غنایم موافق واصل خزانۀ عامه گردانیدند و شتابان از اجتماع
خبر تخفیه قلعه مذکور با لشکر فراوان بزم رزم روی توجه بجانب لشکر عطف از تارود
و تخمیناً فرم آن ناچار رشنیده بدفع او متوجه شده قریب به لشکرش نزول
اجلال فرمود و بعد ترتیب آلات جنگ و تشویق صفوف از جانبین و لیکن
هر دو لشکر قدم در میدان مبارزت نهادند و از دست دوازده هندی
تفکیق و جدا شد که با شاره شتابان در کمینگاه بودند بسیاری از لشکریان
اسلام شهید و مجروح گردیدند ملک نامدار بمشاهد این حال جلالت را کار فرمود
باد و هند را سوار خود بخوار بر قلب دشمن زد و بتأیید کرد کار آهنگران کارزار نمود
که ترلز در بنای ثبات لشکر دشمن راه یافت و شتابان مخدول بنا چاری
چاره بقای خود در سرار دیده دست بردار از ملک و مال و نیک و ناموس
گشت و غازیان نصرت شعار تقاب نموده بسیاری از آن بخت برگشتگان را
بقتل رسانیدند و سایر اموال و اسباب دولت و ثمت آن بربویشگریش
بخصوص شمشیر و زور و دند ملک کار بکار بمراسم گرانید کار پرداخت مجموع غنایم
بر غازیان بشکر اسلام تمت نمود و فتحها در اطراف و اکفاف روان نمود
و ذکر توجه شمشیر یار و نوبت دوم بزم رزم شتابان نا بهنجار
آورده اند که چون شتابان از جنگا که گریخته خود را بقلعه که هم مٹ رسانید
براهبای دو شوکت که لشکر بسیار داشتند و کشتهای از قلع و حصار در
قبضه اختیارشان بود پیغام داد که این صاحب قوت و شوکت که بفسطیحات
و تأیید رب الفرت از سایه فرمانروایان این بلاد مستیاز تمام دارد اگر چندی
جهت یاب و سلسله اتحاد و اتفاق در باب استیصال این صاحب اقبال از جانب

استحکام نیابد غریب متصرف تمام قلاع و حصارهای این ملک خواهد شد آگاه بپیر
کسی پیش نخواهد رفت اکنون در مادی و صلح و جنگ ورود و قبول سخنان صلاح اندیشان
اختیار دارند را چهار از این بنیام عرق حیت بجرکت آمد و بالمشک عظیم متوجه کهم مته و ورنگل
شدند و شتابان شکت نصیب که گشته غمان و شکسته رکیب از بنرگاه فرموده بود بامان
راجها قوی دل کشته بالنگر بسیار و فیلان از دهاکر دار و پیا دکان تفکی و
و کما نذر و بمیدان جدال و قاتل ملک کا مکار آورد و چون نهان اخبار بسمع
اجلال آن شهیار رسانیدند که کفار با استعداد تمام عازم نیک شده اند آن ملک
نادار رایت فتح و نصرت بجانب دیار کفار بقصد جهاد برافراخت و بعد طی مراحل
ساحت کهم مته را مضرب خیام ظفر انجام ساخت شتابان بعد از آگهی برین حال
بارایان و راجها قوی بنیج و لشکر عظیم باستقبال شتافت چون تعاقب عسکین دست
داد و از جانبین بتوی صفوف پرداخته باستعمال آلات حرب نایره جدال و قاتل متعل
ساختند و سپهران هر دو سپاه داد مردانگی دادند انجام کار خسر و نامدار از
از زمین و سیار حمله کوه شکوه بر سپاه کفار آورده رایت غرورشان را انکوشار ساخت
و تفرقه در لشکرایشان انداخت را چهار و امر که سیر تافه راه کریز پیش گرفتند
و مجاهدان در رکاب خسر و زمان تعاقب کافران نموده اکابر کفار را اسیر کردند
و اموال بسیار و اسباب سجد و شمار بدست آوردند و شتابان اعراض از مال
و عیال و قلاع نموده پناه بر امجد ردیو که از اعظم راجهای مملکت ملکانه بود
برد و کشته قلاع که در قبضه تصرف داشت با بعضی از قلاع دیگر مثل قلعه ایتمیه
و اند و رکنده و نیا لاکند طی تحت تصرف او یای دولت قاهره درآمد ملک نامدار
نقماها با طراف و جوانب فرستاد ذکر تسخیر قلعه کهم مته خسر و نامدار بعد حصول نیو
و قطع بر شتابان به تسخیر قلعه کهم مته که نهایت متین و مستحکم بود و تسخیرش خالی از صعوبت

تو چنانکه می نمودند و قلعہ دار آنجا در مخالفت کشاوه و دروازہ قلعہ بستمہ مستعد جنگ شد
ملک کامکار بنابر تو حرم بر احوال بندگان خدا تا در جنگ شد ملک کامکار بنابر تو حرم بر احوال
بندگان خدا تا در جنگ ضایع نشود بمردم قلعہ پیغام داد که احوال سردار شما شتابان و
وراجهای دیگر معلوم می گمانست که بچه انجامید حالا بر جان و مال و زن و فرزندان
خود بخشوده و بجهت خسروانه امیدوار بوده خود را زیر سایه محبت خسروانه رساند کفار
نخنان شفقت آثار را در دل خود جان داده در جنگ و جدال زدند و ششماران را از ازار تیر
آن جماعت زشت کرد و ارام جا صره نمود و چند شب باز و بغیر از صدای توپ و تفنگ پیاده می
نمود و هر روز جمعی از دلبران جانین را به نورد وادی غامی شدند آخر کار رای جواب ملک
شهریار اقصای آن نمود که بهادران دشمن شکا بهیئت اجتماعی از اطراف بجنگ در پیوسته
جبراً وقت استخیر قلعہ نمایند بنابرین ملک نامدار با غازیان و مجاهدان ملت سید ابراهیم
سیر بار کشیده خود را بخندق انداخته از راه ستیز بجا که زیر آمد و بهادران شیر صولت
پای بر ششکان خود نهاده نردبان و کسند بر آن حصار بلند عروج نمودند و به نیروی اقبال
آن ششماران آنجا قلعہ مستحکم و حصار مسدود و الابواب را مفتوح کردند بکم ملک کامکار
ظفر یار دست بقتل عام دراز کردند و بعد از آن دست به نهب و غارت گشاده جمع
دو فاین و خندان و اموال و سباب انداخته سالها که در آن قلعہ بود و ضمیمه خزائن
ملک مؤید گردانیدند و اهل و عیال شتابان گریختند و فرموده آن ششمار مساجد بجای
معابد کفره بنیافت و جمع ولایات شتابان و خیم انجام باور نکل و توابع تصرف ملک
نامدار در آمد و بر امر تقسیم یافت و مقدمان و رعایا مطیع و فرمان بران شده به تشریفات سرافرا
گشتند و که جنگ و جدال شهر یار با اکجارج پند شهر کجیتی و غیره را بجا و تخیر تمام مملکت
ملکانه و وقایع دیگر چون شتابان از نام یافته با اکجارج پند سیر را بجهت کجیتی و زمان
بحر و بر ملکانه بود ملک او دیسه تا اقصای بنگاله در تصرف داشت و کونین بی مستقرش بود و در

میدان نام آوری بکثرت لشکر و فوج خداین سایر اسباب سلطنت از جمیع رایان
کوی می می بود و پناه برده جسمی خود بجنبه وزاری تمام مسدود نمود و از قوت و شوکت
ملک نادر را و راجه تحریف کرد که اگر در انتقال اهل مال رود و در اندک زمان عیال و اطفال و محبت
را منظم دیگر رایان پامال حوادث کشیده بقصر فآن ملک صاحب اقبال خواهد درآمد گجرام
چند را ازین بخان ترحم بر احوال او و اندیشه عظیم از ملک کامکار بدل راه یافت بنابرین
در مقام استعداد جنگ با ملک بود شده امر با حضار امر اسبها نمود و امرای کفار را طر
و جوانب رود و در کابش خنجر و فوج فوج و جوق جوق بتعاقب یکدیگر میرسیدند تا قریب
سه لک پیاده و سی هزار سوار سینه که در فرار هم شدند انگاه راجه چند روستا بنجان دیوار
و بهری چند و دیگر رایان در جهای عمده بر قصد دفع ملک نادر هم سو گندشته علم تفاوت
برافراشته ملک کامکار از استماع این خبر امر او خوانین را از محال و پرکنه های خود
طلبیده در باب چهار و آن کفار مشاوره نموده و به اتفاق بعصر صبح رسانیدند که آنچه
رای خداوند اقتضا نماید عین صوابست مابند کان فسر ما نبر داریم و جان نثار ملک نادر
از امر اتفاق امر مطمئن خاطر شدند بطوق کریم کم من فتنه غلبه غلبت فتنه کثیره
با وزن اسد با پنج هزار سوار تیغ زن بجانب لشکر راجه متوجه گردید و بعد طی مراحل و
مازل تقارب و کباب اقبال در کنار نندی تلکخور با مخالفان بر گشته حال دست داد و
آن روز و شب بیاس حسرت بسر آمد روز دیگر بعد طلوع آفتاب راجه راجه چند بار رایان
در جهای دیگر به ترتیب صفوف پرداخته بدین وتیره که خود باده هزار سوار
و صد هزار پیاده و سی صد زنجیر فیل در قلب تدار گرفت و جانب میمنه دیدار
برادرزاده خود را باده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر فیل در جانب میسر
هر چند روستا بنجان و راجهای دیگر را باده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر
فیل تعیین کرد و بهر پشت هر فیل خشتی تبقیه نموده چند ناوک انداز بر آن نشاند و با ناکاران جنگجویان

در پهلوی فیضان استاده کرده است و از جانب دیگر ملک کامکار و ملک شکر خفرا
شاهزاده حیدر خان که در شجاعت رستم زمان پادشاه و پانصد سوار زیب و زینت او و میر
بخان عالیشان فتح خان کهنه ارباب صد سوار اسکا تخم بشید و خود بدولت باد و بهر سوار دشمن شکار
بلکه راهایت فتح آیت بر سر است بعد از این بوجب عادت پسندیده خود روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد
فتح و نصرت خواسته متوجه مسجد که کارزار کرد و دید چون پادشاهان جانی بیک در پیوستند و نیزان اسلام
بر کافران آورده و مار از روزگارشان برآوردند و پادشاهان حیدر خان از پادشاه آورد
را چند به بند اسیری گرفتار داشت و دیگران که بر سر تیرگزیده و اسباب سلطنت را چند و آنچه
دیگر تصرف او و ولایت قاهره درآمد چهار صد هزار چون فتیله با جوارح آفات و اسباب القدر
و اصل خندان عامه گردید غنیمت نهادن اسباب این چنین فتح نمایان نصیب جایان شد و تمام
ملک او در قبضه اقتدار ملک نامدار درآمد و قریب یک هزار تاجانه منهدم گشته بجای آن مساجد
تعمیر یافت و ملک دریا نوال شاهزاده حیدر خان را مشمول عنایات نموده بیایه بلند رسانید و
فتح خان را بطایطی طلب و علم سرافراز می بخشید بعد از آن متوجه قلعه کو بیلی شده اسباب و ذخیره
درآورد و بخورشید خان سپرده جمعی از ولیدان محمد و نامیک و اطریان و احشام را با او گذاشته
بغیر تم نبیه زمره آنرا کفای صوب راجبدری و ایلو متوجه شد و بعد وصول بان حدود و غازیان
اسلام بکوه و دامون و نشیب و فراز آن ولایت درآمد و جمع کثیر را قتل رسانیده
و تخریب تاجانها و مساکن نموده و در ولایت ایلو خلق بسیار کشته و اسیر کرده
با غنیمت نهادن نطفه و منصور بیکر نصرت افزایستند آورده اند که چون موکب
اجلال بکنار ندی گمنگ مقصود بر جبهه دری رسید با مع اقبال ساندند که فوجی از
کنار در بیشه بکین نشسته اراده شجون دارد و نغمه یار بجزو استماع این شبه فتح خان و رستم خان
پادشاه سوار جبهت و فتح آن کناف فرستاد کناف خسته و کشته مسلح و مکمل با استقبال
شما قند مجاهدان اسلام از اطراف بران کرمان باخته قریب دو هزار کس را از پادشاه آورد

و باقی ماندگان راه گیر پیش از قید مجاهدان منصور زن و فرزند و اهل و عیال اخبار را
اسیر و دستگیر نموده با خنایم موفور و اموال نامحسوس بدرگاه شهباز رسیدند
و ذکر مصاحبت و سناده و لولو با ملک کامکار

چون سناده و پوشور بجای که از اقصای بنگال تا سه صد گانه در تصرف داشت خبر
گفتاری، آنچه در وقت لشکر کفار شنید و باب صلح و جنگ با ملک نامدار از ارکان و
خود مشورت نمود هر چهارستان شده چشمنوی بصلح نمودند و سناده و دیو که مرد عاقل و فرزانه
بود سخنان و تلخوایان صواب اندیش را بجمع رضا اصفا نموده رسولان با تحف لایق ارسال
کرده پیغام داد که قبل ازین اگر تقصیری ازین بنده مجبوس ظهور رسیده باشد آنرا بذیل
عفو شایانه پوشیده و ولایت اینجا بآب گنگ را از تصرف بنده بیرون نیارند و
ولایت آن جانب گنگ متعلق بشهریار باشد که بعد ازین ازین بنده سپی بجای ظهور نخواهد پیوست
رسولان بعد از وصول بدرگاه شهباز و استعاده باستان بوسی تحف و هدایا که رسانیده
بعجز وزاری پیغام و سناده و مجبوس رسانیدند شهباز نامدار فرمود تا قولنامه نوشتند
مشروطه بآنکه ندی گنگ در میان ولایت او و دیسه و تنگ سر حد باشد و من بعد ازین
معرض ولایت او نشود و آن نوشته را بیکه همایون مرین ساخت رسولان ابا قولنامه
و تشریفات خرم و آنحضرت انصاف ارزانی فرمود و ایلور با مضافات تحت تصرف
کاشمیر و دولت روز فرمودن درآمد و شهباز نامدار ضبط و شوق آن معتمدان
تفویض نموده علم حاجت بصوب مستقر سلطنت برافراشت و ذکر حصار و
شهریار با کفار ریجا بکر و خیر بلم کوئنده و کونبدیر و خیسکه درین بین بوقوع پیوست
چون بعد معاودت شهریار نهیان اخبار بمجامع اجمالی رسانیدند که شنای رایج بجای که
در هکیم غم غیبت موکب همایون بحدود ممالک محروسه و رآمده بمردم اینجا مضرتها
رسانیده و بعضی سه صد بار آتاخته و غارت نموده درینولا از استماع خبر فرحت

شهریار بولایت خویش بازگشته است ملک ندارد از استیلا این خبر بهم بآمن فی الفوجهم
تنبیه آن مفیده نمود بموجب عرض دولتخواهان صلاح اندیش نخست علم اقتدار
بصوب قلعه کونذیر برافراشت چون در حوالی قلعه مذکور رسید و بهیبه اسباب
قلعه گیرای پرداخت درین حال بعضی رسانیدند که کفر ساکنان بلم کنند
و میکنند که هر یک ازین دو قلعه بفاصله دو کاواز کونذیر واقع است هر
شب هنگام غفلت حوالی معسکه ظفر آرد آمده هنگامی شومند و قتل و غارت
مترودان میبارت می نمایند بشنیدن این خبر راجی قلعه کشای ملک موید مقتضی
آن شد که اول متخیر این دو قلعه پرداخت من بعد غم تخیر کونذیر نماید پس باقتضای
رای بصوب قلعه بلم کندن متوجه شده ظاهر آنحصار را محسیم لشکر ظفر آرد گردانید و دلیل
اسلام از اطراف و جوانب حسب حکم حمله آوردند هر چند اهل حصار در مقام غفلت
اظهار شجاعت نمودند اما چون چپه مقصود در پیش ظهور ندیدند پای ثبات شان ازجا
در رفت و مجاهدان از اطراف بالای برج و باره برآمن آن حصار را مفتوح ساختند
و هر که ایافتند یکیش را از بار سبک نمودند چون نوبت قتل از حد گذشت
فریاد و زاری زن و مرد بفلک لاجور و رسید دریای رحمت شهریار بتوج درآمده بر
بقیه السیف بختایش فرمود و غنیمتی که از آن قلعه بدست آمده بود با تمام بلیسان
اسلام مرحمت نمود و حکومت آن قلعه به هیل خان که بشجاعت معروف بود و وفاداری
موصوف غایت فرموده بجانب قلعه کونذیر بلی سبب آنکه جمعی از نایکواریان راه نفیخت
شاهزاده حیدر خان و الی آن قلعه پیش گرفته هنگامی که مراد شده بودند متوجه شد تا
بدفع مفید آن خاطر از جانب آن قلعه جمع نمود و غنیمت تسخیر قلعه کونذیر فرمود و درین اثنا
واقع دیگر و نمود و بیانش آنکه چون خبر توجه به یالبعنه تسخیر قلعه کونذیر پیش پای
والی بجا رسید خواهرزاده خود را با پنجاه هزار پیاده و پنجاه هزار سوار با ملا و اهل کونذیر

فرستاد چون آن جماعت بولایت لوندبیر رسیدند و شنیدند که ملک کامکار بجایب لوطی
نهضت نموده است غیبت آن شخص را را غنیمت دانستند بر قلعہ یلم کندن آمد و بجنگ در پیوستند
هسل خان کس پیش سر دار کفار فرستاده محلت سر روز نمود و همان ساعت کس دیگر بجزمت
ملک کامکار را سال کرده شرح کیفیت حال معروض داشت کفنه از هسل خان فریب
خورده فارغ البال بعیش و عشرت پرداختند شخص را بجز اطلاع بر آن کیفیت هیچ بانی نداشت
بر سر سپاه بیجاگر در رسید و دو مار از روز کارشان بر آورد و چون سر دار لشکر بیجاگر تائب و توبه
نمید که زیر بستیر بر کند و خیمه چند گاه را کند همیشه تا سر حد توقف نوزی غنیمت بسیار از روز
جواهر و اسب و فیل باخزان که کشتن رای بر شصت زنجیر فیل بار نموده جهت اطمینان کنگران
قلعہ کوندبیر و یلم کونده فرستاده بود و تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و بعد ازین ملک
نامدار بصوب قلعہ کوندبیر نهضت نموده ظاهر آنحصار را مضرب خیام لشکر طفله فرجام حیات
و ولسیان امر تسخیر آن قلعہ نموده مدت چند شبانه روز آتش پیکار و کین از بالا و پایین
فروزان بود آخر الامر شخص را خود متوجه تسخیر گشته و بدیوار حصار آورد و ولسیان و بهادران
بنشاده این حال متوجه کارزار شده بیک حمله قلعہ پایین را فتح کردند کفار بجانب قلعہ بالا که بقلعہ
کوه بود شتافتند مجاهدان روی ستیزه تسخیر آن قلعہ کردند و شکوه آورده از اطراف آتش پیکار
برافروخته جمعی را که راه بر سپاه بسته بودند مغلوب و منهدم ساختند سر دار کفار چون تائب
مقاومت با سپاه نصرت پناه در خود نیافت دست بدامن شتافته زده کلید حصار سخت
شخص را آورده طالب امان کرد و بد ملک نامدار از جراثیم اهل حصار در گذشته نموده و
عساکر نصرت ماثر متعرض نفوس ساکنان حصار نشوند و اموال ایشان را بالتمام بجزه
تصرف در آوردند و چون خبر تسخیر قلعہ کوندبیر با توابع و لواحق بکشتن رای رسید اندیشه کرد
که اگر زودی در مقام تدارک در نیاید غنیمت سپاه نصرت دستکاه متوجه بیجاگر خواهند شد
و این ملک نیز از دست تصرف او خواهد رفت بنا برین خویش خود را سیوراج را که کافر

مهور بود با صد هزار پیاده و بیست هزار سوار با استعداد تمام بطرف کونیه سیر روان کرد
ملک نامدار از استیلا این خبر بارگان دولت شورت شنید و دولت خواهان مطابق رای
ملک صلاح در آن دیدند که قلعه را خالی نموده یک دو منزل بطرف کونیه بی توجهی نمایند باین
آذوقه قلعه را بر لشکریان تقسیم نموده و دروازه ها سوخته اکثر بروج و غارات تخریب کرده با لشکر و
سپاه از قلعه هجرت نموده در کناره های گنگ نزول اجلال نموده کناره این حرکت را احتمال
برترسین بیم نموده احوال و احوال خود را در قلعه کونیه گیر که نشسته از روی نخوت و غرور به سرعت تمام
بفرم رزم لشکر اسلام توجه گشتند شهریار از استیلا خبر توجه کفار و لیسیران و سرداران سپاه را
با لطاف شایمانه امیدوار ساخته با پنج هزار سوار که در آن وقت لازم رکاب ظفر انساب بودند
رو بجنب کفار آورد و بعد ملاقاتی فتنه دلسیران چنان بکجک در پیوستند و از اول روز
تا نصف النهار کشتش کارزار در التهاب بود و بعد از آن شش هزار ثبات کفار در میدان ستر
مشاهده نمود و با دو هزار سوار خود را بر سپاه کفار حمله آورد و قلعه در جمیع اشعار از دست
و مخالفان رو بوا دی شهرار نهادند و مجاهدان لشکر ظفر اثر عقب تاخت جمعی را قتل رسانیدند
و جمعی دیگر که خود را قلعه کونیه برسانیده بودند از حسام خون آشام غازیان جانی بسلامت بدر بردند
و لیسیران اسلام قلعه را مرکز و اردو در میان گرفته کار برایشان تنگ ساختند سپاه کفره چون جو
را گرفت را بلا دیدند و استعداد مدافعت نداشتند لا علاج دست در دامن عجز و استیجاب
زده در پناه امان گریختند و باج گذاری قبول نمودند یعنی اگر شش هزار قلعه را بجا باز گذارد
هر سال سه لک هون بخشنده عامه و اصل می نمایم و دو لک هون نقد با تحف و هدایای وافر
فرستاده عوض یک لک هون که موجود بود و دو سه راجهای عمده را اگر و گذشته در مقام
فرمان برداری درآمد چون این خبر فتح به نایکواران قلعه کونیه پیل که از مدت دو سه ماه پیش از
رستم نشان ایشان را محاصره نموده بود رسید از ترس و بیم کس بخدمت شاهنشاه
فرستاده امان طلبیدند شاهنشاه قلم غفور بر جبرایم ایشان کشیده به تشریفات شایمانه

مرد از گردانیده خدمت انصاف از ایامی که در حصول امان بانج و لطف
رو بد برگاه آورد و مفتاح قلعه را تسلیم بندگان دولت نمودند شاهزاده و عریضه مشتمل بر فتح قلعه
و استعدای غفوس هم نایکواریان بخدمت شهباز فرستاد و شهباز بر بنابر اقامت شایسته
از کناه نایکواریان که شش قلعه کوئینلی را با توابع بنیادهای محترم فرمود و چنان امر شد که
نایکواریان با خشیانی در متوجه قلعه که سپهره شوند و سب و لایشان جمع و دیگر از نایکواریان بخدمت
بجای خدمت قلعه کوئینلی مقید گردند و هر یک از امار و حاکمان را که جان سپاری نموده بودند
بجز ایند نظاف خبر و اندیشه از گردانیده بجمعی خاطر عنان غنیت بجانب دار السلطنت کوئینلی فرستادند
و ذکر مجادلات شهباز با اسماعیل عادل شاه و همچنین وراثت ای این بر عرض وقوع آن
چون بنیادهای اقبال جمیع قلاع و ولایت کوئینلی مفتوح گشت بعضی از سپاه
بیجا که از معرکه رزم گریخته خود را به کشتن رای رسانیده بودند و از ارتش شکست و صولت
ملک بودند و خشمناهم مخالفان قوی بخیب ترسانیدند خیرخواهان آنچه بعد از رسانیدند
که سپاه مارا نظربین که دو مرتبه شکست یافته و خوف و رعب برایشان غالب
گشته است تاب مقاومت نیست صلاح دولت در آنست که تحف و هدایای
لایق بخدمت عادل شاه فرستاده با اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و مبلغ
کلی رسم بانج و حراج قبول کرده درخواست امداد نمایند شاید بدین تدبیر
باین بادشاهان اسلام نزاع قایم گردد و مملکت از استیلا ی لشکر ملک کامکا محفوظ
ماند کشتن رای بر موجب صلاح دید و التماس این پیغام استعانت نمود بدین روش که
جناب سلطان فی تعنی عادل شاه جهت مابندگان در حدود ملک نه نزول اجلال فرمود
انچنان کنند که دست تصرف سپاه ملک نامدار از ولایت کوئینلی برکوتاه کرده
ماندگان پسندیده که چون غل بجا بخرانه عامه برسانیم چون بحدود ملک نه نزول
فرمایند رسولان بخواهند از همون ادا نمایند عادل شاه همواره تمهید

این نوع فتوحات بود قبول امداد نمود و حقوق اسلام را بر طایف نسیان نهاده
بجای نیت را باب فتاوت متوجه ولایت تنک کردید و چون بجای قلعه کو یکصد
رسید جعفر بیک که از بنی غام ملک نخبه فسر جام بود و حکومت آن قلعه از جانب ملک
مؤید بدو تعلق داشت حقیقت حال تعب مضخرو همایون فال رسانیده در استحکام
برج و باره اهتمام تمام بجای آورد و ساکنان آنجا را بغایات ملک کامکار
امیدوار ساخته ضبط و حراست چنانکه باید پرداخت و سپاه عادل شاه
که زیاده از عسکرت سوار و پیاده بودند قلعه را مرگز و در میان گرفتند و از
طرفین داد مردی و مردی میگردانیدند ملک نامدار از استماع این خبر و خشت از
خشتانگ شیع از اعیان و ارکان دولت در باب مبارزت با عادل شاه
استثنا نمود و دولت خواهان صلاح اندیش صلاح در جنگ ندیده به سر غرض بایند
که سپاه نصرت پناه از مدت دو سال خنثی گشته و آسیب و فیل لاغری
مهمدا اکثر لشکریان جهت حراست باطراف ولایت مقرر گشته اند اکنون مصلحت
در آنست که جنس قوی اظهار موافقت و دوستی باید نمود تا از کین و عناد
در گذرد و نگاه سپاه متفرق را فرا هم آورده استعدا و خنک به هم رسانیده
قدم در معرکه مقاومت بایند و این مصلحت پسند خاطر ملک مؤید نیامد و
فرمود که مادر جمیع امور بکتابه بر کرم کریم ساز نمود و ایم فتح و نصرت از دست
داد سبحانه و اکثر معار که مخوفه ما را فتح و نصرت کرامت فرموده در بنوا
که عادل شاه بنی سابقه عداوت نظر بر محبت خطام دنیوی امداد کف فرمود
اضرار اهل اسلام روا میدارد و پیشتر از یک ماه شد که قلعه کو یکصد
مهاجره نمود و کار بر محصوران تنک ساخته است غیرت و نفوت کی روا میدارد
که بملا خطه کثرت سپاه و دشمن روز معرکه رزم یافته خود را در ورطه غار و بونی

امیر ارکان دولت باز بخت عرض نمودند که حسن و احیای نظر بر قوت و تمن
مقتضی مصلحت است مباد که چشم زخم بچسبند و اسباب سلطنت
و کنت بدست دشمن در آید اولی و انب اگر یک چند ی روز محاربه یافت
چنانکه رای بجایگزارد عادل شاه استمداد حبه مایه زنجبالی حضرت برهان نظام الملک
طرح دوستی انگیزد استقامت از ان پادشاه عالیجاه نمایم و بعد از ان کجاینبی
از دشمن انتقام کشیم ملک نامدار درین نوبت سخنان و تلخوایان بکوشش رضایت
و باجمیع سه هزار کس بجزم جنگ از شهر بیرون فرامید و جهت شلی خاطر مصحوران
اکبری داد که غریب رایت نصرت آیت پر تو وصول آن دیار خواهد آمد خست بایک
دل تنگ نشوند و نظر بر فضل الهی مقرر نمایند بائی باشند بعد از قطع مسافت چون
مکب اجلال بجوالی کهنپوره رسید ملک نامدار بجا دل شاه نامه بدین مضمون نوشت
که در مذہب مروت و کیش قوت روانیت که سلاطین اسلام جهت امداد و تمکین
بعین ابواب کین بروی یکدیگر کشانند اکنون از ان پادشاه عالیجاه استدعا است
که از جنگ و جدل که باغوا ی رای بجایگزارد خستیار فرموده اند اعراض ننوده دست
چشمه قلعه کو یکنگه باز دارند و در مقام خونریزی اهل اسلام که از جانبین شمشیر
در نیاسند تا موجب رضای خدا و خوشنودی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه باشند
مصحوب رسولان نزد عادل شاه فرستاد چون نامه بآن پادشاه عالیجاه رسید
فرط غم و در که بوفور کسوداشت لب بجواب نامضوب کثوده رسولان را باز کردند
و چندی از امرای خود را بنحصره کو یکنگه کد رشته متعاقب رسولان بقتبال ملکند
شناخت و چون قاصد پیایه سر رسید به صورت جواب و کیفیت استقبال معروض داشت
ملک نو پیاس میذارای فاضل و علما را طلبید و فرمود که علمای دین مبین چاقوی
می دهند و تیغ اب هرگاه پادشاهی که خود را مسلمان اندازد جهت امداد کفرا کرکین

بر سلاطین اسلام بنده در تحریب بلاد و قتل عباد سی نماید آیا با او محاربه نمودن و در دفع او
کوشیدن بکرم شرع تیریف جایز و متحسن است یا فی علما و فضلا بعد ضل سائید نکه متعاقبا چنین
کس مانند غزا و جهاد است ملک مودید به از تحصیل این استوی به ترتیب ضحوف پروا حتمیست را
بوجود عین الملک و جمعی از امار و عیان مضبوط نموده و میره را بفرست خان و بعضی از دلیران
استحکام بخشیده شاهزاده بکنند و آن حیدر خان ابا فوجی از بهادران در قلعها مقیم
داشته خود با جمعی از دلاوران جهت کمک در یک جانب لشکر مقام ساخته متوجه جنگ شد
از آنجا جانب اسمعیل عادل شاه نیز به ترتیب سپاه پروانته بایستاد تمام رو بجهت که از طرف
و چون دلاوران جانبین بیکدیگر در پیوستند نائز و حرب از صبح تا شام مشغول گشت و بعد غروب
آفتاب سپاه هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند بجافطت و حر است قیام نمود و همچنین
تا سه روز از صبح تا شام تنش حرب طلب می شد و چون شب میر رسید بجای مجروحان حر است
لشکر می پرداختند روز سوم عادل شاه دست حیدر در دامن بگیری زده و سه هفته اسرا
در شب تار از لشکر خود جدا نموده به دار السلطنت کوکند و فرستاد تا دست بردی نمایند
بدین تمهید نقره در جمعیت خاطر ملک نادر راه یابد و شاه مقصود و بخواهش امید در آمد و بخواه
که آفتاب طلوع کرد سپاه هر دو پادشاه در برابر یکدیگر صف آرا گشتند اما چون در روز گذشته
بسیاری از امار و سپاه عادل شاه مجروح و مقتول شده بودند درین و زرب بر
ترس بدستور سابق و میر می پیش وستی نمی نمودند در خلال این حال منبیا ن بسامع قبا
رسانیدند که عادل شاه و دو هفته اسرا سوار بجانب دار السلطنت جهت قتل و غارت شتاب
ملک کامکار از اجتماع این خبیه بنده و بنگاه و رالبعه کمین چوره روانه ساخته خود با جمعی از
بهادران دلاوران آزموده کار لغت آن سپاه نمود و در شب دوم بران سپاه
شبنجیون زده و مخزنم گردانید چون این خبیه بعا دل شاه رسید از دلاوری و مردانگی
ملک کامکار دست تحسیر بدندان فک که گزید و بسمه محاصره قلع مذکور محبت نمود و بیشتر

از بیشتر تسخیر آن قلعه سعی گشت و ملک نمود بعد از آنکه سپاه عادل شاه را که بجانب
کوکند روران شده بودند بهریت و او طریق قزاقی پیش گرفت و کاه و بیکاه همنام
فرست در میان شب آثار جلالت ظاهر می ساخت تا اینکه شبی به بنام شبنون
بیلغار بر سر لشکر خیم رسید و بعد از آنکه دو پاس از شب گذشت بر آن غفلت نمود و کان
زود و تا قریب صبح هنگام آرا گشت و چون آفتاب طلوع کرد دست از قتال باز داشت
موجود که پیوره شد چون عادل شاه اکثر سپاه را گشته و خسته ویدامار طلبید
مخاطب و معاتبه گشت آن شیر ستیزنده باد و هنر سوار دمار را از لشکر بار آورد
و کرات و مرات ضرب دست خود ظاهر ساخت و بالفعل اکثر سپاه را خسته
و مجروح کرد و این پیروان رفته است شما با این لشکر بشمار و استعداد کار را
چگونه نام مردی می برد و از جنگ اعراض مینماید امر معروض داشتند که بین
ماتاجان در بدن در ایام با سپاه خیم جنگ نموده و قیسه از جان فشانی فرو گذاشت نخواهیم
و مجموع متفق شده فی الفور متوجه رزم ملک کامکار شدند چون این خبر ملک موید رسیدن
بکران غریت را بجانب دشمنان بر تافه کارزار رستمانه نمود و لشکر دشمنان
گردانیده بجانب کهنپوره روان شد باز دشمنان از اعتراف حمله آوردند
سپاه جانی خنک کنان تا بجای کهنپور رسیدند ملک با او چون شاهده نمود که از لشکر
عادل شاه بظلمه به خطه مدو میرسد و توقف موجب از دیار و قوت شان میکرد
و فتح آن جماعت را آهیم دانسته با بهادران نصرت شعار بر آن قوم یکبار حمله آورده
بیاری از نامداران سپاه خیم را بر خاک هلاک انداخت و همدین اثنا مردی بهر
از عقب در حان قوم پیرون آمد و شیری از روی دانست که بر آن شمشیر یا زانده
اتفاقاً بر روی مبارکش آمده مجروح کرد و ایند بعد از آنکه دانست که زخم کجاست
نمود و جنبه عادل شاه رسانید بجز دشمنان حکم قتل او نمود آخر الامر شفاعت نصیحت

از ان شهر در گذشتند و دستش قطع کرد با وجود این حال اموی عادل شاه را تاب مقاومت
نازده رو بود می فرستاد و در دود و کیفیت حال لبه ضعیف عادل شاه رسانیدند عادل شاه
منفعل گشته زیاده بر سابق در جنگ و جدال ساعی گردید و منتهی به قصر می کرد در قلعه می گاه
فکر دایع شده از آنجا که چندیان و فقیهان گاه و بیگاه تیر و تفنگ می اندازند در
برابر آن توپ صاعقه آتش ب نوب نصب کرده آن قصر منهدم سازند جعفر بیگ را چون
این خبر رسید گفت تو پی را و بر برابر دهن توپ عادل شاه می خورده آتش پسند
تو چنان بوجوب گفت وی عمل نموده توپ عادل شاه را شکستند القصه مقتضای
قضا یا زده ماه میان سپاه این دو پادشاه هر روز و شب ناز و جدال و
قتال متهب بود ملک نامدار در عرصه دوسه ماه چهل و پنج جنگ با لشکر عادل شاه
کرد و در جمیع آن محاربات نفع و ظفر اخلاص یافت و جعفر بیگ با محمود و
کار آزموده گاه و بیگاه از قلعه بیرون آمده خلق را محسوس و مقبول گردانیده
مرحبت می نمود و درین نازده ماه جمیع کشیه از لشکر عادل شاه تلف گردیدند
ضعف و نیکس در لشکر او پیدا آمد چنان که عادل شاه مکر می فرمود که اگر تو
بر او را یعنی ملک نامدار را بر طرف نکند باری مرا مرگ دهد که پیش ازین نمی توانم
و ازین عینم و غصه فراج آن شاه عالیجاه از جاده اعتدال منحرف شده جز
صبر و نمودن ازین جهان بگذشت امر او خواندین ملو خان پسر بزرگ آن مغرور را
که در لشکر حاضر بود با دشاهی برداشته بواسطت علما و سادات عار بر راه
مبدل ساخته بجناب استیجای بجانب بیجا پور شتافتند و ملک نامدار را بت
مرحبت بمستقر بر سلطنت برانسته داشت و بهادران شیر صولت و جعفر بیگ و
نایکوزان قلعه کو میکند رانوی می نوازش فرمود که محمود صغار و کبار گشته
وامر او سپاه که از مدتی به آسودگی است نمانده بودند به تشریفات فاخره خواسته

رضت انصراف بحالات ارزانی فرمود و اینست آنچه صاحب تاریخ قطبشاه
در باب محاربه این پادشاه بقید قلم آورده اما محمد خاسم فرشته در بیان
احوال سمیع عادل شاه چنان نوشته که چون شاه عدالت پست و پیوسته بر برهان نظام شاه
نخ یافت جمعی از اکا بر میان سمیع عادل شاه و برهان نظام شاه لازم صلح میان
آوردند و این پادشاه در سرحد با یکدیگر ملاقات نموده چنان تشرار دادند که شاه
عادل پناه ملک قطبشاه را تصرف نمود و برهان نظام شاه مملکت برادرش برادر خود را
آورد و بنابرین سمیع عادل شاه در شش ماه و شصت روز با حضور امیران داد و آید
بر پدر از خود ساخته با اتفاق او با لشکر جلالت آهین متوجه تنخیر ولایت ملک گردید
و تخت قلعه کوپکینده را سرگزار در میان گرفت فرمانده آن را با سلطان قلی قطبشاه
ملاقات حزم کرده بمیدان محاربه و مقاتله شتافت و از کوپکینده که در حکومت
او بود حرکت نمود اکثر لشکر خود را به پیاده های بسیار بمیدان قلی قطبشاه فرستاد
و میان اسدخان که از امرای عادل شاه پیاده و سپاه تلک چند و فقه جنگ صف
واقع شده در جمیع محاربه فتح و نصرت نصیب اسدخان گردید و بسیاری از ولایت
تلک بظبط درآمد و رعایا و زمینداران آن ولایت مطیع و نفاذ گشته و قلع
کوپکینده نیز قضا و با شیع یافته نزدیک بود که با مان سپیس آمد و حصار را
تسلیم نمایند که ناگاه حکم قادی بچون ذات حجب صفات پادشاه حجاب از آب
هوای آن دیار سوی مزاج پیرسانید و مواد فاسد حصن حسین بن را احاطه نمود
و اعتدال خار غصص بر هم خورد و صاحب تاج و تخت بر بالین ضعف و ناتوانی نهاد
برعت تمام اسدخان و امیر برید را که بهنب و غارت ممالک تلک قیام
می نمود طلبیده فرمود آب و هوای این حد و بامن موافقت ندارد و میجوهم
که شما یا زار برای تخیر قلاع و بلاد تلک بکجه داشته خود لشکر حسن آبا و کلبر که روم

و بعد حصول صحت از مراجعت ما یم ایشان قبول این معنی نمودند و قسم کردند که روز دیگر بهیچ
 دریا یکی نرفته روانه کرد و فاما صبح آن روز که چهارشنبه شانزدهم ماه صفر سنه احدى و اربعین
 و شصت بود و بعرضه اهل دین محمد بن بخت از دین یوست و اسدخان فوت آن حضرت
 مخفی داشته جدش ادا و دیدار ده مخفی که داشته دریا یکی خفا ده و برقع بر آن انداخته بدانند
 که یکی از اهل جسم بر بیجا پور میر و سکنام شب روانه قصبه کوکی گردانید و در جوار پدربزرگوارش دفن
 ساختند و چون در وزیرین گذشت اسدخان میر برید و سایر مردم متحیدان دولت خان
 طلبیده از آن قصبه که زجر و داد و ازینکه شاهزاده ابراهیم سلطنت برادر بزرگ ملو خان اختری
 بسیاری از امر نیز بخانی باو زبان داشتند اسدخان در محکمت بیکانه صلاح و اوقات در عدم
 تعیین بادشاه دیده خیمه هر یک از ایشان پیام داد که چون جهت جلوس ساعت خوب نیست
 بحسن آباء و کلبه که رفته و از روح مخدوم سید محمد کیو در ازبکستان خواسته تخت موروث جلوس و حق
 خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند از مایه قلع که میخند که جیکه هر دو شاهزاده را
 بتدبیر و حکمت بحسن آباء در ساینه و با تکیه پادشاهی شاهزاده ابراهیم را غلبه و مایلتر بود لیکن
 چون ملو خان میر بزرگ و آنچه عدالت پناه بود در شهر حسن آباء و آن شاهزاده حسن و منذر را
 بر چار بالاش سلطنت ممکن ساخته شاهزاده ابراهیم را در قلع مرج محوس گردانید تا اینجا مانع
 فرشته است و الله اعلم بحقیقت حال بیان و لادت با سعادت شاهزاده ابراهیم قطبشاه
 صاحب تاریخ قطبشاهی نوشته که ملک کامکار در ماه شوال سنه سته و ثمانین و شصت و شصت
 بر سلطنت فرزند مله اقبال متولد شد که ملک مؤید او را تجیز ایل بخوم موسوم بابر ابراهیم کرد و
 جشن عظیم ترتیب نموده کاه خلایق و عالم بر ایاد فرخورد رتبه بختها و الغامات سرش از دسر و کرد

ذکر محاربه قبیله با ملک قاسم برید

آورده اند که در ایامیکه شهریار ابا عادل شاه نزع افتاد ملک قاسم برید فرصت غنیمت
 بکرات لشکر فرستاده ولایت و پرگنت مملکت تملکانه را قتل و غارت نمود و شهریار در آن

همگام فرصت تنبیه و نیافت و بعد شروع خاطر از منازعت عادل شاه امر او سپاه را رخصت
انصرف بجایات خود باز ازانی نشه موده چند کاهپی در دار السلطنت با معدودی از مقبلان در کاهچین
که را بنده انچه با براده باز خواست جرات ملک قاسم بریده نشه مان قصا توانان نامر و خوانین شلمبر
بطلب بالنگه و اشعدا خبرد نوشت بعد اجتماع عساکر ایت نصرت آیت لعنه م رزم و کشورستان
بر اخر اخته متوجه شهر بیدر که دید ملک قاسم برید از ستمع این خبر سپاه متفرق را فراموش کرده نصیم
بیکار از دار السلطنت بیدر بیرون آمده با استقبال ملک نامدار شتافت و در ظاهر بلده بیدر تلاقی عسکرن
دست او از روز و وقت در زیده شب بجز است بسر بردن روز و یک بعد تسویه صفوف از جانبین رو
بیکدیگر آورده دلاوران هر دو جانب بجنگ در پیوستند و درین روز شاهزاده حیدرخان از جانب
مینم با فوجی از بجاوران بر لشکر ختم تاخته زمین خان را که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود از یا
در آورد و بهادران لشکر فیه وزی جمع کشید از غافلان را محسرح و مقتول ساختند بعد از آن
سپاه هر دو لشکر دست از رزم باز داشتند بار امکا خویش شتافتند و شب را بجز است بسر بردن
روزی دیگر سپاه هر دو پاوشه رو بمیدان باز رفت نهاده داد جنگ و جدال میدادند و از هیچ جانب
آزار فتح و خلفه بطور نمی رسید درین اثنا خان شجاعت نشان فتحی خان از جانب میره با فوجی از سپاه
کینه خواه بر لشکر مخالف زد و بسیاری از آن بخت برکشیدگان ابر خاک هلاک انداخت و از جانب مینم
شاهزاده حیدرخان با بهادران نامدار بر سپاه ختم تاخته از نائره تیغ و سنان آتش در زمین
حیات آن قوم زد و از جانبین حمله های متواتر نموده یکدیگر را بعقب می نشاندند آخر الامر
شاهزاده انچنان حمله بردنشان آورده که آثار عجز و انکسار در لشکر ختم ظاهر شد و سپاه
لشکر شکیه را حربه مان و اجب الاذعان یکبار حمله آورده لشکر ختم را متفرق
و پریشان ساختند ملک قاسم برید مشاهده این حال پشت بهر میت داده رو بگریز نهادند
سپاه لشکر نصرت اثر تعاقب نموده خلق بسیار را بقتل رسانیدند و سبب سلطنت
ملک برید را بدست در آورده از نظر ملک نامدار گذرانیند شهریار از آن غنایم کثیر

یک صد و پنجاه رنجیل که تعلق بپادشاهان میداد و گرفته باقی را بر سپاه نصرت پناه تقسیم نمود
 امر قتل و تاراج دیهر و پرکشات نمود چون قوت و شوکت ملک نامدار و ضعف و عجز ملک برید
 بر گهگان ظاهر شد چه در همسریان و مقدمان ولایت کجیل و ایلمور و غیره و جمیع بارگاه
 شهریار آوردند شهریار قول و دلاری داد و کما شکران را بضبط نظم و نسق بر یک مینویخت

ذکر محاصره قلعه کوهمیر

چون شهریار ملک بر غلظت یافت تنخیر قلعه کوهمیر متوجه شد بجای حصه آن پرداخت و بر ساکنان
 قلعه کار و شوار ساخت ملک برید از استماع این خبر متروک و متفکر شد و بارکان دولت
 در باب صلح و جنگ با ملک کامکار مشاوره نمود به بصواب دید عین الملک کفانی باب خندان
 کشوده هشت هزار سوار خنجر گذار آهمن پوش فرهم آورده با فیلان که پیکر و استعداد لشکر
 بقصد محاصرت ملک کشور کسیر بصوب قلعه کوهمیر شتافت و از انجا ب ملک نامدار نصی از سپاه
 براجت محاصره گذشته و نصف دیگر را همراه رکاب گرفته باستصواب ملک برید متوجه
 بعد ملاقی عسکین بحدادان طرین بر یکدیگر حمله آورد و بجنگ در پیوستند چنان بود
 احوال شان تا سه ماه و بجنگ و جدل مشغول هر دو شاه چون ایام جدال و قتال تمتد شد و آنان
 ضعف در لشکر ملک برید ظاهر گشت ملک برید ملازمان و مقدمه بان شهریار را برز و سیم
 فراوان ستال گردانید تا بکنان همدستان شده عرصه ضرسا ند که مدت محاربه و محاصره
 بطول انجامید و مردم شکست و محنت بسیار کشیده اند و موسیم برشکال که نزول و ارتحال
 دران دشوار می شود نزدیک رسید ملک برید بغویض پرکشات و محال قلعه کوهمیر را ضعیف شده
 عذر خواه غفور بایم سابقه است صلاح وقت در آنست که بالفعل ترک محاربه نموده ازین محال
 معاودت نماید و بعد انقضای ایام برشکال و آسودگی لشکر عطف عنان غریمت
 بتنخیر ممالک او نمایند شهریار سخن صلاح اندیشان پسندید و امر ازین بشارت بپایان
 را آگاه کرد انبیا و پیغام دادند که بالفعل بطلان فصل مرضی است یاربمراجعت آورده ایم

اولی و انب اکمیشته علم حاجت برافس از ندان شهریار نیز دار السلطنت معاودت
 فرماید برید ملک ازین خبر و سرگشته کلیه قلع که میر استلیم کاشگان ملک
 کشور گیر نموده بجانب بید زمر حاجت منور نمود انگاه شهریار علم معاودت بجانب
 متفرسیر سلطنت بر نه داشت و امر او بجا دران را به تشریفات سر مندر از سخته
 رخصت انصراف بمحالات از زانی داشت و خود در دار السلطنت ورود نمود

در تخریب قلعه نمک در بطور غریب

آوده اند که ملک کاکار بعد معاودت بمتفرسیر سلطنت چند ی بعثش و کاکار
 ببرده بعینم چار کفار با حصار سپاه مندرمان داد بعد حبلع شک ظفر اثر برای تنبیه
 راجه هری چند والی قلعه نمک که در هنگام منازعت شهریار با اسماعیل عادل شاه
 هنگامه آراشته خرابی بسیار بمالک محروسه رسانیده بود روی توجه آورد و چون بحالی
 نمک رسیده کس پیشین آن کافه شقاوت شکار فرستاده او را تخلیف و تحذیر نموده
 آن شقی بنابر ادبار که پیرمون جانش بود آماده پیکار گشت ملک نامدار اطراف
 برج و باره آن حصار بر امر تقسیم نمود و ایشان الیک و شبیه پیش بردند و دوم مقدم
 حصار با سوار و پیاده بسیار از قلعه بیرون آمده بجنگ بجا دران در یوست و محاربه عظیم
 صورت وقوع یافت ملک نامدار شمشیرها و از نیام اتقام کشیده بجد صف شکاف فوج شک
 کفار را شکست فته نهایت جدت و دلاوری بطور رسانید و مجاهدان بشایده این حال
 یکبار بر آن مدبران تاخته بعنبر تیغ دمار از روی کارشان بر آوردند برادر راجه میرنج
 گرفتار گردید و پیاده بسیار از جانب کف رگشته شدند آنرا امر راجه ندا
 رخت نهریت بر بالای قلعه کشیده متحصن گشت و آن قلعه چون بر کوه بلند از
 یک پار سنگ بود و هر طرف که سعود از آن منقور می شد کج و سنگ استوار ساخته یک
 باره کشیده در وازه نصب نموده بودند کفار نظر بر استحکام آن حصار آماده رزم و پیکار

مستند و میدان اسلام از جانب سبها پیش آمده اسباب قلعه کشائی از کتب و حبس و غیره
همینا ساخته بکار مشغول گردیدند و راجه هری چند هر روز از قلعه بیرون می ناخت جمعی را
پشتن داده باز می گشت و غازیان هم روز بای قلعه شتافتند کوششهای مردانه می نمودند و
جمعی از جا بنین بهشت و دوزخ می شتافتند چون تسخیر آن حصار بنا بر استحکام در حصارها غیر افتاد
و محاصره بطول انجامید و هر روز چشم زخم غازیان می رسید رای عقده کشائی مکنند از آنجا
آن کوه بولی سخندان و کفار فرستاده مضمون الحروب غرضه عمل میدهند اینام داد که چون
سابق برین از شما همواره تقصیر است بطور پیوسته و غریبهها بجا کک محروسه رسیده بنا برین بر
دست همت واجب ساخت ایم که بدون تسخیر حصار دست از محاصره و محاربه باز نهند
آتش تاراج و غارت در حوالی و حواشی زده گذاریم که غنای و ذخیره و سایر نیکو
بشمارسد و انشاء الله تعالی بعد فتح صغیر و کبیر را بقتل و آواره آتش در منازل و خانه
اگر مقدم شما از کشایان سابق پشیمان گشته نترسد و عهد بناید که من بعد قصد ضل و بجا کک
محروسه نرساند و هر سال مبلغی برسم باج گذاریم بخراند عامه برساند سپاه نصرت
پناه را از مجادله و محاصره باز داشته روانه مستقر بر سلطنت می شویم کفای نظر بر این که
آذوقه و دار و سایر حاج قلعه داری و کمی کف و به بود و طوعاً و رغبتاً قبول نمود
چون فرستادگان تحف و هدایا گذارند این بجز باطوبسی مشرف شدند تحفه
آنها را به تشریفات شانانه رساند از ساختن اظهار بشت و ابتهاج و سرود و در
راجه هری چند تشریفات فاخره فرستاده شد مانی بدین مضمون نوشت که چون باب
نزاع و جدال مسدود گشته است و در صلاح و صلح متفوق گردیده اگر شما اظهار
یکانگی و موافقت می نمائید و در مقام طاعت هستید اراده ما آنست که با یک و
نفر بالای قلعه که بکمال مستانت و استحکام از سایر قلل استیاز دارد آمده نظاره
صنعت کرد کار نمائیم و چون نفیس همایون بانشائی قلعه برآیم شکر حضور از زمان و مقصود

این بنیام خمس یار بکار رسانیدند راجه هری چند را و ده فاسد نمود و جمیع دلاوران کفار
را مسلح و مکمل ساخته بآن کمر ایمن نهادند و داد که همسره کا به بخش یار با یک دو خواص
بدرون قلعه در آید از اطراف و جوانب پیش رفته اظهار جنگ بکنند چون بآن حضرت نزدیک
رسند دست به تیغ و خنجر برده کار آن خمس یار مبارزند پس کس بخدمت ملک کامکار
فرستاده عرض دادند که چون ایندکان مشغول عواطف شش یاریم و بدل و جان مطیع
فرمان بردار اگر باد و سه نفس بهیئت نشانی قلعه تشریف ارزانی فرماید از اینجا بیچ
مانعی نیست بل باعث فرسندازی و موجب اطمینان خاطر است خمس یار از استماع این بشارت
بغایت خوشنودگشته مجاهدان را طلبیدند بایشان معترف نمودند که چون بنفس نفیس بدروازه
قلعه میرسیم تیغ آتش بار به نیروی حیدر کرار از بنیام انتقام برآورده با سه چهار بهادر غازی
که همراه خواهند بود آتش حرب و قتال مشغول ساخته تا رسیدن سپاه دروازه قلعه را
نگاه خواهیم داشت باید که شما بلا خطه فلان علامت جلوی زحف دربار رسانید شاید که تقدیر
موافق تدبیر افتد و صفت مردی و هتور مار و فرسیام بر صفیروز کار باقی ماند انگاه ملک
موند از سپاه رزم جو چهار جوان بهادر در صف بر کرده ایشان ابر و دش محل داران مسلح
و مکمل ساخته با خود همراه گرفت و چون در آن کنگنه های جای سوار نمود دست از سپاه باز
داشته بآن بهادران همت دروازه قلعه که بسته پای مردی افشوده با هم آمهیان
چون شیر غران دوبرو مان در میان بران افتاده تا زخو و جنبه دارند جمعی از کنگنه ها
دروازه را در خاک و خون غلطابند و کفار نظر بر اینکه با ملک و کدویش از چهار نفر نشینند
بیکبار حمله آوردند چنانکه بیک مرتبه قریب دویست نفر کشته و شکست بخورد
آن حضرت روانه می شد و حمله های آتشباری حواله میکشت ملک موند بآن چهار جوان
بقام مدافعه در آمده مجموع آنها را از خویش دفع میفرمود و الحاصل در آن روز ملک موند

نفیس کشتی نمود که جلا و پسر بی محمد را نخست بکشتی و عقب در زندان ماند و حبس
 سرکردان را پای حیرت بکل خرد رفت و قریب بدو سه ساعت نجومی بافتن پهلوان
 برای ماه هزار کافه خوشنوار کارزار نموده داد مردانگی میداد اما در اثنای محاربه
 علامت مقدری ظاهر ساخت عساکر بدین آن علامت فوج فوج و جوق جوق متعاقب
 هم بمد و مخیر برآمده ضرب شمشیر آبدار کفار را از پیش دروازه میان حصار برده
 بحرب و قتل پرداختند تا اینکه کفر با دالامان از خاک و کافران برخاست ملک موند
 راجه پهری چند را در قفس آهن محبوس ساخته بقل عام اشاره نمود و غازیان شروع
 قتل نمود و احدی از صفیر و کبیر نگذاشتند که جان بسلامت برد و غنائم موفور بقصر
 اولیای دولت درآمد و چون نواحی فتح افزای و نصیرک الله نصیر غزنا
 بکوشش مایون رسید علم حجت بجانب دار السلطنت برافراشت و این فتح و بیست و نهمین

ذکر حصار و کفار و ولایت کوئین و تسخیر آن

بعد چندی که لشکر ظفر اثر از مشقت سفر آسودگی یافت عزم جهاد کفار و ولایت کوئین
 و تسخیر آن حصار مصمم نموده با حصار عساکر نصرت یافتند و چون سپاه و سران سپاه
 بدرگاه حصار شدند پیشانی بپیرون زد و بکوی متواتر و الی الله گویند سیر را مرکز اعلام نصرت
 فرجام کرد و ایند غازیان حسب الامر آنصار را بآله که در در میان گرفتند و آتش جنگ
 برافروختند و بعضی از ارباب بنب و غارت قصبات سه صد بیچاره را مرد شدند و غنایم
 بسیار بدست آورده مراجعت بخجور نمودند و چون ایام محاصره امتداد یافت وضع
 بر کفار مستولی گشت و الی قلعه نجفیه چند کس نزد معتز بان درگاه فرستاده بزر و جواهر
 تطمیع نمود و پیغام داد که بجهت تدبیر و حیل که دانند خسرو نامدار را از تسخیر قلعه باز دارند
 اکثر امار و ارکان دولت همه هستان شده و بجهت رسانیدن که تمام محلات و
 پرکانت مملکت کفار تا راج گشته و الی قلعه نامدم شده و مقبل باج و خراج میگردد

اگر قلم عقوبت بر جرایم آن مجسمه مان کشیده شود از مراحم حیرت وانه بعد کما اهد بود عسیر یا
 بشاید اتفاق امر در باب شفاعت از باب خذلان از حربه خذ نموده کلمات غضب
 سلطان فی در حق آن مخذولان بر زبان آورده منمود تا توپچیان توپچا را در برابر
 حصار مضروب ساخته بصوب آن توپچا در اساس قلعه خفت انداختند و شمشیر
 سوار شده بهادران منمود تا حربه آهسته آهسته را مفتوح سازند و پس از آن از هر سو
 رو بقلعه آورده و بر بالای کشتگان پانخانه خود را بدر وازه و برج و باره حصار
 رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند و بخواطف شاه بی امان یافتند
 و به تخیر در محلی مرتفع برجی رفیع برسم یاد کار بحکم شمشیر باز تعمیر یافت و آن حصار
 یکی از معتدات منقوض گشت و ملک کامکار چون در حیران آن ولایت را قول داده
 استعانت نموده بدار السلطنت مراجعت فرمود و ذکر توجه ملک کشوری
 بغیر مستحکم و قدوم شاه طاهر علی محمد رحمه الله علیه
 با مفتاح قلعه مدکور و انکی لشکر طغرا اثر جنت امداد
 بر همان نظام شاه

چون ابراهیم عادل شاه بعد از آنکه در چشم برادر بزرگ خود میل کشیده سعی اسد خان بر سر سلطنت
 ممکن گشت هنگام اشتغال ملک مؤید بجای حربه و تخیر قلعه کونیدیر فرصت غنیمت
 دانسته باتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد حاکم محروسه را تاخت و تاراج
 نموده بود و تدارک در آن وقت مناسب نبود لهذا لشکر یار بعد حصول فراغت
 از لقب سفر و جهات دیگر جهت مکافات رایت غریمت بصوب ایستیه که
 در تصرف کاشمیر عادل شاه بود برافراشت و چون بحوالی آن دیار رسید
 سیاه منصور بر سر ولایت کشاکش ویرکنه مادی و کورولی که سابقاً تعلق
 بان خسرو کامکار داشت و در هنگام محاربه شهریار بار مجنبد و شهبان اسماعیل عادل شاه به

مصرف گشته بود نامزد فرمود و بعد متفرغ آن اماکن از دست تصرف امرای لشکر
قلعه ایتکیر را محاصره نمود و در ایام محاصره رسولی پیش برید محاکم فرستاد و پیغام داد
که انشاء الله تعالی بعد تسخیر قلعه ایتکیر نزول اجلال در محکمت بیدر خواهد شد اما چون جنگ
و جدال باشند و الاقعه میدک و کولاس را به او یاری و ملت با باز کنند ملک قاسم
از راه خرومندی و دانائی رسولان تحف و هدایا بخدمت برهان نظام شاه فرستاده
الهام نمود که بجبهه تدبیر که مناسب دانند ملک مؤدرا از منازعت باز آرند و چون در کن
میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه جهت قلعه سولایو منازعت بود و نظام شاه
می خواست که ملک مؤدرا با خود متفرق سازد لهذا شاه طاهر علیه الرحمه را روانه کرد تا اول
به بدر رفته خاطر نشین برید محاکم نماید که احق تعلقه میدک ملک مؤدست چه که در وسط
مملکت مؤد واقع است و در زمان سلطان محمود یعنی تعلق بان ملک داشت بایه که آن قلعه
مع مضافات بجاشکان ملک مؤد تسلیم باید کرد تا که دست بعضا مبدل کرد و بعد از آن
نزد ملک مؤد رفته اساس اتحاد و وادار مستحکم ساخته ملک مؤد را بر سر امداد
آورد شاه طاهر علیه الرحمه همچنان که دینی نخت به بیدار آمد ملک قاسم برادر رضی
به تسلیم مسلح مذکور مع مضافات نموده کلیه قلعه مذکور را با تحف و هدایا و نامه اتحاد
مشترک معاذیر گرفته آنجا به جانب دار السلطنت کوکند روان شدند چون در آن وقت
ملک مؤد مشغول محاصره ایتکیر بود و بجاشکان شهنشاه طاهر را در منزل
لایق فرمود و آورده خدمات پسندیده بقدیم رسانیدند و حقیقت حال نجات
شاه معروض داشتند شهنشاه را ببار صلاح وقت رسیدن هنگام بر شکلی
ترک محاصره ایتکیر نموده مراجعت به دار السلطنت نمود شاه طاهر ببارت معرشته
و تبخیم و تکریم و الطاف شاه اختصاص یافته تحف و هدایای قاسم برید را مع
اتحاد نامه و کلیه قلعه میدک بنظر انور گذرانیده پیغام برهان نظام شاه بعضی رسانید

غیر بخشی سرداران را در این پنج هند را سوار مسلح و مکمل جهت امداد و اعانت همراه شاه
نمود و سبک کام رخصت شاه ظاهر را مبلغ پنج هزار چون نقد با تحایف دیگر گرفت نمود
رخصت انصاف از زانی داشت محمد قاسم فرشته در احوال سلطان قلی قطبشاه چنان نوشته
که او در ایام پادشاهی خود با سلطانین دکن سلوک برادرانه می نمود و مکر و در آن ایام که سلطان بهادر
کجراتی حبس الاتماس عماد الملک براری داخل حکومت دکن شد و حنده ابی بسیار بولایت
نظام شاه رسانید خلاف مروت کرده ایچی نزد او فرستاد و اظهار یکجتهی کرده میخواست که
که با او دم از اتحادی در زند بنابران چون معامله سلطان بهادر دفع شد سمعیل عادل شاه بتجویز
برایان نظام شاه وعید نمود که برخی از ممالک او را مسخر سازد و قطبشاه هر چند سعی نمود که با
برایان نظام شاه ساخته آتش آفشنه را باب تدبیر نرسد و نشاند مؤثر نشد تا آنکه سمعیل عادل
در ساله اربعین و تسعین بر قلعه کلبان که در سرحد واقع است لشکر برده محاصره کرد و
قطبشاه چون طاقت مقاومت او نداشت از مرکز خود حرکت نمود و برخی از سوار و پیاده
بدان حده و فرستاد که با یکاه ببرد و می عادل شاه فرامحت رسانیده ایشان را
تنگ آورد و زنده قضا را در آن ایام سمعیل عادل شاه با خستام رسید و از دایر پرتال بر حمت
دو لاجبال پیوست و قطب شاه بی میانجی عده و زید از آن خرخشه خلاص شده جمعی از
عیان درگاه را نزد نظام شاه فرستاد و بسایع جمیده شاه طاهر میان آن بود پادشاه
فرمود که درت بعضا بدکشته لوازم اتحاد و داد مسلک کردید و ذکر واقعه شهادت
ان ششمار و بیان سنین عمر شریف و مدت سلطنت
و عهد و اولاد او آن شاه غنم ان پناه با اتفاق مورخان باشاره به بزرگ او
جمشید قطب الملک ثواب اندوز درجه شهادت شد و بیان این واقعه بوجب نوشته صاحب
تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه با جمل طبعی از دار و نیاز و در بجا رحمت حق
نیستافت به بزرگ او جمشید که در از روی پادشاهی ریش سفید کرده بود و تنگ آمد یکی از

از غلامان ترک را بوعده بسیار فریفته از خود ساخته اشاره نمود که عین منصف است و را قتل آورد
و قضا را سلطان قلی قطبش روزی از روزهای شهر شش هجری و تسعین و تسعمای در کنار آب نشسته بود
چو اهر از صند و قبا آورد و تهنیت می نمود که ناکاه آن غلام ترک نکو امام مسیح بلانی با کمان از
عقب در آمد و بفضیله خجسته آن پادشاه را شهید ساخت و از بیم جان خویش نزد جمشید که انصاری
مجلس بود که نیت جمشید از آنکه سر قاش نکرد و قاتل را فرصت حرف زدن نداد و قتل رسانید
و صاحب تاریخ قطبشای کیفیت این واقعه بدین بیان ترسیم نموده که در روز پنجشنبه او آخر جمادی الاول
شش هجری و تسعین و تسعمای مسیح صفای معنی مسجد جامع محمدرک که بنا کرده آن شهر یار بود رفت و بجا
مبارکش خلعت کرد که یک طاق مسجد را متبک نمود و دروازه آرا از بیرون مسجد تار و پود
از آن مسجد در آمده با دایمی از قیام می نموده باشد و این اراده جهت حفظ رعایت
خرم و ورستی بود چنانکه بسیاری از سلاطین را در حین ادای نماز شهید و زخما نموده اند و نیز
بواسطه زخمی که بر روی مبارک رسیده بود نمی خواست که بچانه را نظر بر آن افتد بنا بر آن
شهریاران را در آن روز در مسجد شسته معاران اطلبیده امر نمود که پنج خوب ترتیب دهند
و آن جماعت در ساعت اسباب و ادوات عمارت بمسجد در آورند و در آن حین آن حضرت
باراده اینکه از مسجد بیرون آید برخاست اتفاقاً و مالی که سکه موش با سامی حضرات
اشی عشره در آن بود و همواره متبک کا بخود می داشت بی سببی از دست مبارک آن شهریار
بر زمین افتاد این معنی اتفاق نیکی نداشت معار از آنکه مود که آن وز دست بکار نکرد
چند روز در حین تاخیر گذارند و خاطر مبارک آن ملک نامدار از روی گشت از مسجد بیرون آمد و
بنوعی کلفت ناک بود که کشته امرا و متبک بان که همراه بودند بر ششگی خاطر مبارک اطلاع
یافتند و در روز جمعه خود بمسجد تشریف نیاورد و جمشید خان که محبوس بود با شانه
قطب لیلین بر نیابت خود بمسجد فرستاد تا آنکه در روز دوشنبه دوم جمادی الثانی شش
هجری تسعین و تسعمای وقت عصر که جمیع متبک بان و محضو صان در منزل خود بودند و آن

حضرت مشغول مبارز بود و هیچک از خدمتکاران حاضر نبود و میر محمود همدانی
که سفاک بی که بود و چنان داری کلنگ نه و نیابت در زمان غیبت از جانب ملک موند
تعلق با و داشت باغواهی جمشیدخان از خداوند خود منصرف گشته و حقوق ملک خواری را
بر طاق نیسان گذارشته میت و سه زخم بر تن شعله یار زده بدرجه شهادت رسانید و
فی الفور بخدمت شاهزاده جمشید قطب الملک که در قلعه حکم ملک مغفور مجوس بود شافیه بداد
پای آن شاهزاده برداشته با اتفاق جمعی از اهل خسته بنزل ملک زاده قطب الدین که بنام
ولی عهدی موسوم بود رفته میل در چشم آن شاهزاده منظم کشید و ملک مغفور را علما و
وسادات و مشیخ و دیگر فیض اثر که از جمله محدثات آن شعله یار بود مدفون ساخته سنین عمر
شیر نفش قریب به نود و رسیده بود و ایام حکمرانی شصت سال منجمله آن شاهزاده سال
نیابت سلطان محمود شاه بهمنی علم جاه و جلال برافراشت و بعد از وفات سلطان مذکور
چهل و چهار سال بداری و فرمان فرمائی بلاد ملکانه اشتغال داشت و در اواخر ایام
سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته و بساط عدالت گسترده بر توالتفات بر تعمیلات
روح افزا و طرح باغات و کشتا و آبادانی ولایات و استمال رعیت و سیاه بکنده
و اکثر اوقات می فرمود الحمد لله که عمر عزیز و مرغزای کفار و دفع اشرار مصر و کشت
اکون مرگ و نصیر آنست که بقیه عمر در طاعت و عبادت بسر شود و در انجام کار
بدرجه شهادت فایز گردیم و آن شعله یار را بقول صاحب تاریخ قطبشاهی شش پسر
چهار دختر بود اول از اولاد مذکور حیدرخان است که در زمان حیات آن پادشاه
عالم فانی را و داع نموده برای جاودانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین
که منظور نظر الطاف آن خسرو نامدار بود و چنانچه رقم ولی عهدی بر او کشیده میخواست
که سر خلافت را بوجو و باجو و دشمن زینت داده کافر رعیت و سیاه را محکوم حکم داد
کرد و آنچون نوبت سلطنت جمشید قطب الملک رسید هر دو چشم آن شاهزاده را میل کشید

بعد از چند روز باطل طبعی در گذشت سوم یار قلی جمشید خان که بغایت قهار و بیغاک و قند
بود و چهارم عبد الکریم که در زمان حیات آن شمس یار که نیت پیش سندر فتح رفته فساد بسیار میکرد
تا آنکه کشته شد پنجم دولت خان که معروف بدیوانه ملک زاده بود و در زمان دولت حضرت
ابراهیم قطبشاه باطل طبعی در گذشت ششم شاهراده عالمیان ابراهیم قطبشاه نامیده
بر مانده و چون جمشید خان توجه شمس یار را نسبت بملک قطب الدین بیشتر از خود بلکه از سلاطین و
امجادش می دید از راه حد بکوه و غدر و در صد و سیصد سال آن بحال سلطنت شد شمس یار بر
این معنی آگهی یافته از جمشید خان آزرده کشته بنا بر جنم و احتیاط بند بر پای او نهاده و قطعه
کو لکته مجوس ساخت ازین رکب زعداوت منجمه بآن شد که رستم پدر خانیان کرد
باب دوم در احوال شاه جمشید قطبشاه و شاهراده جهان
مثنی فصل اول در جلوس آن شاه و حجاب بر سر سلطنت و
ذکر و قائل که در عهد سلطنت آن شاه مانده مابعد عرض ظهور رسید
چون آن شاه حجاب اکبره الودک غفران پناه بود و بعد رحلت آن شمس یار که کار بر سر پادشاهی
نشت امر او خو این طوعا و کرها مطیع و فرمان بردار شدند و سلاطین دکن نامها مشغله
تهنیت و تفریت بخدمت او فرستادند آن پادشاه در مقام پرورش و استقامت بسیار
در آمد و بکف ناطقین خاطر که واسطه و در ترویج مذہب انجی عشری بافق لغایت کوشید
و صاحب تاریخ فرشته می نویسد که بر مان نظام شاه جهت غزای سی و تهنیت جلوس شاه
علیه الرحمه فرستاد و چون بنابر زده کرد و می در دار السلطنت که کنگره و در و شاه ظاهر
دست داد شاه حجاب نقیب بنگار ما بی استقبال شرافت و باغ از او اگر ام تمام
ملاقات نموده در سکا سکن خاصه سوار ساخته با حرام تمام شمس در آور و شاه ظاهر
بعد از تهنیت هر اسم رسمی و ادای رسوم عرفی کلماتیکه بکار ابل و نیا آید بمیان آورده
از شاه حجاب در باب موافقت و کجی بر مان نظام شاه عهد و سوگند گرفته حضرت انصاف

جس کرده با جمعه کمر اجابت نمود و ذکر رفتن شاهنشاه و ابوالمظفر ابراهیم
قطبشاه بجانب بیدر و توجه ملک بریدنم تختیه قلعه محمد نکر
چون شاه حجه از قصد دفع ملک زاده قطب الدین فارغ السال گردید دفع برا کشته
ابوالمظفر ابراهیم قطبشاه طلع نظر همت اثر خود ساخت و در این مضمون طلب محبوب
رسولان نزد آن شاهنشاه که در قلعه دیور کند به بود فرستاد شاهنشاه و بعد
رسیدن رسولان با جمعی از مخلصان و دلخواه طریق مشاوره سلوک داشته
بعوا بدید جمید خان و سید جی و دلاور خان با معبودی از خد مکاران و تدبیری
از قلعه دیور کند به بیرون آمد به بجانب بیدر توجه فرمود و بعد نزول اجلال در حاکم
بیدر برید محاکم فرزند آن دمار را با استقبال فرستاده بشجده در آورد و منزل
لایق جهت نزول تعیین فرمود و ملک برید بعد چندی از ورود مسعود شاهنشاه اراده
تغییر محاکم نکران نمود و متوجه دار السلطنت محمد نکر گردید و شاه حجه بنا بر مقارقت
اکثر ارماسیاه ملک غفندان پناه بعلت درشت کوشی و تند خوئی در قلعه کوکند
مختص شد و سیاه ملک برید مرکز و ار آن حصار را در میان گرفته ناره جدال و
قتال مشعل ساخت و هر روز از جانبین آتش قتال ملتهب می شد چون این خطبه بیشتر
گشت شاه طاهر علیا ~~ترسم~~ تعرض برهان نظام شاه رسانید که برید محاکم در پرده
و اعیه سلطنت مملکت و کن با قصد داده وارد در نیو لاهیبا ایستادند و ابراهیم
قطبشاه بمحاصره کوکند به پرواخته است و اراده آن دارد که بعد از تسخیر مملکت
تنگانه بدفع دیگران یازد و اگر در دفع او مسابله رود لا محال شوکت و اقتدارش
مضایع غفگشته قدم در عرصه عناد و فساد خواهد نهاد مصروع علاج دفع
پیش از وقوع باید کرد برهان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندیده بعد از جمیع
عساکر بقصد امداد و اعانت شاه حجه متوجه دار السلطنت کوکند به گشت و چون

در حوالی قلعه که پیرزول اجلال فرمود تسخیر آن قلعه پیش نهادت عالی نمود و گردانیده
مفتوح ساخت از استماع این خبر برید چاک و برادرش خان جهان فی الفور ترک محضر
نموده بجانب بیجا پور گریختند و در آنجا ایام قصد شاهزاده و طمع در اسیر
فیل که همراه شاهزاده بودند شاهزاده چون برین حال آگاهی یافت با جمعی از خدمتکاران
قدیم منوچ بیجا پور که در آن ایام در قفله تصرف رام راج بود گشت و سید جی سلسله را که در پیشرو
نجات نظیری نداشت در میان حمید خان حبشی و کانا جی بهمن و چند اشخاص دیگر
از خواص همراه رکاب شدند و چون از رودیکه میان بلاد اسلام و کفر فصل بود
عبور نمودند نایب پادشاه که سرکرد جمعی از دزدان بود با جمعی از مو
و پیاده راهبران شاهزاده گرفته مانع رفتن شد و در ساعت
کس حکمت شاه حجه فرستاده از کیفیت حال آگاهی دادند شاه حجه بهایت پور
ننده فی الفور دو سوار سپاهی و یک سلسله فیل مست با پنج هزارهون تشریفات فاخره
مصحوب بعضی از عیان دولت نزد نایب پادشاه فرستاد و او را بوعده دو عید تحریص و تحلیف
نمود سید جی و حمید خان از استماع این خبر وحشت اثر متروک شده دست بدامن بندیده
کس پیش رام راج فرستاده اعلام احوال نمودند رام راج بحسبه دریافت کیفیت حال
فرمانی بنام نایب پادشاه نوشت که اگر شاهزاده را روانه این جانب نمودی فها و الاکسر
از تن جدا خواهم کرد و آمدن لشکر را آماده باش چون نایب پادشاه متابعت و مقاومت باراج بیجا پور
نداشت فی الحال شاهزاده را معیت بهان رخصت نموده بطرف بیجا پور روان گشت
بعد نزول اجلال شاهزاده در حوالی بیجا پور رام راج که در زمان سابق منک و ملک
پلازمان شاه خندان و مرهون احسان او بود از مقدم شریف شاهزاده خبر یافته
اکابر و مقربان و خویشان و فرزندان خود را با استقبال فرستاد و تا اینکه شاهزاده
را تعظیم تمام شجره در آورند بعد ملاقات شاهزاده را با خود بر تخت نشاندند و

صاحبزادگی بواجبی نمود آورده اند که شاه غفران پناه در عهد سلطنت خود ارام
که از راهزاد مای مختصم بیجا نکرد و مرد دلا و مشغول عواطف خسر و از کردار این میث بدتی
را با تو فیض نموده تا آنکه بعد از سه سال سپاهی از عادل شاه بعزم دست برد آن فرج
درآمد ارام راج بعزت قتل سپاه و کثرت لشکر عادل شاه تاب مقاومت نیاورد
میث را که نشسته و بخدمت شاه غفران پناه شتافت کیفیت حال عرض نمود شاه غفران
فرار بے اختیار او را محل بر جن نموده حکم به حشر ارام نمود و ارام متوجه بیجا گشته
بخدمت کشن ای پوشت رای فکر چون می دانست که او از خاندان صیقل است آثار
رشته و قابلیت آریمای او ظاهر در تمام تربیتش در آمده و خسته خود با و منسوب کرد
بعد مدتی که کشن ای رخت حیات ازین جهان بربست و بجز یک پسر کوچک او را از اولاد
ذکر کسی دیگر نبود بنابراین ارام راج امور سلطنت را از پیش خود دقشیت نموده جمیع مزاران
و سپاه را ببدل در هم و دینار مسرور کرد و اندیشه مطیع و فرمان بردار خود ساخت
و بعد چندی آن پسر را نیز از میان برداشته اسم در رسم سلطنت بر خود نهاده و روز
روز عزم اقبالش از تلع یافت تا اینکه جمیع کرد و گفتار جلق اطاعت در کوشش
جان کشیده با و رجوع نمودند و فکر واقعه غریبه که در بلده بیجا نکرد شاهزاده
ابراهیم را دست داد آورده اند که عین الملک کنهائی که از امرای اعظم عادل شاه
بود و بسبب از اسباب از این دو تفرقه رو گردان شده با چهار هزار سوار و سایر
اسباب شوکت و حشمت نزد رای بیجا نکرد ارام رای مذکور نظر بر شجاعت و حشمت او
تعظیمش بغایت مرعی می داشت و او را برادر میخواند روزی بحسب اتفاق عین الملک
از مجلس اجبه بر خاسته بانشوکت و حشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده
باسندجی و حمیه خان و سه سوار از خدمتکاران سوار از متابل می آمد چون را
تکب بوزو ابراهیم کن بر شستن در و کردار این نهایت عیب و عارست لهذا

شاهزاده بادوسه دلاور همراهی خود را و فخر بر فتح عین الملک زد و حجب و رقی صف را
شکافه بیرون رفت و خود را پیش ام راج رسانید عین الملک بمشاهده این حالت
آشفته گشته بقصد انتقام در جهان مقام با ستاد که چون شاهزاده از پیش راجه برگردد و یقین
حرب قال استقبال نماید و در تلافی گوشتد منهبان این خسته بیع راجه را ام راج رسانیدند
راجه بر شجاعت و غیرت آن شخص را قهر بدین گفته گسزد عین الملک فرستاده پیغام داد
که بمقتضای دیت لازم چنان بود که غرت و حسد ام شاهزاده و مرعی داشته راه دهند
شدا آنچه شد اکنون مناسب چنین است که دست از معارضه باز داشته بنزل خود مراجعت نمایند
عین الملک سخن ام راج را بیع قبول نشنیده هماغجا بستهاده انتظار مراجعت شاهزاده
می کشید درین اثنا سید جمی این معنی را بنجد مدت شاهزاده معصود وضداشت از استماع
آن شکسته غضب شاهزاده و فروخته شد و بغرم دفع عین الملک از مجلس برخاست
دلی توقف بجانب اوردان کرد و دید را مراجع و عیان دولت بمشاهده این حال
از غایت تهور در بر دلی شاهزاده استعجاب نمودند و بلایت و اسلاح تمام شاهزاده
از رفتن آن آند اندکگاه را مراجع یکی از مقصد بان خود را پیش عین الملک فرستاده پیغام
داد که ترا چه بجا طر رسیده است این شاهزاده دلی نعمت زاده من است و من بخت
بجد مکاری و الدما جوش میام نموده ام کاری مکن که دریای غضب من بظلمت آید
و بفروایم تا اهل بازار بضر چوب و سنگ ترا از تخم بیرون کنند چون این پیغام
عتاب آتبه بن عین الملک رسید از قصد فاسد خود بآرام بنزد خود باز گشت ذکر واقع
دیگر صاحب تاریخ فرشته آورد که چون آن شاهزاده از ترس سیاست برادر به بیجا نگر
رفت رام راج در تقطیع او کوشیده اقطاع یکی از امرای جیشی را که غنبر خان نام داشت
تذاع نموده بوی داد و چنانکه رسم دکن است که بر سر چنین مقدمات نزاع می شود هرگز
غنبر خان مستعد جنگ شده روزی که ابوالسیم قطبشاه بدو انخانه رام راج میرفت همراه

گرفت و گفت باد جنگ میکنم هر که غالب آید جاکیر از او باشد ابراهیم قطبشاه گفت با
 اختیار ملک خود و وارند از هر که می خواهند می ستانند و بهر که می خواهند می دهند بر سر آن
 نزاع جستن معنی ندارد و عسبرخان که معقول فحش بود کوشش بآن نکرده و بخان رکبیک بزرگان
 راند بجهت آن که ابراهیم قطبشاه از اسب فرود آمده بود عسکر شایع در دکن است میگفتی نمود
 شمشیری بر تنکلم عسبرخان زده و او را بقتل رسانید را و عسبرخان جهت انتقام بر او درخواست
 که باز قطبشاهی بکنی شاید یکی از غریبان کرد که ملازم قدیم قطبشاه بود و در فن
 شمشیر بازی و توفی تمام داشت مقابل خصم را کرد و او نیز غالب آمده آن جنشی را
 کشت قطبشاه بیرون عسبرخان که با صطلاح و کن نشان میگویند کبود رنگ بود و متصرف
 شده بمنزل خود شتافت و آن شاهزاده مدت هفت سال در آن شکر بسر برد
ذکر ملاقات شاه حجه با برهان نظام شاه

چون شاه حجه بعد توجه ملک برید به بیجا پور و شاهزاده ابراهیم قطب شاه به بیجا پور
 از تنگنا می محاصره برآمد بر سبیل استقبال با تحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان
 و آورده برهان نظام شاه از استماع این خبر جمیع شاهزادگان و امرا و خوانین را با استقبال فرستاد
 و بعد از آن سعدین سیر سلطنت برهان نظام شاه شد ابط تقسیم و تکریم بجا آورده
 او از مطوی و جشن بتقدیم رسانیده خواست که چهره آفتاب کسبه که مخصوص بادشاهانست
 جهت آن خسرو حجه آورده بخطاب مستطاب قطبشاهی مخاطب کرد و اند شاه حجه ببار
 علوهت و جوهر مردانگی و شجاعت قبول نفرموده جواب داد لفظ مرا نیت با چهره شاه
 نیاز به خطابی نخواهم نمود و از آنکه که شاهان ملک دکن با تمام گرفتند از آن چهره شاهانم
 که آرزوی مردی و مردانگی و همان و رشید و سزا کنی و برونزد کوی از سپهر و وزنگ
 زمینان مردی بچکان جنگ چون ضرب دست شجاعت بشناختنمایم بکسیرم خطاب و کلاه
 من آنکه کنم چهره شاهان قبول که کسیرم ز دشمن چون رسول - برهان نظام شاه را که پادشاه

تجاع و غیور مزاج بود مثال این پنهان غیرت و شجاعت شاه حجه پسند طبع جمایون اعداها
فقد و محسبانی و مراسم تکریم و تعظیم بجا آورد و ذکر محاربه شاه حجه بر زبان
نظام شاه و عمارالملک باتفاق بهم با عا دل شاه و برید ممالک
چون در آن ایام میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه غبار نزاع مرفوع بود و بر
شیر قلعه سولایور از جانبین جنگهای عظیم بوقوع می آمد و برهان نظام شاه عمارالملک والی
برار را با مادر خویش طلبیده بود و مقارن وصول موکب شاه حجه عمارالملک نیز رسید این
هر سه پادشاه باتفاق بهم جانب سولایور توجه نموده ساحت آن قلعه را محصل نزول اجلال فرمودند
و عساکر حب الابر بحاصره آن پرداخته از اطراف و جوانب بجنک در پیوستند ابراهیم
عادل شاه باستصواب امر باتفاق برید ممالک عمارالملک از صوب مقابلۀ تا فقه بالشر
بسیار بجانب پرنیده که در تصرف کاشان نظام شاه بود و متوجه شد بعد وصول بآن
موضع سپاه حبسه مان واجب الاذعان محاصره نموده ناره جدال قتال
برافروختند برهان نظام شاه بشعیدان این شبه دست از محاصره قلعه سولایور بازداشتند
باتفاق شاه حجه عمارالملک بجانب پرنیده علم اقتدار برافراشت و از آن جانب
ابراهیم عادل شاه نیز از سر محاصره پرنیده در گذشت و باتفاق برید ممالک باستقبال
شناخت و بعد تلافی فستین در موضع خاصپوری آتش جدال قتال ملتب شد و از
طلوع آفتاب تا غروب بازار محاربه کرم بود و غالب از مغلوب متمیز نمی شد آخر الامر
بضرب دست شجاعت شاه حجه که خود را در میان اردو و بنگاه خصم انداخت و
از دو جانب بهادران نیز بضرر مودۀ آن تحمیل بر سپاه خصم ناخسته جمیع صفوف را
متفرق ساختند شکست در لشکر مخالف افتاد عادل شاه اسباب سلطت را گذاشته
رد وادی فرار بخش و برید ممالک از عادل شاه جدا شد و بجانب بید را می گشت و شاه
حجه با جمعی از دلبران از دوازه قلعه بیدرتعاقب کرد و بضرر تیغ آبدار جمعی کشته راکشته

لکنده مطوف ساخت اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی منتظم ملک بیان نموده
اما محمد قاسم فرشته قصه توجیه شاه حجه متغیر ملک ابراهیم عادل شاه که از وقایع سنه
خمسین و تسعمائة است چنان نوشته که برهان نظام شاه انار ایدر هانه چون پادشاهی بود غیور
از ماستر واد و استخلاص رکعات سولا پور استراحت و آرام خود حرام ساخت و بنابر
ارتفاع غبار کلفت و از ردگی در آن سنوات میان عماد شاه و عادل شاه فرصت
مفتم انگاشته شاه حجه و راج را بطایف بحیل بوقت خود راغب کرد و ابنده
با تفاق عبورید و خواجه جهان سپاه مستدر رزم و پیکار متوجه سرحد عادل شاه شده در
استخلاص رکعات سولا پور سعی گشت و بسیاری از ولایت را غراب و دیران گردانید
چند قعه لشکر عدالت پناه را که بدافعه قیام نمود به گنجیت شاه حجه نیز تحریک و
اشاره نظام شاه لشکر بر ولایت ابراهیم عادل شاه کشید و در برکنه کاکنی قلعه در بهت
اسحکام بنانوده تا ولایت کلمه که متصرف شده بمجا صره قلعه آبکنیه که در حوالی
بله ساغر واقع است پرداخت و همچنین اراج تحریک نظام شاه برادر خود و سیکادری
را با لشکر کران سنگ جهت تسخیر قلعه رایچر نامزد کرد و ابراهیم عادل شاه از حد و ثقیان
عظیم سربجیب تفکر برده و خدایاری از ملکوان طلبیده گنجخواست و بدالت پانچ
و نیم را که مابه انصرع بود بر برهان نظام شاه باز نگذاشته بساط منازعت در نور دید
راج تواضع پیش آمد و تحف و هدایای نفیسه مصحوب ایلیان بخندان فرستاده است
مصاحبت نمود و راج نظر بر اینکه محکمت کرناک لصفیه از وجود مفیدان نیافته بود و بر ایان طرف
با و در مقام منازعت بودند ره نور طریق مصاحبت شد ابراهیم عادل شاه بعد اطمینان
خاطر از حد شده نظام شاه و راج بدافعه جمشید قطب شاه پرداخت و اسد خان لاری
با خلاصه سپاه خود بمقابل لشکر قطب شاه نامزد کرد و قطب شاه مضطرب گشته ایلی نزد

نزد برهان نظام شاه فرستاده پیام کرو که من بقول شما اعتماد کرده متعجب این فرستادم
متعجب از اطلاق آن سلطنت پناه است که با این مخلص گنجشک ناکرده با حمد مکر تشریف
می بخشد برهان نظام شاه جواب داد که بسیار اقصای وقت مصاحبت با عادل شاه بعمل آمد
باید که در محافظت قلعه کاکنی بکوشند که بعد از موسم برشمال از زبان جد و در سید تنخیر
بلا حجب خواه بعمل خواهد آمد و کلبه که و بکنیم ساغر از آن طرف تا کنان راب بهینوز به تعلق
بنا خواهد داشت و شولا پور و نلدرک ازین طرف تا کنان آب در تصرف نخواهد بود و شاه
جهاه با گامی است که برهان نظام شاه پا و شاه محیل است سخن او از راه رفت در حفظ قلعه کاکنی
و تنخیر قلعه بکنیم را سخ و جازم کردید و اسد خان نخت قلعه کاکنی احاصه کرده در مدت شاه
بمجرد قهر مسخر ساخته مردم درونی را قتل عام نمود و آن قلعه را از پنج و بنیاد کجده اثری از آن نماند
انگاه حسب فرمان عادل شاه محیل بنام خود بکنیم شد قطبشاه صلاح در مقابل بنده است از کتب
در خاسته راه ولایت خویش پیش گرفت اسد خان بقاقت نموده و در کت افواج قطبشاه
را که در مقام معارضه شده بود و بکنیم مرم کردانید و نوبت سیوم در حوالی کو کنگه و حری در
غایت شدت بیان آمد و حسب اتفاق قطبشاه و اسد خان مقابل هم شده بی آنکه
یکدیگر را بشناسند باستمال آلات حرب پرداختند و یازده ضرب شمشیر فیما بین دو بدل
شد قضا از خمی منکر بر چهره مبارک قطبشاه آمد و سربینی و یک طرف رو تا بکوشه لب
سوی مقطع کشت که مدت کم در خوردن و آتنامیدن محنت و مشقت بسیار می کشید
هرگز حضور مردم تا اول طعام نمی فرمود گویند هنگامی که قطب شاه عازم این سفر شد ملا محمود بیانی
رمال که یکی از ملازمان بود و طلبیده از انجام سفر رسید و قرعه انداخته گفت سوار بی
خوب نمی یاید صلاح در آنست که موقوف دارند چون از تفصیل بکنی و بدی بمبالغ و اصرار
فرمود بنا چاری عرض نمود که درین سفر اگر چه در ابتدا کارهای شاه موافق از روی
بندگان خواهد بود ولیکن در آخر غلبه چشم باجوده اموال و اسباب بتاریخ خواهد رفت

در یکی از جبهه‌های صرب و در رسیدن به این سرزمین بر سر راه رسید بریده
از نعل و اخراج کند و در چندین دید که شخص را با شکار کرده خود نداشت کشیده یکی
از معتمدان اینجور فرستاده و او را طلبید تا جواب داد که هنوز سبزی دیگر بجم نرسانیده ام فشار
تعالی وقتیکه بهر سدر فستدم ساخته بملازمت مشرف خواهم شد و شاه و حجاجه بعد از این واقعه
با عاقل شاه صلح کرده بسیاری از ولایت کجی افسوس کرد و اندو قصبه پنج پشه و نیم که
ما به آنرا میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه بود چنان است که در هنگام خروج امر
و کن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هر کدام ولایتی را مخدوم خواهد چنان کنی باز ده پشه را که عبا
از یاده برکنه باشد تصرف خود در آورد و برادرین خان طهانه و اقلعه سولاوور بدار السلطنه
چندان دو و تدبیر کرد که فتنان از جانب سلطان محمود بدست آورد که قلعه سولاوور و حکومت
خواجہ اقطاع او باشد احمد نظام شاه حاکم کرده نوعی نمود که خواجہ جهان پنج پشه و نیم را خود
بگیرد و پنج پشه و نیم به برادر خود دهد و قسطنطین کمال خان خود را در ملک امر اعاقل شاه مسلک
سولاوور رخصت کرده پنج پشه و نیم را تصرف شد لیک آن قلعه و پرکانت مذکور که سه کس همون محل
داشت داده نواح گشت چنانکه میان عادل شاه و نظام شاه اکثر اوقات شخونته نداشت
و در محاربه و دو هم شاه حجاجه با بریدر حاکم و میان بعضی از ملوک که مقارن آنحال و سلاطین
صاحب تاریخ قطب شاه چنان مبرض بیان آورده که چون بریدر حاکم برای امین
مشاهده کرد که شاه حجاجه با دو همسوار چندین ضرب دستی نمود و خود اندیشید اگر قوت و
شوکت بیشتر شود و لا محاله اقتراع ملک از دست خصم بر او آسان خواهد بود و سبب برین بار او
محاربه هشت هزار سوار و خوار و پیاده و تفنگچی بجد و شمار بهر سانسیده متوجه که کند گشته
بجنگ که یک کاوی از وادار السلطنه است رسید و منهای این جنبه بمسامع اقبال پادشاه
شاه حجاجه نظر برینکه جمیع امر او خا این محال و پرکانت خود با مرخص گشته بود و دار السلطنه
به جمعی از معتمدان سپرده با رسیدن سوار حاضر الوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت فرمود

و به یلغار تاج و خلع و زین و کلاه و زین و کلاه سپاه
گینه خواه را بتاراج و غارت و ولایت خشم منم موده علم اقتدار بجوئی برا فرشت که از بیم
شمیر خون نشان نشانی لشکر بیدر و روزه با بسته کیفیت حال برید ممالک اعلام نمود
ملک برید بغایت متعجب گشته صلح در معاودت دیده بجانب بیدر مراجعت نمود و ب
اتفاق طاقی عسکین با بین سیل و کلور و دست داد و پادشاه حجاجه از کثرت سپاه مخالف
از شیشه بخود راه نداده بصواب بدین ملک که رستم زمان بود عازم جنگ شده با سیصد
بر شکر مخالف زد و درین اثنا یک کفش از پای کبکی کشای او بنیاد خود نفس هایون از باره
کو به پیکر پایین آمد کفش در بار کرده سوار گشت انگاه بر سپاه بد خواه که از اطراف و
جوانب دایر شده بودند حمله آورد و صفوف لشکر مخالف را شکافته جمعی کثیر را بر خاک
هلاک انداخت و بسیاری را مجروح ساخت ملک برید متبادله آن ضرب دست
از محاربه باز داشت و همه د و پادشاه بجانب ستقر بر سلطنت خود باز گشتند
ذکر محاربه های شاه حجاجه با برید ممالک و تعمیر قلعه کرد و آن ساس کو لاس
صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون دولت جشدی فی الحکله استحکام یافت و ظاهر
همایون از مرزهای او انتقام ملک برید فارغ گردید و فرج مبارک یک چند بی پیش و
طرب گرا میدوری از امام شاطر تخت شاهی نشسته با امر از همه دری سخن می نموده
تا اینکه بر زبان مبارک آورد که آنحضرت مدین تا بد بجانب جانی از ضرب تیغ خون یزما گرفته
و خال عار بر رخسار ناموس ملک برید و سپاهش ظاهر گردید و چپه آفتاب کیر پادشاهان
بهمنی را بضر بشیر از و گرفتیم اکنون از منیان مباح اقبال میرسد که جت تلافی دهد
فرهیم آوردن سپاه و اسباب محاربه است و نیز در حکام و افقه نایله شاه
غفران سپاه از برادر مرزا ایسم تقریب قلعه میدک با چهل رنجیر فل و شصت نفر
هون گرفته است همت کشور گشائی مقضی است که پیش دستی نموده در بجانب سلطنت

بیدار و در نهاری و بدینهم امر عرض نمودند که این ای حجابان را ای عالی عین صلاح است
و محض صواب اکنون چه طرف که موکب بجایون توجه فرماید مانند کان در جان بسیاری
مستعد و سرگرم ایم شاه حجه از غیر کجایی امر مطمئن و خوشنود کشته در ساعت نیک با لشکر ظفر
اثر متوجه شمس بیدار شد و بعد وصول موکب اجلال کولاس سپاه ظفر پناه را بولایت و
برکات حکمت ملک برید روان شد و لشکریان دست تاراج دراز کرده با غنیمت فراوان
لشکر ظفر اثر پیوستند ملک بریدار استماع این خبر و حشت اثر با هشت هزار سوار
و پیاده پیشار و در بحار به آورد و چون بموضع ناراین گسیطه و حسن آباد رسید و شاه حجه
این خبر شنید در باب صلح و جنگ با مقران مشورت فرمود و جلدی را و ناگوارگی که
صاحب رای بود و سفت کرده بعرض رسانید که اگر امر شاهنشاهی شرف صدور یابد این
بنده و دوخواه در اندک فرصت بالای این کوه باشکوه که مقبل تقصیه کولاس است قلعه
کولاس است قلعه مستحکم بنده انگاه از جانب شهریار ذخیره و سبب قلعه‌داری
و دور سر ارجح ضبط قلعه تقصیر یابد بعد از آن تنبیه ملک برید چنانکه باید بعمل آید شاه
حجه برای او تسهیلین فرمود و جمیع اعیان دولت و مقران حضرت نیز تحسین نمودند
و شاه حجه او را به تشریفات خروانه نوشت و دو سلا میر نامدار را با سپاه بسیار
بجای تقصیر قلعه نزد او گذاشته خود با جمعی بعینم رزم یاریه عاقله متوجه گشت و در
حالی تقصیه ناراین کوه قریب بشام طاقی عسکری و دلا و تمام آن شب تهیه بسیار
جنگ و حراست لشکر بسر شد با دلا و ان بعد ترتیب صفوف دلاوران جانبین بجنگ
در پیوستند و چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ و باطنی آورد شاه حجه
با جمعی از دلاوران جان نثار و لاخوار بر زمین لشکر خضم زد و شام آب بر میره و شالیه
قلعه تاخت و در بر داشت اگر چه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و زخمی گردانید
اما چون خضم نهایت کوشش و اهتمام در مدافعه بطور رسانید ازین جهت مهم

قتل مفصل نشده بعد غروب آفتاب سپاه هر دو جانب ر و از محاربه تا هفت مقام پیش
قرار گرفته بلوازم طلایه و پاس و اخذ تا اینکه مدت توقف هر دو لشکر در مقابل هم طول
کشید و سپاه هر دو لشکر از امتداد منازعت ملول گشتند درین اثنا بشیر عین الملک
سروران محبته ملک برید که بوفور دلاوری از سایر امارات بازو بجهت بی از اسباب
خائف و هراسان شده با سپاه خود به لشکر ظفر اثر پیوست و قوای عظیم در لشکر ملک برید
راه یافت بنا برین حیدر دستان از جنگ و جدال بازداشت در خلال این حال عیضه
جکدیور را و مقصود اینکه قلعه کولاس با برج و باره و خندق غلط خواه یا دشا هجده صور شصت
یافت رسید خضر و جمشید فرجهت تماشای قلعه مذکور با جمعی از سب در آن ایت غنیمت
برخواست و بشیر عین الملک با جمعی از سرداران در لشکر ظفر اثر که داشت و در باب محاط
و هشیار تی تا کید بلخ منمود و بعد ملاحظه آن قلعه جکدیور را و بنا بر حسن خدمت مور و غنای
شاهانه گشت و ملک برید چون معلوم کرد که شاه هجده متوجه تماشای قلعه است و غنیمت
دانسته بفرم کازار و بلخ لشکر ظفر اثر آورد و در آن وقت بشیر عین الملک که سردار
بعده اتماشش بود بر بالای پشته مرتفع با جمعی از مقربان خود نشسته بشرب اشتغال
هر چند و لقا و بان عرض نمود که توقف در اینجا صلاح نیست اما چون پناهت گرفته بود و
از پناه شراب باز نهشته چندان توقف نمود که سپاه مخالف از اطراف و جوانب مرگوا
او را در میان گرفته قتل رسانیدند و بقیه سپاه دست از اسباب و اموال بازداشته
بجانب کولاس فرار نمودند شاه هجده بعد اطلاع برین کیفیت بمنرم انتقام لشکر برانگذا
جمع نموده متوجه میدان نرمن شد و چون برید ممالک پیش از وقوع این محصله را نفرست
دانسته بود بعد فتح بلا توقف شبها شب کوچ بر کوچ خود را بدار اسطنت بیدر رسانید
شاه هجده ولایت کولاس و نار این کهنه و حسن آباد از تصرف ملک برید بیرون
آورد و بکچشمکان و لاسپرد و قلعه را مشون بخایر و آلاست قلعاری نمود و

بر روی آن تاج را جلوس و عرس نموده و جمعی از ارباب و سپاه را جهت
حفاظت ولایت دسجند گزینش کرده و روانه دار السلطنت گوگنده کردید -
و ذکر توجه پادشاه و حجاجه بعزم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر
قلعه میدک و اوسه و بعضی از ولایات ملک برید

چون شاه و حجاجه بنابر اتحاد و یکتائی حقیقت این واقعه را بنجد مت برهان نظام شاه نوشته
استدعائی قدم نمود تا با اتفاق هم ولایت برید ملک از دست تصرف او استرجاع
نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه مترقب این چنین واقعات بود در ساعت جهت تسخیر
اوسه و او دکیه با سپاه و آن توجه فرمود شاه و حجاجه را اعلام نمود که با اتفاق
عماد الملک عثمان عزیمت تسخیر ولایت ملک برید مخطوف گردانیده ایم از لوازم
اتحاد آنکه آن شاه دشمن شکار با سازد سپاه قلعه کبیری و کشور کشتائی متوجه این
صوب شوند و پرکنایک مقصود ولایت آن سلطنت پناه است از تصرف ملک برید
بیرون آید شاه و حجاجه از این پیغام قوی دل گشته با ساز تمام بلاقات برهان نظام شاه
در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعه اوسه را محاصره کرده بودند شتاب

و بعد ملاقات در باب تسخیر ولایت ملک برید با هم مشورت فرموده چنان
قرار دادند که پادشاه و حجاجه خود استیلا قلعه میدک از دست ملک برید نمایند و
قلعه اوسه را برهان نظام شاه تسخیر نماید بنا برین پادشاه و حجاجه متوجه قلعه میدک شدند
بعد محاصره و وقوع جنگهای عظیم جبراً و قهراً مفتوح ساخت و از اموال و غنایم
که بدست اولیای دولت درآمد آنچه که لیاقت خزانة عامه داشت و
مستحقان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافت و از آن طرف برهان نظام شاه
و عماد الملک قلعه اوسه و او دکیه را منجر ساختند و کریمیار پادشاه
و حجاجه با ملک برید و اخلاص خان و دیگر امرای عاقلان

چون ملک برید خبر فتح این سه قلعه شنید و در خود قوت مقاومت ندید لا علاج
بابر اسیم عادل شاه برده و تحف و هدایای بیکران مصحوب رسولان سخندان
دشمنه استمداد نمود عادل شاه اخلاص خان حبشی را با پنج هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار
مهدا و فرستاد ملک برید بعد وصول لشکر مددکار کار سازی کارزار نمود و توجه
قلعه کولاس کردید پادشاه حجه از استماع این خبر بغرم رزم از دار السلطنت
بیرون آمده کوچ بر کوچ بنا بر این کبیسه نزول اجلال فرمود و تلافی فستین در منزل
دست داد شاه حجه و مبین را به سیف خان عین الملک میسر را بجنگ یور و سپرد و خود
در قلعه و علم شجاعت برافراشت و از آن جانب ملک برید مبین را با خلاص خان حبشی و میسر
را به برادر خود خان جهان حواله نموده خود در قلعه قرار گرفت آنگاه هر دو لشکر بیکدیگر
پیوستند و بازار کارزار گرم ساختند شهر یار دشمن شکار خیزه کی سپاه عادل شاه
و ملک برید بهم برآمد و مقتضای شیوه مردی و لشکر شکنی با فوجی از دلیه ان بر صفت لشکر
دشمن دو به نیر و غلبه اقبال پادشاه حجه قوت بازوی دلیران لشکر ملک برید خلاص خان
در هم شکسته اعلام استعمار و غرورشان نگویند گشت مبتدا به این حال عین الملک
و جلد یوراد با فوجی از دلاوران جمله آورده صفوف لشکر خضم را در هم شکسته
برید و اخلاص خان چون حال برین منوال دید شکسته رکیب و کشته عنان قدم بودای
فرار نهادند و تمام اموال و اسباب بدولت اعدا بدست دولتوران در آمد و
پادشاه حجه و عنان فتح و ظفر بصوب مستقر بر سلطنت توجه فرمود و بعد وصول
بدار السلطنت امر و سپاه به تشییع اقامات نواخته بحالات ویرکات رخصت رزانی فرمود
و که توجه پادشاه حجه بقصد مدد بر نظام شاه و ابراهیم عادل شاه و تخلص
ساختن ملک قاسم برید از قید عادل شاه
صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که ملک برید چون دید که عداوت ملک ظهیر کجی و دوستی بابر نظام

نمیاید بنا بر عهد و تنگداری باری نظام شاه داشت خواست که مستطاب بر او افتد عادل شاه گد بنا بر بیعت بدین
فرستاده چندان بر یکجته میبالد که و کسب کرد عادل شاه محلی شده بملاقات فایز کرد و دیگره اولی عادل شاه
در غراز و اگر ارم با الله فرمود تا اینکه ستمگام استمداد داد او بفرستادن اهل نظام خان چنانچه پیش از طلبی
شد بعمل آورد پادشاه حجاز و برهان نظام شاه از کیفیت موافقت نمودن او با عادل شاه اعلام نمود و چون
بدین مضمون نوشت که چون دیدم ملک پرستنده در سحر کلاه فساد ساعی کشته عیار شر و فتنه محلی بکنزد و در
وقت میان آن سلطنت پناه و عادل شاه مبنای دوستی و یکجته میساختم دار و باید که مکملی بشاید
نوشته نوعی نمایند که رفع اخلال و اخلاص آن سرد قریب ایل یعنی و عفا بعمل آید برهان نظام شاه بعد از شاه
کتابتی مشتمل بر اثبات خطایای ملک برید و اظهار اینکه رفع آن با دوه فساد موجب امنیت بلاد و بهر وجه
است نوشت عادل شاه بصواب برید و لتخواهان چنانچه استوار داد که برهان نظام شاه ولایت قندمار باز
دست تصرف ملک برید و تشریح نموده متصرف شود و عادل شاه از ولایت بجا نکر هر قدر که تواند بکشد
تغییر در آور و دینارین برهان نظام شاه متوجه قندهار گشته بجا صره آن برید و اخته در اندک مدت مفتوح کرد
و برید ملک قلع بیدر از ذخایر و اوست قهرداری معلوم ساخته و مستحفظان کار در آن سپرده
بخدمت عادل شاه شاه عادل شاه او را تمکید کرده و سپاه خویش فراهم آورده موافق قرار داد علم اقتدا
بصوب بجا نکر برافراشت و چون ایزدی بسیاری از مخطات ولایت کفار و قلع مستحکم آن دیار را
ساخت نظام شاه از استماع خبر استعلا علم دولت اقبال عادل شاه اندیشیده در مقام قاتل درآید
و در دهه اربع و خمسين و ستعاليه بالشکر کران متوجه قندهار سولا پور شده بجا صره آن برید و اخته عادل شاه
از استماع این خبر چنان غرمت از تغیر ولایت کفار تافته متوجه زرم نظام شاه شده چون در آن وقت که بصیت شجاعت پادشاه
حججه در میان سلطانین و کن ملوک گشته بود و پادشاه بار سال تحفه هدایا استعانت از پادشاه حجاز نمود
پادشاه حجاز با سپاه نصرت پناه بصوب قلع سولا پور روانه و در نزدیکی کبابین بود لشکر آن پادشاه
بود و زوال اهل فرمود بهیچ یک را از اصول و کتب تا یون اعلام نمود و ماه هر یک از آن پادشاه از استماع
خبر وصول بمطالع اعدا خود و خفیة رسولان فرستاده مستدعی امداد و معاونت گشته و ملک بدین اظهار بغر و خاصه

مندر تقصیرات خود نموده پیغام داد که مکتبس از حکام اخلاق شهریار فریاد رسای آنکه تیغ خاص
بتوجه عالی از قید و حبس رهایی یابد که من بعد روزه نور و طریق اطاعت و فرمانبرداری نخواهد
شاه حمزه را بر زاری و گرفتاری اورحم آمده رسول عادل شاه را طلبیده فرمود که جناب
ابراهیم شاه دم از اتحاد و یگانگی مانیزند و در این هنگام محاربه با اعدا چشمداشت آمد
دارد و حال آنکه بر محمود و یمن آتشاه اصلا و ثلوق و اعتماد نیست چه ملک برید که همیشه
دم از موافقت و دوستی آن خدالت پناه زده در معرکه مصافی که ایشانرا با برهان نظام
شاه دست داده بود شعار اخلاص و جان سپاری موعده داشته با ضیاء خویش نبوی
در جنگ و جدال سعی و کوشش بجای آورد که برهان نظام شاه بمقام غنا در آمده اکثر
محالات و برگشت او را انتراع نموده اراده داشت که شجره دولت را بواسطه
دوستی و یگانگی که بان سلطنت پناه دارد بر کند بنا برین آن سپاره پناه بدرگاه آن
عدالت پناه آورده امید واری تمام مباداد داشت و چون اجاز شرف ملاقات
نمود برخلاف توقع بعضی ظهور رسید که محسوس گردید و لشکر و لشگاه او تاراج گشت نظری
چگونه بر قول و عهد ایشان اعتماد توان نمود اگر چنانچه آن سلطنت پناه را میل مباداد
اعانت ما هست باید که ملک برید را از حبس نجات داده و به تشریفات نواخته نزدیک
روانه سازند و دیگر آنکه اسب موسوم به صباح الخیر و وزیر خیر فیل نامی را نیز ارسال داشته نمود
را با میان موکل سازند تا بخاطر جمع و غرم درست در دفع آعادی کمر بر میان جان بسته
و جان کمر دار بر میان بسته جد و جهد بلیغ بجای آوریم رسول عادل شاه چون استماع
این سخنان نمود بخیرت عادل شاه تشافقه مشر و بعضی رسانید و از جانب
برهان نظام شاه تحفه و هدایا مصحوب رسولان سخندان فرستاده مکتوبی
بمضمون بیان مراتب دوستی و اتحاد قدیم و درخواست تجدید عهد
و تسمیه مبانی و داد و طلب آمد نوشت چون رسولان تحفه و هدایا مکتوب از آنشرا فوراً رسید

که اعات اوارايات فتح و نصرت است مبادا که رعایت جانب لطام شاه نماید صلاح در
قبول پیغام دانسته ملک برید را از حبس بیرون آورد و در مقامی یافت که شید و اسپ
صبح انجیر و غیره فیل مطلوب را معصوب رسولان فرستاده بزبان محبت پیغام داد که چون
خاطر آن برادر مایل باستخلاص ملک برید بود سیاست خاطر او را از حبس بر آورد و تحف
مطلوب بخدمت شریفی ارسال داشته شد اکنون بقضای الکرم اذ او عهد
وفا در ماوه امداد خود را معاف نخواهند داشت شاه حجه بعد استخلاص
ملک برید از قید و رسیدن تحف و بدایا که منظور نظر الوز بود بنابر صلاح
وقت عثمان از امداد بیرون و پادشاه تافته و هیچکدام از آن دو پادشاه ملاقات
ناکرده پامی در رکاب دولت در آورده ملک برید را بموکب همایون قرین گردانید
بعصوب دار السلطنت گوگنده راهی شد و چون حوالی شهر برید مرکز اسلام ظفر
اشنام گردید ملک برید را از کرده های سابق یاد آورده خاطر پر دغدغه گشت بل اکثر پیرا
منطقه غضب و سخط شد اما آن پادشاه حجه مقتضای اینکه از بدان نیک نیاید
و هم از نیکان بد برخلاف منطقه ارباب منطقه اصناف مراحم خسروانه نسبت به یکدیگر
و مقربان او ظهور آورده اسباب ولوازم پادشاهی و جمیع مایحتاج خسروی با
تشریفات شاناه و تاج و کمر مرصع بملک برید مکرمت نموده و مقربان او را بجلعت
شاهانه مشرف و مسرفه گردانیده رخصت انصاف بدار السلطنت شهر برید را از زانی
و دور ملک برید ضیافت شاناه ترتیب داده خدمات شایسته تقدیم رسانید و از جواب
نقیصه اقمشه غریبه و اسپ و فیل و آنچه دست مکتش بدان میرسد از نظر اشرف
گردانید و شاه حجه بنابر علو مهت بر سپاه و لشکریان خود تقسیم نموده سالما و غانما
بدار السلطنت گوگنده مراجعت فرموده قصه غریب در باب گرفتاری

و ثانی و تمامه که میان اسماعیل عادل شاه و امیر برید منازعت بلیان آمده بود و فرزند
امیر برید در شهر برید محصور گشته بودند امیر برید که در قلعه او گیر از استماع این خبر
وحشت اثر سر اسیمه گشته با جمعیت خویش از آن قلعه بیرون آمده و راه دوسته رفت
یکد و روز طی کرده بمنزل عماد الملک رفت و گفت چون من دست تو سل بدانم تو
زده ام و وظیفه حمایت آنکه بهر عنوان که باشد میان بنده و عدالت پناه البواب محبت
مفتوح داری و حرف صلح در میان آورده فرزندان مرا از ضیق محاصره بر آری
عماد الملک گفت این امر بی آنکه حصار برید تسلیم نمائی صورت پذیر نخواهد شد امیر برید
را قبول این معنی دشوار نموده بمسکین خود که در یک فرسخی اردوی عماد الملک بود رفته
بعیش و عشرت مشغول شد و مردم او از سوار و پیاده و وضع و شرف چون از
تعب راه و یغار مانده و کوفته بودند هر کدام با استراحت و آسایش مشغول شده غیر از
معدود چند بیاسبانی قیام ننمودند و آنانی را مقتضای الناس علی دین
ملوکهم نفر اغت و عشرت پرداختند قضا را در آن روز چون وصول امیر برید
بسمع اقدکس عدالت پناه رسید در همان شب ظلمت سرشت که رنگی سیاه چرده
تیرگی ازواستحارت نمودی و آواز تند و شدید از وحشت راه سامعه گم کردی
اسدخان را باد و هزار سوار غریب تاج پوش بغیر از امرای نامدار مانند خوش کلامی قاضی
رومی و خورشید خان سیتانی و بجا در خان افک حکم فرمود که ششپون بر دایره
امیر برید برند و بقدر امکان در کشتن و بستن و تاراج کردن سعی و کوشش نمایند اسدخان
زمین خدمت بوسیده بهانه چسپاندن مورچل مستعد گشته سوار شد و چون از اردو بیرون
رفت بیک نگاه راه مضرب خیام امیر برید پیش گرفته پشتر از باد و سریع رفتار بجوای
لشکرگاه رسید و احدی بوازم تقط و هشپاری قیام نمی نمودند و آواز تنفسی بگوش

بخاطر آوردن جاسوسان خبر رسانیدند که باید ربار امیر بریدیم و جماعتی میل که در
 حاضر بودند همه را مست و لالیت و بیہوش یافتیم ایک چند دستار و شمشیر بصدق
 قول خود آورده ایم اسدخان افواج را در کنار لشکر گاہ خصم ایستاده کرده گفت اصلاً نفرو
 بر نحو نکشند و دمامہ ننوازند و خود با سبت و پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاہ پیادہ جزا متوجہ
 دربار امیر برید شدہ دید کہ سبہای شراب بہ طرف افتادہ حریفان پاسدار حق ہوشیاری
 و ایستائی بجا آورده ہر یک بوضع غیر کمر بخیر افتادہ اند و قیران ایشان نیز بہ سنت صاحب
 عمل کردہ بنگ و بوزہ را اصفافہ شراب کردہ از نشہ آن خواب مرگ رفته اند اسدخان
 کشتن آن جماعت در حال بخیر بعد از فوت و انسہ جمعی از پیادہ ہا بر سر ایشان گماشتہ
 کہ ہر کہ در مقام معارضہ آید تنش از بارِ سر سبک سازند و خود با جمعی دیگر بدرون سہارپو
 امیر برید رفت دید کہ در نشہ خانہ بالائی چارپائی کہ بزبان و اصطلاح مردم دکن پلنگ گویند
 مست و بیہوش خواب رفته و مطربان و لولیان بعضی قی کردہ و بعضی سر از پاشاہ ہتر
 بوضع دیگر افتادہ اند اسدخان فرمود تا پلنگ امیر برید را برداشتہ متوجہ بیرون شدند و
 بدون آنکہ شہنخون بر لشکر او زندہ سرعت تمام راہی شدند و چون در نیمہ راہ امیر برید از
 خواب مستی ہوشیار شدہ خود را بحال بوجہ دید خیال لشکر جن کردہ طرفہ فریادی برداشت
 اسدخان پیش رفته تسلی داد کہ این لشکر جن نیست من اسدخان ام و قصہ را بالتامام مشروحاً
 گفتہ سرزنش کرد کہ در چار لشکر و دشمن قوی بودن و در چنین سن و سال مرکب شراب شدن
 از لوازم عقل و شہر الطہریم بغایت بعید است ای سہ برید منفعلی گشتہ سکوت و وزیدہ
 خان اورا بغض و لطف خداوندگار امیدوار ساختہ وقت سحر بخدمت شہریار رسانید و این
 تحفہ و نفیس از نظر اقدس گذرانید شہر بار شگفتگی ہا فرمودہ از چگونگی گرفتاری پرسید گفت
 مہرِس از قضا و قدر است و دیگر هیچ بہ گفت شہاہ عدالت پناہ اورا بہ اسدخان سپردہ

فرموده مرد وقت بار عام حاضر سازد اسدخان روز دیگر حسب حکم سبکبازم بارعام دستا
بر پشت بسته نظر سبکبازش در آورد و موجب فرمان دو ساعت تجوی سبکباز سینه زد
آنحضرت در آفتاب گرم که از آتش اوزرخ خبر میداد ایستاده کردند و بنا بر آنکه زیاده از حد
اعمال قییمه و افعال ناپسندیده در سبکباز از وی بطور رسید و بوقته مان قهرش بر بار
او اشارت فرمود چون جلاد غضب از کین کاو سیاست با شمشیر بر سینه بآید و مرکب
آگهان رو به او آورد و مضطرب گشته زبان تبضیع و زاری شاه گفت از زبان
نواب غفران پناه تا آوان خسرو کیستی نشان که این بی ادبی و جبارت تمام شده
شده بر وجوب قتل خود که اهی میبردیم اما بعضی تقصیر سلطان امیدوارم که بجای
امان یابم تا قلعه بدر با خراین و دافین تسلیم فارمان و پنجاه نایب شهر یار ترجمه بر
پیارگی او فرموده تحکم العفو و کوة الظفر حاجتش روا داشت آن پیر خرمند
چنانچه یکی از مقربان خود را نزد فرزندان فرستاده از کیفیت حال آگهی داد
فرزندان در جواب گفتند تو پیر شدی نزدیک بزرگ رسیده برای حیات خدیو
معد و چنین قلعه را از دست دادن دور از جو اندوسی و عاقبت اندیشی هست و تقصیر
شان درین سخن دفع الوقت بود بنا برین متعاقب آن شخص یکی از مقربان خود را
جهت دریافت اوضاع نزد پیر فرستاده گفته که اگر بدون تسلیم قلعه را بی محن
نباشد باید که متکفل تسلیم قلعه شد و گداری که گردنی باو رساند آن مرد سید و امیر
رفته از آنجیکه فرزندان گفته بودند بجهت اشعار نمود میر برید باضا مطمن بنده شده
حسب ظاهر از فرزندان شکایت نمود باز مجدداً حکم قتل او شد تا اینکه قتل
حاضر ساختند که زیر دست و پای او اندازند و حنطه او بر
بجیر و قهر قلعه را مفتوح سازند امیر برید بجهت زاری و آواره انگاشتن نمود
که مرا بچنین حال مقابل فلان برج که شمشیر فرزندان نیست برورند و بکشد

تا من خود با ایشان سخن گفته بهم سازی نمایم چون چنین کردند و فرزندان دست پدر را
بر کتف بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه را تسلیم میکنیم که اسدخان آمده بیرون فلان
دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس متعرض زنان و فرزندان نشود و زنان و خواهر
سرایان بتمام تقشیر در نیایند و ازین پوشش که در بر بود معاف باشد شهر یاران
متمس را قریب اجابت گردانید امیر علی برید آلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر
نقد و احرار نقد که برداشتن آن ممکن است قورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیت
مجموعی از حصار بیرون آمدند و با اتفاق اعوان و انصار را و قلعه او دگرش گرفتند و
احدی از مردم عاقلشای متعرض احوالشان نشد و اسدخان تخت بجزار آورده
بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهر یار نیز در همان روز بجانب قلعه فراسید و شاه
زاده با جمیع ارکان دولت از دروازه قلعه تا دارالامارت پیاده در جلورفتند و آنحضرت
قدم بر بسند سلاطین بهمنیه گذاشته چند کت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد
شاهزاده ملو خان و ابراهیم خان را با اسدخان نزد عاقلشاه فرستاده التماس حضور نمودند
نمود بعد از ساعتی از عقب آنها شاهزاده عبدالقادر علی را نیز برای طلب عاقلشاه مرسول
داشت عاقلشاه متمس را مبدول داشته همراه شاهزاده چون سجالی آن مقام سپهر خشم
رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فانی
ابجدش زیب و زینت دیگر داد و سایر دوخایر و کنوز قلعه از اندر لایمی و جواهر و طر و طلا
و نقره و عنبرها و انگشتریهای مرصع و چسبنیههای فقورسی و دوآند ده لک بهون نقد و دیگر
چیزها از انقشه و امتعه که بقیه علی برید و از روی اتحاد و کجته بطلب شرف عاقلشاه در
آورده آن مقدار را از آنها که لایق سجال باشد شکست وی فرمود و باقی جواهر را از
ملاحظه بدنامی که جواهر سلاطین بهمنیه با تمام نخبه آن عاقلشاه منتقل شده است بهرین
در همان مجلس در حضور عاقل الملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار بهون قیمت کرده بعضی از آن

بعد فتح رایجو را برای برهان نظام شاه فرستاد و بعضی دیگر نشان داده باو اسدخان قنبر
نموده خود غیر از یک غنبر چه بر داشت آنگاه نقود را بخاطر آورده تخت لبست سینه پدر خود
یوسف علی کرده پنج هزار بیون به سید علی تحویل که بزور فضل و صلاح آراستگی داشت و در
اردوی همایون بود تحویل کرده مقرر فرمود که به نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد حضرت امام
علی ابن موسی رضا علیه السلام و آستان قدس بروید مستحقین آند یار بدهید پنج هزار بیون بوساطت
سید احمد بیروی صدر به ضعفا و مساکین حاکم محروسه و اهل علم و استحقاق که ملازم اردوی
طفر قرین بودند کرمات نمود آنگاه مولانا شهید می شاعر قری را که از جهت شعر سخن کمال تقرب
به هم رسانیده بود فرمود که بخزانة آیت قدر زر بصریح که تواند مردار و چون مولانا از پنج سفر
فی الحجة ضعف و ناتوانی داشت بعضی رسانیده روزی که از خطة کجرات متوجه این درگاه شدم
و چون دان این قوت و دشمن چه باشد بعد چندی که آن توانائی عود نماید بدینجست روح
پرور سرفراز گردم سلطان لب به تبسم شیرین کرده فرمود نشینده مصرع آفتاب
در تاجیر و طالب رازیان دارد باید که دو دفعه بخزانة رفته در آنچه که از دست تو
بر آید تقصیر نکنی و فرصت غنیمت دانی مولانا حسب الحکم که عین مقصود بود سر
عبودیت بر زمین نهاده شگفته و خندان از مجلس برخاست و دو کت بخزانة
شأنه همیانهای بیت و پنج هزار بیون طلا بیرون آورد چون خاوند این خبر را سمع
همایون رسانید فرمود مولانا راست میگفت که من قوت ندارم تراکت این کلام
بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه هم جانب خوش طبعی منظور داشت
و هم جانب همت من بعد بخضار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس برخیزم تا چنانچه
نقود صرف بحکم پس اسدخان را فرمود که برای هر یک از نشان داده ها یک لک
بیون جدا کرده لقمه را بر شکم بیاور بنوعی تقسیم نماید که احدی از ضعیف و کسیر محروم
نماند و در آن مجلس که در بای بخشش سلطانی میوج آمده بود حسب التماس عماد شاه گنا

امیر بید بخشید در ملک امرای خویش تنظم گردانید و اسدخان ضامن شد و ولایت کلیان
و اودگیر و جسیج پرگنات قدیم خارج از دار السلطنت بید را قطع یافت مشروط
آنکه با سه هزار سوار لازم رکاب گشته در سفر را چو رخدات پسندیده بتقدیر
و بعد یک هفته ضبط و حراست بید مصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالی
بجانب قلعه را بچو و مدگل برداشت و بعد تشریح مجلس جشن و طوی ترتیب نموده درین جشن
اکثری از اسیران کفار را بسفارش اسدخان ربای بخشید روزی در انجلس اسدخان را
خصت جلوس نزد یک خویش داده در پیاله خاصه سه کرت می خوشگوار عنایت فرمود
و همان پیاله را بدست وی داده گفت چون ما ساقی تو شدیم تو نیز ساقی ما شده در همین پیاله
شراب بناده اسدخان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر برید نیز داخل مجلس شده بهمین
گردید آنحضرت بزبان مبارک آورد که مضمون را بعجم کلیم نطهور انجامید عباد الملک که
طالب علم بود آنرا فهمید و هر دو تخت نشین شگفتگی و خنده بسیار کردند امیر برید اگرچه مغش
نهمید لیک از خنده ایشان متفعل گردید آنحضرت در مقام رفع الفحاح او شده بمکالمه
شریف توارش فرموده توید و او که انشا الله تعالی به بجا پور رفته دار السلطنت بیدرتو از
خواهیم داشت امیر برید گفت و خندان گشته آداب تسلیات بجا آورد و این بیت بخواند
بیت بدین مرده گرجان فشانم رو باست که این مرده آسایش جان ماست
آنحضرت باستماع این بیت از او استجاب نموده فرمود ما را باین گیاره ضعیف این گمان
نبود القصه بعد و در مسعود بدار الخلافت بجا پور با نیای وعده قیام فرمود باین شرط که
قلعه کلیان و قندمار پیشکش نماید و بعد از شش ماه بید را بوی عطا کرده رخصت انصراف
بدانصوب ارزانی داشت و فصل دوم از باب دوم در بیان واقع
باید شاه حجه و ذکر مدت سلطنت و شمه از فضایل و کمالات
آنشاه عالی بآرگاه آورده اند که خاطر همان بعد از فراغ معظیات امور سلطنت

مایل بعیش و طرب گشت و بعد از چندی بعلت آنکه پیاله اخیر شراب شربت دنیا در دوردو
 الم دار و عارضه بیماری پیرامون حال گردید و قریب دو سال امتداد کشید و زبر و زبدی
 مبارک میکاست و قوی تحلیل میرفت و از صعوبت بیماری کج خلق شده بانگ گناہم
 بقتل یا جس مردم میکرد و بنا بر آن جمعی متفق شده خواستند که یکی از برادران اورا که شایسته
 حیدر خان و ابراهیم شاه باشد بر سریر سلطنت نشاند لیکن این اراده در ایام حیات
 آنشاه از حیرت و فعل نیامد و حیدر خان بزودی زحمت سفر ازین رباط دودرست
 و ابراهیم به چنانکه راهی شد آخر الامران بیماری منجر به تب دق گشت و قبول صاحب
 تاریخ قطب شاهی بیماری آنشاه حجاب و توجہ بود و بر پشت که اعراض از ذکر نامش ادلا
 به ضرورت معالجه احدی سودمند نشد تا اینکه در سنه سبعة و خمسين و تسعماء بر حمت الی
 پیوست و در جوار پدید بر گوار خود مدفون گشت و مدت سلطنت او هفت سال و
 کسری گفته اند و آن پادشاه حجاب و فضایل و کمالات موصوفی بود و از پادشاهان زمان
 ممتاز و گاهی اشعار آید در سلک نظم میکشید این اشعار از طبع اید آن شاه است
 من القصاید ای تو ختم ملک زیبای کار عشق از تو یافت بالانے کاکل و چین
 زلف و خال لب هر یکی در کمال رغانے در ره عشق هر که پا بخد و آخر او سر
 کشد بر سوائے شده شرمند از زنت شجور میوزین سپهر مینای چشم شوخ
 تو دل ربه از من عقل و هوش و در شکایت جلد شایان نشد در گویت منظر آتو
 رخ بر آرائے آفتاب از رخ تو شرمند ابر کرده است پرده آرائے من بدو آنگ
 شدم مشهور تو بخوبی و عالم آرائے تو بهان آفتاب بی مهتاب من بهان
 عاشق تماشا کنے چند گرم گبر و گویت من نظری کن به بی سرو پایے چند باشمز
 دست تو خدایان شهره بودن چنین شد ای نظری کن کای من ورید و او خواهم
 زدن بدانای پیش شاہی که در جهان گزین کس بدو خود نکرده چنانکه شاه بهر

علی دلی بنده اوست چرخ خضر اے من غلام تو ام شها از جان کار من زان گرفته
 بالائی آتشی تو که خضر از دل جان میکند بر در تو سقائے خاکپای ترا من
 مسکین سر مه سازم بعین بینائی من الغریبات بی لب لبان
 باده حرامست طرب لب میگون بنا چو سر جام است مرا با سر زلف تو سودای سیاه می ام
 اینچه سود است که بازلف چو شام است مرا بر سر کاکل تو مرغ دلم بنده است حال تو دانه
 آن زلف چو دامت مرا هر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سر کوی بلای تو مقام
 است مرا ترک این کار نخواهم من بیدل کردن من که جمشیدم و این کار تمام است
 کوکب نجات غمت اینکه برون میاید این نه اشکست که از دیده روانست مرا و له اشکم از ده
 ببینید که چون میاید قاصدی هست که از شهر جنون میاید چند در عشق تباران شهره شوی
 ای جمشید گر کند غیر تو اینکار زبون میاید له نور مرده آن پر روی ببینید
 چنان میاید دل ز من برده کنون از پی جان میاید جان بسودای تو دادیم که سودی
 بریم اینچه سود است که دادیم بزبان میاید زان سبب آرزوی سوختن
 شمع شد که چو من شعله آهش بزبان میاید چو بینند تباران از سر زانم گویند
 عاشق دل شده جمشید جهان میاید و له ای برخ زور و دیده صاحب نظران خوشدل
 محنت هجرت دل خونین جگران عمر با رفت که رفیق و براه تو هنوز همچنان جیشم ترم ما بهجت ترا
 زندگی بی تو حرامست نخواهم عمر گر چنین میگذرد باقی عمر گذران همچنان مهر تو در سینه ما هست که
 ما بر آیم که بودیم تو هم باش بر آن خبر از دور و نازند تباران بچشید آه ازین سخن آه ازین سخن
 و له سر مبندی من از بالای رعنا تو شد این پریشانیم از زلف من سامی تو شد و له
 سر و روان خویش را که دم و درون دید و جاتا پرورش یابد و گران سر و زان جیشم ما و له
 نور مرده بار خجای جز تو نگاری منکشم غیر از جفا و جور تو یاری منکشم
 فصل سیوم از باب دوم در ذکر جلوس شاهزاده سجان قلی بر سر سلطنت

و بعضی از سواح که در آن آوان رود و چون امر او ز را بعد از وفات شاه حجاجه رضوان پناه از او می‌میرد
تغیرت و تشریط و صیبت فارغ شدند شاهزاده سبجان قلی خلیف الصدیق رضوان پناه را بر سر سلطنت
نشانید و جده او بقیس زمان بصوابید بعضی از امر اجبت تئیت ابو سلطنت سیف خان عین‌الملک
را که پیشتر بسبی از اسباب از پادشاه حجاجه رنجیده بجانب احمد نگر رفته بود و طلبیده منصب و کالت و
با تو نویض نمود که تا رسیدن شاهزاده بسن رشد و تمیز او بسر انجام مهمام سلطنت پردازد و چون
این رای خلاف رای مجید یور او بود چه او اراده داشت که شاهزاده دولت قلی را که ولد صنبی ملک
غفران پناه است بسن رشد و تمیز رسیده به سلطنت بردارد تا مهمام سلطنت کما یسعی تئیت
پذیرد و بحر بخان و حکمت راو که رکن السلطنت جمشیدی بودند با او در نیاب هداستان نشد
بمقام غناد و خلاف در آمد و جگد یور او خایف گشته با خیل و سپاه خویش از دار السلطنت بجانب
قلعه بهونگیر که شاهزاده دولت قلی در آنجا محبوس بود شتافته مخاطب قلعه و نایکواریان و سایر
خشم را از آن خود ساخته شاهزاده را از قید خلاص گردانید و سیفخان بعد استقلال در محبت
وکالت و پیشوائی عازم مدافعه شاهزاده دولت قلی و جگد یور او گشت شاهزاده دولت قلی و جگد یور
چون برین حال اطلاع یافتند رسولان با تحف و هدایا بخدمت تغال خان که رکن رکیب سلطنت
عماد الملک بود فرستاده استعانت نمودند تغال خان با لشکر فراوان بقصد اعانت حرکت نمود و
در ظاهر قریه سنکرم تلاقی عسکریں دست داده محاربه عظیم میان آمد آخر الامر سیفخان عین الملک
با جمعی از بهادران خود را بر قلب سپاه عماد الملک زده اکثری از دلیران و سرداران لشکر خصم را
بقفل آورده بهریت داد و شاهزاده دولت قلی و تغالخان و جگد یور او چون تمام لشکر را گریزان دیدند
رو به انزمام آورده پشت بمعرکه کارزار دادند عین الملک تعاقب تغالخان کرده و جمیع اسباب
حشمت و شوکت بدست آورده تعاقب شاهزاده و جگد یور او نمود و چون ایشان بقبله رسیده متحصن
گشتند بمحاصره پرداخته و از اطراف سپهانش برده و جنگ در پیوست و مدت کیهان بازار کار باز
گرم بود و هر روز جگد یور او با جمعی از دلیران بیرون قلعه آمده ضرب دست خود می‌نمود و اکثر

بنادران لشکر خصم را مقتول و مجروح میساخت بنابرین عین الملک صلاح و مصالحت دانسته
 استمالت ناکجکدیور او فرستاد چون او بصلح راضی نشد در تصنیق اهل حصار کوشیده از اطراف
 و جوانب کار را ایشان تنگ ساخت ناکواریان و سایر احشام قلعه از امتداد محاصره و قلت
 آذوقه تنگ آمده بجان طالب امان گشته شانزده و جگدیور او بمشاهده اینحال لاعلاج
 گشته تسلیم کلید قلعه نموده بمصالحه و درخواست امان از قلعه بیرون آمدند عین الملک
 بعد از نزاع قلعه و تصرف در اسباب سلطنت شان شانزده را در همان قلعه مقید کرد
 و جگدیور او را همراه خویش بگلکنده آورده محبوس ساخت و موکلان بروی کجاست -
 نظم نهادند بند کراش بیایه و بر او تنگ کردند از کینه جاس و همی بود در بند کجست زار
 همی جست یاری ز پروردگار و چو زین حال بگذشت کجیدگاه و خداوند داشت ز دشمن پناه
 یعنی شانزده خلایق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سر سلطنت نشاند و جگدیور او را از قید
 نجات بخشیده بیایه ترقی رساند چنانکه عقیرب در باب سیوم نموده خواهد شد انشا الله تعالی
باب سیوم در احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه متعزیه فصل فیصل
اقل در بیان اسب توجه آنحضرت از بیجا نگر صوب گولکنده متعزیه سلطنت
 تا جلوس بر سر شاهاهی و در ذیل آن ذکر بعضی وقایع و دیگر ذکر سبب توجه صاحب تاریخ قطبشاه
 آورده که چون سیفخان عین الملک بر تالخان ظفر یافت و شانزده دولت قلی و جگدیور او را
 مقید ساخت و دو غرور و بنیدار بکاخ دماغش راه یافته از راه رفت و تشیت جمیع امور
 سلطنت از پیش خویش گرفته تمام اعیان و ارکان دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار
 گردانید بنابرین همه دو تنه و امان بعبیده خاطر شدند و اکثری جداستان گشته عراض بخدمت
 آن شهریار معدلت شعار که در چاکمونی مری برادر خود جمشید قطبشاه تشریف برده آفات
 و مزید بود و بسبب تو اتر فرستادند محمود عراض اینکه سیفخان عین الملک جگدیور او
 را مقید و او را را بیدخل مطلق ساخته تشیت تمام سلطنت از پیش خود میکند و تمام ارکان

دولت از حکمت او تنگ آمده و القراملسلطنت شایسته سجان ملی که بسبب مغرور
بسرانجام مهمات سلطنت نمیتواند پرداخت راضی نیستند و چشم امیدشان بر شاهزاده فرزانه
اعلام دولت و دین است و چون عرایض دو تنخواهان از نظر انور نگذشت شیرین شجاعت
سیدجی و خان اعظم حمیدخان که بجز نجات و دولت لازم رکاب ظفر آفتاب بودند
نیز در باب عزیمت تگانه سخنان دولت خواهی معروض داشتند شهریار معروضات فدویان
صلاح اندیش اسمع رضا اصفا نموده بتهدیه اسباب صفر پرداخته راج را از تقسیم غرمت
ولایت خویش آگهی فرمود راج مبارک خلوص محبت تحت ازین غرمت که خالی از خطر نبود
نمود چون اقبال شهریار مانع از پذیرائی متمسک او شد بناچار می رخصت داده خواست که برادر
خود و نگه داری را باده هزار سوار و هشت هزار پیاده جهت مدد همراه رکاب سعادت روان
سازد اما شهریار چون نجات بصواب دید و دو تنخواهان مثل سیدجی و حمیدخان اشتیاق
از خدای غروب نبل نموده بدو کفار راضی نگشته در ساعت نیک بغرم تسخیر مملکت موروثی
نصبت فرمود و بعد از آنکه موکب اجلال بسجده رسید و صیبت اخیر بوجت اثر باطراف
مشترک گردید هر روز جمعی از امر و اعیان دولت قطبشاهی بشرف آستان بوسی معزز
میگشتند چنانچه در اندک فرصت سه هزار سوار و پنج هزار پیاده جرار در موکب اجلال
مجمع شدند و درین اثنا ضابط قلعه کوکلیکنده و نایکواریان عرایض مضنون استدعای توجه
موکب اقبال و ادای شریط عبودیت خود باقی الغایت و تسلیم کلید قلعه بدست او
دولت بعد وصول رایت ظفر آیات بدرگاه آن پادشاه شیرین صولت فرستادند شهریار
متمسک فدویان دولت خواه را بفرحانیت رسانیده متوجه قلعه مذکور شد و چون آن
سرزمین بضایا و طاعت مهر سپهر کشورگشایی روشنی پذیرفت هر روز جوق جوق مردم
از لشکر قطبشاهی بشرف آستان بوسی رسیده به تشریفات پادشاهانه فرامیگشتند و
بناصب فرخنده حال فایز میگردد و یو یو باقیو باجمیعت لشکر ظفر اثر مترازد میشد سیف خان

عین الملک را از استماع این خبر و در تکریم که بکاخ دماغ راه یافته بود تسبیل منجبت شد
بر تنه منوفی ابداد دار السلطنت را جمعی از دو تنخواهان مثل سحرخان و جکتر و حاجی خان
سرنوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند تنخواه انداختن
جیشی و علم خان و سحرخان و قنوجان و تاجخان بغرم رزم پادشاه دشمن شکن موضع
گنپوره رسیده و جگدیور او که حکم عین الملک در قلعه کوکینده محبوس بود خالی بود
دار السلطنت از وجود سردار با اقتدار مغتصم انکاشته اکثر نیکو آریان و احشام
قلعه مبارک را بیدل درم و دنیا را از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که بنگام فرصت
باظهار دولت خواهی شهریار جوان بخت دستبرد می یابند در انشای اینحال پادشاه
بلند اقبال بصواب دید و تنخواهان پیاده از پیاده های کوکینده بجانب دار السلطنت فرستاده
قرنامه با سیم تخت نیکو آریان و احشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که برآوردن جگدیور
از قید موجب نوازش پادشاهی و باعث رفاه و ترقی خود و دانند چون فرمان واجب الادعا
بنیکو آریان رسید یکی از آئینان که خوشی بنیکو آریان قلعه کوکینده داشت با امید واری
غیاث شاهانه فی الفور اکثر نیکو آریان و احشام قلعه را یکدل و همزمان گردانید آنگاه بکمان
مسلم و مکمل گشته تخت مجبوس جگدیور را و شتافته او را از قید برآوردند بعد از آن بمترل
جکتر او که دو تنخواه شاهزاده سجان قلی و عین الملک بود رفته و او را گرفته بجای جگدیور و محبوس
کردند من بعد بمترل سحرخان و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیدند
و سرهای ایشان را بر سر نیزه ها کرده گرد شهر گردانیدند آنگاه شاهزاده سجان قلی را مقید نمود
تمام خزانه و اسباب سلطنت را ضبط در آورده در ساعت عرض داشت متضمن کیفیت حال
باسرهای سرداران مقتول مصحوب امین خان دبیر بدرگاه پادشاه کشور گیر فرستاده استند
تقدیم جایون بدار السلطنت نمودند امین خان بعد از شرف بساط بوسی و عرض کیفیت حال
شعول عواطف خسروانه گشت و پادشاه کشورگشا در ساعت فرخنده با موبک اقبال بجانب دار السلطنت

نصبت فرمود و جمیع عین الملک از اشتها این خبر و متفرقه آورده هر روز گروه گزاف و شکر
فایز سعادت آستان لوسی شدند بنابرین عین الملک مضطرب گشته عرض داشتی بپایه میر ملک
کشور گیر دستاره استدعای قولنامه نمود تا با تسلیم عقبه علیه شرف اندوز شود و چون در جواب
چنان شیر صدور یافت که اثنای الله تعالی بعد نزول موکب اجلال در مستقر سلطنت
طلب حضور نموده خواهد شد خایف و بهر اسان شده با پنج هزار سوار و چند سوار اکثر
اثاث سلطنت قطب شاهی برداشته از راه کولاس از سرحد مالک محروم و سه بدر رفت
و شاه کشور کتا با حشمت و شوکت عظیم نزدیک دار السلطنت بیک منزل رسید و بپای
ظفر آیات برافراشت و اعیان و اشراف دار السلطنت برسم استقبال بیرون شتافتند
و جگه یور او و نایکواریان کسب قلعه همراه گرفته سعادت تقبیل رکاب ظفر انشاب فایز
گردید و هر یک بالواع غایات و تشریفات خسروانه فراخور حال سرفراز گشتند و قد و قدر و
از جهت نیکوختی و دوختن بپایه اعزاز رسید صاحب تاریخ فرشته قصه توجیه پیر
معدلت شعار از شهر بجا نگریدین آئین ترتیم نموده که مصطفی خان اردستانی و
صلاخان و اکثری از ارکان دولت با اتفاق هم قرار دادند که ابراهیم قطبشاه را از بجا نگرید
پادشاه سازند و کنیان واقف شده در استحکام خویش و بشیاری کوشیدند مصطفی خان
و صلاخان که بر ازاده خور و اسخ و جازم بودند بر امراج عرضیه نوشته استدعای رود
ابراهیم قطبشاه بجانب کولکنده نمودند و امراج بتمش شان قبول نموده شهر بار را
ریخت ساخت و بعد وصول موکب اقبال بهر جد تنگ مصطفی خان پیشتر از همه گسی
بلازرت شتافته خلعت میر جلگی یافت و از سوداگران هند و دولک هون قرض
بسامان امور سلطنت پرداخت و چون خبر میر جلگی مصطفی خان بگولکنده رسید همه
کس خوشحال گشته راعب پادشاهی ابراهیم قطبشاه شدند و صحبت خان با
دو سه هزار سوار که اکثر غریب بودند در روز بدلاوری و ضرب دست از کولکنده

برآمد و متوجه سرحد گشت و از دنبال او مردم دیگر نیز ترکِ رفاقت حیرشید قطبشاه کرده
استان بوس او میشدند تا آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشته آنگاه متوجه دارالسلطنت
شده بجای آن نزول اجلال فرمود و همه مردم تبریکان و مال امان خواسته باستیلام قبة
علیه شرف اندوز گشتند و ذکر خاص شاه خلیق پناه اسرارهم قطبشاه
بر سر بر سلطنت و مملکت گشتن عقیقه زیارت مشیره آن
شهر باز در سلک از دواج مصطفی خان و تقرر ملاقات با
حسین نظام شاه پادشاه کشور گشا چون بدولت و اقبال داخل قعه مبارک
گولگته در روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع سده خمس و ستین و شصت و سه
سلطنت جلوس فرموده امر او خوانین و فقرا و شعرا را بمناصب و انعامات خسروانه
مرفراز و مسرور القلب گردانید و بقول محمد قاسم فرشته در همان روز دوازده هزار و
طلا فقره او را بپای استحقاق داد و آن شاه کیتی ستان نشان کبود بابت عنبر خان
را که در بجالگه نیرومی بازوی شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصه پادشاه
ساخت و همیشه عقیقه خود را بجای آن کلاه مصطفی خان آورد و از آنجا حجتیار سلطنت نمود
و امر او سیاه را با لطف خسروانه تمثال ساخته آجنان بیاست و صراست مردا
که ولایت تلنگ که پراز دزد و حرامی بود بتجار و غیبه بمقافه و رقیق روز و شب آمد
میکردند و از دغدغه دزد و قطاع الطرق ایمن بودند و با حسین نظام شاه بکج و بکدل
گشته تقرر فرمود که باتفاق تسعه کلبه که وایتگیر در حوزه تصرف آورد و کلبه که متعلق
بحسین نظام شاه باشد وایتگیر متعلق با ولایای دولت او تفصیل قصه تقرر ملاقات
بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر شاه معیت گتر
بسلطین و کن رسید جمیع سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقف سلطنت ارسال داشتند
تهنیت جلوس او نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت باین خاندان عالیشان داشت

- سبوت موده ملی را کابری مقرر بان را برهم رسالت با تحف و هدایای شاهانه جهت تنبیت
 جلوس و تمسید قواعد اتحاد فرستاده از راه کجتهی استمد عانمود که از طار زمان در گاه
 خردمندی امین کار دانی بای تشدید مبانی مصادقت و مخالفت روانه فرمایند چون سوار
 نظام شاه بشرف لیاط لوسی رسید مشمول عنایات شاهی گشته متمسک نظام شاه بعرض
 رسانید شاه معدلت گستر قبول نموده خان اعظم رکن السلطنت مصطفی خان را با تحف
 و هدایای موفور مصحوب رسول بخت حسین نظام شاه روان فرمود و بحین تقریر آن کن السلطنت
 صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحکام یافته چنان مقرر
 شد که ملاقات در ظاهر گلبرگ صورت ظهور گیرد من بعد باتفاق به تسخیر قلعه گلبرگ و بعد متوجه
 شوند بعد مفتوح شدن این دو قلعه حصار بیدر با توابع متعلق بکجاشکان دولت قشطن
 و گلبرگ با مضافات در تصرف اولیای دولت نظام شاهی باشد بعد ازین قرارداد حسین
 نظام شاه وزیر باتدبیر قاسم بیگ شیرازی را با تحف و هدایای کثیر بجانب دارسلطنت
 گو لکنده ارسال فرمودش زالیه بعد احرار سعادت ملازمت تحف و هدایا و مکاتیب
 که زانیده پیغام و کیفیت حال زبانی نیز معروض گردانید القصد از جانبین قواعد مخالفت
 و مصادقت بایمان شد گشته چنان تقریر یافت که هنگام ملاقات آن دو صاحب افسر کلماتیک
 در انتظام مهمات امور مملکت و استحکام اساس دولت مفید باشد با امشافه نیز مذکور
 گردد ذکر ملاقات نمودن آن پیر و پادشاه عالیجاه و در ظاهر حصار
 گلبرگ و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن امر ارج بالشکر
 فراوان جهت اعانت عادل شاه حسب استمرا او و بیان بعضی
 وقایع دیگر آورده اند که آمد و شهر یار حسب اقرار در سنه خمس و شین و ثمان
 بطاهر گلبرگ که نزول اجلال فرموده بملاقات پدید میبخت و مسرور گشتند و تجدید استحکام
 انتخاب نموده بمحاصره آن تسلیم پرداختند و ماه از صبح تا شام آتش پیکار و

کارزار افروختند و فراغتند انجام کار چون اهل حصار از امتداد ایام محاصره وقت
آذوقه تنگ آمدند از احوال محروم و زبونی واضطرار خویش ابراهیم عاقله را اعلام نمودند
عاقله شاه مستغرق بجزئیات و تفکراتش التجا بر امر جبر و بدایای موفور او را فرستید
بر سر آمد خود آورد آن کافر سپید اگر بطبع مال بسیار با سپاه پیشار و فیلان کوه سیکر لغزید
از مستقر خود حرکت نموده نزد یک گلبرگه رسیده بنا بر رابطه محبت که با شاه معدلت گستر
ابراهیم قطب شاه داشت کتابی بخدمت آنحضرت فرستاد مضمونش آنکه بضمیمه شیرانش
کشور گیر روشن است که میان نظام شاه و عاقله جهت تسخیر بعضی ممالک و قلاع از
سالمای دراز جنگ و جدل است که با تعطیل نمیا بخاند اکنون که نظام شاه بامداد و
اهانت آنحضرت میخیزد که تسخیر قلعه گلبرگه نموده خود متصرف شود و فیما بین آن سلطنت پنا
و عادل شاه خصومت انداخته انواع خلل و فساد بمعرض وقوع آر داند او که منجر
بفساد است بعید از صلاح و از رای صواب نمای آنجناب پس بدیع و عجیب بنمای
الحال نظر بر اتحاد و یکجتهی فیما بین بترقب چنانست که بسنجان ارباب عرض که شایان
شان آن سلطنت پناه نیست التفات نفرمایند و طریق کجائی سلوک داشته بسعادت و
اقبال بدینجانب توجه فرمایند که اخلاص منزل بغرم ملاقات آن سلطنت پناه طی مسافت لیا
نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعد ملاقات آنچه که صلاح جانین در آن باشد بطوب
رسد و همین مضمون بکاتب محبت اسالیب از جانب عاقله نیز رسید شهریار صلاح
اندیش از وزیر او امرای و دلخواه درخواست کنکاج نموده بصواب دید و میان و خوا
در صدد موافقت با عادل شاه و راج گشته رسولان را طلبیده و بانعامات خسر وانه
نواخته جواب دلخواه داد و درین اثنا بمساع اقبال رسید که لیتراج برادر راج و
دوست سردار عادل شاه بالشکر بسیار با اتفاق هم متوجه تخریب ممالک محروسه شده
دست تطاول دراز کرده اند شهریار از استماع این خبر وحشت اثری از تفرق

حدود را بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داد که خلوص بجانب چنانکه هست معلوم آنجناب است
و شاید هنگامه آرائی مخالفان بسبب اشرف رسیده باشد اگر در ملاقات ظاهری با مخالفان
تساؤل رود و احتمال که حادثه روی دهد که تدارک آن متعذر گردد و در پرتو ملاقات ظاهری مآذ
امداد دوستان نیز منظور در نیاب چه صلاح میفرمایند حسین نظام شاه باد و تحوایان و خوا
کنکاش نموده تجویز ملاقات که مشتمل بر صلاح جانین بود فرمود بنابراین شاه خلایق پناه بفرمود
ملاقات متوجبه رودخانه کشناگشته و از آنجناب عادت شاه و راج با استقبال شافقه در سنگم
کشا و بهیم اتفاق ملاقات هر سه فرزند و اشده و از هر دری سخن دیو میمند تا اینکه توف
حدیث فتنه نظام شاه رسید شاه خلایق پناه بر لال نصایح و کلمات صلاح آتش فتنه را
اتفا نموده نوعی نمود که هر یک از آن فرمانفرمایان بقتضایالت خویش روان شدند و صاحب
تاریخ فرشته بقید قلم آورده که هنگام محاصره قلعه گلبر که چون ابراهیم قشقه
دید که کار بر محصوران تنگ گشته نزدیک باز رسیده که قلعه مفتوح گردد از قوت و شوکت
برهان نظام شاه اندیشید که مباد اوقات او زیاده نشود و غرور او بفرایند خیمه و خوابگاه
و دیگر اسباب سنگین را گذاشته نیم شب کوچ کرده کوچ کوچ خود را بگو کند رسانید
حسین نظام شاه چون تنها از عمدۀ ملک گیری نتوانست بیرون آمد و نیز ترک محاصره
نموده با جزم گذشته افت فضل و حکم از باب سووم در بیان وقایعی که در عهد
سلطنت آن شاه خلایق پناه صورت وقوع یافت ذکر استمداد راج
از آن صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او
و اطفا یافتن آن بتائید آن شهریار میگاهی که راج جهت اعانت
عادت شاه بجانب گلبر که آمد برادران او ملتراج و گویند راج که در قلعه او فنی اقامت
داشتند غیبت او را مستغنی انگاشته با اتفاق جمعی از فتنه انگیزان خود سر هنگامه را
شده چند قلعه و بعضی از ولایات پیاپی بکرتغاب در قبضه تصرف آوردند و راج بعد از آن

از مضم امداد چون به بیجا نگر رسید بمشاهد قتل خانگی متفکر گشته نخست باستمالت برادر
بنصایح و مواعظ و سخنان خاطر داری و دلجوئی پرداخت بعد از آنکه برادران
او بغرور و لشکر موفور و استحکام اماکن خود با گوش تسخیر آن برادر مشفق مگردند و
شیراز پیشتره نور در طریق مخالفت گشتند بصوابیدارگان دولت التجا شهریار
دشمن شکار بر دورسل و رسایل با تحف و هدایا فرستاده التماس امداد کرد و شهریار
نظر بر تلافی خدمات پسندیده که در ایام سابق از او بطهور رسیده بود قبولان سهوی
و ظهیر الملک و حمید خان و دیگر اماران را با بخش هزار سوار و ده هزار پیاده باستعداد
تمام جهت امداد بصوب بیجا نگر امر فرمود چون سرداران اسلام به بیجا نگر رسیدند
را مراجع بعد ملاقات هر یک را بجمعتهای فاخره خوشنود ساخته و سدر راج تیمار نورخا
و بجلی خان را با لشکر گران با ساز جنگ بجنب قلعه ادوئی جهت رفع قتل فساد انگیزان
فرستاد چون برادران را مراجع تاب متقابل خود با قتل راجا و ماوامی خود ساخته و با ذوق
و اسباب قلعه داری محصور نموده عازم بیجا گشتند جماهدان اسلام چون بدان قلعه
رسیدند از اطراف مرکز وارد میان گرفتند بجنگ در پیوستند و تا ششماه آتش
جدال و قتال متب بود و روز بروز ضعف و زبونی بحال محصوران راه میافت چون پناه
تنگ آمدند و دیدند که غنچه قلعه مفتوح میگردد کس پیش را مراجع فرستاده و غنچه
خواسته اظهار اطاعت نمودند را مراجع از راه شفقت از سر تقصیرات در گذشته سرداران
اسلام را پیغام ترک محاصره داد سرداران با سپاه نصرت پناه از آنجا برخاسته پیش
را مراجع آمده با انواع تشریفات و اعزاز و اگر ام خرسند گشته و ایلی راجه
همراه گرفته با تحف و پیشکش بسیار سعادت غنچه بوسی شهریار امر از شرف
نمودند و بواسطه خسروانه و مناصب ارجمند غرامت یار یافتند و گرفتار
مخالفت و مژدگیه یور را و جگد یور را که بواسطه دولت خواهی که هنگام

شهریار مستقر سیر سلطنت از او بمعرض ظهور رسیده بود مورد عنایات شاهی گشت
در نام اختیار ملک و سپاه و رعیت در قبضه اقتدارش و آمد دست تطاول و راز
کرده کافه خلق را از جور و ستم خود نالان گردانید و از غایت شقاوت اراده فاسد
در حق شهریار بخاطر خود راه داده میخواست که شاهزاده دولت قلی را که در دست بهو گیه
محبوس بود بر سر سلطنت نشاند و رای را و بهمنی را که محیل و بحار و فتنه انگیز بود
مشاوران و مستمد علیه خود گردانید و امرای شهریار را در امور کلّی و جزئی بدخل مطلق
ساخت و متعاضد استیصال امرای نامدار مثل مصطفی خان و حمید خان و در آمد بنابرین جمیع
اعیان و ارکان همدستان شده از راه دولتخواهی بخدایت شهریار بعرض ^{نشد}
که جلگیور او بفرط رعوت از جا در رفت بدون اطلاع حضرت تشیت مهابت علی
و مالی از پیش خود نمیکند و رای را و را آنچنان مختار و صاحب اختیار گردانیده
است که جمیع ممالک محروسه را پرفتنه ساخته انتظام امور مملکت مطابق هوا و
میکند و تخطات بموقع بنماید و معتمد اراده فاسد دارد و میخاید که شاهزاده دولت
را بر سر سلطنت متمکن گرداند اگر از جانب پدر دفع او مسالیه رود بهر آیه آتش فتنه
مشعل خواهد شد آنچنانکه اطفا آن نهایت دشوار خواهد گشت چرا که جلگیور را بسبب
عنایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد و بانا کویا ناکثر قلاع تفریب
خویشی و متمسکین دوستی عقد موافقت بسته منظر فرصت وقت است چون این
معروضات بسمع شهریار رسید نظر بر مراتب دولتخواهی که سابقاً از او بطور سینه
آتش غضب را بزالال اغراض اطفانوده بدیل محبت قبا^{ال}ح او و تبع او پوشیده ^{نشد}
مقارن این آنکه او برادر جلگیور را و تحریک او بخرصت حضور بولایت و جا که خود رفت
ازین جهت دریامی غضب شهریار بموج آمده رای را و بعضی از انصار جلگیور
را غرق و رطه هلاک گردانید از استماع این خبر جلگیور را و مخالف و هراسان گشته با

با دوست هزار سوار و فیلان کوه پیکر و سایر اسباب حشمت و شوک از عجب برادر خویش
بجانب و یکنه دل قرار نموده و از آنجا دست تباراج اطراف ممالک محروسه دراز کرده راه
ولایت ترارش گرفت عماد الملک والی آنجا نظر بدلاوری و کثرت جمعیت و ثنائیه کوشش
بمقام تعظیم و تکریم درآمده و او را پیش خود نگاهداشت و اقطاع لایق در وجه اخراجش
مقرر فرمود و ده هزار سوار مسلح و کامل بسپ سالاری جگد یوراه بجانب برهانپور که در آن و آن
با والی آنجا نزاع داشت افزود که در جگد یوراد با لشکر عاهدشاهی بسپرد ولایت برهانپور رسیده
تمام آن ملک را ماتحت و نمارج نموده والی برهانپور را که کبریات و ممرات با لشکر عظیم مقابل
شده بود منهنم ساخته غنایم موفور و اثاثه سلطنت او بقبضه تصرف درآورده اگر چه
و گرون کشتن آنخند و در آگوشمال داده مطیع و متقاد خود گردانیده اعلام حشمت و شوکت
برافراشت و موازی پنجه از سوار جزا از عرب و حبشی و دکنی و افغان در ظل رایت خود
فراهم آورد و از غایت غرور و نخوت سیحک از والیان برهانپور و برار را بنظر دینی
ولیو مایوئارا از قدرتش میافرو و تا سجدگی والی برار را اندیش تر آن شد که مبادا
مملکت برار از دست تصرف خود اتساع نماید بنا برین باو پیغام داد که اقتدارات مباد
ما بجائی رسیده که بودند در مملکت موجب تخلل و راکان دولت مانگشته صلاح در
که ازین مملکت بیرون شوی جگد یوراد و نظر بر اینکه حصنی نداشت که پناه تجمعات خویش نموده
از عهده مجادله با عماد الملک بر آید بناچار سی از آن مملکت بیرون آمده بعزم حاکم خود
بسرحد و یکنه دل رسانید و بر سر ولایت که در انشای راه گد میگرداشت تاراج بران
میزد و گرفتارستان شهر مار مصطفی خان و غیره امر او سپاه
لضرت پناه راجعت و دفع قتل و فساد جگد یوراد چون نمایان
بسماع اجدال رسانیدند که جگد یوراد با جمعیت پنجه از سوار و سیصد زنجیر فیل بسته
تمام از راه و یکنه دل عازم پچانگراست شهر یار پنا بر خرم و احتیاط مصطفی خان

و مجاهد خان عین الملک و دیگر سرداران را با پنجه اسوار برید افتاد و نامرد و فرمود بقتل ایشان
در حوالی کسمه مت مصطفی خان بنابر صلحت بجکدیور او پیغام داد که پاس حقوق
ملک را بر طاق نشان گذاشتن و جاده که اهی پیودن بس قحج و مذموم است
باید که بعد از تقصیرات پیش آئی تا جاگیر بدستور قدیم بر تو تقرر یابد جکدیور او از شرط
نخوت و غرور این پیغام را کماله سمع انگاشته و بمحاربه آورد و بنا برین مصطفی خان
و غیره سرداران اسلام بدفع او برخاسته از یکطرف حمید خان و از جانب دیگر
مجاهدان عین الملک بر لشکر او تاختند و مجاهدان براد جکدیور او آنکس را و را که
سر کرده سپاه مخالف بود لبضرب تیغ آبدار از یاد آورده سرش از تن جدا ساخت
بر سر نیزه کرده بفرمود تا غازیان اسلام ندای فتح بادی کلمه طیبه داد و کوس بشاد
کوفته از اطراف بیکدفعه بر لشکر جکدیور او بختند و ترلزل در بنای ثبات شان آید شدند
و اکثری از اعیان آن لشکر را مثل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ عبدالکریم
و شیخ ابراهیم و مقدم خان را بجا عالم جاودان ردان ساختند و جمعی کثیر را اسیر
و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر جکدیور او پشت بمعمره داده و رو بفرار آورد و هر چند
خواست که لشکر خود را برگرداند میسر نشد و غنیمت بسیار بدولت زنجیر فیل و یک
فیل نامی که باعث باریضامت حبه و خوبی رفتن در تمام مملکت دکن معروف بود
برست غازیان اسلام درآمد و جکدیور او با معرود دی چند گرخیته بجانب بجانگر
رفت و سرداران اسلام بسعادت بساط بوسی استغفار یافته اموال و اقیال از
نظر او گذرانیدند بجز اقیال همه غنائم حکم شهریار بر غازیان تقسیم یافت و امر متب
ارجمند و الطاف خسروی سر فرار گشتند و مصطفی خان به تشریفات شاهانه و کمر مرصع
و اسب بازمین اختصاص یافته علم اعتبار افزاخت ذکر موافقت شهریار
معدلت گستر با علی عادل شاه و را مراجع هنگام توجه شان

ماحمد نکر چون ابراهیم عادل شاه در سنگم سنورا و کشتنای غنی موضع اتفاقاً دور بود
سنگم بزبان هندی موضع اتفاقاً دور بود و اگر گویند با پادشاه خلایق بنای ملاقات نمود
و عهد کو میثاق مستحکم ساخته بیجا پور معاودت فرمود بعد پنج شش ماه بعلت شرب مدام
و اختلاط با زهره حبیبسان کل اندام نظام مزاج عناصر او از هم گسیخته امراض متعدد
متضاد همچو ناصور و قعد و بواسیر و زرق امعا و تب مطبقة و دوران سر عارض ذات النجا
گشت و معالجه حکمای هند که معتقد علیه بودند سودمند نشد از بخت بهم برآمده بعضی را گرد
و برخی را زیر دست و پایی فیل انداخت و کاریجایی رسید که حکمای قلمرو او جلا وطن کردند
و او دیه فروشان ترک نشیه خود نموده در وازهای دکانین بستند و زمان ابتداء او با امر
قریب دو سال استداوشید و در سنه خمسین و ستین و شصت و سه ماه از سافر دور شربت کل نفس
و الله الموت نوشید بعد از آنکه خلف صدق او علیعا دلاشه بر سر بر سنای شست
و غبار نزاع فیما بین او و حسین نظام مرتفع گشت بصوابید و دولتخواهان با رسالت تحف
و بقول صاحب تاریخ قطشاهی خود با محدودی از مخصوصان متوجه بیجا نگر شده رابطه
با امر اراج مستحکم ساخته با اتفاق او عازم احمد نگر شد و ز امر اراج با تلمار یکجتهی شهریار
را بموافقت خود خواند شهریار رعایت جانب قومی ملحوظ داشته بر امر اراج و علی عا دلاشه
ملحق گشت و هر سه فرمان روا با اتفاق هم مصوب احمد نگر منصبت فرمودند و ولایت
بعبور این لشکر از پرنده تاجنیز و از احمد نگر تا دولت آباد و ایران مطلق گشت و کفار بیجا نگر
ناموس و عرض بسیاری از مسلمانان برده خاک در کاسه عیش متوطنان بختند
مساجد را ویران کرده لقطیم مصحف شریف بیجا نیاوردند و حسین نظام شاه چون
آب مقاومت در خود نیافت تختگاه خود قلعه احمد نگر را بدخیره و آذوقه و مردان کار
آزموده استحکام داده و مادر خود بی بی آمنه خاتون را در آنجا گذاشته خود با
وسپاه متوجه قلعه دولت آباد یا خیر علی اختلاف قولین شد و هر سه فرمانروا بمحاصر

رسا مید و در ساجد فرود آمده و اسپان بسته سقفا را هر چه چوین بود گزند و
سوختند شهر یار خفیه بحین نظام شاه وی بی آمنه خاتون پیغام داد که زحف ایشان
نشوید و موافقت اینجا بحسب ظاهر با عا دلشاه و راج بنا بر صلاح دولت جانین است
والله الله تعالی بر لال حسن تدبیر القاد آتش این فتنه بجعل خواهد آمد و بقول صاحب
تاریخ قطبشاهی مقرران و مخصوصان راج را مانع و اگر ام فریفته بر سر آن آورد که
راج را بهر نوع معاودت راضی گردانند چنانکه مقرران او بضرر رسانیدند که ایام محرم
ممتد گشته موسم برشکال نزدیک رسیده است و درین موسم معاودت بسبب طغیان
رودهای بزرگ که فیما بین حایل است مشکل و توقف از جهت نارسیدن غله و آذوقه جمیع
ما محتاج در ایام برشکال از آن شکسته غرض امثال این سخنان چندان مبعوض بیان آوردند
که راج را مراجعت راضی شد علی عادلشاه از استماع این سخن چندان مبعوض بیان آوردند
خاطر نشین نمود که بحال کار بر اهل قلعه تنگ شده نزدیک بان رسیده که مفتوح گردد
اگر راجی عظیم بکوه دیگر استقامت را کار فرموده کوچ نفرمانید قلعه اندکی را با تو ایش بشکست
خواهم نمود و رسانیدن آذوقه و جمیع ما محتاج بذمه اینجا بحسب است که از ولایت خود طلب
خواهم کرد و نخواهم گذاشت که در شکستگی واقع شود راج بیشتر از شهر در باب جنگ و
پیکار و تصنیق اهل حصار سماع گردید و شهر یار خفیه غله و جمیع ما محتاج قلعه دار می تعلل
میرسانید و خاطر دار می میکرد که محصورین شکسته خاطر نشوند با وصف این اهل قلعه مضطرب
گشته ملکه جهان بی بی آمنه خاتون از روی عجز و بیچارگی کس بخدمت شهر یار
فرستاده التماس نجات مسلمانان از شهر محاصران بدگر دارند و ازین پیغام عرق
غیرت اسلام بحرکت آمده در یامی ترجم بجوش نابراین مصطفی خان را نزد راج
فرستاده پیغام داد که هنگام برشکال بر سر رسیده و از ولایت رسد و فرزند

نرسیده و تمام سپاه پارتیان حال گشته و همواره خون با نباح ریخته میشود و درینو لایح
مسموم میگردد که نظام شاه از پادشاه بر پانپور و گجرات استمداد نموده است و آن پسر
بجبت امداد و از جای خود حرکت نموده اند و اگر زیاده ازین توقف شود باعث پرتانی
شاه و سپاه خواهد شد و دیگر نگذار که قلعه و ولایتیکه عاقل شاه قبول نموده قلعه مصطفیٰ نکر معروف
بکوند پلی با مضافات تسلیم کجاشنگان اسی عظیم میامیم راجا بعد استماع این بیخام از نو
قلعه کوند پلی و نیز بیاس خاطر شهریار غم مرحبت مصمم نمود و چون عاقل شاه حال برهنوال دید
لا علاج بارامراج در مرحبت متفق گردید و محمد قاسم فرشته در بیان این واقعه نوشته که چون
قلعه احمدگر مشرف فتح شد ابراهیم قطشاه سنسنتیه خویش عمل کرده خیمه و خوابگاه و غیره اسباب
سنگین را گذاشته نیم شب از پای قلعه احمدگر برخاست و بسمت برق و باد روانه گولکنده
گردیده خلل در اندیشه عاقل شاه و راجا انداخت و علی عاقل شاه بدلیل و براین بدی محاصره
احمدگر و خوبی محاصره قلعه سولاپور خاطر نشین راجا گردانید و بهر عنوان محاصره آن را از
برخاسته کوچ کردند و محصوران همین توجه شهریار حیات تازه یافتند و چون علی عاقل شاه و
راجا بخشش منزل باراده محاصره قلعه سولاپور رفتند کشور خان قوت بازوی کفار
چنانکه مشاهده کرده بعدالت پناه عرض نمود که محاصره قلعه مذکور درینوقت مناسب نیست چه اگر مفتوح
گردد با یقین راجا در آن طمع کرده مارا داخل خواهد داد بلکه طمع در مالک دیگر خواهد کرد و قنیه
عظیم برپا خواهد شد صلاح در نیست که تسخیر این غرمت نمایم و باداد او در ندرک قلعه غارت
استحکام بنا کنیم تا بهست ظهار آن مبرور و قد ریح قلعه سولاپور را تسخیر سازیم علی عاقل شاه
این رای را مستحب شمرده بهر نوع راجا را بجانب ندرک برد و در جاییکه قدیم الایام
فرمانروایان پیشین قلعه ساخته بودند و فی محمله آثار و علامات آن ظاهر بود و تجویر رام راج
طرح قلعه افکندند و در موسم بهر کمال دیوار از گچ و سنگ بلند ساخته و آنرا موسوم بشاه درک
گردانیده هر سه فرمان روا یکدیگر را وداع کرد و کوشا فرمودند شهریار چند نفر از دلیران

کازار غم محاربه به تفال خان و نصرت یافتن سپاه آن خسرو
نادر بر شکر آبرار در مجلسی که آن سه فرمان روا و دلاغ یکدیگر نموده هر یک بمقام خود
مراجعت میفرمودند نهان بسج راج رسانیدند که از جانب عمادشاه تفال خان که سردار
شجاع نادر است مملکت تلگانه را از وجود شهر یار خالی یافته با چهار هزار سوار از ولایت برار
باندیارش تافته آتش سید او برافروخته است راج شهر یار را از نیجاده آگهی داده گفت که
اگر حضرت را احتیاج باغات و مدد باشد شکر جلالت اثر حاضر است بهر جانب که اشاره شود
فستاده آید شهر یار بر زبان آورد که صد نفر از بهادران خجوجت گوشمال مغر و بتاسید
ایزدی کافیت خاطر رای اعظم ازین مرمطن باشد راج ازین سخن دلآوری نتجیب
نمود شهر یار چون بفرست دریافت که این سخن در خاطر او نوعی دیگر خطور کرده در همان مجلس
دستور خان ترکان را که در بهادری معروف و ممتاز بود بحضور طلبیده فرمود تا
صد جوان از دلیران کار آزموده انتخاب نموده بجناح استعجال متوجه قبیله تفال خان در
حدود پمکل باشکر برار مقابل شد بجنگ در پیوست و اکثر اعیان و سردان لشکر مخالف
را کشته و خسته کرده علمدار را از یاد رآورد و تفال خان چون دید که بهادران فیل مست
را از پیش رانده قلب درآمده شیرازه جمعیت فوج را بر ایشان ساختند و لشکرش
رو بفرار آورد و خود نیز زخمی شده بود راه پهنیت پیش گرفت دستور خان و سایر
بهادران تعاقب نموده جمعی کشیر را قتل و اسیر کردند و یازده تن از امر او خون
نادر و دیگر اکابرین و اعیان را بر بقیه اسیری در آورده مجموع فیل خانه و باگاه
و خیمه عمادشاهی و نشان ماهی مراتب عمادشاهی الغرض سایر اثاثه سلطنت عمادشاهی
را متصرف شده باستان بوسی رسیدند شهر یار آن غنایم را بر بهادران تقسیم
نموده و هر یک را فواخر حال بغایت خسر وانه نواخته راج را ازین فتح آگهی
داد و او را تعجب پیش از پیش روداد و ذکر لفظ راجت فیما بین شهر یار

وحسین نظام شاه و بیان بعضی وقایع دیگر چون طغیان شاه دیرک اتفاق
علی عادل شاه با امر آج موجب خلل عظیم در مهاباتی سلطنت او گشته چنانکه در سنه ۹۴۴
سه و ستین و تسعاً به اتفاق بهم قلعه کلیان را از دست لقر ف کجاش تکیان او بقلع
انتراع نمودند و بعد از آن تحریب ملک کردند و چونیکه اگر تائید باطنی شهر بریار او نمید
ز نام سلطنت از دست او میرفت چنانکه پیش در قصه محاصره احمد نگر مشر و حاج بقید
قلم آمد خواست که اساس سلطنت نذر لعنه نمودت باشد شهر یار مستحکم سازد بنا برین
بصوابدید و لتخو امان مثل قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر علیه الرحمه مولانا
عنایت الله را که مرد فاضل و کامل و در آنوقت ارکن السلطنه و وکیل مطلق بود با تحف
خسروانه نخبه دست شهر یار فرستاده مکتوبی نوشت بدین مضمون آنچه که از امداد و اعانت
آن برادر بچنان برابر معلوم خاص و عام گشته حاجت تبرک را روزند کار ندارد چون
از جانب عادل شاه بحال جور و ستم به سکن این ولایت رسیده و تمام مملکت اسلام
پایمال ظلم نگار گردیده است معذرت قلعه کلیان را انتراع نموده انواع قبایح لظهور
رسانیده و میرساند متمسک آنکه محبت و مصداقت را بمصاهرت و مواسلت این جانب
موکه سازند تا سال آینده در ظاهر قلعه کلیان انشا الله تعالی با هم ملاقات نموده بعد
از انقضای ایام جشن و طومی متوجه تسخیر قلعه کلیان گشته بشرایط مکافات و انتقام
خصم بر داریم چون مولانا احمد از شرف ملازمت نموده بحصول جواب باصواب
کامیاب گشت رسول دانا با مکتوبی بمضمون رضا و اجابت همراه گرفته روانه احمد
شد بعد از آن به دیوایا اجتماع عساکر و ترتیب مایحتاج میربانی و تهیه اسباب
کشورستانی پرداخته و حسب التقرر در ساعت نیک متوجه ظاهر قلعه کلیان گشته به
ملاقات بهم گیر مسرت اندوز شدند و مدت یکبار در دوی آن دیوید شاه بجا مجلس سورد
سُرو گسترده محفل انبساط گرم بود و بعد از آن سادات و علما از هر دو جانب در ساعت سجد

بمجلس عهد حصمت یعنی بی بی جمال بنت حسین نظام شاه را در عقد ازدواج سلیمان میر
سلطنت یعنی ابراهیم قطبشاه در آوردند و جمیع امر او خواتین مراسم تنهت و مبارکباد و تقدیم
رسانیدند آنگاه حسین نظام شاه محمد علی را با اسباب تجل و شمت با جمعی از امرای
دولت بجانب اردوی شهر بار روان فرمود و از آنجانب شهر یار نیز امر او را کار
دولت را با استقبال فرستادند و تحفه های بسیار دادند بدولتخانه همایون رسید مجدداً
اسباب جشن ترتیب یافت و لوازم تنهت و مبارکباد بمیان آمد و بامدادان پادشاه
سلیمان جاه برسند سروری نشسته دست دریا نوالی امر او خواتین را خلعت های فاخره
مرحمت نمود و مقرران بارگاه نظام شاه را که مصحوب محمد زرنگار آمده بودند بزی طفت و
احسان نبواخت چنانچه قریب سه لک هون از نقد و جنس بالیشان مرحمت شد و محمد قاسم
فرشته در بیان این وصلت چنان بقلم آورده که چون راج و عادت شاه از احمد نگر گشتند
ابراهیم قطبشاه بار دیگر با حسین نظام شاه ابواب خصوصیت مفتوح ساخته دختر او مسماة
بی بی جمال را خواستگاری نمود حسین نظام شاه باین شرط که با وی همراه گشته قلعه کلیان
را از تصرف عادل شاه بیرون آورد قبول کرد پس در ۹۹۰ هجری و سبعین و تسعة ماه
حسین نظام شاه از احمد نگر و ابراهیم قطبشاه از کلکنده روان شده در ظاهر قلعه کلیان
ملاقات نمودند و اول مراسم جشن طوی بجا آورده عقد موصلت بستند آنگاه ابواب
مصادقت مفتوح ساخته بتوجه قلعه کلیان پرداختند و هر دو پادشاه عالیه قلعه
مذکور را مرکزوار در میان گرفتند و بعد تادی ایام کار بر محصوران تنگ ساختند
اهل قلعه خبر موصلت مذکور و محاصره قلعه سمیع علی عادل شاه رسانیدند عدالت پناه -
باستصواب خیر اندیشان بار امراج و والی برادر و امیر برید عقد موافقت بستند ایشان
را بر سر آمد او خود آورد و بالتفاتی هم متوجه دفع فرامحت شدند و نوکت حتی برادر
راج و جگدیور او و عین الملک کنغانی و غیر هم با پانزده هزار سوار متوجه ولایت

تلنگ گشتند شهریار و نظام شاه از استماع این خبر صلاح دولت جانین در مراجعت
بصوب بمبئی بمقام سرسلطنت خود دانسته معاودت نمودند و قالیعیکه بعد مراجعت
روداد چون لشکر سپاه پور و سیانگه وقت مراجعت شهریار مرورگاه لشکر منصور بود
مرتضی خان نظام شاهی بادوشه هزار سوار در رکاب ظفر انساب شهریار شد و شهریار
بعضی از سرداران بهمان مثل شیرخان حسن و عرخان و دوولخان را بادگیر سواران در
عقب لشکر ظفر اثر حجت مدافعه دشمن نگذاشت امرای نامدار به باغیت و محاربت می پرداختند
و آثار اقدار بطور میرسانیدند درین اثنا دوشه روز سیاهی باران انجمن بارید که آثار
طوفان بر سطح زمین عیان گردید و کسی را محال حرکت نماند بعد تسکین باران چون لشکر
ظفر اثر کوچ کرد و مخالفان دنبال شدند و مجاهدان قطبشاهی بدفع ایشان میسر نداشتند و مجاهدان
آوان از لشکر فیروزی و فرخخان سرنوبت و شیخ محمد بدست سپاه خصم گرفتار گشتند
الفقه شهریار جنگ کنان بمبئی سرسلطنت تزلزل اجلال فرمود علی عاقل شاه و راج
در تازی که شاتر ده کرده از دار السلطنت فرود آمده جنگ بپور او و عین الملک کنگانی
را با لشکر بسیار حجت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه نامزد کردند شهریار از استماع
این خبر حجت دفع چند امیر را تعیین فرموده بعد ملاقی عسکریں در نزدیکی ولایت تیرکل آتش
جدا و قتال برافروختند و چند شبانروز فحاش جنگ بود آخر الامر جنگ بپور او و وکت راج کس
پیش راج فرستاده از حقیقت حال آگاهی دادند راج سدی تیماراجه مرتضی نگر را
با پنج هزار سوار و پیاده بولایت مصطفی مکر و پذیر و جوتیماراج خواهرزاده خود را باست
هزار سوار و پیاده بولایت اندرکنده حجت مشتعل ساختن آتش نهب و غارت فرستاد
و مجاهدان لشکر ظفر اثر را بیشتر اوقات در چوآره و باغ ابراهیم شاهی با سپاه خصم محاربا
دست میداد و راج و عاقل شاه و ملک برید در تازی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع
ولایت تلنگانه را پر آشوب ساخته و در صد و استیصال این نیز و ال شدند و مدت

چهار ماه علی الاتصال ناره جلال شد باو و جگدیور او که پیش ازین احوالش مرقوم کرد
در وقت بواسطه دولت خواهی راجا در بهیمای حرام خواری گشته ناکو ازین قلعه
کو میکنده و کنپوره و پاگل و دیگر قلاع را بتطبیع ز رو غنایات راجا کج لغزیت
و ممکنان طریق عصیان پیش گرفته تمام قلاع را بتعلقان راجا در بهیمای حرام خواری
ناکو ازین قلعه اندر کنده تیر سبک سبک ضلالت و کفران لغزیت در مدتی تیمار
مصطفی نگر و شتابان و وید یادر از راجا جندی بولایت و یور در آمده قلعه را محاصره نمود
آتش بیداد خسرابی در آن هر دو مملکت افروختند چون لغزیت کفره از حد گذشت
و خلل عظیم در مملکت راه یافت شهر بار را عرق غیرت شاهی بکرت آمده خواست
که بغیر محاربه از دار السلطنت بیرون آمده بدفعه دشمنان پردازد اما دولتخواهان
مخو ازین امر نشده معروض داشتند که جناب سلطانی کی از مقر بان درگاه راحت اصلاح
رخصت فرماید که بادشمنان ملاقی شده باب پاشی حسن تدبیر بخار قننه فرو نشاند
از حسن اتفاقات در آشنای انجیل از جانب ملک برید رسولی بدرگاه رسیده بعرض رسانید
که از از استیلای کفار عاد لشاه و اینجانب بغایت مکر گشته غرم مراجعت نموده ام
و راجا را نیز مصالحت راضی گردانیده ام اگر مصطفی خان را که رکن رکن آندوت
است بدجناب برسم رسالت فرستاده شود که بزلال گفتار گردد و رت از خاطر
شسته دشمنی را بدوستی مبدل سازد هر آینه بصواب اقرب خواهد بود در ای صواب نگاه
ملک برید پسند خاطر انور آمده مصطفی خان را با تحف لایق روانه ساخته فرمود که
با جگدیور او که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه لشکر راجا گردد
خان مشارالیه حسب الامر سخت تر دجگدیور او رفته به بیان معقول خاطر نشین آنکافر
نمود که هر همیکه عاقبتش پشیمانی و بدنامی باشد اجتناب از آن نزد دزد و دزدان واجب
و هشتم و ظاهراً است که مخالفت با ولی نعمت در دنیا موجب داغ داری به بدنامی و در

آخرت باعث گرفتاری بعقوبت و ازین چندان آن گفت که جلدیور او از کردار رشت
خویش نداشت کشیده بمقام عذرخواهی و لاف در آمد و هر دو بواسطه مصلحت وقت اول
نزد عاقل شاه رفت مجاور و پذیرش شاه محبت را از خشن خاشاک کلفت پاک سخته
عرض نمودند که سناعت میان پادشاهان اسلام از طریق دینداری بس بعید و بدیع است
اکنون ملتس آنکه سبیل تلافی را مراجع را بر سر مصالحت آورده نزدی مراجعت فرماید
علی عاقل شاه قواعد عهد و پیمان را بغلاط ایمان موکد ساخته در همان روز با مراجع ملاقات
نمود مصطفی خان را در آن مجلس طلب فرمود مصالحت بر آن متراد داد که قلعه گنبدوره
و باخل که از قدیم الایام داخل ولایت سیانگر بود همچنان در تصرف گماشتگان زاری
اعظم باشد و دیگر قلاع تلگانه را متعرض نشده بدستور قدیم را بطه محبت فیما بین برقرار
داشته در سواخ امور ممد و معادن یکدیگر باشند بعد از تقرر مصالحت مراجع شکو
را که با طرف فرستاده بود طلبیده متوجه سیانگر گشت و علی عاقل شاه و ملک برید بمقبر
دولت خود مراجعت نمودند انست آنجیکه صاحب تاریخ قطبشاهی در وقایعیکه بعد از
مراجعت از محاصره قلعه کلیان رو داده یقید قلم آورده و صاحب تاریخ فرشته چنان
منتظم سلک بیان نموده که چون هر دو پادشاه عالیه از استماع خبر توجبه
عاقل شاه باتفاق فرمانروایان دیگر دست از محاصره قلعه کلیان بازداشتند
شهریار گویکننده مراجعت نموده و نظام شاه با حمد مکر شافت و عاقل شاه و مراجع
تا احمد مکر تعاقب او از دست ندادند و بار دیگر تخریب ولایت نظام شاه کرده چون
گشتند قریب ششماه در سرحد مملکت قطبشاه در قصه اژکی نزول نموده ملک
تلنگ مراحت و تشویش بسیار رسانیدند و انجام کار بحسن تدبیر شهریار غنی
ابر اهم قطبشاه مصالحت بیان آمد و تفصیل قصه تعاقب آنکه چون هر دو پادشاه
باتفاق یکم محاصره قلعه کلیان مشغول گشتند و نزدیک شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه

عادل شاه و رام راج و برهان عماد الملک که جانشین پدر شده بود از لشکر مهاجمان
از نظام شاه رخش داشت و علی برید با لشکر فراوان متوجه آن حدود شدند حسین نظام
شاه ترک محاصره کرده احوال و انقال و اهل و عیال را با شاهزاده مرتضی خان و داماد
خود جمال الدین انجو بجانب قلعه اوسه روانه ساخت و خود با مقصد ارباب توب و ضرب
که عبارت از توب میانه باشد و با ضد زنجیر قبل بر یافت قطبشاه استقبال ایشان کرد
بفاصله شش گزده فرود آمده روز دیگر بهمرای قطبشاه مستعد قال گشته متوجه اردوی
رام راج گردید قضا را در آن روز با آنکه موسوم برشکال نبود بیک ناگاه ابری بهم رسیده
چنان باران بارید که صحرا را از آب گشت چنانکه مردم و دواب زلزل خال شدند و لشکر
اسمه افکندند و اربابها گل فرو رفت حسین نظام شاه آنروز صلاح و جنگ ندیده با
لشکر خود و چهل توپ بزرگ معاودت فرمود مرتضی خان برادر شاه الواقاسم انجو
که از نوکران عادلشاه بود بهمرای امرای برکی بد بخار رسیده تمام ارباب را که در گل افتاده بود
متصرف شد و بی توقف تا دایره قطبشاه رفته حمله نمود قطبشاه با جمعی از مخصوص گریخته عقب لشکرگاه
نظام شاه با استاد و مصطفی خان اردستانی که میرجه او بود با جمعیت خویش دامنه نواخته
چندان پابر جای داشت که نظام شاه بمد در سید و اردوئی تسلط ماند حسین نظام شاه
ارکان دولت خود را حاضر ساخته گفت که من با ستظهار تو نیچانه میخواستم که مواجبت رام راج
نمایم و قطبشاه را بمحاذات عادلشاه مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای شاه
است جنگ ناکرده گریخت و تو نیچانه بدست غنیم افتاد قال چگونه صورت خواهد بست ایشان عرض
نمودند که جنگ درین وقت صلاح نیست الحال مستقر دولت بایست شتافت و وقت دیگر تلافی باید نمود
چون بطریق روز سابق مرتضی خان انجو و امرای برکی و بسیاری از سران سپاه مخالفان بکوالی ارد
رسیدند نظام شاه و قطبشاه بیانه جنگ سوار شده ناگاه بجانب سمر سلطنت روان گشتند و دشمنان
بعد از غارت اردو و تعاقب نمودند بحدیکه لشکر پریشان گشته زیاده از هزاره را سوار با نظام شاه ننماید

لیک او همچنان باخبر و علم بحال ثانی و قاری میقت و پنج شش هزار سوار خصم که از چهار جهت آن میرفتند
یارای آن نداشتند که حمله آورند گویند آنحضرت تنها بسیار مقید بود و در آن روز چون وقت نماز
ظهر شد اراده نمود که فرود آمده بگذارد ای کان دولت گفتند و بیوقت بایا و اشاره نماز باید گذارد
آن شهر یار از فرط تصور قبول ننمود و گفت خدا کند که من باین وضع فرصتی ادا نمایم فرود آمده
در غایت اطمینان و وقار بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اصغاف ضاعف بودند در دور
ایستاده پیش نیامدند و نظام شاه از نماز فارغ شده چون که خود را از رکاز دید گفت در مذنب
شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد پس کمر کشوده باز با عاده نماز
پرداخت و چون فارغ شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب گفتند هرگاه در چنین وقت نسائیم
بعد از این نیز کاری نخواهیم ساخت پس بگهی عثمان کشیدند و کس نزد ایشان فرستاده عرض
نمودند که شجاعت و مردانگی آن پادشاه مسلم است ما از تعاقب برای آن ایستادیم که کزندی
نبات اشرف نرسد حسین نظام شاه با و سه رسیده شمراده مرتضی را همراه گرفته قطبشاه را
دوای نموده با حذر گزشتافت چون شنید که عادل شاه و اراج و عداد الملک و برید کوچ
بکوح متوجه القصب اند قلعه بخیره و مردم جنگی و آلات آتشباری منصوب کرده بجانب خیر
روان شد و همان کلمه جمعین با حذر رسیده کفار بجا نگر و او باش لشکر منازل و مساجد
ویران ساختند و نسبت بمستورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها کرده آنچه از دست
برآمد تقصیر نکردند عادل شاه از شنیدن این خبر اندوگمین گشته چون قدرت بر منع نداشت بر اراج
گفت احصاء این قلعه که مستحکمتر از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دنیا
نظامشاییم اراج را ضعیف گشته عداد الملک و علی برید را خصمت معاودت داد و باتفاق عادلشاه
کوچ کرده بجانب خیر روان شد حسین نظام شاه بر توجرایشان واقف گشته دوازده امرا
مانند حسین رستمخان دکنی و او هم خان جشی و ساباجی کولی و غیره نامزد فرموده که پیش و پس
مخالف تاخه و غارت کرده گذارند که غله و رسد و دیگر اسباب معیشت با ایشان برسد

حود با احوال و احوال از خیر بجاست علی بدست که در کوستان واقع شده روانه گردید درستم خان در کوه
قصبه کالور بخان رسید و بر حسب فرموده بالغ وصول غله و آذوقه شد و درین اثنا روزی
از روزهای کویج که علی عادل شاه لشکر مشغول بود و خالوی او همراه افواج بیجا پوری طی
مسافت می نمود درستم خان نیز خلع می نموده خلاف فرمود او بر افواج عادل شاه که اضعاف
مضاعف بودند حمله کرده خالوی عادل شاه را بقتل رسانید و خود نیز بادی و هزار کس کشته
و چون موسم برشکال هم نزدیک رسیده بود بقیه السیف سپاه نظام شاه پریشان و
بد حال رو بادی انهم نهادند لیک را مراج در کنار دریای سین و اطراف آن
فرود آمد و مراج و عادل شاه در فستن بجاست مملکت خویش متردد و متفکر گشتند
درین اثنا در شمال احمد نگر باران باریده وقت شب سیل عظیم آمده سیصد سب
وفیل و گاو و پشمار و پست امرا و قریب پست و خیمه را سوار غنیمتی حرقا گردیدند
اینمغی بشکون خوب ناکرفته مراجعت نموده در مملکت قطب شاه هنگامه آرا شدند
چنانچه پیش ازین مرقوم شد و مراج طمع در مملکت عادل شاه و قطب شاه نموده بهیجا
غله و اسباب رحل اقامت انداخته و چند رگنه از دو گرفته به بیجا گرفت و کمر استحکام
ساختن بنامی قلع و السلطنت گذاشته چون جناب سلطانی از سناغت
امراج فارغ البال گردید خان الشان مصطفی خان بعضی رسانید که در اطراف و جنوب
احدای و لیتوکت بسیارند و هر سال جهت مصالح مملکت از استقرار بر سلطنت نبضت
واقع میشود و بنای دار السلطنت چنانکه باید استحکام ندارد صلاح در آنست که حصار
از سنگ و کچ ساخته شود شهر بارین عرضه داشت را بقره پیرائی رسانیده فرمود تا مانند
صاحب هنر و معماران دانشور و علمه چاکدست در اندک فرصت حصار بتین و استوار
و اندرو نش اسواق و دکا کین و منازل و مساکن و اطرافش بسایر تیار خستند
و امرا و خنین هر یک فراخور حال منازل و قصر با ترتیب دادند و در میان شهر کوی

بغایت حصانت واقع شده است و استحکامی آن حصار موجب استحکام سلطنت آن شهر شد
و پناه عام شد ذکر توجیه مصطفی خان حکم شهر بار به قلعه اندرکنده چون بیع اجلا
رسید که هشتکام هشتامیر آرائی را مراج در ولایت تلگانه کیسیر اونا کواری قلعه اندرکنده
زه نور دطر بی خدالت گشته فضایل آباء مولانا محمد مومن استاد را که از جانب شهر بار
ضابط قلعه مذکور و مضافات آن بود مقید ساخته متصرف آن قلعه مع مضافات شده
است غضب سلطانی بحرکت آمد و رفت بود که پیشانی هالیون بدالضوب برون زنند
مصطفی خان در آنوقت معروض داشت که لایق خانبغالی نیست که خود جهت این مهم بفرست
توجه فرماید اگر فرمان واجب الاذعان شرفصدور یابد بنده درگاه بدین خدمت قیام نمود
بعون الهی و اقبال شاهی تسخیر قلعه نموده بلاد را از لوث وجود کفار بکشد و در یک بازو
شهر بار نظر به شجاعت و اصابت رای خان مشارالیه را بجلدت خاص اختصاص بخشیده
با جمعی از سرداران و جمعیت ده هزار سوار و پیست هزار پیاده جهت تسخیر قلعه مذکور
و تنبیه متمردان نامرود فرمود چون خان عالیشان پای قلعه رسید بمجاوره پرداخته حکم بقطع
اطراف نموده و الک و سیسبه پیش برده در عرصه دو ماه بحیر و قهر آن قلعه را متسوح ساخت
و مشرکان را قتل عام نمود و زن و فرزند آن مدبران را اسیر گردانید و کیسیر او بدست
یکی از لشکریان گرفتار بند اسیری گشته حکم خان رفیع المکان بقتل رسید و غنایم بسیار بدست
غازیان اسلام درآمد و خانموصوف مولانا محمد مومن استاد را از بند رهایی داده بفتح
قلعه و تحف و غنایم که لایق ارسال بود روانه حضور گردانید و یکی از معتمدان را بجلالت
و مرتبت آن حصار که اکثر جالبضرب توپهای صاعقه کردار در هم شکسته بود مقرر نموده بسخیر
بعضی قلاع و بلاد دیگر که در دست متغلبان بود و تصفیة محالات و پرگنات تلگانه از
وجود متغلبان متوجه گشت بعد تسخیر جمیع اماکن که قابل تسخیر بود هر جا که متمردی و دزد
و حرامی دید او را بسیارست رسانید و رعایا را به تشریف و قول و دلداری سرور و لقب

و بعواطف شاهی امیدوار گردانید و فتح و نصرت با عنایم موفور با اتفاق امر او و سیاه منصور تفریط
بوسی مشرف و بعواطف خردی مفرگشته بمضبط پیشوائی و وکالت مطلق بلند پایه گردید و ذکر
فتنه و فساد سار و راو نایکوازی دار السلطنه گویند که چون خان
مصطفوی نشان بعد نمکن برسد و کالت و تسدید راه و خلیا را باب ضلالت براراده فاسد
سار و نایکوازی قلعه دار السلطنت و سایر نایکوازیان قلاع محکمت تگانه فی الجمله آگهی یافت
که در خفیه بغریب جگدیو را و چنان مقرر کرده اند که هنگام فرصت سراز قلعه اطاعت پیچیده
قلاع را تصرف راج داده از تسلط پادشاه اسلام و استیلای اسلامیان فارغ البال گردند
همت بردن سار و و اتباعش گماشته میخواست که بر گریه بماند دفع نماید تا فساد بی بطور زبرد
سار و این قصد مصطفی خان را از بی التفاتی او دریافت مجموع نایکوازیان قلاع تگانه را با خود
مقرر نمود که هنگام بیرون رفتن شهر یار از دار السلطنت لغرم صید و شکار تمام خزانه و اما
سلطنت متصرف شد و در وازه قلعه بسته سراز اطاعت خواهم پیچید باید که شما در قلاع و بقاع خود
بشماره خبر دار باشید و مجرد استماع خبر مخالفت نایب و عمال را مقید و مقبول گردانید
قلاع را استحکام داده محافظت نمایند تا آنگاه که از جانب راج مدوی برسد قلاع تسلیم
کرده شود و بنا برین تدار داد وقت سه پیر شب که حسب فرمان واجب الاذعان در وازه
دار السلطنت کشته امر او خوانین و سایر لشکر و چشم و نظاره جی در بیرون شهر مجتمع
گردیدند و دامنه شاهی نواخته قطر سوکب هالیون بودند که در رکاب ظفر انساب متوجه شکار
شوند سار و را و احشام قلعه بکمان آنکه شهر از شهر یار خالیست بمقام حرام خوری درآمده
شعار اتفاق و خلاف ظاهر ساختند و محافظان قلعه و دوتخانه که ازین حال آگهی یافتند
فی الفور و نفر از ایشان بالای برج قلعه برآمده فریاد و فغان برکشیدند که نایکوازیان حرام
گشته در مقام مخالفت پادشاه درآمده اند و از بیم جان خود را بریزند اختند شهر یار که کون
وقت جهت غرم سواری همچو بخت خود بیدار بود از استماع این خبر اصلا تغیر نحو در راه نداده و فو

تا شکر نماند اگر چه حصار درآمد و مصطفی خان بر خدای کفار وقوف یافته با دوست هزار مرد
دلاور و غلامان خاصه مسلح و کمل بدر بار حاضر گشته آهنگ تسخیر قلعه نمود سارور او و
جماعت نایکواریان چون معلوم کردند که شهریار در مستقر دولت است و دیران اسلام
از اطراف هجوم آورده تسخیر قلعه خواهند کرد و از کرده خود نادم گشته صفار و کبار بر بالا
برجی که مشرف بر دولتخانه بود انگشت زنهار برداشته مضمون رسنا طلمنا انفسنا
بر زبان آوردند و از روی عجز معروض داشتند که موجب این تقصیرستم مصطفی خان
است که بر نایکواریان متوجه چند خواستیم که بعضی رسانیم اما بسبب مخالفت او جمیع
اقبال نرسید و چون کار در استخوان آمد انجیم از مصادره گردید اگر دفعه شتر خان شارپ
نموده او را باندگان سپارند بدل و جان مطیع و منقادیم و الا بدایع کفران لعنت
حرام نمکی و اغدار خواهیم شد شهریار از استماع معروضات مخالفان کسرش مصطفی خان
اطلبیده کیفیت معروضات مفندان اقرار نموده پرسید که در نیاب رای صواب نیت
حسیت خان مصطفوی نشان بعضی رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتعال آتش فتنه
است بنده را که بصدق و اخلاص جان نثار و خیر خواه دولت فی الحال مقید ساخته بدست
شرکان باید داد تا آتش فتنه اطفا یابد و خطی در ارکان دولت راه نیابد شهریار را
چون بر خلوص و وفاداری آن زبده خاندان مصطفوی اعتماد کلی بود فرمود که امانت داری
رسول اکرم موجب خطا الهی است بعونه سبحانه شرکان را در شکنجه سیاست خواهیم کشید
آنچه که موجب عبرت عالمیان گردد و آنجاه محملداری را پیش سارور او و دیگر نایکواریان
فرستاده بخام داد که اگر مقصود شما قید یا قتل مصطفی خان است ممکن و میسر است
و بجلد اگر گفت که تو از پیش خود بان مفندان بگو که فرزند غمخیز را بی تقصیر با تمام جسم
بقتل آوردن قهر خدایا بجزکت آوردن است و من بعد شما بچه روی روبروی
پادشاه خواهید آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتمادی بر جماعت نایکواریان خواهد

و باین کردار زشت جمله نیکو اثریان بی اعتبار خواهند تصلاح در سبب که از سرکشی باز آید
چپه فی الحال پست هزار کس از بهادران اسلام بر درگاه مجتمع اند و دفع ثواب را سهل و آسان دارد
و تاباش ازین پیغام خان از سرکشی تافته متوجه خدمت شریف گشتند و از سیاست سلطان
را و دارالپیش گرفتند ذکر نامزد نمودن شهریار ملک نایب و بعضی
از سرداران دیگر را جهت تسخیر قلاع و بلاد را حمله در می و ایلیور
و میان وقوع محاربات و منظر شدن سیاه اسلام چون دیدار
و شتابان چنانچه قبل ازین مرقوم گردید بر سر قلعه و یلیور آمده آتش غارت و آلت ولایت
زده قلعه مذکور را محاصره نمودند انجمن خان شانه دار و یلیور بحال مردی آنقلعه را از شهر اعدا
نگذاشته از کیفیت محاصره و استیلائی کفار شهریار را اعلام نمود شهریار دو هزار پیاده
از تفنگچی و بانجاری بدانضوب روانه نمود تا بصلح دلاور خان برسمت آمد کفار قلعه زدند
را که تا را حمله در می چهار کرده راه است باستخام تمام سبازند که مانع آمدن کفار بدین اسلام
باشد دلاور خان بر دول رفته بنای قلعه از سنگ و گچ باستخام تمام نموده بعرض رسانید
که اگر از حضور دوسته امر اجبت امداد این بنده درگاه روانه شوند قلعه را حمله در می را
باقبال شهر یاری از دست کفار انزع نموده آلت ولایت را در حیره تسخیر خواهیم آورد و شیر
بعد استماع این عرض داشت رفعت خان لاری را بنجاب ملک نایب مشرف ساخته و آدم خان
و ملک شیرن و تابخان و غیره الملک که سرداران باشوکت بودند باده هزار سوار روانه آنقلعه
نمود سرداران اسلام چون بجای قلعه نردول رسیدند و دیدار و شتابان در اجا فزاید
ولایت قاسم کوٹ که جهت امداد آن دو سر کرده کفار آمده بودند باجمعی دو هزار سوار
و یک ملک پیاده و دو هزار تفنگچی و بانجاری مستعد جدال گشته باستقبال شتافتند و بعد ملاقی
عسکین در موضع بارانی کار سجدال و قتال انجامید و راجه اور کشته که کافر ستور بود با فوجی
از لیران بر علیه لشکر اسلام تاخته آثار افتاد ظاهر ساخت ملک نایب چیره دستی کفار را

نموده بر قلب کفار حمله آورده جمعی کثیر را بر خاک پلاک انداخت و راجه اورگنده بضرب شمشیر
 اسلامیان بدلبوار رسید و کفاله نهم گشته ویدیا دروشتا بنجان افغان و حیزان خود را
 بر اجمندری رسانیدند و غنیمت بسیار بدست مجاهدان درآمد و سرداران اسلام خبر فتح
 بدرگاه و الافستاده متعاقب کفار بر سر قلعه و بی سرکه تارا جمندری دو کرده راه است
 رفقه برضای ملک نایب متوجه تسخیر آن حصار گشته آتش قاتل برافروختند و قهر و جبراً
 علم اقتدار را بر بروج آن حصار برافروختند و بسیاری از کفره را بقول رسانیده غنائیم
 بسیار بدست آورده خبر این فتح نیز بحضور نوشتند آنگاه بنه و پنجه ویتلهیلی سرگذاشته بوم
 تسخیر قلعه آیتاک که نرسنگر او با سوار و پیاده بسیار در آن قلعه بود توجیه فرموده آن حصار را مژده
 در میان گرفتند و بنا بر عتی خندق تا یکماه تسخیرش میرانده سپاه منصور را بجزا فروختن آتش
 پیکار کار دیگر نبود روزی نرسنگر را واداد و سه هزار سوار و ده هزار پیاده در وقتیکه لشکر منصور
 متفرق گشته در اطراف و جوانب بجنگ مشغول بود از حصار بیرون آمده جنگ عظیم نمود و آخر
 خود اسیر گشت و اکثر کفار طعمه ننگ شمشیر گردیدند و بقیه السیف بصدمت خود را بحصار
 رسانیدند سرداران اسلام مشر و حقیقت حال عرض داشت نموده اسیران را روانه بدرگاه
 عالی گردانیدند شهریار فرمود تا آنها را بر دراز گوشها سوار نموده یا سنبهای گران بدانه
 در آورند و بجهت امرای اسلام فزاد و حال تشریفات خسروانه با اسب و زین ارمال
 نمودند و حکم جهان مطلع بان امر اچان شرف و ضد و ریافت که چون هنگام برشکال نزد
 رسیده ولایات کفار را با آتش قهر سوخته و ترک محاصره نموده با سپاه نصرت پناه در
 دلی سر مقام سازند تا بعد برشکال بدایخی امرهالون شود عمل نمایند سرداران اسلام
 اقبال امر نموده بعد از برشکال بار دیگر متوجه حصار آیتاک گشته بزور بازو
 شجاعت آنچنان حصار استوار را جبراً و قهراً مفتوح ساختند و اکثر ولایات و
 پرگنات را جمندری بقبضه تصرف در آورده و بتجانه باراکنده بجای آن تعمیر^{جد}

در این شهریار را بقیست این فتح از علفیه ملک نایب معلوم گردید که ای جای آورده زلفه
 و فیس و غلام بسیار فقرا و ابله استحقاق کرمش فرمود و چون در آن ایام همگی بهت بسیار
 تحت و تا آنکه متیصال سر دفتر از باب ضلال را مراجع مصروف بود و تنخیر را جندرس
 و قاسم کوته در حقیقت با برافراخته فرمان جالون با هم ملک نایب شرف نفاذ یافت که فتلاع
 و ولایاتیکه مستخرشته در آن و نایکوارثیان مستند سپرده با اتفاق امر او خانیان متوجه درگاه باید
 شد ملک نایب و دیگر سرداران حسب الحکم قلاع را بهر دکان کاروان تفویض نموده احسار از شرف
 حضور نموده بنوازش بکریان سر فراز گشتند و کرم و موافقت شهریار معدلت
 گستر با سلاطین و دیگر حجت استیصال سر دفتر از باب ضلال
 را مراجع را جبهه بجا نگر چون را مراجع بنا بر کثرت اسباب حثمت و شوکت و وفور خزانه و
 دولت و وسعت مملکت که تا آنقاصای سرانیز بود و دوازده گرو و چون سالیانه ارتفاع داشت
 و در نخوت و غرور بدماغ پمپیده خیال سلطنت تمام مملکت دکن بخاطرش را یافت
 سلاطین دکن از حرکات ناپسندیده او برخیزند و با هم عقد موافقت بسته
 در صدور استیصال او گشتند تفصیل این احوال موجب ترقیه محمد قاسم فرشته آنکه وفور
 اول که علی عادتاه بنا بر راه یافتن فتور بارکان دولت زمستیره حسین نداشت
 برای قتل و کفر که و سولایور و کلیمان تنگ آمده بناچار بی راهی را بهر طلبید و طبع
 آنکه کفار بجا نگر بسبب عداوت دینی ضرر جانی بابل اسلام نرسانند و اسیر نگیند و تنخیر
 مساجد کنند و متعرض عرض و ناموس مسلمان نشوند و حال آنکه در مده احمد نگر
 علی نمودند و در تعزیه اهل اسلام و تنگ حرمت شان دقیقه فرو گذارست نزد و نشان
 عدالت پناز بنا بر عدم قدرت بر منع لغافل مسینه و دیگر آنکه بعد از حجت از آن سر
 سلاطین اسلام را عاجز و زبون دانسته ایمان ایشان را بار منیداد و گاهی به
 غنایت آمده بار میداد بر خلاف عادت خدمت جلوس نمیداد و چون سوار میشد در رکبه

فروغی بی از راه پیاده میبرد و بعد انتظار بسیار علم سوار شدن میکرد و دیگر آنکه در کت
 اخیر که از احمد کر کوچ کرده متوجه لدرک بودند خاص و عام اردویی را مراجع نسبت به سلیمان
 استنوا و مسخریت کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی آب تنگبهد را رسید
 توقف کرد چشم طمع به تنخیر مالک عا د شاه و قطب شاه گشاده و یکنوا در می را بشکر
 غطیم بجانب سرحد آن دو پادشاه روان ساخت و آن هر دو پادشاه بنا بر زبونی
 حالی نظام شاه تاخیر در تدارک مصلحت دانسته متواضع و مصالحت پیش آمدند
 علی عا د شاه ولایت اوسکری و ناگری کوٹ بوی داده صلح کرد و شاه خلایق پناه
 ابراهیم عا د شاه قلعه کوٹیکنده و پانچگل تسلیم نموده بقیه مملکت خود نگذاشت الفقه بعد تباری
 قلعه شاه درک بجال استحکام در باب جهاد کفار رجا نگذاشت و انشورانی و تنخواه مثل کشور خان
 لاری و شاه البتراب شیرازی درخواست کنشاش فرمود ایشان دلالت بر موافق ساختن
 سلاطین دیگر نمودند علی عا د شاه زبان تخمین بای گشوده کشور خان را در آن امر مختار
 گردانید و او بخت رسول از جانب عا د شاه نزد شهریار خلایق پناه فرستاده با
 مافی الصمیر پرداخت و آن قطب سلطنت که از لغدی را مراجع زیاده از حد آزرده
 و دلگیر بود جمیع مطالب را بجن قبول نقلی نموده مستعمل گشت که من واسطه
 شده میان عا د شاه و نظام شاه رابطه اتحاد و یکجبهتی بهم میرسانم و قلعه سولاو کو
 ماده نزاع بجن تدبیر جسته عدالت پناه میگيرم پس مصطفی خان روستانی را که رکن اعظم سلطنت
 و سید صبح الفنب بود به پچا پور فرستاد که اگر شاه عدالت پناه در آنچه پیغام نموده بعد
 نباشد از هانجا احمد گرفته به ترتیب مقدمات دوستی پردازد مصطفی خان چون
 در مجلس عدالت پناه باریاب شده دریافت که آنحضرت در باب جهاد و عنذا
 با کفار و ایقاع دوستی با نظام شاه را نسخ و جازم است رخصت گرفته
 با احمد گشتافت و تمهید بساط محبت پرداخته در خلوت آنچیکه مکنون ضمیر بود به بیان

و انچه معروف داشت و بدلائل معقول مدلل گردانید حسین نظام شاه از معقول گوئی او بغایت
خوشدل شده تحسین کرد و بتعظیم و تکریم خسر وانه بنواخت سید مغزی الیه چون راه سخن
یافت بعد چند روز باتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا غایت الله قاسمی که از اعیان
دولت نظام شاهی بودند حرف و صلت و خوشی میان آورده چنان مقرر ساخت که
حسین نظام شاه دختر خود چاند بی بی سلطان را بقدر ازدواج علی عادت شاه در آورده
و تنوع سورپور در جنس بدیند و خواهر علی عادت شاه هدیه سلطان را با شهنزاده مرصی که پسر
بزرگ حسین نظام شاه بود عقد بسته باطریق کجی گستره آنگاه هر سه پادشاه باتفاق هم
بر سر راج شکر کشیده تا بیداریدی و ما از روزگار کفار بر آورده پس ملا غایت
همراه مصطفی خان از جانب نظام شاه برسم رسالت به بیجا پور آمد لوازم عهد و پیمان بایمان
موکه و شید ساخت دیک تاریخ برای بطریق حرم و طوی از جانبین مقرر گشت و شهر
بیجا پور و احمد نگر را در آن تاریخ انواع تحفات غریب اتمام تجملات عجیب آمین بستند
و بعد از آنکه مجلس حسن بتمام رسید هر یک از آن دو اختر سهر عفت و
عصمت یعنی چاند بی بی سلطان و بی بی هدیه سلطان به بیت الشرف خود که کنایه از بیجا پور
و احمد نگر باشد حرکت نمودند و در ساعت سعد وصول شان به بیت الشرف حصول بیست
و اقران سعدین در آئینه ظهور جلوه گوشت و قبول صاحب تاریخ قطب شاهی بدایت عقد موافقت
بستن سلاطین از جانب حسین نظام بوقوع پیوسته چه آن شاه عالیجاه شخت
عمده الفضل مولانا غایت الله را با مکتوب محبت اسلوب محبت تمهید مقدمات امداد
و اعانت و موافقت در تسلیع و قمع شجر دولت راج نر و شهر یار و ذوالاقدار فرستاد
بعد از آن شهر یار جواب با مواب بقید تسلیم آورده و نیز مکتوبی مشتمل بر عیادت حسین نظام شاه
که عین مقصود او بود بپادشاه عدالت پناه عادت شاه نوشته مصحوب خان عظیم انشان
مصطفی خان به بیجا پور و احمد نگر ارسال فرمود و خان موصوف اول به بیجا پور و از بیجا

بر احمد گرفت و حکمت پناه قاسم بگید که رکن اعظم سلطنت نظام شاه بود همراه گرفته انتظام
جمع مقدمات بطریقیکه رستم پذیر خام تحریر شد نمود بر تقدیر خواه بدایت و تمهید مقدمه وقت
از جانب عادت ه باشد و خواه از جانب حسین نظام شاه مقصد و احداست که تاسیس مباحث
اتفاق پادشاهان در استیصال نیالی دولت را مراجع پیشوا می ار باب مشترک و ضلال همین
توجه شهر بار مهر سپهر و جلال حسن سیدی بزرگوار مصطفی خالص صاحب حال صورت
ظهور گرفت ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجه شان بمحاربه راجع
و خیمه انجام و بفتح و نصرت معاودت فرمودن مهر کدام مستقر سریر
سلطنت صاحب تاریخ فرشته آورده که علی عادت شاه چون از جهت محنتی آن دو پادشاه
ذوی الاقدار مطمئن خاطر گشت در صد استرداد برگشته و تنگور و پاکری و استیصال قتل
رایجو و مدکل شده ایلمی نزد راجع فرستاده محال مذکور را طلب نمود راجع با ایلمی
درستی کرده از اینجا نگردد عادت شاه جهت استیصال آن کا فر مغرور با اتفاق نظام شاه
و قطب شاه و علی برید رایت غرمت برافراشت و سلاطین اربعه در ^{۹۲} شش اشقی و عین
و تسماه در حوالی متعه سیما پور بموجب قرار داد با هم ملاقات نمودند و در بستم
جادی الاولی ارسال مذکور با اتفاق از آن موضع منصف فرمودند و بعد از طی منازل و
مراحل بانگور که در حوالی آب کشنا واقع است محل نزول اجلال موکب پادشاهان
منصو گشت چون آمدند و متعلق لعلی عادت شاه بود آنحضرت میزبان سرد و پادشاه گشته
همانند سی شانه نمود و در ای سیما بگر چون از اتفاق سلاطین نامور و توجه شکر نصرت
خبر دار شد از زهنونی ادبای صلح داشتی نگرایید و حرف تواضع و فروتنی بر زبان نیاید
اگر چه سلاطین اسلام راضی بودند که آنچه از ولایت عادت شاه و قطب شاه گرفته است
و پس دهد و عهد کند که من بعد مزاحمت و تشویش نرساند اما آن کا فر مغرور را ایشانرا
در قابل صولت و سلطنت خود لان لم یکن انگاشته بعزم محاربه با جمعیت صد هزار

همداد و چهار سوار و نه لک پیاده جلی روانه کرد و سخت برادر کوچک خود المیراج را که تنه
و مردانگی معروف بود با بیست هزار سوار خوشنوار و پانصد فیل عفریت کردار و صد هزار سپاه
جبار مقدس سپاه خود گردانیده به تحویل هر چه تا سر روانه نمود که کنار آب کشار قفقاز
مسدود سازد و گذارد که لشکر اسلام عبور نمایند و متعاقب او برادر میانش و یکنماد
را بختمت و شوکت و تجلی بسیار روان کرد و بعد از آنکه ایشان گذر بامسدود کرد
اهل اسلام را از عبور باز داشتند و امراج خود نیز با لشکر گران و سپاه بیکه ارجن
پیل دمان و دریای حوشان از عقب برادران روان گشته در کنار رندی کمره
فرود آمد و چون معبر را بکشید و دیوار استوار بر کنارش و نصب کردن اربابها
آنچنان مسدود ساخته بودند که عبور از آن بغایت معتبر بود پادشاهان اسلام جمعی
از ارباب وقوف راجت تفحص و تعیین معبر دیگر مأمور گردانیدند آنجا حجت بعد
تفتیش بعضی رسانیدند که گذر از این آب منحصر در سه موضع است و بهتر ازین
معبر دیگر که پایابی آب باشد نیست بنا برین سلاطین اسلام بعد مشاوره چنان قرار
دادند که فردا علی الصبح لشکر اسلام از معبر که اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده بهانه
عبور از گذرهای دیگر بگرفت آید و چون کفار نیز فریب خورده حجت مقابل از آن معبر
کوچ کنند سلاطین اسلام بتعجیل تمام معاودت کرده از آن معبر عبور و بیدان جنگ
شتابند القصة حسب القرار روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعد طی قدری از مسافت نزو
نمودند و روز دهم و یوم نیز همین دستور عمل کردند برادران را مراجع باندیشه اینکه
مبادا سپاه اسلام از معبر دیگر گذر کنند از آن مقام برخاسته بر سبیل استعجال
در آنطرف آب مقابل موکب اقبال روان شدند و چون اراده از نی بزدالت
را مراجع تعلق گرفته بود شرایط حرم و لوازم احتیاط از دست داده احدی را
بضبط آن معبر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیر تیر بر هدف مراد دیده عنان معاود

بصوبِ معبرِ اول منعطف ساخته بسرعت تمام مسافت سه روزه در کمر و زحمت کرده و پیش
از وصول لشکرِ راج بران معبر رسیده بامید واری حضرت باری با جماعتِ قلیل
عبور نمودند و چون لشکر پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشت
رایاتِ ظفر آیت برافراشته علی الصباح بجانب لشکرِ راج که پنجره و همی بود در آن
شده نزولِ اجلال نمودند ازین تدبیرِ پراس بقیاس بر کفار مستولی شده همان روز
بر امراج پیوستند و در آن شب از شیخون مسلمان خایف گشته سرداران ایشان
با فوجهای آراسته مقابل لشکرِ اسلام بایستادند بامدادان سلاطین اسلام بقصدِ غزا
و جادو کفار کمر قمان بیاوریدند و آراسته بتوئی صفوف پرداختند مینه بعلی عادل شاه و میسر بعلی
و ابراهیم قطبشاه و قلب بحین نظام شاه انتظام گرفت و اراهای آتشباری برنجی با
مضبوط ساخته پیش صفوف بازداشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایستاده
کرده و هر یک از سلاطین پاک اعتقاد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و نظاره
جنگ نواخته تسکین علی المدد اکبر و متوسل بالانی خیر العشر و الایمة الاثنی عشر جیتی و میستی که
زهره فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتاد
بجانب سپاه اعدا روان گشته و از جانب دیگر رومی بجاگر نیز سران سپاه را خواند
و بالوزع شغقت و محنت مستمال گردانیده و قورخانه را گشاده و اسلحه بر خیل خشم
قسمت کرده با راستن لشکر پرداخت در سینه التمر اج را بامیت هزار سوار و دو
پیاده و پانصد زنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید مقرر نمود و در میمه و نیکمادری
بامیت و پنجاه سوار و دو ک پیاده و پانصد زنجیر فیل بمواجه عادل شاه تعیین کرده خود
باسی و پنجاه سوار خاصه و ده هزار سوار کمکی را جهای اطراف که در روز جنگ با پیوسته
بودند و پنجاه پیاده جنگی و کمتر و بقولی دو هزار فیل نامی و یک هزار ارابه توپخانه به
تربیت و قافه و گنداشته قلب را مستقر خویش گردانیده بمواجه نظام شاه اختیار کرد و از غار

تکبر و بجز خدا در میان نادیده و از بازی روزگار غافل گشته به برادران خود حکم فرمود که عادی و
قطب شاه را زنده دستگیر سازند تا مدت الحیات در قید آهنی کرده محبوس گردانند و به هر اول
و امرای همین و بیار خود امر کرد که نظام شاه را سرش از تن جدا کرده پیش من آورند پس در
هنگامی که شمسوار مضار فلک قدم در نصف النهار نهاد و در سبزه نشسته بغیرم جنگ بمیدانیکه
کنار زندی ما کرمی و ابعث شتافت هر چند مقتربان التماس نمودند سب سوار گرد و از غایت
غور و تکبر قبول ننموده گفت در بازیچه اطفال احتیاج سواری نیست همین ساعت سمران این
جاء خواهند گریخت القصه دلیران هر دو لشکر بتقدیر ملک و ادگری کی از اهل خیر و یکی از اهل شر
بازوی جلالت برگشادند و در میدان مبارزت آثار تهور و شجاعت بظهور رسانیدند پیادگان
پیشاگر صفها ایستاده قریب پنج هزار بان و تفنگ و توپ و ضرب زن هر دفعه سر میدادند و بیجا
ایشان که اکثر راج بیدره بودند تیغ هندی از غلاف کشیده و سپر حرأت پیش رو کرده حمله های موفقی
نمودند و کار بجای رسانیدند که چشم زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسد و از ریای نظام قوی
بارکان دولت سلاطین اسلام راه یابد که ناگاه راجع بمیامن حسن سعی حسین نظام شاه و
برکت ثبات قدیم او گرفتار کی از مردم نظام شاه گردید تفصیل این اجمال آنکه حسین نظام شاه
شش صد ارباب توپ و ضرب زن و زنبورک بدین ترتیب که دولیت ارباب توپهای بزرگ را
پیش از همه اربابا و عقب آن دولیت ارباب ضرب زن که عبارت از توپهای میانه باشد
و پس از آن دولیت ارباب زنبورک از تفنگ بزرگتر و ضرب زن کوچکتر پیش افواج خود نگاه داشت
و جلوی رومی خان را که در فنون آتش بازی بی نظیر بود سر کرده مردم توپخانه گردانید و درین اثنا دو هزار
غریب تیر انداز از افواج نظام شاه پیش قدمی نموده افواج راجع را آهسته آهسته بروش قانده
سپاه گری بر سر توپخانه آوردند و میخان اربابا را به ترتیب سر داد و جمعی کثیر از سوار پیاده و امر
کشته شدند چون راجع جنگ مسلمانان را خلاف آنچه تعقل کرده بود مشاهده نمود و حساب شده
در آشنای حرب از سکاسن فرود آمده برگری مرصع زیر شامیانه عجل سربخ زرد و زرے

که چهار طرف آن چال و علاقه های مروارید بود مرغ نشست و از دو طرف او از نمود احمد و رضی
و مرتضی آلات و مروارید خرمها ساختند چون وقت تنگ بود از سپهر و دامن بر امر او رؤسای
سپاه قسمت کرده بچنگ را باب اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که مظهر نردمن آید او را
به طبقه های طلا و درجها پراز جوهر نفیس خواهیم نواخت امرای کفار خوشدل گشته بار دیگر یکبار حمله
آورده مقدمه و زمینه سپهر سلاطین اسلام را پریشان گردانیده آثار قیامت پدید آوردند و
سلاطین از رفیع ایوان گشته شوش و مترزل گردیدند تا نظام شاه ثبات قدم و رزیده از
جای خود بجنبید و چلی رومی خان بجرات و سرعت تمام از ارباب توپهای کلان و ضربن را بجای
گلوله خورده مس بار کرده بدستباری رومیان و طواریان مجتراد دست نموده بر شکر رامج
سرداد که بیک دفعه پنج شش هزار آدمی و چندین فیل و اسب بچان گشتند و در آنوقت نظام شاه
با افواج خود از عقب راهبها آمده با اتفاق کشور خان لاری که اعلام نظام شاه را بر جای خود
دیده بقصد ملک با فرماندانان حبشی و هشت یا هفت هزار سوار حادثه ای بسعت برق و با
خود را آنجا رسانیده بود مجدداً بر فوج خاصه رامج که اطراف شامیان او بودند حمله ور گشته
خلل در جمعیتش انداخت رامج اهل گرفته که عمرش به بقا در سیده بود سر اسیر گشته باز
بر سکا سن سوار شد و در یخچین کی از فیضان مست نظام شاه می که غلام علی نام داشت قریب
سکا سن رسیده جمعی را پایمال و هلاک ساخت و حاملان سکا سن که با مطلاع دکن ایشانرا
بهوئی میگویند سکا سن را معه رامج بر زمین انداخته فرار نمودند و چون جنگ مغلوب بود
میچکین با جانشینان پراخت درین اثنا جمعی از مردم نظام شاه می آنجا رسیده او را نشانته
برداشتند بچلی رومیخان که سر کرده توپخانه نظام شاه بود رسانیدند و بروایتی فیلبان
غلام علی او را گرفته پیش رومیخان بر دهر تقدیر رومیخان بی توقف رامج را نزد نظام شاه
برده بموجب فرمان سرکش از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده پیش افواج باز داشت
و بقول صاحب تاریخ قطب شاه می چون کفار بار دیگر بتطبیع رامج حمله قیامت آشوب

بر شکر اسلام آوردند و میمند سپاه خفراز شکار حضرت شهریار یعنی ابراهیم قطشاه متفرق گشت
 و یکنه دری فرصت غنیمت دانسته بالشکر خویش بر قلعه گاه آن شهریار حمله آورد و شهریار ستم
 کرد و ابراهیم شاه به جرات کفار بر آن گروه شقاوت آثار ماند شیری که برگله آهوجله آورد
 حمله آورده اکثری را طعمه ننگ شمشیر ساخته تر نزل در ارکان جمعیت و شکیب کف
 انداخت و و یکنه دری که استظهار سپاه کفره بود در انشای گرمی کارزار به تیغ مخاذه
 نصرت شعار از پا در آمد و از جانب میمند دلیران لشکر عادلشاهی به ملتراج تاخته جمعی کثیر
 را بر خاک هلاک انداختند و از خواص حسین نظام شاه شمسواری خود را برابر امراج
 رسانیده کشتان کشتان او را بنجد دست حسین نظام شاه آورد و حسب الحکم پسرش از تن
 جدا ساخته بر سر نیزه بست چون کفار را نظر بر آن سرافقاد دست از جنگ باز داشته
 گریان و نالان راه فرار پیش گرفتند و اسلامیان تا ناگذی که ده کردی چپ نگذشت
 تعاقب نمودند بر وایت اصح قریب صد سوار کاوازیاده و سوار از روز جنگ تا رسیدن
 با ناگذی بقبل رسیدند و از نقد و جنس آنقدر نصیب خاص و عام گردید که از حیطه تحریر
 و تقریر بیرون است و سلاطین غیر از فیل طبع در هیچ چیز نا کرده هر چه بدست هر کس افتاد
 ارزانی داشتند و حسین نظام شاه پوست را امراج پرگاه کرده و این بیت نوشته
 بیت جویشته تپی کرده از نره شیر در آینه شغالان در آنجا دلیر و مصحوب روزگار
 سرخ شیر نر و مخالفان که شریک اسلامیان نگشته تحریک را امراج تا حوالی احمد نگر هجرت
 رسانیده بودند فرستاد و نشان بلاغت نشان قحطنامه های این فتح عظیم که روز جمعه
 بتاریخ بیستم شهر جمادی الثانی ۱۰۹۰ هجری و سبعین و تسعماء بوقوع پیوسته بود نوشته
 مصحوب قاصدان قمر سیر با طراف روان ساختند و سلاطین کامکار بقول صاحب تاریخ
 قطشاهی بعد از آن فتح قریب ده روز در آن مقام خضر فرجام توقف فرمودند تا سپاه اسلام
 از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشتند من بعد بغیر وزی و اقبال متوجه شهر حاکم

گردیده دست بتاراج گشاده بنیاد آن شهر و تاجان را که رشک افزای نگارخانه صحن بود
 با زمین برابر ساختند و بتلافی خرابی که سپاه راج در آنجا نموده بود شکران نظام شاهی
 آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکانین بجا نگردید و جمیع قریات اطراف انداخته و بران مطلق
 و وینکنا درمی که از هر که گریخته و در جایی دور دست قرین حیرت نشسته بود بنا چاری
 جمعی را نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تصرع و زاری ابواب سلامتی بر روی دیوار
 خود گشوده قلاع و پرگنات سلاطین اسلام را مثل قلعه ریاحور و مدگل و پرگنه اوئنگری تا کرکی
 که راج بعنف گرفته بود واپس داد و نظام شاه را نیز به عنوان راضی ساخت و از جانب
 شهرار مصطفی خان و از جانب حسین نظام شاه مولانا غنایت الله و از جانب علی عادل
 کشورخان با سپاه گران بجانب مدگل و ریاحور روان شده قلاع راج مضافات
 از تصرف کفار بیرون آوردند و مصطفی خان بی اطلاع ابراهیم قطبشاه و حسین نظامشاه
 کلید قلاع را با ولایات بکشورخان سپرده متوجه خدمت پادشاهان گردید و هر دو پادشاهان
 چون برین کیفیت آگاهی یافتند بهم برآمدند و حسین نظام شاه بخدمت شهرار سیغام داد
 که اگر مصطفی خان نوکر و دولتخواه شماست بغیر رضای جانبین چه اکلید قلعه را بکشورخان
 داد و اگر دولتخواه عادلشاه است بچه زور او را مقرب و مقصد درگاه باید دانست صلاح دولت
 در آنست که او را بقهر سلطانی از یاد آوری شهرار نظر بر سیادت و خدمات شایسته
 او که از و بطور رسیده بود از سر قلش در گذشته او را رخصت رفتن بکه مغطه ارزانی
 فرمود مصطفی خان عرض نمود که امروز آنچه از زور و جواهر و اسب و فیل که در تصرف منده
 درگاه از خوان الغام شهرار است بفرمان شود تسلیم نماید فرمان شهرار بنام
 عمال دار السلطنت شرف صدور یافت که تمام اسباب و اموال او را همراه مردم مقبر
 روانه بندر گردانند گویند مقصد را به بار بردار و پنجه از مردم سر بار جهت حل اسباب
 او از سر کار اشرف امداد شد خان عظیم الشان فی الفور کوچ کرده بکشور عادل شاه

ملحق گشت و منصب و کالت و بی توالی سر قرار گردید و چند سال بعد به علی عادل شاه بسربرد
 و بعد از انتقال علی عادل شاه به تبریک جمعی از مفسدان آن سید عزیز در ششمین و نهمین و نهمین
 در ولایت لیوار بدرجه شهادت رسید الغرض سلاطین کامکار مدت ششماه در ولایت کفار پرتو
 نزول افکنده نهایت اقتدار بطور رسانیدند بعد از آن از آنجا نهضت فرموده چون بجای ریجبه
 رسیدند یکدیگر راضیافت کرده و دواع نموده همچنان فتح و ظفر بدبار سلطنت سعادت فرمودند
 ذکر تولد شاهزاده بلند اقبال ابوالمظفر محمد قلی قطب شاه آورده اند
 که در ششمین و سبعین و تسعیه چهاردهم رمضان المبارک روز جمعه در صدر بنهار بطور
 آن مهر سپهر اقبال از افق ولادت ساخت گیتی منور گردید و فلک پیر از کمال خرمی بسربحد جوانی
 رسید و شهر یار را روشنائی دید که امید افزو و دو شکر الهی بتقدیم رسانید و چند روز بطور
 جشن و طوی اشتغال فرمود و سادات و علما و مساکین و فقرا و اهل تخیم و شعرا از دفر انعام
 شهر یار فیض بخش عالمیان همچو بحر دکان تو گنگر گشتند و منجان از رایچه طایع پالایش استخراج
 نمودند که وجود فایض الجود او باعث از دیار رفاه خلق و امنیت رعایاست و موجب شداد
 ریاض ملک و ملت و شاعری در تاریخ ولادت آن شاهزاده جوان بخت چه خوش گفته قطعه
 شاعر ادا خدا فرزند می باشد که شد از دیدن او دل خرم می بی شکرانه شده در یاد دل
 که در باطن بسی لطف و کرم می سال مولودش را یافت فلک به باعث روزی اهل
 عالم به ذکر قصه امداد شهر یار مرتضی نظام شاه ابن حسین
 نظام شاه و راننگام ارتفاع غبار مخالفت میان آن شاه عالیجا
 و علی عادل شاه چون حسین نظام شاه بعد استیصال امراج مستقر بسربسلطنت
 خود معاودت فرمود و بقول محمد قاسم فرشته پس از یازده روز بعلت اقراط شرب و کثرت
 مباشرت باصل طبعی این جوان فانی را وداع نمود و این مصرع تاریخ فوت اوست مصرع
 آفتاب و کین بشد پنهان به معنی ششمین و سبعین و تسعیه در روز وفات بقول حسام

تاریخ قطبشاهی چهارشنبه معتمدی قمره است از سنه مذکور و بعد از آن آمدند اولاد
شاه غفران پناه مرتضی نظام شاه مشهور بدیوانه بر سر پشته ای نشست و چون بنابر حدیث سن
بامور جهان بینی نمی پرداخت والده ماجده او بی بی خوزه هایلون بنت سیانجی ابن خواجک
که پسر زاده جهان شاه قراقلیو پادشاه اذربایجان است تا شش سال مقصدی جهات یاد شده
گشت بنا برین فی الحقیقه قوری بارکان دولت نظام شاه سی راه یافت و علی عادت شاه بخوار
کشور خان که پیشوای آن دولت بود لغرم شیخ احمد کر متوجه ولایت نظام شاه گردید مرتضی نظام
شاه با سماع این خبر از خواب غفلت بیدار گردیده از ارکان دولت در باب رفع این حادثه
درخواست کنج نمود و بصواب دید و دستخواهان مکتوبی شتعلیه استدعای امداد مصوب رسولان
سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان منبیهان خبر رسانیدند که
علی عادت شاه بهر حد احمدگر رسیده است بنابر صغیر حال با والده خود و امرای دیگر در برابر
نزد تانخان که در آن ایام سلطنت آن دیار بقصد تصرف در آورده فرزندان عادت شاه را
محبوس ساخته بود وقت و با اتفاق متوجه حدود کولاس گشت و ازین جانب چون فرشته
نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعید دریافت احوال خاطر سایلین از بی مروتی عادت شاه بخنده
اعانت نظام شاه پیش نهاد مهت ساخت و امر با حصار امر او را فرمود و درین اثنا رسول
و دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که بامید امداد آن سلطنت پناه از دار السلطنت
خود حرکت نموده با اتفاق خان اعظم آمانخان سپهبد کولاس رسیده ایم ترصدای الطاف آنکس خود
را از توجه بدین صوب معاف نخواهند داشت شهریار با سماع این پیغام از مستقر سیر سلطنت
منصف فرمود و باین تمهید با کولاس ملاقات دست داد و با اتفاق هم متوجه شیخ پیاو گشتند
عادت شاه از استماع این خبر صلاح و درنگ ندیده عنان بصوب کوکن تافه جمعی از امر و لشکر
مورد انجاف قطب پیاو را مور ساخت و سیاه آن پادشاهان بولایت پیاو آورد و لشکر را
مرتضی نظام شاه دست بتاراج بر آورده تمام پرگنات و قریات آن ولایت را ویران ساختند

عادت شاه ابریمت شیر هزار چون اردو بادور کجا آرام گرفته سر روز بیکانی و هر شب در جانی بسیرد
و ازین جانب شهر یاران شهر سچا پور را محاصره کرد و مدو بعد از آنکه ایام محاصره امتداد یافت
و خزانی بسیار بولایت سچا پور رسید عادت شاه باظهار مراتب کجبتی مجدست شهر یارینام
داد که عجب است از آن سلطنت پناه که در خزانی ولایت همدستان گشته مانع نمیشوند تظیف
محبت آنکه نوعی نمایند که رفع مواد غدا دشته فرمانروایان بممالک خود با مراجعت فرماید
شهر یار با قضا می مروت شاهانه جهت بقای دولت عادت شاه می مرتضی نظام شاه را بر سر
رضا آورده تجدید مبانی مصداقت را استحکام داد و رقیق نمود و من بعد آن پادشاهان
بستقر بر سلطنت خویش مراجعت نمودند اینست آنچه صاحب تاریخ قطبشاهی تعظیم آورده
اما محمد قاسم نوشته استمداد نظام شاه از شهر یار بعد مقید ساختن مادر خود خزنه همایون
در ایامیکه آیات نصرت آیات نظام شاه بهی بصوب قلعه دمار و رجسته استیصال کشور
خان سحرکت آمده بود نوشته که درین ایام صبح نظام شاه کس نزد شهر یار فرستاده
استمداد نمود انامیش از وصول ادکثور خان کشته شد و قلعه دمار و رجطر غریب مفتوح
گشت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد ازین واقعه عین الملک و نور خان که از
نظام شاه باغی گشته با عادت شاه ملحق شده بودند باده دوازده هزار سوار جهت تخریب ولایت
نظام شاه بجانب ولایت احمد نگر روان شدند امرا می نظام شاه مثل خواج میرک و فرهاد
خان و اخلاص خان با بخشش هزار سوار متوجه دفع اینها شدند و نهایت داده نور خان را دشمن
کرده منظر و منصور در حوالی دمار و رجطر آستان بوسی رسیدند و چون شهر یار در آن
آوان بنظام شاه پیوسته اظهار کجبتی نموده هر دو پادشاه متوجه ولایت عادت شاه شده
بطاهر شهر سچا پور رسیدند شاه ابوالحسن میر حله عادت شاه سید مرتضی سبزواری را نزد نظام
شاه فرستاده پیغام نمود که اخلاص و عقیدت این دولتخواه نسبت بان دودمان مورد
است و محتاج به تینه و کواه نیست اگر حکم شود انمخلص از و فور خیر اندیشی بشرف لباط

مشرف گردیده آنچه صلاح دولت باشد معروضدارد از ذره پروری عجیب و غریب
 نخواهد بود نظام شاه خواهد بود که شاه ابو الحسن پسر زاده ماست و یکجندی تمام دارد اگر
 اینجا تشریف آرد از صلاح او تجاوز نخواهیم نمود شاه ابو الحسن امیدوار گشته روانه
 گردید و بواسطت خانخانان تبریزی از احراز شرف ملازمت مشرف گشته در وقت
 فرصت بعضی رسانید که دوستی با عا دت شاه منج فو اعد کلیست و فیما بین نسبت قرب
 نیز متحقق و چند گاه که غبار نزاع در میان بواسطه نفران کوتاه بین مرتفع گشته بود
 آنهم الحمد لله باب شمشیر حضرت فردشت اکنون موافقت ظاهری قطبشاه اعتماد
 کردن و با عا دت شاه در مقام خشونت بودن از خرم و دور اندیشی بعید مینماید اگرچه
 بحسب ظاهر حضرت است اما بحقیق با دیگران زبانها دارد پس کتابتی نفاق نیز
 که در آن اثنا قطب شاه با عا دت شاه نوشته بود و آنرا شاه ابو الحسن همراه داشت
 بنظام شاه نموده بر دعوی خود شایع عادل گذرانید و خانخانان تصدیق کلام او
 پرداخته سخنان وحشت انگیز آتش قهر نظام شاه نمویی برافروخت که در همان روز
 امر او سرداران سپاه راجت محاربه با قطبشاه نافرذ فرمود قطبشاه ازین تهدید خبر
 یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گونگنده راهی شد نظام شاه میان اردوهای
 او را تاراج نموده تا سرحد تنگ تعاقب کردند و سه نظام تعاقب پسر بزرگ ابراهیم
 قطبشاه موسوم به عبدالقادر که بشجاعت و علم و حسن خط آراسته بود در خدمت
 پدر معروض داشت که نظام شاه میان اعلام حرات افراشته و نیروی یک دنیا به
 دارند و خرابی بسیار مردم مایه رسانند اگر حکم شود این کمیینه فرزند بارخی از
 امر اکیمین رفته و از عقب ایشان درآمده شمشیر قهر نوعی نماید که موجب قهیه دیگران
 شود عین سرفرازی این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر صاحب داعیه قیاس فرمود
 و این اراده را از تحریک امرای کبار و اتفاق ایشان با وی دانسته متوهم گردید

و در اتنای راه اصلا ملتفت جواب نشده چون بگویند رسید اورا در یکی از قلاع
مجبوس ساخته بعد از چند گاه بشریت مسموم ملاک ساخت القصه مردم نظام شاهی فیلیان
بسیار گرفتار گشته آنگاه نظام شاه با حمد و تکرار اجعت فرمود و از انهم که نظام شاه پیروی
کرده اردوی قطبشاه را تاراج نمود خاص و عام از نظام شاه متفر گشتند و متفران این
قطبشاه نیز بر بعضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کاکار این توقع نبود که بجهت
مفسدان طمع با سببان و فیلیان نمایند از مردم اصیل بزرگ بعید نماید اما اینرا که خوا
منبیه میشود از وکیل آن سلطنت است که درین ایام درد و فتنه ای میکوشد و این حرکت
بکنگاش او سرزده نظام شاه باندیشه آنکه مبادا قطبشاه بعد از شاه ساخته دعوی فیلیان
نماید خانخانان را از منصب و کالت عزل نموده شاه جمال الدین حسین را بجای خود منصب
و کالت اختصاص بخشیدند اما فی تاریخ فرشته **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ**
و ذکر توجبه علی عادل شاه معاودت نظام شاه و محاصره نمودن
قلعه کاویل و بعضی از وقایع که در آن آوان رو نمود -
صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون شهریاران آفاق معاودت نمودند
علی عادل شاه با رسال تحف و هدایا و زر نقد نظام شاه و مقربان دولت او را بخود
ساخته استدعای ملاقات نمود و حسین نظام شاه بصواب بد مقربان قبول این معنی کرد
پس هر دو پادشاه در حوالی قلعه اوسه بملاقات هم خوشنود گشته بعد از تشییع مسافری
عهد و پیمان معتمد نمودند که اول تسخیر برابر نمایند و بعد از آن تسخیر تگانه حسب این قرار
اول متوجه ولایت برار گشته دقیقه از تخریب آن ولایت فرو نگذاشته و اتفاقا خان
چون تاب مقابلند ارشد در قلعه کاویل متحصن گشت سپاه سرد و پادشاه محاصره
آن قلعه پرداخته بجنگ در پیوستند و بعد چندی که نوبت آن رسید که قلعه بخود
کرد و اتفاقا کس بخیر مدت عادل شاه فرستاده دو لک هون و پنجاه سکه فیلیان

و دیگر خوف و هراس پیشکش نموده استدعای نجات از آن مملکت نمود عاقل شاه بختان پذیر
حسین نظام شاه را بفریفت پس بر دو پادشاه دست از محاصره باز داشته بجانب تلکانه
متوجه شدند و بیشتر از جانب نظام شاه اخلاص خان و غیر الملک بادوسه دار دیگر بجانب
کولاس روان گشتند اتفاقاً روزیکه آن دو پادشاه از کاول کوچ نمودند پنجهزار مری عاقل شاه
که در کیت گاه نشسته بودند دست تباراج و غارت بنگاه نظام شاه بر آوردند و منصور خان
نظام شاهی برافه پیش آمد و خلق بسیار از جانبین کشته شد و منصور خان نیز کشته گردید و کار
بان انجامید که آن بر دو پادشاه صف آرای جدال و قتال گردید آخر الامر جمعی از دو تن و خان
جانبین بمیان آمده قرار دادند که اول عاقل شاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش گردد
بعد از آن نظام شاه روانه احمد نگر شود پس بدین دستور عمل نمودند و این امر باعث
فلاح شهر یار شد و محمد قاسم فرشته قلم آورده که چون خواجه میرک مخاطب بچنگیز خان
مبصیب و کالت از جانب نظام شاه سربلندی یافت علی عاقل شاه از وطن حنا
نموده داعیه نمود که با برهیم قطب شاه ملاقات کرده او را از خود سزا و شکنجه خان
بکن ندبیر انمقدار بر برهیم زده مانع ملاقات شد و علی عاقل شاه و نظام شاه را با یکدیگر
در سرحد ملاقات داده چنان قرار ساخت که علی عاقل شاه از ممالک کرمانک آنمقدار که در محصل
برابری بمملکت برابر و بیدر کند متصرف گردد و رضی نظام شاه ولایت برابر و بیدر از قبیله
اقدار لغانیان علی برید بر آورد و قطبش را بخود بویج جا کاری نداشته باشد پس بر دو پادشاه
یکدیگر را وداع کرده بمستم کارانی خویش معاودت نمودند چنگیز خان در ترتب خیل و حشم کوشید و در
ثمانین تسع ماه روانه تسخیر یار شد و بعد وقوع محاربه فیما بین آخر الامر قتلخان فرار نموده بقلعه پرنال که بر فراز
کوه رسیع واقع است متحصن شد و برادرش الملک و قلعه کاول را گرفت و در شهر سنده اثنی و ثمانین تسع قلع را
مفتوح ساخت و قتلخان جمعی از مخصوصان روانه قلعه کشته شده راه فرار پیش گرفت چنگیز خان سید علی ترکه و راجی از قبیله
قبای او را مکرده خود در ملازمت پادشاه بدر و ن قلعه رفت و نقود و جو اهریس نفیس را رقم

رقم حصا که شید فاتح ملک بر تاریخ فت یافت و بعد از آنکه سید حسین قنار خان را گرفته بدرگاه
آورد و چنانچه خاکی آن سید را قطعه کاویل که آن سید در محاصره بود فرستاد تا شمشیر ملک اباها
بر آورد و قطعه را متصرف شد نظام شاه بران عماد الملک را در قطعه زمانه گرفت رفته بود مع
قنار خان و فرزندانش و جمیع وارانان مملکت برادر یک حصار محبوس گردانید و بعد از
آنکه زمان همه آنها باجل طبیعی باطل زد و کرازی عالم رفت و از آنها نام و نشان نماند
و ذکر تمهید مصاحبت میان **شیر و مرقضی نظام شاه و ملاقات**
نمودن آن دو صاحب افسر و ملتراج را می بیا نگر و بیان بعضی سوانح دیگر
صاحب تاریخ قطبشاهی آورد که چون علی عادل شاه در مرقضی نظام شاه بن بر وجهی که
نزدکر شد بمقام خویش مراجعت نمودند شصت و نه رات نظام عادل شاه را مکنون خاطر اشرف ساخته
بر اسطرسل در سایل کجی و وفاداری خود و یوفائی دست عدلی عادل شاه و بنیضین
حسین نظام شاه نموده استدعای ملاقات نمود تا بتجدید بیانی اتحاد مستحکم ساخته در دفع عادل شاه
باتفاق سعی بعمل آید و پیغام داد که هر چند زود در بمقام دفع دشمن در آیند بصلح اقرب و طیفه
کشور ستانی آنکه از متصرف سلطنت بهضت فرموده و متوجه کنار آب کشنا گردند و در آب
یتملج و الی جایگز که با اینجا بتفق و متخاض استماع خبر توجه شاهان با سپاه سید بفرمات
جانبین توجه خواهند نمود پیش از آنکه رسول شصت و نه رات در مرقضی نظام شاه را نیز از این
داعیه در گرفت و رسولی بدرگاه کیتی پناه فرستاده استدعای ملاقات نموده بود تا
مبانی اتفاق مستحکم ساخته و در دفع ارباب اتفاق کشند و چون رسولان جانبین بفرمات
پادشاهان فایز شدند و مدعیات محسوس رسانیدند مقرر شد که در کنار آب کشنا ملاقات نمود
بنابرین هر دو پادشاه با حضار امار و سپاه امر نمود و از متصرف سلطنت حرکت نموده در
کنار کشنا ملاقات همید که مسرت اندوز گشتند و شصت و نه رات در مرقضی نظام شاه ملتراج
نیز بفرمات خواهند ملتراج با سپاه و چشم خود متوجه کشنا گشته بفرمات پادشاه

مشرف گردید و بعد از غلبه قواعد و مقررات که با اتفاق بجانب بیجا بود توجه نمود و تشریف
پیش نهاد جهت سازندارانشای بن حال مقدمه بطور رسید که موجب اتفاق و باعث رجوع
هر یک بولایت خویش گردید شرح اینکه چون مرتضی نظام شاه بن ابراهیم آنت سن بر وای امور
نداشت و والد او خود زوایا چون که کشیت جهات سلطنت از پیش خود میکرد و بار خداینجی
مفسدان کس پیش یلج فرستاده و دو لک هون تن بها طلبید چون یلج قضیه بر عکس تمای خود دید چاره
تمای آن بود که همین امداد این دو پادشاه ولایت خود را که علی عادل شاه هنگام قتل بر ارج تصرف
آورده بود استلوع نماید فی الفور کس بخدمت تحسیر فرستاده عرض کیفیت حال نمود تحسیر استعجاب
نموده کس بخدمت مرتضی نظام شاه و والد او فرستاده و پیغام داد که نقض عهد و پیمان شایان
پادشاهان نیست حالا چون مصلحت در پیش است و با تخفم قوی بجهت سهو کار و قلیج باده هنرا
سوار و پیاده اعتماد بر قول مانوده آمده است صلاح در آنت که دست از طلب باز داشته و
بقیام خاطر حوی در آمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطر وی شود و نظام شاه و والد او را
طلیح نگذاشت که نصیحت شهریار اصفا نمایند تا کار بجای رسید که یلج مستعد جدال وقت را
گردید شهریار جهت اطغای نایر و خدای یلج ایستاد که چون خلاف عهد از جانب نظام شاه
بظهور رسید باید که با سپاه شتاب متوجه ولایت خویش شوی که اینجا بن نیز متوجه بر
سلطنت میکرد چون چنان گردید و نهیان خسته کوچ شهریار و یلج رسانیدند از کردار خویش
ندامت کشید و غایت بجز فکر و تخیل گردید چه سپاه بیکران علی عادل شاه از یک طرف
سر راه گرفته بود که عبور از آن طرف محل صعبیم و خطره بود و لا علاج متعاقب تحسیر بار کوچ نمود
بولایت که بکشد و کهنه رنجه گردیده دست غارت دراز کرد و نه شهریار از استماع
این خبر صلابت خان و مقرب خان و عالم خان را باد و همسرا سوار جهت ممانعت
نامرتبه نمود و بمنواریان و هو الداران منتهی مالی درین باب شرف صدور یافت منواریان
و والدان از اطراف گرد آمدن نوعی کار بر سپاه نظام شاه و دشوار ساختند که شبها

سیم حوالی اردوی خود خدقی کنده پیاپی تفنیکچی و کماندار جهت حفاظت خود نگاه می داشتند
و صلابت خان و غیره سرداران نیز در صدد دفعه در آمد نظام شاه کامل خان و
مقدم خان و میان بخوار جهت کمک لشکریان خود نامزد نموده و آخر الامر شش کارزار طلب
کردید و مقدم خان سه نوبت نظام شاهی قتل رسید و کامل خان زخمی گردید و مقدم ب خان نیز
غررت مرگ چشید و جمعی کشیر از سپاه نظام شاه مقتول گشتند و چون شب رسید سپاه نظام شاه
بصد خوف و هراس آن شب باز در آورده صبح زود آن مقام کج نمودند و در هیچ
توقف نمانده بهر جدید رسیدند و ذکر نام فردوس بود و در شهر مار ملک
نائب ابا سپاه منصوب بر خیر کار و ولایت احمدی غیره بیان محتاطیکه در آن روز نمود
چون شهریار از غزای کفر بریجا که بدار اسطفت مراجعت نمود بعد از گذشتن یک سال که
سپاه آسوده حال گردید ملک نائب را تنگبار احمدی در تحسین آن ولایت باده پرا
سوار و چند سردار نامی مثل عین الملک و صلابت خان و ملک مشیرین و غیره هم نامزد نمود
انها اول قطعه پتلی سر رسیده و تهیه اسباب جنگ کرده صلاح وقت در آن دیدند
که اول بدفع شتابان که پناپور و راجندی در تصرف او بود و با جمیعت ده هزار
مرد در آنجا اقامت داشت و همگام دشواری کار بر اهل قلعه راجندی ایداد
بفرستادن آذوقه و کمک میکرد و در دوازده بنابرین متوجه تسخیر پناپور شدند شتابان
از استماع این خبر با سپاه خویش با استقلال شتافته بجنگ در پیوست و بعد گشته شدن
بسیاری از مشرکان پشت بمعمر که داده راه نهم پیش گرفت غازیان غنایم بسیار
بدست آورده و به تسخیر قلعه پناپور که شتابان در آنجا متحصن شده بود آو کمر بستند
و پناپورها با لاف و جبر و آو تهر آن چهارم را مستحق ساختند شتابان با اهل و عیال
از مر محضی از آنجا فرار نموده خود را به تسخیر راج بوندی که بر فتنه کوبی واقع است
رسانید سرداران اسلام پناپور را را جمعی از محمدان سپرده با سپاه منصور اعقب

استانجان بر عت برق و بارون گردیدند و چون راه اطراف آن قلعه و شوهر پراز
اشجار بود و پیادهای تفنگچی و کماندار از جانب کفار سواره گرفته بودند ملک
و غنیه امرایان پیشه در آنده هر روز و گوهر را بطبع اشجار و افر و خصل اش
تصفیه نموده طی مسافت میکردند تا اینکه نزدیک قلعه رسیده سینه پیاده
طعمه ننگ تفنگ گردانیدند کابر اهل بیشه و قلعه ننگ ساختند و شتابان
بنا بر جنگی گشته کفار در خود تاب مقابله ندیدند با فرزند ان از جانبی که متصل
بجنگل بود به قلعه راجعند و می رفته به دیدار در جنگی گردید و قلعه راج بود می مشتوق شد
ملک نائب اموال و اسباب استانجان را ضبط نموده آنچه لایق ارسال بود
مصوب فتح نامه ارسال حضور نمود و یکی از بها در ان را بجا قضاوت آن قلعه
متعین کرد و شتابان براجندری رفت و دیدار در غنیه کفار از اطراف و جوب
و راجه های قاسم کوثر را بدو خواند تا اینکه سه هزار سوار و سی هزار پیاده
نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند آنگاه در مقابله اسلامیان آمد و بجنگ در
پیوستند و چلهای کوه شکوه بر سپاه منصور آورده امرای مینه شکست اسلام را
تیر زل کرد و انبیا رسید محمود و سید مبارک بمشاهده چرات کفار باقیه سپاه
حمله در گشته صفوف دیدار و شتابان را از پیشین بر داشته رایت فتح و نصرت
بر افراشتند و کفار راه کریمه رسیدند و بگریه و توبه بدار و شتابان در قلعه
راجندری متحصن شدند و غازیان اسلام متعاقب رسیده محاصره برداشتند و سه چهاره
علی الاقبال شب و روز جنگ و جدال بود آخر الامر نوب ابراهیم شاه را مجازی قلعه
محرکه گرفته بضر آن نوب رعد آشوب بجا کرد و یوار حصار منهدم ساخت کفار هر اسان
گشته کس بجهت ملک نائب و مولانا خیاالی که معتمد و مقرب در کاد بود و فرستاده التماس
نمود که بفرستد و بانه فرستند که باندگان بعد عرض محسد و صفات خود تسلیم کلیه قلعه نمایند

صلح در سادس دیده پندت مذکور بجانب قلعه روان خود و دیدار و شتابان
بصد غر زاری باو کشته بهر حیل و تدبیر که ممکن باشد مارا با فتنه زندان ازین کرد
باز ساعل نجات باید رسانید بگویندت بسبب محبتی که گفته را با هم می باشد
دیدار و شتابان از محصل خاطر گردانیده مقرر نمود که با فتنه زندان بهر طرف
خواهند بودند و کلید قلعه تسلیم بندگان درگاه نمایند بدین دستور قول و عهد
کرده بشک منصور بازگشته کیفیت حال بدینگونه مذکور ساخت که کفار دل بزحک و جل
پناه اند و بزودی شجر قلعه میسر خواهد شد صلح در آنت که سه داران کفار را
با فتنه زندان و متعلقان قول باید از و تا کلید قلعه تفویض نمود بهر طرف که خواهند
بروند و درین باب چندان مبالغه نمود که ملاحظای را ضعیف گشته ملک نائب را
کرد این قول را به جهت کفار فرستاد و داران کفار با فتنه زندان و متعلقان بیرون
آمده و دیدار در بطرف قاسم کوثر رفت و شتابان بطرف بیجا نگرشافت ملک نائب
و امرا عرایض متبکر کیفیت حال بحضور فرستادند شهریار بسبب که اشتن دیدار و شتابان
بلویندست و ملاحظای را مقید و مواخذه گردانید و ملک نائب و غیره امر را به ترتیب
شایسته سر فرستاد ازین بخشید و فتح قلعه را چندری در ۹۹۹ شمس و سبعین و تسعته رود
مصرع مصبه کافران بدست آمد تا بفتح قلعه مذکور است و اگر توجه ملک
نائب حب الامر محمد یار بعزم تخیر و لایست قاسم کوثر
چون خست فتح قلعه را چندری بمعاجل اسید فرمانهایون بنام امرا شرف نفاذ یافت
که با سپاه منصور متوجه ولایت قاسم کوثر گردید جمیع آن محکمت را منو سازند و داران حب الامر
متوجه آن ولایت گشته بتصفیه بخیلی که پرازان تجارت و پناه کفار بود پرداختند و کفار از آمدن لشکر
اسلام خست و از گردیده لبان مورخ فراهم شده باو بکشت راج که جمیع بیت هزار پناه
همراه ادب و عقد موافقت بسته آتش جدال و قتال در اطراف میشه برافروختند و سپاه

صحرای بصره تیر دل و زو تفکاح قتل شد و زلزله در بنای ثبات گهرا انداخته و اهر سردار
و دلسران اسیر و قتل نموده رایت نصرت را فراختند و و کجک راج با بقیه السیف را
فرار پیش گرفت و قلعه کوپال و ارکو طم منخر و لیسای دولت قاهره که دید بعد از آن سردار
اسلام غنای بکران غریت بجانب قلعه قاسم کو طم بر تافتند سردار راج و برادرش با بلند
که همه گهرا آن کشور بودند از استماع خبر توجه ملک نائب و کیفیت تسخیر قلعه را جسد ری و
دیگر قلاع عاقبت اندیشی نمود که کس بخدمت ملک نائب فرستاده طالب امان گردیدند
ملک نائب قول امان داد و سردار راج از درگاه عالی نمود و برادر او را که بدل و جان مطیع
و متقا شده بود سر کرده جمعی از سپاه گردانیده متوجه کوپال و یرای که را با قیدیم بود گردید
آن کا فزاد استماع صورت و سطوت سپاه اسلام و یرسان گشته بطرف بنگاله منهدار نمود
و تمام قلاع و رایت او منحر سپاه منصور شد ملک نائب مردم و لبه کار دان و در آن یار
متعین نموده بی توقف بصوب لایت ویداوی متوجه شد و لب راج حاکم ولایت مذکور چون این
خبر شنید و در خود تائب مقابل ندید قلعه دیو بور را که در فتنه کوهی واقع بود پناه برده
سپاه اسلام متوجه آن قلعه گشته بجای رسیدند که کوهپایه شش بر فلک کشیده و پیرامون آن جنگل
که از تنگ آبک اشجار گذار باد در آن دشواری نمود یک طرفش بجزا خضر پیوسته در آنجا بیت نه
پیاپی مستعد نرم و پیکار گشته رو بمقابل آوردند و لیران اسلام بصره تیغ آتش بار و
خندک خارا گذار غرمن حیات دیران آنها را سوختند و باقی ماندگان آن کریم پیش گرفته
بالای آن کوه آسمان شکوه برآید تا چاه باه با سپاه اسلام جنگ و بال می نمودند آخر
دلب راج باستیای رعب و هراس بر سپاه خود و خالیف و یرسان گشته نزد ملک نائب
فرستاده تسلیم دیدای نمود و مطیع و ماکذا گردید ملک نائب آن لایت را بنایان گردان
سپرد و بجانب لایت جنت را روی توجه آورد و با کسان آن لایت زمسنگ و سورسنگ که
در بزو بودند از استماع این خبر با جمیع ده هزار پیاده با استقبال شتافته در راهیکه میان دو کوه

واقع بود دیواری ستیده و خندانی کفد به توپ و تفنگ مستحکام واده آماده و رزم و پیکار کردند
مجاهدان اسلام چون بان محل صعب رسیدند بضر توپ و تفنگ کار بر آن نمودن و آن تنگ ساختند و
از اینجا برب رشنگه و سورسنگه در صدد مدافعه درآمده و حرب عظیم نمود و خلق بسیار را کشتند و
اکثر تنه و آن ولایت بجزیره تنخیر درآمده مردم متهم منقض کردند و ذکر توجه ملک نائب
بغرم تنخیر ولایت و سنا و دیو و بیان محاربات و قو حاتی که مجاهدان اسلام و
چون ملک نائب با قبال تنخیر اکثر قلاع و ولایت قاسم کوته را در مدت دو سال حصار و قهر
از دست تصرف نگارایم نمود استیصال و سنا و دیو را که میان اجداد و فخره این بسیار پناه
و فیلان که شکوه و صحبت را به ملک تنخیر و دیو و پیش خصا و بهمت ساخته متوجه آن ولایت گردید و
قلعه یونوز را که تصرف برادر و سنا و دیو بود محاصره نمود و بجزیره و تنخیر ساخت و برادر و سنا و دیو را
وزن و فتنه زدند نگارایم را که رسید و معابد آنها را از پنج و بنیاد را از خانه خنایم بسیار بدست آورد
و بعد از آن که دیو و یونوز را که استنهار و سنا و دیو و سپاهش بود منقر کرد و اندک بعد متوجه تنخیر قلعه
که متفرق و سنا و دیو بود گردید و سنا و دیو و با پنجاه هزار پیا و ده لک و کماندار و پنج هزار سوار
و پانصد تنخیر فیان جنگی بعزم محاربه آورد و از جانب مجاهدان اسلام نیز صفرا کشته
بعد محاربه عظیم نگارایم نهیت یافته راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور رتاق بدست نموده دست قتل
و غارت دراز کردند و بجای صده قلعه که و سنا و دیو در آن متحصن شده بود بدروختند و سنا و
کس بخدمت ملک نائب با تحف و هدایا فرستاده و با عذر پیش آمده و پیغام داد که اگر ملک
موروثی بر من مسلم دارند هر سال مبلغ سی هزار من و چهل تنخیر نخل روانه درگاه خواهم نمود
ملک نائب که در باب صلح و جنگ از جانب تنخیر و دیو و رنبا و صلح و وقت غیبت
را مقرون با جابت ساخت فرستاده و باره تنخیر غایب لایق نواخت و اهل در اندک مدت
جمع قلاع و بلاد ولایت قاسم کوته و اطمینان کف در دایا اخضر منور سپاه ظفر پناه
گشت و ملک نائب در هر مکان امنی مقیم نمود و عرصه ای شش مثل بر کیفیت فتح منصور و سنا

شماره اول و طبع شده و در ذکر مخالفت عادل شاه با نظام
شاه و کشته شدن کشورخان و فتح قلعه و باز و برطرف
غریب و موافقت نمودن مرتضی نظام شاه با مشیر مار و سید
شاه و درستی بدقتی سخن سازی بعضی مردم و بیان بی مرونی نظام
چون والده ماجده مرتضی نظام شاه بی بی خوزه همایون که تثبیت همت مکتب از پیش خود
میکرد و اکثر کارکنان دولت را ساکت و اعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر سر
کار آورده بود ازین جهت اکثر دولتمداران و اعیان مشفق گشته مرتضی نظام شاه را بر آن داشتند که ولایت
خود را عقید ساخته بقلعه دولت آباد فرستاد و عین الملک و تاج خان برادران آن عصمت پناهی
که سردار سرداران بودند و جمعیت ده هزار سوار شایسته داشتند از بیم جان راه نشدند
پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن در سرحد از بغارت رفته و بنی عظیم سلطنت نظام شاهی
راه یافت علی عادل شاه از استماع این خبر فرصت غنیمت دانست و در اوایل ششصد
خمس و سبعین و تسعمایه کشورخان لاری را با جمیت هزار سوار و چندی از اهل اوجیه
تسخیر و ولایت نظام شاه بجانب احمد نکر نامزد نمود و کشورخان اکثر پرکانات که بر سر
لشکر بجا پرور و تاخت و تاراج نموده و برخی از پرکانات سرحد را بقبضه تسخیر آورده
از برای نظام شاهی که بعد از او اعلام جدال را فرستاده بودند در حوالی قصبه کج جنگ کرده
و در همان موضع جهت ضبط پرکانات قلعه در نهایت استحکام بنا نموده مسی به دیار و گردانید
در اندک زمانی تیار ساخته و محو از آتشباری اسباب قلعه داری نموده و محصول از آن حاکم برداشته
اراده تسخیر قلعه و بتلای دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی کتبته از روی
کتاب نظام شاه نوشت بدین مضمون که دولت آباد را دیده و دانسته بشنا باز که اشتیاق
اولی و انب اکمل متوجه آن حد و کرد و زیاده و یاستی را باز که از بدو الا مصحح
انچه بیند ز خویش خواهد دید و نظام شاه بدریافت این مضمون بسم برآمد و در باب

و در باب صلح و جنگ با امراء و مقربان در خواست لکنج نمود و بخواید بنواجر میرک در میر
اصفهان که در آن لکنج کینه خان مخاطب شده بود و همه ارسلان و اسب از سپاه انتخاب
نموده در ششصد و هفتاد و هفت متوجه دفع وی شد کشور خان اقسام و خنیه و بدرون
قلعه کشیده و مردم جنگی و آلات استبازی اسلحام آن قلعه نموده با تفاق فین الملک و
اکس خان و نور خان و غیره امرای عادل شاه را غلام جنگ شد لیک آن امر از استماع خبر
نظام شاه بیک ناکاه اجلت تفاق با کشور خان بی ارنگتاب جنگ کر خنجه متفرق گشتند
و به کشور خان پیغام دادند که چون ما را تاب مت بله نظام شاه نیست با محمد کر خنجه تاخت
و تاراج می نمایم تا نظام شاه مضطر گشته دست از تسخیر قلعه باز دارد و از جهت خط
ولایت احمد کر خنجه نبال ما شتابد و نظام شاه را که به اتصال کشور خان و تسخیر قلعه
اهم بود کس نزد ابراهیم قطبشاه جهت استمداد فرستاده خود با جمعیت اتحالی
بسرعت برق و باد بجای قلعه و مار و روان شد و کشور خان با جمعیت قلیل
قلعه متحصن شده علم را خد برافراشت و بقول صاحب تارخ فرشته چون در
نظام شاه نزدیک و مار و در بیک منزل رسیده در کنار آبی نزول اجلال
فرمود در آنجا قاصد های از پیش کشور خان کاغذی مبرمج آورد و نظام شاه
آن را داد اگر ده بخواند و از عبارت بی ادبانه آن مکتوب بر آشفته فی الحال
سوار شد و قسم یاد کرده همه خود که پای از رکاب بر نیارم تا قلعه را سرسازم چون
نزدیک قلعه رسید و دروازه آورد خانانان و مر قنای خان و سایر مقربان دولت
متر و دشنه معسود و من و هشتاد که طریق قلعه گشائی این چنین نیست که بجز دو دیدن و اراده
نمودن فی الفور این چنین قلع مستحکم مفتوح کرد و نظام شاه که بفتح قلع سنده بود قبول می نمود
بوجه من الوجوه ننموده گفت که دروازه را بتیغ و تبر در هم شکسته داخل می شودم که قلع
نرسیده آیهی نخواهد رسید و اگر رسیده کنار گرفتن فایده ندارد و باز دو نفر را در پیش

سلطان پوشیده بنمودند نخست ابانسه نمود چون عرض کردند که سلاح پوشیدن سنت نبوی
است و چون در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست گرفته روانه شدند درین اثنا توپیان و تفنگیان
و بان کاربان شمشیر و برون توپ و تفنگ و بان نمودند و در هر دو دهه و ده هشتاد توپ
و تفنگ و بان سمرعی دادند اگر چه ذی روح بسیار ضایع شده و آثار هول قیامت پیدا آمده و اصلا
آیینی بذات پادشاه مرقضوی خصال نرسید و غنائ را داده نه کشیده بجای رسید که
از دیوار چهار پنجاه کرختنفا فاصله ماند و یکس رایا رای آن نمود که در باب مرحت
سخنی بر زبان آورد و درین اثنا بهادران نظام شایسته به تیر اندازی مشغول شدند و
بجنگ عظیم در پیوستند که یکبار شور و غوغا و انداختن توپ و تفنگ با لکلیه بطرف شد
مردم مخیر و متعجب گشتند جمعی در یکچه کوچک را شکسته بقلعه درآمدند دیدند به تیری از پشت
قضا که کشور خان سیده مان بجای تسلیم نموده افتاده است و در قلعه احدی مانده سرش
از تن جدا کرده بر کنکره آویخته اند و نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت گشته سجده
سجده رکاء و فتح الابواب بجا آورده شادمان نشست و بعد ازین انجمنیکه رود او بوجوب
نوشته محمد قاسم فرشته پیش ازین بقید قلم آمد الحال انجمنیکه صاحب تاریخ قطعه
بمعرض بیان آورده مستظلم ملک سحریر میگردد و چون خبر نشدن کشور خان بعد از شاه
رسید بمقام انتقام درآمد و نور خان و عین الملک و ظریف الملک را با سپاه روانه
بهت تخریب و لابت احمد کرد فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بعبه م استیصال نظام شاه مشغول شد
استلوع این خبر نظام شاه متروک گشته بصوابید و ولتو با انجمنی مشتمله بر هیئت معتدلت و طلبان
با شرف بسیار صاحب رسولان بخندان بخدمت شهربار فرستاد شهر یار بعد دریافت کیفر حال
که اعانت بر میان بسته پس از اجتماع سپاه رایت نصرت آیت بجانب معکر نظام شاه
برافراخت و چون نوکب افعال بحوالی حوض گشت از زوال اجلال نمود ملک برید بخدمت اشرف
شهربار رستگاری و با اتفاق کوچ کرده چون موضع واکد ری که موعده طاقان بود رسیدند

نظام شاه حسنم استقبال متوجه کالاجو تره که بجیت ملاقات طبع انداخته بودند کردید و
این جانب نیز شهریار باجمعی از حضو صان توجه نمود و در آنجا استادان مسیرین و اجتماع سعیدین
و سن داد و بدست من غبار که دورانی که فیما بین بود آب داده و مرتضی نظام شاه مصحفی که مشهور
به تخط حضرت شاه ولایت مآب بود بمیان آورده مبانی اتحاد و یحیی را که در جمیع مملکت
ممد و معاون یکدیگر باشند بایمان غلام که ساخته بعد عهد و پیمان چنان مفرگشت که
که با اتفاق یکدیگر در دفع فتنه عادل شاه کوشیده در تسخیر لاهور و بجا آورد مآب بر آن مملکت
سعی موفور بنظر رسانند عادل شاه از استماع این خبر مضطرب گشته و اتفاق این دو پادشاه
محمول بر تخریک شاه ابوالحسن و له شاه طاهر علیه الرحمه نموده مشارالیه را از منصب پیشوایی
و وکالت معزول ساخته بر عین قیدش سندان داد و سید مرتضی که در آن آوان بسی از
بسباب از نزد نظام شاه که نیت بناد عادل شاه برده بود و بشاه ابوالحسن نهایت محبت
داشت آزرده گشته بخدمت عادل شاه رفته قصد نمود که بار و وی نظام شاه شتاقیه هر طرف
که تواند در تمهید مصاحبت سعی نماید بشرطیکه شاه ابوالحسن از قید ریائی بخشند پس در شب
از بیجا پور بجانب اردوی نظام شاه روان گشت و چون نزدیک آن لشکر رسید مرکب
یراق خود را در گوشه کشته تخت و هدایای بسیار از جواهر و نفایس اجناس با خود برداشته
بسرچاه حسین که در آن ایام بمخاطب خانخانان سرافراز گشته پیشوایی نظام شاه می نمود و در
تخت و هدایا که از این خاموشی ثبت هر چند خانخانان پرسید که موجب آمدن چیست هیچ
ن گفت بجز آنکه مراد حضور نظام شاه بر مدت پاره اردوی کار بردارم خانخانان بطبع تحایف که
که گذرانید و بود و در ساعت بخدمت نظام شاه رفته نوعی نمود که او را در حضور طلب منته نمودند
چون بشرف باطوسی رسید سر بر زمین نهاد و هر چند فرمان مبالغه می نمودند که سر بردار دستهای
می نمودند تا اینکه نظام شاه الحاح بدعوات او را متقبل گشت آنکه سر برداشته عرض نمود که حقوق
خدمت شاه طاهر علیه الرحمه برین دولت خانه بسیار است و اکنون پسر و شاه ابوالحسن را

بدولت خواهی این درگاه تهم ساخته مقید که ده اند اگر شمس بار از رزم عادل شاه باز نیاید
آن سید بیکجا بقتل خواهد رسید و اگر نوید رحمت از جانب حضرت شود بنده متعهد آنم که آن
سید را از قید برآورده در همین منزل بکوب اقبال برسانم مرقضی نظام شاه مال اندیشی کرده
فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه کرده مراحم شاهانه شامل حال او گشت مجموع رعایات و
باجات معتبره آن خواهد که دید سید مرقضی بعد از حصول جواب بروقی مراد فی الغور بسرعت تمام
به بیجا پور رسید هفتی که گذشت به دربار شاه ابوالحسن اعلام داد من بعد بخدمت عادل شاه رفته
حقیقت حال عرض نمود متعهد کردید که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف لایق بخدمت
نظام شاه روانه فرمائید بالیقین مراخت دوستی آن دو پادشاه بعد از مدت و دشمنی پهلای
خواهد کردید عادل شاه که خواهم آن پیرا مراد و می دانست بخر مصاحبت با نظام شاه را مانع
ازین نماند که غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف و نفایس بسیار بخدمت نظام شاه
روان کرد اینهمه و مشارالیه نوعی که احدی برآمد نشی اطلاع یافت در شب داخل اردو
نظام شاه گشته بواسطت خانخانان در همان شب احراز مشرف ملاقات نموده بدعای
خوش تعبیه ض ساینه از جانب عادل شاه در مقام عذر خواهی و تلافی مافات درآمده با
نظام شاه استوار داد که بحسب حیل و تدبیر که ممکن باشد شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برید
و شکر نموده محکمت تلکانه را با شهر بیدار و لیلی دوستی منازعی و مشارکی تصرف نماید
و خانخانان و سایر اعیان با او عهدستان گشته نوعی نمودند که مرقضی نظام شاه عهد و پیمان اگر موافق
بر سو کند کلام مجید کرده بود بر طاقی نسیان که نهشته ره نور و طریق بی عرونی و بد عهدی گشت و نه
ازین معنی آگاه گشته با حجت قلیل موازی با قصد سواره راه ولایت نوشین پیش گرفت سپاه
بر شکر و مات و حادثه عظیم روداد و شهریار چون به شمس بیدار رسید ملک برید پیشکشهای
لایق گذرانید و بعد از آنکه باز ماندگان شکر از عقب رسیدند متوجه دارالسلطنت
کردین بتدارک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

در اندک فرصت چون ایزد متعال شکر طغیان را با تطنم آورده
و ذکر مردای کجای سیف خان عین الملک خلف صبر
فخی خان عمر زاده ملک غفران پناه و کشته شدن او بفریب کینه
صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که سیف خان عین الملک بعد از ارتحال پادشاه مغفرت پناه جمشید
قطبشاه مدت یک سال جمیع مهابت سلطنت را در قبض و تصرف خویش در آورده تمام ارکان
دولت را بی اختیار و ساقط الاعتبار کرده بود و بسکام توجه خسریا در سلطنت بنابر عدم تاب
مقاومت با جمیع خویش بملکت برار رفت و عباد شاه وانی برانظر شجاعت و دلاوری جایگزین
نیز بر سوار بدو مکرمت نمود و در چند محله که آثار شجاعت و مردانگی از او بظهور رسید و روز بروز
حشمت و شوکت او متمیز گردید تا اینکه عباد شاه متوهم گشته با امرای خویش قرار داد که چون عیال
بقصد سلام آید او را گرفته مقید سازند و صبح زود کسب نزو او بطلب فرستاده پیغام داد که خبر بد
با معذوری چند بسلام آید و غافل از ترور عباد شاه با همزه جوان متوجه سلام گشت مردم
عبادشاهی حسب قرار او را در میان گرفته خواستند که و شکیر کند او برور بازوی شجاعت بآن
همزه جوان مخالفان را از حوالی خویش متفرق کرده آینده بمسک خویش پیوست بعد از آن هر چند در
عبادشاه در مقام اعتذار آمد مفید نیفتاد پس از آن عین الملک با جمیع خویش متوجه احمدگر
گردید و در بسکامی که ابراهیم عادل شاه و ارمایح و عبادشاه و ملک برید با اتفاق هم گردیدند
بته لشکر نظام شاه را احاطه نموده بودند و ارمایح کس بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داد و
تو چنانچه بدین نظام شاه متوجه عین الملک را طلبیده در باب رنمایی خود درخواست کشنج نمود
عین الملک معروض داشت که هیچ اندیشه بخاطر مشرف راه نداده متوجه احمدگر بایستد
این بنده سر راه مخالفان گرفته تو چنانچه را بسلامت با حذر میرساند فی الفور بیرون آمده
ممنوع بود که تو چنانچه را پیش اندازند نظام شاه کوی نمود و متوجه دار السلطنت گردید
عین الملک همه جا هست کرده از عقب سر راه و شتم آن گرفته تیغ آید از جواب داده

تو بچانه با خنجر رسانید و بعد از آنکه نظام شاه استقار یافته و راج را در مخالفت
با عادل شاه با خود متفق ساخته ارداده که مملکت او را با یکدیگر با ملت صغفه تقسیم سازند
و با اتفاق بجانب بیجا پور متوجه گشته عادل شاه را محصور نمودند و کفاره در معاقد و مساجد
اهل اسلام آتش زده علم فساد را فرستادند عین الملک سید یاسین اسلام دربار عام بخدمت نظام
آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجای رسید که تجار بهای مساجد تعمیر یافت اکنون بسیار
خویش کمر خرا و جهاد بر میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کفر است چه
تذلیل دین نبینم نخواهم نمود هر چند نظام شاه کلمات عسکر انجیر اوانوده مفید یقین و خوشنیت
از مجلس شاهی برخاسته فی الفور بخدمت امداد عادل شاه کوچ نموده راج پیغام داد که اکنون
من بعون الهی کمر حمایت دین اسلام بر میان بسته ام پیش از آنکه هم از قتل و قتل
قتال و جدال آنجا مد ترک محاصره بیجا پور نمود و بصوب مملکت خویش مراجعت نمائی و
الاستعد مقابله باشی که اینک رسیدم راج از غایت جلالت و دلاوری او اینک
گشته بصوب بیجا که مراجعت نمود و در آن نظام شاه قرین یاسین و حرمان بجانب خنجر
باز گردید و چون عین الملک تربیت یافته این دو دمان عالیشان بود و شهباز از
استماع مردانیکهای او قولنامه مثل بر اظهار مراجع و غیایات شانانه با تشریفات و
الغایات خسروانه فرستاده طلب فرمود بعد از آنکه سعادت بوسی مشرف گردید
شهریار مهد علیا همیشه خود تانی بی بی را در سک از دو اجتن کشید و میکندل را با توغ
در وجه جایگزین مقرر فرمود و بعد انقضای دو سال از جهت سرکشی و سبک سری
که در حجت او بود کرد طلال بر خاطر انور نشسته مشارالیه را مرخص ساخت که از دولت
و میکندل بهر طرف که خواهد بود و عین الملک بجانب بیجا پور متوجه گشت عادل شاه
که بر توجه او اطلاع یافت و ملک هون جهت او ارسال داشته به بیجا پور طلبیده
چند پرکنت معهود در وجه اقطاعش مقصد فرمود و صاحب تارنخ فرشته آورده که بعد

از وفات برهان نظام شاه سنجی ارکان دولت میان برایشیم عادل شاه و حسین نظام شاه
انواب مصادقت مفتوح گشته در سرحد طاقت کردند و لوازم عهد و پیمان در باب
انقاد و دوستی بجا آورده بمشقر حکومت مراجعت نمودند لیک در همان رزمه دی باز محبت
مبدل گشت و بسلسله حسدانی خواجه جهان و کئی که در آن ایام از ترس حسین نظام شاه کریمه بیچاره
آمده بود عدالت پناه و فک استخاض سولایو را فتاد و بدین طرح مصادقت و دوستی
انگند و سیف خان عین الملک سپه سالار برهان شاه که آن حسین نظام شاه متوهم گشته نزد
برهان عماد الملک بولایت برار رفته بود بحسن تدبیر و عدل های دل فریب نزد خویش آورد
جای اسد خان بوی تفویض نموده خطاب و القاب سیف اندو که القاب و محمد اسطفت الباهر
امیرالامرا سیف عین الملک سرور از کرده و آینده ولایت مان و مابین و دیگر پرکلمات و محبت
و پنجه از چون فقه غایت فسرده و در همان رزمه دی باسقاوب او و خواجه جهان و کئی چهر
سلطنت بر سر شاه عیسی ابن نظام شاه که پناه با و آورده بود و مرتفع ساخته اراده
نمود که او را بر تخت احمد کریمکن سازد و بعده قدم سولایو و کلیمان را بخوذه تصرف
در آورده چپه شکستهای سابق نماید پس با سپاه رزم خواه از بیجا پوزنضت نمود
شاه عیسی را بدو سه هزار سوار نظام شاهی که در آن مدت از سطوت و عظمت نظام
کریمه به بیجا پوز آمده بود و پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و ناگاهای مستحضر
مواعید خسروانه نزد اکابر و اشرف احمد نکر ارسال داشتند ایشان را بقصد قبول
سلطنت شاه عیسی تحریص و ترغیب نمود و چون احدی از مردم نظام شاهی بجناب
شاه عیسی میل نکرد نظام شاه از استماع آن خبر بالشدت کجک برهان نظام شاه
متوجه سرحد کردید عدالت پناه بخلاف عادت سرکج کشاده قریب ششک بنون
بر سپاه قنمت نموده با ستملاریف عین الملک در افروختن آتش جنگ عازم
و جازم کردیده کوچ کوچ متوجه سرحد گشت و عین الملک را بهر اول ساخت

حسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خان زمان بحسب سیغان و اخلاص خان
را معاده ای عماد شاهیهی هراول کرد و اینده ارا به بای آتشبازی پیش شکر بازداشت
سیف عین الملک بواسطه اظهار شجاعت و محسرای خدمت تجلیل بجانب خصم روان
شده از فوج قلب و وراختاد عادل شاه زردا و کس فرستاده پیغام داد که قاعده
هراول نیست که از قول بسیار و در کرد و سیف عین الملک جواب داد درست است
لیکن پیش آمدن و باز پس کردیدن مناسب نیست که موجب جرات خصم می گردد و دیگر
آنکه افواج خصم را اینقدر یار نیست که مثل من حمله و لایبجا ساخته پیش قدمی کنند و
خان نیز بجنگ در پیوست و بمجده نخستین توپخانه را بدست آورده و میجهای آهنی در آتش
و ضرب زن کوفته و خاطر از آتشبازی نظام شاه جمع کرده پیشترند و هراول او را که
عمده لشکر بود در چشم گشت و زده زده و فوج قلب رسانید نظام شاه با شکر خاصه
جین و فیلان بست نامی که جهت مقابله قول عادل شاهیهی مستعد و همیاد داشت بر سیف
عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کثیر از طرفین کشته شده زردا یکبار
که افواج نظام شاهیهی تنزل کشته گردید بایشان رسد که ناکاه بعضی از امرامانند
رستم نامی دکنی و جهان کبیر خان حبشی و غضنفر خان شیرازی که با میره عادل شاه
جنگ کرده منقرض شده بودند سپاه خود را گردآوری نموده بعد حسین نظام شاه رسید
سیف عین الملک بمشایه قوت نظام شاهیه مشرف بر فرار بود که ناکاه جسته و علم دولت
عادل شاه نمودار گشت و سیف عین الملک بابر عادت خود که در هنگام سختی معرکه میکرد
اسب بزرگ را بدو تهاوران و ترکش بزدان بداند که سوار داعیه گیر زندهار کشته باید شد
یا فتح باید کرد و کوه میان نا عاقبت اندیش بعض عدالت پناه رسانید که سیف عین الملک
چون پرورده خاندان نظام شاهیه است درین وقت دو ملک هوان از حسین نظام شاه
گرفته مطیع و نقاد شد و انیک از اسب فرستاده و آمد و راه سلام کرد و ابراهیم عادل شاه

که از پیش رفتن او بدکان شده بود این حرکت را بر حرام خوری سیف عین الملک حمل نموده
بجانب بیجا پور عطف خان بنده مود و چون سیف عین الملک افواج قول و چپته و علم را
بجای خود ندید دست از جنگ باز داشته و خواهرزاده خود را اصابت خان نام که زخم
منکر برداشته از اسب جدا شده بود در پارچه که پاسن پیچیده از معصه که بیرون آمده متوجه
بیجا پور شد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن بده منوره آمده یکی از معتمدان خود را بنحیت
عدالت پناه فرستاد معصه و ضداشت که اسباب و اموال باخته با اسب و قتی
آمده ام ضمیمه و خواجگاه ندارم که در سایه اش بنشینم اگر چندی نقد از خزانه مرحمت فرمایند
سامان خود کرده در طایفه خود هم بود عدالت پناه چون از ناخوش شده بود
جواب داد که ما را مثل تو توگر سخن شنود کار نیست هر جا که خواهی برو سیف عین الملک
که باتفاق خود تقصیری نگذارد بود ازین جواب بدیاری حیرت غوطه خورده باز پیام نمود که من
از روی صدق و اخلاص کمر جان سپاری بر میان بسته ام و پانصد شش صد جوش
و قرابت خود را درین محله فدای پادشاه گردانیده ام روی آن ندارم که با چنین
پریشانی جای دیگر بروم اگر عدالت پناه خواهند یا نخواهند ما چاکر و غلامیم و بجای
دیگر نمی رویم چون ازین سخن خلوص ادبوی از سر کشته بشام خرد می رسید عدالت
پناه لبسه نمود که گذارنده پیام را بطیب بخت تا دیب بنوازند سیف عین الملک مایوس گشته
باصحاب حل و عقد خود مشورت نموده باتفاق مر قاضی خان ابیخ و مرزا بیک خان سیستانی
و میان فتح اسر و علیخان از خطا هر بیجا پور کو چکرده بولایت مان رفته بعد را مکان دست اندازی
نموده مال منته و ان گرد آورده بر مردم خود تقسیم کرده ایشان را صاحب سامان گردانید و انچه
بعد اطلاع برین حال یکی از امرای خود را بانچه هزار سوار بدفع و حصار او مامور کرد و بکن رندی
مان جدال و قتال بمیان آمد و لشکر عادل شاهی نهیم که در عین الملک دندان طمع تیز کرده
محصل برنج آن ولایت و خاکی از سایر پرکانات دیگر مثل مریج و غیره نیز متصرف گشت و

بار دیگر جت قلع و قمع دلاور خان جتشی را که در او خسر و کسب السلطنت شده بود با جتشی
ده هزار کس نامزد فرمود و درین ده نیز سیف عین الملک با اتفاق صلابت خان بمقابل
شأنه دلاور خان را شکست داد و افواج عین الملک تعاقب نمودند و هر که یافتند کشتند و
اموال و اسب و فیل بدست آوردند و خیمه شکستگی خود را دزدید و پنج هزار سوار خوب
دو اسبه سه اسبه نزد عین الملک فراهم شدند عدالت پناه کت سیوم بامیت و پنج هزار
سوار و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شدند و سیف عین الملک سپاه خود را فرام
آورده در حصنه مان مقام نمود و عدالت پناه بنا بر توقف او در مان چند روز در
کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک که لشکر خود را فراهم آورده
مسند که بختن شده بود از اقامت عدالت پناه خود را صاحب وجود داشته فسخ
غریبت نمود و قرار داد که بدون جنگ دست از ان ولایت باز دارد و پس سه روز
پنی در پی فوجها ترتیب داده آوازه می انداخت که امروز نصف جنگ خواهیم کرد و
سه کت بجانب لشکرگاه عدالت پناه آمده باز می کشد، بنابراین تمام لشکرها
درین سه روز از صبح و شام مسلح بر پشت اسبان می ایستادند چون خبر مراجعت او
می شنیدند مانده و کوفه وقت شب بخیمه و خوابگاه خود می رفتند و در چهارم سیف
عین الملک چون صفها را بسته متوجه رودی عدالت پناه شده امرای عادل آند و زرشل
روزی دای دیگر دانسته هر چند می گفتند که ایک سیف عین الملک آمد ایشان باور نکردند و توجه
کنار زار نمی شدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف
عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی آنکه بهیچ اسباب
حرب کما سیفخی رود از د بجانب ابل لغی متوجه کرد و سیف عین الملک اندیشید و با اعیان و
امتراف مردم خود مشورت نمود و بکلی گفتند با فوجی که پسته یا د شاه در آن باشد جنگ نمی توان
اما مرتضی خان که سید مفسر و بلود و عین الملک مریدان با وی سلوک می نمود گفت خیر جنگ نکنند

ما خط برای حیات عین الملک این اقبال نیکو گرفته لغزمت قال سپه را جلو داد و پنج هزار
سوار که همراه بودند بیک دفعه اسپهپای خود جهاننده متوجه افواج خاصه عادل شاهی شدند
و مردم قول تاب آن حمد نیا در ده بی خستیا رخا که داند به بیجا پور رسیده بقلعه درآمد
در آن در چته و خیل و تو چانه واکشته اثنائیه سلطنت نصیب عین الملک گردید و خلل فاحش
در آن دولت خانه پدید آمد سیف عین الملک اکثر حاکم محروسه را متصرف شده در وقت
تور واکه دو کرومی بیجا پور است نزول کرد و عادل شاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید
و ابل لعلی کافیه لغت هر روز تا غایت ششصد آدود و انواع فراغت میرسانیدند و یکشنبه
که غله و آذوقه بغراغت برسد بنابرین عادل شاه برای دفع شر آن جماعت استلج از
رام راج نموده هفت لک پن نقد مرسل داشت را مباح برادر خود و یکش در ری را
بابیت هزار سوار و پنجاه هزار پیاده جهت دفع عین الملک روانه کرد و انبده
عسین الملک خواست که بر لشکر چینی که شیخون نزد و یکش در ری این معنی را در حق
حکم کرده که صغیر و کبیر ملازم پوشیاری بر داشته هر یک بار چه چوبی که بطول و دگر و نیم و
که باشد بهر ساینده بر سر آن بار چهار و غن چوب کرده به بند و وقت شب چون غوغا
بلند شود همه را بر افروخته شب را سپهر روز روشن سازند سیف عین الملک غافل از این معنی
و هزار کس از لشکر خود انتخاب کرده با اتفاق صلابت خان در سه کرومی بیجا پور بر پشت
شیخون نزد و چون زده زده بمیان اردوی ایشان درآمد خاص عام بر پنج مذکور
چراغان افروخته شب را مانند روز کرده اسیدند و پادشاهی چینی که می بضر بکشتک و
چوب و فنک بیک طرفه لعین پانصد کس محسبه او را با یک ساخته عین الملک و صلاتخان
راه فرار پیش گرفته و از کمال اضطراب راه لشکر خود غلط کرده بجانب دیگر افتاد و چون
از وقت گذشت و عین الملک پیدان شد و او از هکشته شدن و فتنه گشت لشکر و تفرق
شده هر یک بجای رفت و عین الملک و صلابت خان با دولت کس قریب و مبدع

نزدیک تو دو آمده چون آثار نجات مشاهده کردند و از لشکر خود اثری نماند پاهای بادیه گریز
بناده از راه مان بجانب ولایت نظام شاه گریختند حسین نظام شاه که از ودل پر خون
داشت بحسب ظاهر قولنامه در و مال خاصه بستمه مصحوب قاسم بیک حکیم فرستاده
بعد ملاقات این شرط گفت و شفقت بود حکمت پناه بجای آورد عین الملک بدو شرط
قبول این معنی نمود یکی آنکه نظام شاه باستقبال او از قلعه احمد نگر بیرون آید و دوم آنکه و روز
تلازمیت قاسم بیک دارد و بی و بطریق زمین باشد قاسم بیک هر دو امر را مقید شد و عین الملک
با دو سه هزار سوار متوجه احمد نگر گشت و در و کرد و بی احمد نگر فرستاده آمد و قاسم بیک جهت تفر
وضع ملاقات رخصت گرفته با احمد نگر رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور در کونین دیدند
خود رفته و روغن بلاد بر سر و رو مالیده بهانه انامس بر بالین بیماری کشیده نمود حسین نظام
جمعی از عساکر انماطمه و انزلیه و انان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت
جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیک بیمار است لهذا و آنجا او بعل نیامد باید که زو
روانه شوند که اینک باینرا باستقبال شما سوار می شویم عین الملک کسان مهتبه و مقید نزد قاسم بیک
برای دریافت حال فرستاد ایشان حال او را چنانکه بحسب ظاهر دیده بودند بحسب ضمایان
آوردند عین الملک لا علاج گشته همراه صلابت خان بشرفه قلیلی روانه شد و متجول خان که غلام و
بود هر چند از رفتن منع نمود و گفت بیماری قاسم بیک جعلی میباشد و صلاح امور و مفید نیافاد قبول خان
اندو بکین گشته از او جدا شده به لشکر حسین الملک رفته گفت که خداوند من چنان فرمود که تمام
لشکر کوچک و بهر بسیار پس آسپان ازین کرده مستورات را با بس مردانه پوشانیده جنیل
و ختم مسنده سوار می گشت و چون عین الملک نزدیک هتسبه بنکار رسید دید که نظام شاه
در صحرای مسطح بدین وضع ایستاده که بر اسب سوار و در خود و هیطان را ایستاده بود
کوچه کوچ ساخته اند حسین نظام شاه جمعی از مجلسیان خود را پیش فرستاده چند مرد را و
و صلابت خان را سواره با مردون آوردند و از عقب جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که

که پیاده باید شد لاچار پیاده گشته بیشتر خنده و در آشنای سلام کردن هر دو را گرفته
بالای میل سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون مردن
قصبه بخار رسید فیلبان چنانکه کسی واقف نشود هر دو را بموجب اشارت خنجر کرده
گشتند و اجسادشان بریزانده گشتند همین نظام شاه گفت که بجای بار از ترس مردند
پس جمعی را نافه و سر و مو و عورات و اموال ایشان بجنود آوردند قبول ندان
که گوشش برآورد اهل و عیال عین الملک و صلابت خان را سوار ساخته
و قریب پانصد سوار که من المهدی العبد در ملازمت عین الملک بودند همراه
گرفته و با اسب و فوجی متوجه ولایت شهر بار گشته و چند جا با مردم نظام شاه
که در نبال کرده بودند جنگ کریرانه کرده در قلعه دار سلطنت کوه کنگه سلطنت
رسانید و بقول تاریخ قطب بشاهی بجلدوی آن نیکو خدمتی بنصرت رسید
ذکر موافقت شهریار با عاقل شاه و فضل خان و ملک برید
بجست دفع مرتضی نظام شاه و بنظر رسیدن خلاف از جانب
عاقل شاه و اتفاق کردن با نظام شاه آمدن شهریار و بیان قانع بجلدوی
صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه نقص عهد و پیمان نموده
و طریق بی مروتی مسووک داشته کرد و بچنگ پیش ازین بقیه ظلم آمد از آن روز شهریار
تدارک و تلافی آن مرکز خاطر انور می داشت و چون فضل خان دستخط را و بود
بنابرین فضل خان را بار سال رسل و رسانیدن موافقت خود خواند فضل خان ششیر
پسر خود را با دو سه هزار سوار جهت تاسیس مهابانی و دستبرد و شهربار دست
شهریار بنابر صلحت وقت بهانه لشکر با جمعی از قربانان از دار سلطنت میران آمده و بتینا
کولاس و برید ملاقات شمشیر الملک نموده خاطر از مباحثات کنان خان چنانکه منضم بود
ملک برید نیز از استماع این خبر ملاقات شمشیر الملک و بعد تنهید مهابانی عهد و حبیبت

در باب دفع مخالفان بامیان مکه باتفاق کس پیش عادل شاه فرستاده شد ^{نظام} شاه
نمودند عادل شاه این معنی را فوراً عظیم دانسته قبول نمود امر باحضار افواج مفرقه فسرده
مرتضی نظام شاه از استماع این خبر اندیشا گشته بصوابد چکنینه خان بعقد مکه و میا
حایل شود بر سبیل استیصال بانگش بسیار بجانب بیجا پور بهضت فسرده و چکنینه خان را برای
مصاحبت با تحف و هدایای خردانه روانه خدمت عادل شاه نمود و چکنینه خان در ظاهر
ظفره ملوک بملازمت خایر گردیده و بعاذیر و پسندیر رنگ که درت از آئینه ضعیف عادل شاه
زدوده و ازین صحنه مقربان بارگاه را خورسند ساخته مایل بصبح که دانید تا اینکه همکنان
طلاقات آن دو پادشاه باهم مقصد نمودند چون این خبر بمساج اقبال رسید صلاح
در مراجعت دانسته ملک برید را در محافظت و تقسیم قلعیدرتا کسید نموده و شمیر الملک را
بخلقههای پادشاهانۀ نواخته خود بجانب دارالسلطنت توجه فسرده و بهیاسباب جنگ
پرواخته در ظاهر دارالسلطنت ریاست ظفره آیات را فراخت و از انجانب مرتضی نظام شاه
وسعه عادل شاه بعد طلاقات باتفاق هر یک متوجه ولایت تلکانه و بیدر گشتنیده
از قطع منازل علی عادل شاه در کنار حوض کتخانه و مرتضی نظام شاه قریب بحما
بیدرزول کردند و قیقه از وقایع تخریب محکمات فرو گذاشت نکردند شهر را از استیلا
این خلیفه دارالسلطنت را به آلات استیلائی و اسباب قلعداری استحکام داده
صلابت خان و جنبی خان که دو سردار بسیار نامدار بودند با ده هزار پیاده
چهار هزار سوار بر سر مخالفان نامزد فسرده و که فتراتی نمود و لشکر مخالفان را بتنگ آوردند
پیادهای منیر در هر شب تار کین نموده موازی و ویست سیصد نفر را از لشکر مخالف
کوشش مینوی بریده بانگ ظفره را معاوت می نمودند هر که بسینی می آورد یک هون و
هر که کوشش می آورد یک پرتاب افام می یافت و در روز صلابت خان و جنبی خان
دو لشکر بطور فتراتی بیکدیگر آمیخته شدند و راه آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند

ازین جت آن چنده دود پادشاه تنگ آمده دست از خا حمله شهریار باز داشته رضی الله
بعون مملکت برار و عی عادل شاه بجانب بنگا پور جهت تنخیر آن ممالک عن
یکران غنیمت محطوف گردانیدند و بنا بر خرم و احتیاط که مبادا شهریار سهنگام غنیمت بخرم
تنخیر احمد نیکر یا بجا پور توجه نموده ماید هر یک از این دو پادشاه یا نزاع نهرا رسوار انتخاب
از جانب عادل شاه کامل خان و یار قلی بیک و از جانب نظام شاه مرزیا دکار و
خید سلطان ابی سالیاری نصب گردید بصوب کوناس نافر و دنده بعد
از این بجانب مملکت برار و بنگا پور نهضت نمودند و کرا نافر و دنده مودن شهریار
امرا و خوانین اجتهت تنخیر جوت را و دیو نایک و هو جل نایک
و غیره سرداران برکی و نصرت یافتن سپاه مضور برایشان
ضابط تاریخ قلیشاهی آورده که عی عادل شاه سهنگام توجه بخدمت تنخیر ممالک جدید
و ملکانه قولنامه و تشریفات فرستاده جوت را و دیو نایک و هو جل نایک را
بمجا و مت خویش طلب نمود و آنها با دود نهرا رسوار جهت امداد متوجه اردو علی و دل شای
گردیدند و چون پیش از وصول آنحضرت منازعت بمباحثت بدل شد و عادل شاه روانه
بنگا پور گشت سرداران برکی بی امل بولایت تنخیر یار در آمده خرابی بسیار بطور رخسار
شهریار با پنج هزار سوار از هکر منصور انتخاب نموده لبردار سی صلابت خان حمید خان
و جیشی خان بجهت مدافعه آن قوم نامزد و قه مود چون لشکر منصور تریب به لشکر برکی
رسید سرداران لشکر برکی بغیر هم محاربه پیشتر آمدند و کار بجبال و قتال انجامید
بهادران جانبین داد مردی و شجاعت دادند و در اشنای کرچی بازار محاربه صلابت خان
بر قلب لشکر کفار زد و با جوت را و حربی در غایت شدت بوقوع آمد متغایر حال
سرداران دیکر حمله آورده و تزلزل در ارکان ثبات کفار نا بکار انداختند و با جوت را
و هو جل نایک که حرم عادل شاه همراه آورده بودند بصد ممت حرم بابر سپی سوار نموده بکشت

بیرون رفتند و غازیان اسلام تقاب کرده و فیل فتح لشکر و فیل فتح جنگ و نشان باری برآید
که علی عادل شاه از نهایت قبح بخت را و از زانی و مشتبه بود بدست آورده و چند کس
از رؤسای آن قوم را اسیر گردانیده بقیع و غیره زنی مراجعت نمودند و غایم را با اسیران
نظر مایلون در آوردند و امراد بهادرانیکه در آن محله که آثار شجاعت بظهور رسانیده بود
بناصب بلند و انعام و اکرام ارجسته و تکرار کردند و ذکر نام فرمودند و چون
شیراز امیر شاه محمد انجو را بخوار بکشیدند نظام شاه عادل شاه سیاه منصور
دست و او بستان قطبشانی فرود که سرداران بر ترضی نظام شاه و علی عادل شاه که
با جمیت سی هزار سوار میرسد کلاس جت در است ولایت آن دو پادشاه چنانکه سابقاً
ذکر شد نامزد شده بودند چون بخالی که کلاس رسیدند دست تجزیه ممالک بیدرو
میرسد کلاس کشوده دقیقه از دنیا تو بیدار و فرو کشیدند شهر بار از استماع این خبر نبشت هزار
سوار انتخابی بسیه سالاری سیاه امیر شاه محمد انجو بجهت مدافعه آنها نامزد شدند
و شجاعت و امارت و شهنشاه در احیین بیک ترکمان را که از بنی اعظام شهریار بود و با چهار صد
جوان غریب ترکمان همراه امیر شاه محمد انجو روانه نمود و بعد از قطع مراحل چون سیاه منصور
با این کلاس و بیکور رسید سید حیدر نامی از سرداران نظام شاه که با دوسه هزار سوار
و سیه هزار پیاده در قلعه و بیکور بود از استماع خبر رسیدن سیاه منصور از آن
قلعه بیرون آمده در مقابل لشکر منصور صف آر اکت مرزا حیین بیک با جوانان ترکمان
و غریب حمله بر سپاه مخالف آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیده تزلزل در بنای ثبات
سید حیدر و اتباعش انداخت و آنها را بهریت داده روی بهت به تخییر قلعه دیکور کرده
ببر و قهر آن قلعه را مستحق ساخت روز دیگر سپاه منصور از آن مقام کوچ نموده با این دیکور
و قندار قریب لشکر مخالف لشکرگاه ساختند و چون مخالفان برین حال اطلاع یافتند نیستاد
بوسر را و گونی را و را با شش هزار جوان و دیان سواریش فرستادند و از چنانب امیر را و

حسن بیک و علی قلی خان و شاه قلی بیک و عزیز بیک و دیگر دلاوران غریب و ترکمان متوجه
محاربه مخالفان گردیدند مخالفان ایشان اینبار قلعیت در حساب نیاورد و پیشستی
در جنگ نمودند و چهار صد جوان لا ورنه را در بارش هنر اسوار را غروب آفتاب کا زار
نموده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و بعد غروب آفتاب بغرضی به لشکر منصور پیوستند
روز دیگر سپه سالاران نظام شاه و عادل شاه موازی بیست هزار سوار از تمام لشکر خود
انتخاب نمودند و معبد که جدال فرستادند و امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین بیک و علی قلی خان
را با چهار صد جوان غریب و ترکمان در مقابل فرستاده صلابت خان افشار را با ده هزار سوار
برسبیل و متعاقب ارسال نمودند خود با بقیه سپاه و قلب لشکر متفرک گردیدند و متفرک گردیدند
گردیدند آن روز ویران هر دو لشکر و آدمی و مردانگی داده و نیروی بازوی شجاعت
تنج در یکدیگر میخساراند و بهادران لشکر منصور تیغ آتش را بر انجمن سوزی حیات و شمعانی رخسار
نموده فوج مقابل را منزل و پستی ساختند و مخالفان از هر اسب بقیای شب کوی نمودند
یک منزل عقب نشستند و سپه سالاران نهریار تعاقب کرده و در برابر آنها چینه و غرک و باران افشانند
روز دیگر مرزایا و کار سپه سالار مرقضی نظام شاه بتدارک مافات موازی ده هزار سوار
از غریب و حبشی و دکنی از لشکر نظام شاهی و عادل شاهی انتخاب نمودند و صف را مقابل
گردید و ازین جانب امیرزاده حسین بیک و علی قلی خان و باقی بجهاد ان غریب و ترکمان
بی رخصت سپه سالار لشکر منصور از روی جلالت و معبد که جدال آوردند و سپه سالار
بعد اطلاع بر توجه ایشان بر زمگاه صلابت خان افشار را با ده هزار سوار از عقب بحد و
فرستاد و دلاوران جانبین جنگ در پیوستند و پای ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند تا
هنگامیکه شهسوار سپهر از هول آن واقعه بجمار مغرب شتافت و فاجعه این آتش قاتل متهب
بازار جدال کرم بود دست قابض ارواح از کار نمی آسود و در آن روز از امر و سرداران نظام
امام قلی بیک و یاقوت خان حبشی و یوسف آقای ترکمان با دیگر جوانان نامی و از لشکر منصو

شاه علی یک انشار و امام علی یک ترکمان با چند جوان دیگر جان ملک الموت سیروند و علی قلیان
زنجی کرد. به آخر الامر سپاه منصور بقلب و سپاه مخالف مغلوب و بیت روازم که به لشکرگاه خود آورند
و قایم است یک ماه بدین آئین هر روز غیاثی جنگ بود و دست عاقله ابواب عساکر روی لا و
می کشند و اکثر اوقات لشکر شهریار بظالیت اختصاص می یافت و لشکر مخالف نکشت نمی نمود
می کشند و قایم نگاران اخبار هر روز به حضور میفرستادند و چون اکثر فوجات بسبی و کوشش
امیرزاده حسین یک و بهادران کمان و خراسانیان به ظهور پیوسته بودند و سرداران و دلیران
و کین در آن بودند پادشاه که قتال ننهاد و بود و فرمان میاویون با اسم امیر شاه محمد انجو و سایر
سرداران و کئی شش فاسد و ریافت که به سرداران غریب تا این زمان چنان مشغول و عاقله شاهان
نگردیدند که بعد از آن و سیداران و کئی بهادر اکثر معارک و لاوری ظهور رسانیده مخالفان با
درهم شکسته اند و امراء خود این دینی که از عهده چند پرورده لغیم این درگاه اندامی در
معرکه قتال ننهادند و مراتب جوان سپاری به قدیم رسانیده اند و برابر این تفسیر
به ترتیب غضب سلطان شامل دالی ایشان خواهد شد چون مشغول فرمان معلوم امر
دسرداران و کئی کرده از غضب شهباز اندیشیده و مجمع بخدمت شاه محمد انجو
رفته خاطر نشان نمودند که در جمیع معارک ملایقه غریب و ترکمان پیشین دستی نموده با مخالفان
در مقام مجاربه و مرجع آید و به جای کئی که نمی شناسد از میدان نبرد می ربایند و ملقب آنکه ما
با بندگان نیز بجانب دیگر نافر و شویم با بجا و به پیش آمده به کمال سعی و کوشش دشمنان را
مکنه می سازیم تا در حضور پادشاه آبروی پیدا کنیم امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین یک
و علی قلی خان و سایر جوانان غریب و ترکمان را غلبه دادند که فرمان میاویون تا بکند
تمام شرف صدور یافت که طایفه ترکمان به غریب روانه شدند و ولایت عادل شاه گشته
است و تاج در آن ولایت افتد و زندیون ایشان حسب الحکم متوجه ولایت و نمان
کرده و دست بقتل و تاراج برکشادند که تا کنون چندی به نمان رسید که بسبب فرستادن

جهت تاخت آست که امراد سحراران دکنی دست بردی بخانان بنوده فریدآبرود درگاه
پادشاهی پیدا کنند امیرزاده حسن بیک و سایر بهادران غریب از اجتماع این مقدمه
پریشان و تاب شده فی الفور برپا و پایان برنی رفتار سوار گشته بصوب محله که حرب و قتال
توجه نمودند و ازین جانب امراد سرداران دکنی از رفتن بهادران غریب خاطر جمع نمود مسلح
و مکمل مقدم در میدان مبارزت نهادند و مخالفان فوج را اندک دیده از اطراف حمله آورد
بجنگ در پیوستند و امراد و بهادران لشکرش در دست تیر و تیغ و تبر برده آتش بیکدیگر مشتعل ساختند و
در عین که می جنگیدند سپاه بهر دو پادشاه جهت تدارک شکستهای سابق برین از لشکر خود
بآنها رسیده بود و دل بر مرکب آنها و با موازی می جنگیدند و سوار فیلهای که پیشکمر را پیشانی خسته
از اطراف سپاه منصور را که کرده در میان گرفته و جنگ عظیم روداد و چون خندان اخلاف
مضامین بودند و یکدیگر را رسیده بود که چشم زخم به لشکر نظر اثر رسد که درین زمان امیرزاده
حسین بیک و علی خان بهادران و دیگر رسیدند و بشاهد جنبه کی لشکر دشمن بمانند
شیرازیان میان آن دو لشکر کینه کتر درآمده و حمله اول بسیار بی از رن و ران و
بهادران لشکر مخالف را از پا آورده و یک فیل نامی جنگی را پیش انداخته متصرفان
را از هم شکافته خود را تسلیم مخالف رسانیده آن ظلم را تسلیم ساختند و روانه بهادران
لشکر ظفر اثر از اطراف به سپاه ختم حمل آورد و لشکر مخالفان را به بندگی گردانیدند و آنچه
درین واقعه بسیاری از معارف و سران مخالف اسیر و دستگیر گشتند و قریب سه هزار
اسیر عرفی و عاتقی و غیره با چند سوار فیل مست و غنائیم و اسرار بسیار به دست سپاه
نصرت شاد درآمده و بعد ازین فتح بسیار مال شاهی و نظام شاهی را دیگر کتاب و کتابخانه
و اکثر زخمی و پریشان حال کرده و متوجه زنایت خود گشتند و امیرزاده محمد انور حقیقتاً
فیروزی لشکر منصور و مستقیم بیک تحریر نموده روانه حضور گردانید و کمر و وجه شکر برپا
بهر حد بیجا کرد و مشرف گشتن شکر یک راج بهایار مستحق شد و

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و سید عادل شاه چنانکه قبل ازین مذکور شد در نزاع نمودن با شهریار کاری از پیش برده مراجعت نمودند علی عادل شاه بنی استرهای شهریار بقصد تخیر مملکت بجا نکرد و قلعہ آن با سپاه پیچید و عدوچه نمود و بجا آن قلعہ پرداخته نکرانج والی بجا نکرد چون قوت مقاومت با عادل شاه نداشت از روی اضطراب عرض داشت با تحف لایق بخدمت شهربار فرستاده استمداعی امداد نمودند با سپاه کینه خواه بر سر حد بجا نکرد نهضت فرموده فرمانهایون بامیر شاه محمد انجو فرستاد که بآنکه خویش از ولایت عادل شاه که متصل بر حد مالک محروسه است مرور نموده و آتش غارت در آن ولایت افروخته بزودی خود را به لشکر خلفه از ملتی گرداند و چون فرمان واجب الاذعان بدور رسید حسب الحکم عمل نموده در مابین سرحد بجا نکرد بشرف پا بوسه مستحبه کردید و از آنجانب سر نکرانج بآنکه منصور ملتی شده بغیر ملازمت فایز گشته و پیشکش لایق از نظر انور گذرانیده بنوازش شاهی سرخواری یافت علی عادل شاه از استماع این خبر از محاصره قلعہ بجا نکرد که نشسته و ولایتیکه بدست آورده بود باز گذارشته متوجه بجا پور گردید چون مہیان این خنبه بمسابع اجلال رسانیدند شهریار سر نکرانج را مشغول عواطف خمر و ساخته رخصت انصاف ارزانی داشته بمقتضای جلال معاودت فرموده ذکر نام فرموده مودن شهریار و لاسپاه نصرت شعار را بجهت تسخیر ولایت کوندر بیرسپه سالار ملکی حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتیکه در آن آوان و نمود و بعد از آن نام فرموده مودن امیر شاه میر را برای تحیر آن قلعہ و مفتوح شدن آن سعی امیر صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که و سیکٹاری پوری تراج و زرنک را و در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بنال مبلغ دو دیک ہون برسم حاج و خراج از ولایت کوندر بیر خندانہ عامرہ ارسال می داشتند و در ادیل سلطنت شهربار نیز جاہ و پیمای طریق متابعت بودند و چون شهربار را

الواب مناعت با نظام شاه و عا د شاه مفتوح شد کفار فرصت نقتنم دانسته باب متابعت مشد
ساختنند بل بقدیم حرات از کنا رندی کشنا بجانب کونڈلی عبور کرده دست تسلط ولایات
کونڈلی و آنخ و در از نمود و فراحت بحال رعایا و ساکنین آن شهر زمین میرسانند ملاجر هم ششم
بعد اطمینان خاطر از اندیشه مناعت آن دو پادشاه عالیجاه هکلی همت بر جو که دین آثار فر و نظام
مقصود گردانیده بعد چند سال که سپاه آسوده حال گشت بر تو اتفات بر اجتماع سپاه ظفر پناه انداخت
و در اندک فرصت سپاه بسیار از پیاده و سوار فراهم آورده سیادت پناه میر عا د الدین شیرازی
را بخطاب حیدر الملکی سرفراز گردانیده و سپاه و امرای دیگر را همراه داده سپاه سالاری
غریب از غنچه به تسخیر قلعه کونڈیر نامزد فرمود و دوسر داران و غیر با عساکر منصور بولایت
کونڈیر آمده اولی متعلقه و نیکدکنده را محاصره نموده باقبال خداوندی سخن نمودند و بعد از آن بسبب
حصار گنج کوه که گستوری رگیا و مدد بانی چنیا که جمعیت بیست هزار پیاده در آنجا اقامت داشتند
متوجه شدند و مجبور و وصول آمدن مفتوح ساختند و بعد از بیست و پنج روز احوال انحصار همان کریان غریب
بسبب تسخیر قلعه که هم معطوف داشته آنحصار را امر کرد و در میان گرفته در همان روز تسخیر پذیرد و فرزند
و بعد جمعیت خاطر از تسخیر قلعه که در حد و کونڈیر بود و توجه تسخیر قلعه فلک ظفر کونڈیر گردید و چون
بحوالی آن قلعه رسیده شروع محاصره نمودند و در خلال آنچال از جانب شهر بار فرامانی بنام حیدر
و سایر امر و خوانین رسید که بعضی استقیا باغی و راجد های طاعنی مثل گو مدی تینا و مدد بانی چنیا و
گستوری رنگیا با یکدیگر متفق شده موازی سسی هزار پیاده فراهم آورده اراده شبنجان بر لشکر
ظفر اندازند باید که مجبور و وصول فرمان بها لون دست از محاصره قلعه کونڈیر باز داشته متوجه آسمنا
گردند و بعد اطمینانی نایه شتر آنجماع باب شمشیر به تسخیر قلعه کونڈیر پرداختند حیدر الملکی
و سایر مرداران چون بر مضنون اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بجانب مخالفان
شتافتند کفار بعد از اطلاع بر توجه سپاه نصرت نیاه متحاکم جدال و قتل در اند
بعد وقوع محاربه کفار پشت مبر که داده راه نهریت پیش گرفتند و غایب میان تعاقب

نموده اکثر را مقتول و مخرج ساخت بفتح و فیروزی معاودت نمودند از اینجا بهوشیار
و خبرداری شهریار را که لازمه کشورست تائیت قیاس باید کرد که در چه پایه بود که سی
پایده در جنگی فاصله ثبت کرد پس از لشکر مضبوط جمع شد انتظار فیست میکشیدند
سیه سالار و کسی دیگر از لشکر اینرا اطلاع بر آن حاصل نشد و آنحضرت از ده روزه
فاصله براراده فاسد لشکرکان واقف گردیده امر فرمود تا سپاه حضرت پناه پیشدستی
دمار از روزگار آن مدبران برآوردند با حمله بعد از این فتح عظیم حیدر لک و سا
سرداران قلعه کورم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلعه و بقاع
در سجده واقع بود از طنطنه دلاوری سپاه حضرت پناه مطیع و متقاد گشته حصار
را تسلیم اولیای دولتی نمودند بخلاف مردم قلعه پلم کننده که باستطلاح حصانت
و وفور اعران و انصار و غریخته مالک از گردیدند بنا بر این حیدر لک و غیره هر داران
همت پیشگیر آن نگاشته در اندک زمانی مفتوح ساختند و بعد از این حیدر لک آن قلعه
لقمه نموده و جمعی از دلیران کاروان سپرده با مایر امر اسباب قلعه کشانی همراه گرفته
قلعه گوندگیر و دیس از وصول بدان تسلسل بمحاصره پرداخته و سیبها پیش برده جنگ
در پیوستند و چون مدتی بدیدند فتح گوندگیر ثریا نظیر که بر قلعه کوی در غایت ارتفاع واقع شد
صورت نسبت شهریار زنده آل طه و یسین میر شاد تعی معروف بمیر شاه حیر را جهت
آن تسلسل روانه فرمود و بعد وصول آن قدوة التادات نیز تسخیر آن قلعه چند روز در حیر
تاخیر افتاد امیر شاه میرامرا و خوانین و بهادران طرفین را از غضب شاهی ترسانیده بفرمود
تا توپچیان توپها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اسباب
آن حصار را در هم شکند و امیر شاه میر با جمعی از بهادران مثل علی قلیخان و غریخان
و نور بیگ بجانب دروازه شرقی حصار شتافته محاسدان را بر جنگ و حسب الی تحریص
نموده متعارف اینحال هزار سوار دلاور از قسطنطنیه بیرون آمده بقصد محاصرتنجه سپاه کشتند

قبل بر دنام را پیش انداخته یک محکمه که آن مدبران را منهدم ساخته آذر واره
قلعه تعاقب نمودند و قبل بره بقوت تمام مصلح در واره را از جابر داشت و متعاقب علی تسلیم
و غریبک و نورخان و دیگر غازیان قدم در واره نهادند و بصره بیشتر و آذر واره قلعه
را از قبضه تصرف کفار بر آوردند و مجاهدان از اطراف متوجه گشته بر بر و ج خرم حرم و قلعه
بعون ایزدی در شهر صفر سنه ۹۸۸ سبع و ثمانین و تسع مئده ساختند سر دار کفایت راج و اما در
را امران را اسیر گردانیدند و او ایامی دولت قاهره در اندک زمان جمیع قلعه و بلاد کوندر بر
سر حدیچا که بچند تدبیر تصرف در آوردند و بعد ازین فتح امیر شاه میر بعضی امراد سر داران
بجای قلعه و ولایات مقرر نموده خود با غنایم بسیار تراج را همراه گرفته بصوب دار السلطنت
متوجه گشته بفرسایط بوسی سر فرار و بواسطه خبر وی متذکر گردید - ذکر آمدن میر
ابوالقاسم از جانب مر قنقی نظام شاه بجهت تمسک موافقت و
فرستادن لشکر بر سر و مقتول شدن علی عادل شاه بنحیر سید
خواجہ سرامی بدینما و آوردن آنکه مر قنقی نظام شاه بعد از فتح برابر بواسطه خط و
یا از علو بهت قریب شش سال کوشه غارت اختیار فرمود و غیر از یک یا دو خندکار
نزدیک خود نگذاشته محلات پادشاهی را بارکان دولت مثل اسدخان و صدیق خان و عوی
نمود و ایالت ابرگاه کار عمده پیش میآید و عرصه نوشته بجنوری فرستاد و آن والی گوشه نشین
جوانی در کمال عقولیت بقلم میآورد و هرگاه همی بخاطر مایهوشش میر سید رقعہ بدستخط خاص نوشته
و فرین اصبا و کرده نزد ایشان میفرستاد و محلات بر حسب دلخواه سرانجام میافت و
بقول صاحب تاریخ قطشاهی در ایام عزت تسخیر مالک بیدیش نهادن ساخته و رقعہ بطرز
موصوف تسلیم نموده با جماع سپاه فرما داد و چون با ممکنان ظاهر بود که بدون موافقت
باشهرار تسخیر بیدر قفسه است قدوة الشادات میر ابوالقاسم را بخدمت شهریار
فرستادند تا بخبار طلال بزال معذرت شسته صمم مصداقت را بر وجه دلخواه رساند

آل رسول عا لمرتبت بعد فایز شدن بشرف ملازمت بحسن تقریر کرد و کدورت از خاطر هایلند
رفته نوعی نمود که شهریار امیر شاه میرزا امیر شکر ساخته باده بنزار سوار بزد از جانب
مرتضی نظام شاه میرزا یادگار و محمد خان و شاه وردیخان باده بنزار سوار پیش از رسیدن
مقصود کجالی بیدر رسیده تزلزل در اساس استقامت ملک بریدند اقتدار ملک برید مسراسیمه
شده استمداد از خدمت علی عادل شاه نمود عا دل شاه و ده بنزار سوار بکمال افرستاده او را از
تقصیر محاصره دشمنان رها نیکو نیکو عا دل شاه با وجود انصاف بجمع صفات حمیده و خصال
پسندیده کثیر المباشرت بود و به سپهران مبعیج الوجه ملیح العذر امیل تمام داشت چنانچه دو خواج
سرای صاحب جمال را که در سر کار علی برید بود و ند طلب نمود علی برید بنا چاری آن
خواج سراسر ارادانه سچا پور کرد دانید و چون آن هر دو خواج سراسر بحضور رسیدند و بر سبب
طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواج سراسر که بزرگتر بود و بهتر کار دی در شور و ال پنهان
کرد و بعد از ملاقات پادشاه را بوصول خود امیدوار ساخته بلامیت و چاپلوسی تمام دعا
کار بشب انداخت و پس از انتظار بسیار چون روز عمر پادشاه بپایان رسید با اتفاق خوا
سرای دیگر بچرخ خالی از اغیار درآمد و چون طالب وصال گشت آن کار در نمی کاری
علی عادل شاه رسانیده بعالم عقی فرستاد و این حادثه عظمی و واقعه کبری در تاریخ شنب
نخ شنبه بیست و سوم ماه صفر سنه ثمان و ثمانین و تسع مائه و نموده مولانا محمد مشهد
المتخلص بر فضائی مرثیه و تاریخ شهادت آتشاه عدالت پناه بدین پنج در سبک نظم کشیده آ
قطعه آمو که دست اجل و حسن عدل و داد و نخل قوت فکند شلخ مروت بریدیم
فلک خسروی گشت ازین اجرا به مهر کرم محقق ما و سخنانا پرید به خسرو عادل لقب شاد
نام آنکه به ظلم بدوران او کس نشنیده و ندیده و وقت و ادع جان نامزد و تلخ کام به از کف سا
دور شد شهادت چشید به نشتی دوران غیب ازین تاریخ آن به بر سر دفتر نوشت شاه جهان
شد شمشید به ذکر جلوس ابراهیم عادل شاه ابن طلاس ابن ابراهیم

بر سر بر سلطنت چون علی عاقل شاه دلاور این سپنج ستری فانی بخوار حست نیزانی انتقال نمود ارکان دولت
برادرزاده آن خسرو دریا دل ابراهیم بن طماسپ بن ابراهیم عاقل شاه که بس ده سال
نرسیده بود بر سر سلطنت نشاندند و آن بهرام رزم و پرویز بزم با وجود صغر سن
صید و لهای خاص و عام بحسن کلام و دود و انعام فرمود و چون مقتضای سن بهرام
ملکی و مالی نمیشد پادشاه در ابتدا هیچ سبوس چنگس از امر می درگاه نوبت نبوت بخت نقدی
کمی برد دیگر غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت بقضه اختیار آوردند و بعد کاخان کنی از امر
عاقل شاهی که سابقا نسبت به علی عاقل شاه غایت اخلاص ظاهر ساخته از حرمان امور سلطنت کمر
بود و در وقت بر جهات ملکی و مالی استولی گشته متعلقان معتقد خود را در حوالی و خوشی پادشاه جهت خدمت و بجا
بازداشت و شانه و ارقعه نیز از جانب خویش نصب نموده سلوک سخن پیش گرفت و پرورش و تحریک
به چانه بی بی سلطان زوجه علی عاقل شاه بازگذاشته و فرامین استمالت بسپاه و اشرف مملکت مزبور
دراشته و در تملی خاطر کوشید و هر روز غیر از چهارشنبه و جمعه وقت چاشت پادشاه را از حریم سرا
بیرون طلبیده بر تخت کامرانی مانند پادشاهان عظام و خسروان و الامقام شهنشیر و انبیر و بابر
عام داده خاص معام را بر زمین بوس و سلام شرف می ساخت و حضور پادشاه هر کس را فراخ
حال مباحصب و نوازش همامی نواخت و چون دو ماه رمضان گذشت مقتضای این مصرع
لونی ز نسیم باده لب ستانرا از استقام شراب استقلال دوروزه بخود و مخمر و گشته نسبت
به چانه بی بی در مقام بی ادبی شد و آن عقیقه دوران آتش غضب و انتقام افروخته در صدر
تفصیح و می گشت و بجای کشورخان که از امر امی معتبر آن درگاه بود و بخت میاید که کامل حال این
منصب و کالت نیت صلاح و ران می نمیم که دفع تسلط وی نموده آن امر متوفی فیض نایم با یک
مخبر و او را از زبان برداری و اسهل و ناخیر که موجب از یاد قوت او متروانداری حاجی
کشورخان بآن نوبت مستقر گشته برنی از مردم اشرف را با خود معتقد ساخته با چهارصد
سوار خاصه تمام براق و تکیه کامل خان رستم محل نشسته بود و دیوانه میگردید یک ناگاه

به قلعہ درآمد و دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهمانه دار را مقید ساخته متوجه سبز محل شد
کامنان که از بازی روزگار غافل بود در آنوقت آگاه گشته بسر سیم بجانب عمارت حرم سر روان گردید
بدان امید که چاند بی بی سلطان حمایت نماید خواهجہ سیرایان کہ در آنجا حاضر بودند و با وی دم مصافقت
سین و نیش آمده در گوشش گفتند کہ این امر تحریک چاند بی بی سلطان واقع شدہ پناہ با وجہ
خلاف عقلت کامنان غریب بجز آنکہ گشتہ چون میدانست کہ دروازه قلعہ بدست خضم است از پس
عمارت پادشاهی خویش آمد و از قلعہ رسانند بجان اطعمی آتش فتنہ جانور مضطرب حیران
خود را در خندق کہ معلوم از آب بود انداختہ و شت نا کردہ کبار رسانید و چون اندک مهلت در زیر
او بود و بیکس از مردم شهر او را شناخت و کامنان بیباغ دوازده امام کہ در کنار خندق قلعہ
ارک واقعت درآمدہ در پناہ درختان بسرعت تمام بحصار شهر کہ ارتفاع آن قریب دوازده
گز شترعلیت رسانیدہ بی امداد احدی عازم نہ و آمدن شدہ دستار و کمر بند و شال و دوش
اند از خود را بیکدیگر بستہ بطریق کندہ رنگرہ دیوار مضبوط کرد و بدست یاری آن پائین آمدہ و آنوقت
بیرہم یکس بسر وقت از نرسیدہ پیادہ مضطرب بسترل خویش کہ در بیرون شهر داشت رفقہ در
تنبہ و استعداد گریزند حاجی کشور خان غیرہ چون انجمن جلدی نسبت بہ او بجان نکردہ بودند
قریب یک ساعت بخجی درون عمارت قلعہ و جابہای تاریک بشرایط تفحص بجا آوردند و بالآخرہ
چون معلوم شد کہ کامخان از ہم جان خود را انحصار قلعہ و شهر نریداختہ و بسلامت
بطرف منزل خود رفته است بکلی اتفاق کردہ جمعی کثیر بر سر وی نامزد کردند کہ کامخان
بآن مطلع شدہ پارہ از جواهر و ثمن و برداشتہ با ہفت ہشت گن بجانب احمد نگر راہ فرار
نیش گرفت لیکن مسنوز و کمرہ راہ رفته بود کہ بدست مردم کشور خان اسیر و دستگیر گردید
و ایشان بموجب آنکہ مبادا لشکریان او بداران او از عقب رسیدہ خلاص کنند و رعیت
سرش از تن جدا کردند و اموال و جواهر تباراج بردہ اثری نگذاشتند حاجی کشور خان بعد حاصلہ رؤی
کامخان پیش گرفتہ بجاوت و التفات چاند بی بی سلطان مامول و عقد سلطنت بقبتہ اختیار آورد و در آن

استقلال افزاشه در رعایت استیلا و تسلط بمغات دولته پراخت و در آن تابنده الملک ترک فرست
مرتضی نظام شاه با اتفاق سرداران بکیش مثل عادلخان بکلی و تنانی خان بایاترده بنزد سوار بقصد تسخیر
بعضی از برگزگنات سرحد عادت شاه از احمد نگر کوچ بر کوچ روانه شد و حاجی کشور خان کیفیت اراده
مرتضی نظام شاه که بسبب ملک کردن علی عادت شاه ملک برید را بخاطر داشت بعرض پادشاه
رسانید و بموجب حکم عین الملک گنگانی و خونده میر و اکس خان و دیگر امرای حبشی را مانند
اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان با لشکر مستقر قبال جدال بمداخله سپاه نظام شاه
روانه سرحد گردانید و بعد از آنکه امرای عادت شاه بجزای شاه درک رسیدند جهت آسایش خدی
مقام کرده لشکر نظام شاه که بفاصله پنجگرویی فرود آمده بود بتجیل تمام باراده جنگ روانه شدند
و بقول محمد قاسم فرشته بنزد الملک از رسیدن سپاه کینه خواه عادت شاه آگاهی یافته صفای
جدال و قتال گردید و جنگی بغایت صعب بمیان آمد و آثار قیامت بهوید انگشت عاقبت الامر پرچم
دولت عادت شاه بپسیم فتح و فیروزی اختصاص یافت و بنزد الملک خسته و مجروح رو در
وادی انهرام نهاد و این اولین فتحیست که در عهد سلطنت ابراهیم عادت شاه ابن طه است در
نظر کلبان جلوه نمود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بنزد الملک از غرور جوانی و عدم تجربه
در امر محاربه صبر نکرد که سید مرتضی و دیگر امرای برابر و ملحق شوند بتجیل را کار فرموده بولایت
عادت شاه در آمده آتش بسید در آن مرز بوم برافروخت و امرای عادت شاه از استماع
این خبر با جمعیته هشت هزار سوار بقصد دفع او از چالور روانه شدند بنزد الملک حرم و
احتیاط مری نداشته اکثر اوقات تجرع باده غفلت افزا مشغول می بود و چون متابعت
بنزد الملک سید مرتضی را ثقیل نمود در آمدن آنقدر درنگ کرد که سپاه عادت شاه که
بسیار بودند به لشکر چالور ملحق گردیدند سرداران لشکر مخالف از عدم لحوق سید مرتضی
آهی یافته و فرصت غنیمت دانسته در موضع دار اسن باین ندرک و سولاپور بر سر آن
غافل تاخت آوردند و بنزد الملک فرصت سلاح پوشیدن در نیافته پاچار رو بادی فرار آورده خود را

به شکر سید مرتضی رسانید و شکریان عاقلان و ثقات آن لشکر نموده جمیع اسباب اموال و فیل و اسب
را بدست آورده متوجه بیدر گردیدند که ملک برید را از قید محاصره نجات دهند امرای نظام شاه
از استماع خبر فرار بهزدان ملک و توجه امرای عادلشاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشته
به شکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بهزدان ملک بصلواتخان رسید فرمان سپهسالار
لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظام شاه حاصل کرده فرستاد و بهزدان ملک و جمیع امرار را
بمنابت آن سید عالی ثراد امور ساخت و سیادت پناه امیرشاه میرزا امیراد سپاه
قطبشاهی بدیشان ملحق گردید امرای نظام شاه با ستمکاران ایشان متوجه ملوک گشتند و چون
سپاه عادلشاه بفرم محاربه با ستمکاران شتافت دلاوران نظامشاهی و قطبشاهی با ستمکاران
یکدیگر بران سپاه حمله آورده منظم ساخته لقلعه ملوک رسانیدند و چند روز فیما بین آن لشکر
جدال و قتال فروزان بود و چون امیرشاه میرزا سید مرتضی دیدند که عادلشاه همان در پناه
قلعه خجک میکنند و اکثر سپاه عادلشاه ایجماعت اند و در بیجا پوچندان لشکری نیست صلاح وقت
در محاصره بیجا پور دانسته در نصف شب بجانب بیجا پور کوچ نمودند سرداران عادلشاه از این غیبت آگاهی
یافته در آن شب از راه دیگر بفرست تمام خود را بچوایی بیجا پور رسانیده در کنار خندق نزول نمودند
و سید مرتضی و امیرشاه میرزا که بکین امرای حشیش بسته باز تمام متوجه آورده گاه گردیدند و از
جانب اخلاص خان و دلاور خان با لشکرهای بیجا پور فوج فوج از دروازه بیرون آمدند و
در پیوستند و از تواتر حمله های رزم آزمایان عادلشاهی نزدیک بان رسیده بودند که لشکر نظام
شاهی انزمام یابد درین اثنا جمعی از دلاوران لشکر شهریار یعنی قطبشاه علم مردانگی برافراخته
بضرب شمشیر آبدار مخالفان را از جا برداشتنند و دوفیل مست که ستمکاران لشکر عادلشاه
بود بغارت برده دشمنان را در دروازه قلعه روانیدند و مردم نظامشاهی را قوتی دست در
بفتح و فیروزی بار دوی خود مراجعت نمودند و روز دیگر امرای و خوانین به دستور معهود آماده بیجا
گردیده صف آرگشتند و امرای حشیش فوج فوج از دروازه بیرون آمده از اندیشه جهالت سپاه فریاد کردند

روزگرنشته محاسب کرده بودند از حوالی حصار قدمش نهادند درین اثنا جاسوسان بخوابن چشم خبر رسانید
له سیادت پناه میزنبیل که از جانب شهر یار به تسخیر ولایت کاکن غیره نامزد شده بود و ولایت را منحصر نموده
با خزانه و آذوقه بسیار بجانب سپاه حضرت شهاب توجه است امرای حبش میزبانان و الدین بنیاپور را با خنجر اسوار
جست که بشنوندند بر سر جمعیت امیر زنبیل فرستادند و محمد قاسم فرشته ترقیم نمود که بنزد امیر عبداز
شکست یافتن چند منزل بجانب سرحد نظام شاه رفته بود و چون خبر وقوع هرج و مرج درجا پوزش
رسید با اتفاق سید رضی امیر الامر حکمک برار معادوت نمود و ذکر نامزد کرد دیدن امیر زنبیل
بتسخیر ولایت ناکاوی و کاکن و کلکورد و فتح آن محال و فتنه بلشکیر منصور و مجازات
و آن بنین رو نمودن بمقتل بموجب نوشته صاحب تاریخ قطعه شاهی آنکه در ایامیکه غبار
اختلاف میان سرداران عاودشای مرقع شد شهر یار تسخیر مکه کاکن و ناکاوی و قلع کلکورد
با چند محال دیگر که ملک غفران پناه بضرر شهر یار کفار گرفته بود و عاودشای و عمید سلطنت
شاهزاده سبجان قلی متصرف آن ولایت گشته پیش نهاد محبت ساخت و عالم خان کشور خان
و حیدر خان سرنوبت را با جمعی از بهادران بسیطه سالاری میزنبیل با تنزع آن مملکت
موردی نامزد فرمود ضیاء و لطفان و میان بدو که در آن حین از جانب کشور خان عاودشای آن
ولایت را متصرف بودند از استماع خبر توجیه سپاه منصور بغیرم جدل باستقبال شایسته و بعد
مقابل و بادی نیریت نهادند و تمام ولایت مذکور بتصرف اولیای دولت درآمد و امیر زنبیل در
برقیه تهمانه داری مقرر فرموده متوجه قلع کلکورد گردید و بجز در سیدن آن حصار را استحرا ساخت
و بعد از آن چون خبر یافت که کبیر و نجا زنجیر فیلی عاودشای که در ساغر بود بجانب جاپو میریزد
امیر زنبیل با اتفاق امرای دیگر بقصد گرفتن فیلیان بجانب ساغر طیار نمود و امرای عاودشای
چون بر توجیه و اطلاع یافتند فیلیان را بر گردانیده به تکه ساغر بردند و سید اشرف
با دوسه داری مرکبی و سه چهار هزار سوار به هم محاربه باز قلع بیرون آمده صف آرا قیام
شد و جمعی کثیر از برکیان را بقتل داده گرفتار بند اسیری گردید و سرداران لشکر منصور

بوسطن قصبه ساغر نموده متوجه لکه گیر گردیده آنرا نیز مفتوح نمودند و بعد از آن بر سر قلعه ای که
رفت با سرداران عادلشاهی بجنگ در پیوسته فتح اختصاص یافتند و جمیع ولایات مورد
شهر را را انشاع نموده حقیقت فتوحات بحضور حضرت نمودند شهریار پیکر از امر ارا
شمول عواید خسروانه ساخت و فرمان بایون با هم میرز بنیل شرف صدر یافت که مبلغ
یک لک مهون داده هزار گنبدی غله از ولایات مفتوحه بمرسانیده با امر او سرداران خود را با
سپاه نامزد بچالور ملحق گردانند امیرز بنیل حسب الامر با خزانة و غله بجانپاشا که منظور توجه نمود
عادت های این خنجر آگاه گردیده موازی پنجاه هزار پیاده از گلگیر که و ساغر و نیل کند و گرد آورده
در موضع المد را و بسپاه منصور گرفتند از سرداران لشکر منصور علیخان کشورخان طاهر محمدخان
و رحیم دوشمان و حیدرخان میرز بنیت متوجه زیرم که گردیده موازی دو هزار پیاده بقتل آورده
بفتح و انصرت از آن مقام کوچ نمودند مرتبه دیگر سی هزار پیاده بغیر شمشیر و دست برد از اطراف
هجوم آورده ببار بر شکست منصور دشوار ساختند امر استغیاب و دلدارای امیرز بنیل بدفع آن
تیره بختان متوجه شده جمعی کثیر را از پا درآوردند و چون این اخبار و رجایا پور با امر حاجی بش
رسید میرزا نورالدین محمد را با پنجاه هزار نامزد گردانید که بر شکست میرز بنیل شمشیر و چون ده گنبد
که ز و غله بسپاه منصور رسانند و میرشاه میر و سید مرتضی بعد از اطلاع بر این کیفیت فی الفور
پنجاه هزار از مرد و سپاه انتخاب نموده بر عقب میرزا نورالدین محمد روانه نمودند و در شب
دوم آن دو سپاه برخورد و جنگ در پیوسته و بسیار می از دلیران جانبین خسته
و محروم گردیدند و سپاه عادلشاهی هراسان شده به چالپور معاودت نمود
و میرز بنیل بغیر موازی به لشکر منصور ملحق گردید و همدران ایام کشورخان و عین الملک
که از اسرای معتبر عادلشاه بودند از خوانین حبش آرزو ده خاطر شده و از شاه میر
و سید مرتضی قوی گرفته داخل لشکر منصور گردیدند و بدین سبب فتور عظیم شوکت
امرای حبش را یافتند و در وقت حقیقت بود که در کوه حله زده بخیفه کس شمسید مرتضی

رستاده نهاد نمودند که شاه ابوالحسن و لید شاه طاهر که در کی از مستلح محبوس بود
بجای او طلب داشتند به تصور قدیم منصب پشوالی را بدو رجوع فرمایند مشروط آنکه رقتی
در مقام قدیم شاه میر و خرابی سپاه منصور در آید سید مرتضی را چون بشاه ابوالحسن محب
و خویشی بود و برای رهائی پشوالی او سعی و جد بسیار می نمود بغریب مردم عجب پور از راه
رقه مقصود ایشان را بسمع رضا اصغافرمود کی از اهل وفاق که بر تدریس را باب
نفاق اطلاع داشت بضمون معاهده را با امیر شاه میر تقریر نمود و سید شارا می چون بر
تدریس مردم عجب پور و توقف یافت کتابی متضمن مد گویند سید و بیم بخوابین چشم نوشته
ارسال داشت و او موافقت با سید مرتضی تحویل و تحذیر نموده اختلاف در میان ایشان
طاهر گردانید و چون خاطر از مرفوع و اتفاق و اتفاق امیران عجب پور جمع گردانید با سید مرتضی
طلاقات نموده حقیقت اتفاق را بمبالغه تمام استفسار نمود سید مرتضی چون دانست
که امیر شاه میر آن فکر باطل اطلاع یافت لا علاج سخنان غریب آمیز مردم عجب پور
سجدهت میر شاه میر میان نمود میر نکور سودای فاسد دشمنان را عبارت و پذیر
خاطر نشین سید مرتضی نموده بدست و پشیمانی عاقبت آزمای دلایل و بر این اثبات
رسانید چنانچه سید مرتضی از معاهده با خوانین چشم نشین گشته تجدید میثاقی محبت
را با امیر شاه میر بایمان خلاصه مکتوب میداد و چون امرای چشم از این مقدمات
خبردار گردیدند شایسته بر گیان را که موازی ده هزار سوار بود و دنا نزد نمودند و بر گیان
راه آمد و شد و آذوقه بر سپاه و منصور بستند بدین سبب تنگی محلی بشکر خضر اثر پیدا
شده کار بغایت دشوار شد لاجرم سپاه سالاران صحت و تندرست و دیده متوجه تخریب
ولایت گشتند و اکثر شهرها و پرگانات را مثل گمبر که در میج و رای مرغ و بونگ و وینا بستند
و اکثر قصبات و مقبر مواضعی که بر گدیشگر فیر و ری اثر بود زیر و زبر گردانیدند و غریب است آنچه قریب بود
مصمم ساخته اعلام نظم انجام بدیوب و بغیر اخذند سید مرتضی امرای نظام شاه می سواران دیدند و میر

متوجه دارالسلطنه گردیده از حضرت شهباز التماس نماید که چون فتح قلعه بغیر نیایه اقبال بادشاه
که ظل الله است روینید پدای جهان کشای در کتاب آورده بجانب ندرک ریت نصرت آیت برافرازد
و چون بموضع ننگافون نزد دل سپاه واقع شد فرمان هایلون پادشاه سکندر نشان اسطه امروان
الو نظیر محرقی قطبشاه یعنی بر خیر که ورت از حضرت فردوس مکانی و تشن بر اورنگ
سلطنت و جهانانی با هم امیر شاه میر و امرا و خوانین رسید امیر شاه میر مضمون آن خبر را از جمیع
امرا و سرداران مخفی داشت سید مرتضی و حبشید خان و خداوند خان و بحر خان و دیگران
را طلب نموده در مجلس خاص بر زبان آورد که اگر مدعا و مقصد شما اینست که متوجه خدمت
حضرت شهباز گشته التماس توجه ریایات بنصوب نمایم باید که خاطر ما از مکر کید مخالفان
جمع فرموده قسم یاد نمایند که اسلاسخان اهل فساد در مقام دشمنی با لشکر منصور و نیاید
میر شته محبت را از محکم کنند تا مطمئن خاطر گردیده متوجه دارالسلطنت شوم سید مرتضی
و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بخو که مرضی امیر بآید برود و گویند نقطه یاد نمودند بعد از آن
امیر شاه میر خیر تعالی شهباز رخصت مکانی و بر تخت نشین مهر پیر سلطنت اقبال را انهما
نمود امرا و خوانین در سر سوخ و عهد پیش و حال کمال مبالغه بجاء آورده تجوید محبت با شهباز
زان تازه گردانیدند و سیرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جهت مرخصی و
تهنیت متوجه درگاه و الاجاه گردید و محمد قاسم فرشته زبان زد قلعه و قایم رقم گردانید
که سید مرتضی بنادشاه در مقام دوستخواهی آمده بالافزای تبریک و خیر در اراده امرای
قطبشاهی انداخت و میر سید زینعل در عهد سلطنت محمد قلی قطبشاه محکم بعضی از
ولایات عادت شاه را بخورده تصرف در آورده دوست مار و زنگار بکام دل گذرانید و چون
سپاه عادت شاه بروی تاخت بعد می رب بر نیت یافته اثاثه سلطنت قطبشاهی
رباخت و تفصیل این بموجب نوشته صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم پذیر
خامنه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی فصل سوم از باب سوم در

و کرامتال شهریار ب رحمت پروردگار و سین عمر شریف و محلی از احوال اولاد
امجاد و شمه از خصایص ذات مقدسی صفات صاحب تاج قطبشاهی آورده که
شهریار بعد روانه فرمودن سیادت پناه میرشاه میرجهت امداد افواج نظام شاهی را
و نام برنجی را که کمال صورت معروف بود و کمال معنی موصوف در امور مملکت مطلق العنان گردید
غزیرالملک و شریف الملک و برلاسمنان و افضل خان و جمعی از مردم معتبر را باده هزار پیاده و
هزار نفر شعله و نوب و نقاره متین او فرمود و هر روز پادشاه شک و عنبر و عود و دمن
صندل و انواع خوشبوی و چند هزار برگ قبول برای او کمر می شد و قریب او مانده
رسید و در اواخر ایام حیات آنها بهمن با سپاه و لشکر در سرحد مر قنبر بر سر تپه که تپه
بسیار از فقره و طلا بگو ناگون صور مزین و مرصع بلالی و جواهر در آن تپه بود رفته و با او
غلور پرستش و آنان بجهت انظار دولتخواهی و مجرای خدمت و ثنا زبانش قهر سوخته و مواد
یک کهون و تمام تپه های طلا و فقره به قبضه تصرف در آورده و سه کهون دیگر از دلا بانی
تحصیل نموده با تحف و هدایای بسیار بخدمت شهریار آورده مجموع را از نظر انور گذرانید
و مشمول عواطف خسروان گردید بقضای در همان روز مزاج مبارک از جاده اخلال
انحراف یافت و عارضه تپه محرق پیدا شده سر بالین ناتوانی نهاد و روز بروز مرضی
در تریاید بود و معالجه اطباء می نمود و مندی افتاد تا آنکه در روز پنجشنبه صبت
و یکم شهر ربیع الثانی بقول صاحب تاج قطب شاهی مطابق آنچه که بر لیج حجب فرار
منقول در ^{۹۸۸} شمعان و ثمانین و ستمه بعد از نماز ظهر غذای اجعی الی ملبک و البیک
اجابت گفت از پنجهان برو خد رضوان خرامید و تمام شاهزادگان و امرا و خوانین با دیدن
گریان و دلهای بریان بنحسب این تکفین پرداختند و بیاع لنگر که در دفن و روضه منوره این
دو مان خلافت نشان است مدنون ساختند و عمر شریفش بر پنجاه و یک سال رسیده بود مدت
سلطنت بقول صاحب تاج قطب شاهی سی سال و نه ماه و بقول محمد باقر فرشته سی و دو سال

چند ماه بود که او را دلا و امجاد آن سلطان جنت مکان از ذکر و امانات قبول صاحب
تایخ قطب شاهی آن پادشاه مغفرت پناه و راحی سبحانی فرزند کرامت فرموده و امانات
پسر و سیزده دختر از آن اولاد بسر حد بلخ رسیدند از ذکر و اول عبد القادر المعروف
بشاه صاحب و آن شهریار و دختر کی از شایخ را در سلک از دواجش کشیده جشن عظیم ترتیب
داد و جمیع امرا و خوانین بل سائر لشکر را بجماعت خسروانه بنواخت و بنا بر مصلحت ملکی آن شاه
را در ستانه دیو کنده نظر بند ساخت و چون آن شاهزاده بن بست ساگی رسید با جمل طبعی بیاض
مرضی مستلا گشته از تیجان در گذشت و در روضه منوره این دو دمان عالیشان مدفون
گشت و دویم میرزا حسین نقی که بزیر علم و فضل آراسته بود و از علم حکمت و منطق بهره تمام
داشت و در وقت وفات شهریار بیست ساله بود بعد از آن شش سال دیگر بهره از زندگی
یافت و در شهر محرم سنه اربع و تسعين و ستانه پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاهی
با جمعی مخصوص باراده سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده را هوس شتادست و ادقضا
و انگیز شد و در حق نامم بلی شغول بشناخته و غریب بچرخا گشته و در لنگر فیض اثر مدفون گردید
سیدوم پادشاه گیتی پناه ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاه که باب چهارم شگنل ذکر احوال بهایون
اوست چهارم مرزا عبد الفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود و بعد از آن
در علم تجوید مبتل زمان گردید و چون سن شریفش بیست و هشت رسید در سنه ثلاث و الف
بعثت صبح در گذشت و تولد آن شاهزاده در سنه خمس و سبعین و ستانه بوده و یکی از شعرا
در تاریخ تولدش گفته با علی ایزد بشهر زمانه فرزندی داد و شد فاطمه شه از آن بسی خرم
از شغل مراد چون کمال ناهنگفت و تاریخ طلب کن از کل نخل مراد پنجم مرزا محمد خدا بنده که از
بطن و اندوه جده شاهی گیتی پناه محمد قلی قطب شاه متولد شد و هنگام بدولت پدر بزرگوار خود بن دوله
ساگی بر سعیده بود و در زمان سلطنت پیرا در خود مدت سی سال ایش و سرور گذرانید و فرغانه

او را دست داد و هیچ یک از شاهزادگان را عظام را عشته آن میسزدند آخر با غوای بعضی مفسدان
از جاده مستقیم میبختی و خلوص منحرف گشته که کین برادر بر بیان بست و چون ستد انارت فتنه شده
بود در سنه شان عشر و الف در قلعه کولکنده مجبور گشت و پنجاهی من حفر میرا لایتنه و قلع فیه
در شهر محرم سنه شصت و الف در چاه و پاک افتاد ششم مرزا محمد امین که آخرین پسر شهریار بود
و نهایت تعلیق و محبت بوی داشت چنانچه در شادی غلظه او که رسم هند است شبنم عظیم ترتیب داد
قریب به واکه بون صرف نمود و آتش هزاره بحسب عقل و فراست و دیگر اوصاف ستوده
که لازمه سلطنت است در میان اخوان ممتاز بود و شاه گیتی پناه سلطان محمد علی قلی شاه بنابر قیود
توجه الفت اکثر اوقات بمنزل او تشریف فرما میشد و آن شاهزاده در وقت رحلت و الدنبر گوا
نهد ساله بود چون سن شریفش به سبست پنج رسید و شهر شهبان سنه اربع و الف با جلایه
بماذیات نور دیده و ذکر شمه از خصایص و اثار قدسی صفات آن شاه عفت پناه
آورده اند که آن شاه خلایق پناه پادشاهی بود شیعه مذهب ضابط و هشیار و سخنی و مدبر
و دانا و جهت قنط سیاست پیش از حدی نموده چنانکه با مذکب بر می سیاست غریب کردی و فتنه
که ناخنهای پای جبرمان را بضرر از یانه جدا کرده در ظرفی نهاده بیاورند و به علم
تا پنج وقت و حکایات پادشاهان پیشین رغبت وافر داشت و چون تخت سلطنت
از وجود هاپوش زیب و زینت یافت با وجود حدادش سن نفس اقدس بکلیات
و جزئیات امور خلایق پروا خست در تنای احوال و پیاده و رعیت به نوعی می کوشید
که فریاد بر آن مقصور نمی شد و بنوعی در تنای احوال و ولایت سعی می نمود که
اگر شخصی در سبزه خود با زبان خویش سخنی گفتی بنان الخطه به سمع شریف او رساید
و در عهد او ذکر انرا بزرگ هم رسید و در سفر و حضر همواره ابل فضل و هنر در
خدمتش می بودند و مجلس های یون به سباحه علوم دینی پروا خست و تقی سلیل
یقینی شرایط آنها میبختی آورده اند از و با رجید که غربا و تجار تخت و نقایس آورده

از نظر انور میگذرانیدند همان وقت به تشریفاتی سرفراز شد و مقصود المرام
مراجعت می نمودند و اگر تا جبر یا حیوانی در راه تلف می گشت قیمتش از سرکار فیض آثار
مرحمت می شد و عدالتش بر مرتبه بود که اگر ضعیفه طشتی پراز زر نهاده از دارالسلطنه
که گفته اند تا اقصای احمد نگر و بیجا پور و بنگاله رفتی احدی را زهره آن نبود که سر راه بر او
بگیرد و با وجود آنکه مردم تلگانه در فن و زوی از راه زنان ممالک دیگر ممتاز اند و پیش
همچنان بود که نام دزد بر زبان کسی از بیم سیاست نمی گذشت و در تمام ولایتش بهیچ
طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت و از فرط سخاوتش طعام بسیار در رعایت تکلف
در شیطان می کشیدند و بر خوان الوان نعمتش تمام روز خاص و عام طعام می خورد
و از جمله فتوحاتی که آن خلایق پناه را دست داده فتح ستارح و حصون قاسم کوته
و راجندری و کوندیر است و بین اتهام آنحضرت تعمیر عمارات رفیع قلعه دار السلطه
گول کمنده و مساجد و مدارس و لنگر دوازده امام و ریاض مثل باغ ابراهیم شاهی و باغ
گلشن و حوض حسین ساغر و کتوره کنکور و کتوره بدو و بیل صورت اتمام یافت کذا فی
تاریخ فرشته و تاریخ قطب شاهی باب چهارم در بیان احوال سلطان
بعد از نشان سایه لطف آله ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاه ششم
فیصل فصل اول در جلوس آن پادشاه صاحب شوکت و کثرت بر سریر
سلطنت و ذکر توجیه را بآیات نصرت آیات بجانب قلعه ملکر و در
فصل این بیان بعضی وقایع دیگر چون شهریار معدن شعاب و بجا رحمت
پروردگار انتقال نمودار شد و اولاد او سلطان محمد قلی آلبشاه که در حق خلایق آیات رحمت
آله بود با جماع ارکان دولت و اعیان حضرت در اسعاده و اوقات بر تخت جهان بینی و مسند علم
جلوس فرمود و امر او را خوانین و سادات و علما و دین را با انواع عنایات پادشاهانه و صفات شریفه
سرفراز می بخشید و تمهید بساط عدل و کافور

انام از خواص عام زبان تهنیت کشوند و با دای مراسم دعا و شایام نمودند و
بعد چند روز با خلاف توجه ریاست عالیات جهت امداد لشکر نظام شاه بجانب
قلعه لدرک اتفاق افتاد و انجام کار مراجهت مدار سلطنت کوککنده صورت
ظهور گرفت و اختلاف کرده اند از باب تاریخ درینکه توجه بدان صوب بجا بود که در
قدوی و خواه بود صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بهر جوس بر سر رنسان وانی
فرمانهای یون مثل رعایات شایان با تشریفات خروانه بنام امیر شاه میر و امرا و
خوانین که برای امداد لشکر نظام شاه و محاصره قلعه لدرک نموده بودند شرف صدور یافت
و چون میر موصوف بر رنسان و مضمون آن مطیع گردید هر یک از امرا و خوانین را
تشریف شایان پوشانید و بنوید مرحمت از جانب سلطان فوجان امیدوار سخت
و بحسن تدبیر سپه سالار و امرا و خوانین نظام شاهی را بابت بخت و انتقام او را غنیمت نمود
مبانی و فاق را بجهت مدد و پیمان مشید گردانید و از جانب نظام شاه یک مبعوث بفرستاد
که با خلاق حمید و اوصاف پسندیده اقصاف داشت جهت مراجهت بخت
و لوازم تهنیت مقرر گشته بعد از طی منازل سعادت تا زمان سعادت اندوخته و
مناقب میر شاه میر سنابر صلاح دولت لشکر حضور را در حوالی لدرک گردانیده متوجه
استان بوسی گشت سلطان معدلت نشان بعد رعایت جانب تعظیم و توقیر میر و
حل و عقد امور سلطنت را برای صواب شاهی و مفوض ساخته از کیفیت محاربات و
فتوحات لشکر بر رسید میر موصوف بحسن رسانید که از روز غزیت تا این زمان چند
ولایات و قلع منجم که بهر حد عاقل محروم و نزدیک است بصرف اولیای دولت
در آمده است و ولایت کاکن و ناگویی مستوح گشته و این فدوی بنا بر صلح وقت
بجا بود امرا و خوانین نظام شاهی لشکر خلفه اثر را در حوالی لدرک گردانیده توجه کرد
کر و دیده نا آنچه در تاسیس مبانی دولت و استیلا از بارگاه محضت صلاح دانستند

انچه همه دض داشت درین وقت که ابتدای او ان جلوس اعدار امهور کردانیدن و
در توسیع ولایت کوشیدن موجب استحکام مهابی سلطنت است و بافضل الهی اقبال
خداوندی خلائق بدل و جان مطیع و مقادیر او را و خوانین سپاه دولخواه و فدویان
درگاه و امرای نظام شاه شریط بندی بجا آورده دیده امید بر شاه را درایت نصرت
آیت دارند که در رکاب ظفر افتاب خدمات شایسته تقدیم رسانند و چون همت قضا
قدرت باستیصال مخالفان کاشته کرد و عروس فتح چهره کشوده و اوسای دولت بصر
و ظفر اختصاص خواهند یافت چون این مسدود ضات محض از راه دولخواهی بود خسرو زمان
نظر بر صلاح وقت بسیر رضا اصفا فرمود و با حصار امر او سپاه فرمان داده و در اندک
فرصت لشکر منه او ان فراهم آورده عنان گیران غریت بصوب قلعه ملدرک معطف
کردانید و سید مرتضی و جمشید خان و غیره امرای نظام شاهی و عادل شاهی از توجیه رایت
عالیات حیات تازه یافته و در میمنه با استقبال شتافته بسعادت پای بس
فایز گردیدند خسرو زمان سید مرتضی و غیره امرای نظام شاهی را بقایات شاهی
نواخته بختها و کمر جمع واسپ بازین زرین سر افر حال اختصاص بخشیده سپاه
و کشتور بعینه تم تقیر قلعه ملدرک توجیه فرمود و بعد محاصره و نصب نمودن توپهای بزرگ
مثل توپ محمدی و حیدری و نه گزی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون آتش جلال و قال
از زبان بنین مشغول گردید چشمه الامر توپچیان حب فرمان واجب الادعاعان بصرب توپ
قیامت آشوب تزلزل در بنای آن حصار انداختند و بروی که مانند سید یا جوج بود
همچو خانه عنکبوت مشکب رنجه و چ گردانیدند بمشاهده این حال سید مرتضی سیهالا
نظام شاهی ترسم رزق فیه زند مسلمانان را که در آن قلعه متوطن بودند نمود و مکتوبی بقلعه
مواخیه و مواعظ بوزیر الملک سره دار آن حصار فرستاده و اورا از وخامت مخالفت تخویف فرمود
و وزیر الملک سخن آن را صح مشفق شنید و باب موافقت مسدود نمود و در مخالفت زیاده

بر روی خود کشته و خسرو زمان بعد اطلاق برین کیفیت بیشتر از پیشتر راجع تغییر آن قلعہ کشته ام و منبر
تا تو بچیان باقی حصار را بفریب تو پیراندا زنده و تمام چشم به انباشتن غنای اشتغال نمود
کار بر اهل حصار تنگ سازند حسب الحکم تو بچیان پیر حصار را مستهلزل کرد و اندیند و ولسیان نهاد
بجویم آورده خود را بر خضای حصار رسانیدند و نزد یک بان رسید و بود که قلعہ مستوح کرد و در
اشنا جا سوسان خنجر رسانیدند که چند سرداران عادل شاهی مرازی جیت هزار سوار و
سواران یکی از او آن را نگه بر سر بجا رسید دست بروی نمایند بنابرین در آن روز امر
نظام شاهی و باقی سپاه تغییر قلعہ را در خیر تأخیر انداخته در کاب خضر افتاب متوجه اردو
کردند چون وزیر الملک اهل حصار بوج دوباره قلعہ را در هم شکسته دیدند و تاب مقاومت
و قلعه داری در خود ندیدند بنام حیدر و نور در آمدن کشته امر ای نظام شاهی ابیم و زلف
تا در وقت گرمی کارزار و پوشش بنام پیش آمده و حصار را در قدین انداخته سعی در تحیر
نمایند بعد ازین تدبیر وزیر الملک عرض داشت مشتمل بر کیفیت حال و دستهای و مصو
قاصد می بسبیل استعجال بجانب بجا بود که در چون بر خصمین علی بن ارکان دولت
عادل شاهی را اطلاع دست واد با اتفاق شاه ضعیف اند شیرازی که سر آورده و در آن
زمان بود حقیقت حال بیان اجلال ابیم عادل شاه رسانیدند و معروض
که چون خسرو زمان اکشته ولایات سرحد را منجر ساختند با تمام تمام متوجه تحیر
قلعه ندر که است و غریب است که آن قلعہ نیست منتحی که در صلاح دولت و راست که
باظهار مراقت از ضرب خومت بجانب مصالت که اندر ابیم عادل شاه در آن
صواب نمای و دلخواه آن پسندیده و کتب بی جهت تحیر ارسال داشت حاصل
مضمون کتب که حتی سبوان نمای جل شانه حلاطین را که شرف الترف مخلوقات اند و
نظام عالم و رفاهیت بی آدم ساخته است و موافقت شان با هم موجب مزیر استقامت
باعث خرابی و در محاربات که هزار بار مردم ظلم می شد بدو بسیارین در روز جزا پیش خدا میرود

ایشان است پس است از محاربه بازداشتن موجب حیات عباد و باعث استرغای خانانها
است و مرزا رشید مرصیه آنکه مخالفت را باو فایده موجب نظام آفاق است مبدل ساخته
بنوعی نظر لطف و رحمت بر حال ساکنان قلعه اندازند که موجب ثوق رابطه و داد و ستد
نسبت اتحاد گردد و چون رسولان عادل شاه این مضمون مکتوب بوسیله مقربان درگاه به
اقبال رسانیدند و ارکان دولت و همیان حضرت نیز صلاح در مصاحبت دانسته
آنچکجه در نیاب عرض کردند بی بدبباله عرض نمودند خسرو زمان سید مرتضی و مرا
و غنائین نظام شاه را طلب فرموده به تشریفات شاهانه در منزل ساخته رخصت نهادند
ارزانی داشت و بر جان و مال و اهل عیال ساکنان قلعه رحم نموده و ترک محاصر
فرمود و عنان کیران غریت بصوب مستقر میر سلطنت منطف ساخت و صاحب
تاریخ فرشته بقید قلم آورد که چون سلطان محمد علی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار خود
و قهرشاه میرزای صفهانی را که سادات صحیح النسب طباطبای بود سامانی میسرودان
منصب میر جلگی ابراهیم قطبشاه با و تعلق داشت در سبک از و لاج خود کشید و
به تکلیف و ترغیب او بخت اظهار یکجوشی و کیکرگی با نظام شاه خود میداد سید مرتضی
سبزواری سر لشکر احمد نکر بجانب ولایت عادل شاه روان شد که تخت قلعه شاه
در که را تسخیر نموده و بعد از آن متوجه سیریه پور شود و چون بطا بهران قلعه رسید اتفاق
فوج نظام شاهی بجا صره پرداخت و بهانه آراخی محمد آقا ترکمان با وجود خلل در تختگاه بیچاره
و عدم وصول کمک اعزام یافت از فرشته جمعی کثیر از مردم نظام شاهی و قطبشاهی را
بجوب کشتن غنائین ساخت هر چند قطبشاه و نظام شاه مکاتیب فریب سالیب مشغول مواجبه
باشانند و نوبه خسرو انبیش آدمی فرستادند اصلا از بجای ورنیاده و جواب می داد که صاحب
ولی نعمت من ایضا کرده و چنین قلعه سرحدی بمن بپرداخته است از دولت و محاربه ای حوام مستوجب و
است از جنایت رزم در چنین وقت اینهمه ارجح است و زمانی که من مشغول و اخذ خواهم نمود و موقعی که

چنانست که این خیرخواه را درین امر منذر داشته بارتکاب چنین عمل ناشایسته امور ناسازند
قطب شاه چون اصرار محمد آقا بر محافظت قلمه پیش از پیش دید و استیاد محاصره و جنگ
قریب چهار ماه کشید و مردم غریب بسیار کشته شدند تنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را
که باعث نهضت او بود نزدش فرستاد و بنهاد الملک و سید مرتضی بر آن کیفیت مطلع
گشته چون ایشان نیز در باطن ازان محاصره و جنگ هر روز متناوبی بودند با قطبشاه
همداستان شده عرض نمودند بهتر آنست که دست ازین قلمه بازداریم و بنا بر آنکه استقامت
در احوال مردم تحسین گاه نیست بد آنجناب شتافته مشتقی که در نیامی کشیم و تسخیر و استقامت
بیجا پور خود قرار دهیم قطبشاه که جهت کوچ بر سر بهانه بود قبول این سخن کرد و روز دیگر با اتفاق
سه داران نظام شاهی از شاه درنگ برخاسته و در ملک عادی شاه مشروط غارت
در سیم بیدار بجا آورده با چهل هزار سوار تمام براق بطایفه قلمه بیجا پور رسیده خیمه و خرگاه
در اطراف و جاب آن مرتفع ساخته طرح جنگ انداخت و چون در آنوقت زیاده
از دو تنه هزار سوار از حصار میل در شهر بیجا پور جمعیتی نمانده بود و حبشیان متحصن گشته ب حفظ
برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و اکس خان و دیگر اماران بهشت
هزار سوار با استعداد تمام تمجیل هر چه تمامتر بجوالی بیجا پور رسیده بجانب دروازه الله پور فرو
آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و سپاه نظام شاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده
از طرفین مردم بسیار کشته میشدند و غلبه از جانب مردم عادلشاهی بطور بر سر رسید و در
چنان وقت اکثرت باران و ضرب توپهاست که نزدیک آن قلمه بقیاد و در همان شب
عین الملک و اکس خان که از حبشیان امین نبودند با قطبشاه و سید مرتضی
و بنهاد الملک ساخته نداشتند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته ر قلمه پور شمشیر
سید مرتضی که از سیم سالاری بنهاد الملک بغایت آزرده بود و با انواع عیال و زن و فرزند داخل در اردو
ایشان انداخت و بیجا پور بآن دست یافته فی الجمله پور قلمه درست کردند بنا بر آنکه اگر بآن وقت بیجا ملک

غلامان حبشی را رضی نمودند و عطا و بر قول و فعل ایشان نداشته به بیجا پور نمی آمدند جیشیان
صاحب دخل بفرست است ایمنی را در یافته بنا بر صلحت وقت بعرض چاند بی بی سلطان
رسانیدند که اما غلامانیم و اشراف و اعیان مملکت از حکومت و ریاست ما از رده آ
صلاح و دولت عدالت پناه در آن نمی بینیم که مملکت ملکی و مالی یکیک از مردم اصیل نجیب
حواله نمایند اما امور سلطنت نظام و رونق پذیرد و چاند بی بی سلطان تصدیق کلام نموده
بصلاح ایشان شاه ابوالحسن و لد شاه طاهر را بجای منصب امیر حکمی اختصاص بخشید
و سید شارایه یکی همت بروفق مخالفان مصر و فدائیه فرامین با تشریفات نامحسوس
مصحوب سرعان جهت طلب امرای برکی بولایت کرناٹ روانه ساخت و بسید مرتضی که
اخلاص و ارادت تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیام داد که کلخ اقبال شاه فریدون
نزالت ازان فرسیح تراست که گمزد تخیر و هم و خیال به شرفات حیثیتش توان رسید
بایکد نیمه ضمور اب عبارت دلپذیر خاطر نشان قطبشاه و بهزاد اسکاک نموده نوعی نمایند که
لوازم صلح در میان آورده بسان خود مراجعت نمایند و الا عنقریب که از ممالک محروسه
جهان جهان لشکر متوجه و گاه خواهد شد و امرای برکی نیز که در عهد علی عادل شاه بواسطه بعضی
مقدمات خاف و براسان جلا وطن کرده پناه به رای بیجا گزیده بودند بحد وصول فرمان
طلب سلطان عدالت نشان بسرعت هر چه تا متر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در آنوقت
کار بر شما نهایت دشوار شده راه مراجعت سد و نخواهد شد سید مرتضی که از تابع
بودن خود دلگیری تمام داشت و میخواست که قطبشاه و بهزاد اسکاک را کار ری از پیش رو
در مقام دولت خواهی عدالت پناه شده شروع در مقصود نمود اول بعین الملک انگلستان
که از حبشیان برنجیده قطبشاه و سرداران نظام شاه ملحق شده بودند به پنهانی کس نزد
ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرده پیام داد که قاعده مردم اصیل نیست
که بواسطه خشنوت و منازعت بعضی افتار با صاحب خود حرام خواری نمایند و چنین

وقت ترک ملازمت صاحب خود کرده خواهند که نوکری دیگران اختیار کنند شرط
نیکو بندگی آنست که چون جیشیان بیدخل گشته شاه ابو الحسن حلقه املاک شده است
اعتماد بر او کرده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دانستین
و آنکس غلام این سخن پسند خاطر افتاد وقت شب کوچ کرده باز نزد یک دروازه اندر پور
فرود آمده بپادشاه خویش اطاعت نمودند و همچنین اکثر امرا و ممالک و امرای بکری از
شیندن این خبر به بجا و رشتا فتند و میامسن جن تدبیر شاه ابو الحسن در مدت یکماه قریب
بست نزار سوا بجمع گشته رواج و رونق دیگر در محلات سلطنت پدید آمد و نخست امر
برخی بحکم تباحت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در آنک زمان نوعی نمودند که قحط در آن
ایشان پدید آمده از محاصره بجا پور نیز مانند محاصره شان در کپشیمان شدند و شروع
بشاوره نمودند از کارکان دولت قطبشاه که از تحریک شاه مرزانا خوش بود و ذرعت
یافته بعضی رسانیدند که قاعد و اب سلاطین دکن آنست که هرگاه یکی از ایشان نفس
تفیر و بجانب مملکتی توجه نماید و او را احتیاج نمک شده باد شاه دیگر را بدو طلبد و نزد
مروت و آشناسی بر او واجب که خود مرکب سواری شده بدو اوشتا بد چنانکه همیشه
سان نظام شاه و ابراهیم قطبشاه همین شیوه مری بود اصلا مناسب و ملت نبود که خزان
بگفته شاه مرزا خود و نفس اقدس بدو امرای نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار
موثر افتاد خسرو زمان بجانب گول کنده عازم و جازم گردید سید مرتضی اینمغنی را فهمید
پیش دستی نمود و پیش از آنکه بادشاه اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که
باجانب دولت خود رفته بسیاری از پرکنات سرحد عادل شاه را بجزه تصرف
اولیای دولت نظام شاه در آوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرموده
حسن آبا و طبر که را منسخر کرد از قطبشاه این را عین معاهده قبول کرد و قطبشاه از راه
انجام شاه از نظام قصب بجا پور کوچ کرده بجانب ممالک خود روان شد و نظام

شاهیه از راه کلهر و میج تاراج کنان کیمس با جندگانشان قتل ناما قطبشاه چون بجوالی حسن آباد
رسید امیر سعید ز منبل استر آبادی را بخطاب مصطفی خان سرفراز می بخشیده
باهفت هزار سوار و فیل بسیار بشیخیر بعضی از ولایت عا و لشاه باز داشته و خود
باستقر بان و مخصوصان بر جناح استعجال بدار اسطنت گوگنده تشریف برده شاه مزرا
را که باعث نهضت بود مقید گردانید و بعد از چند کاه از سرگناه او در گذشته حکم نمود
که او را در کشتی سوار کرده باموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن مافوش بود
ردانه سازند و شاه مرزا در کشتی ببار شد پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد
و مصطفی خان در جوالی حسن آباد اقامت نمود و بسیار از مضامین آنرا متصرف گشت
و چون اینجانب به بیجا پور رسید و دلاور خان حبشی سرشکر شده با سپاه بسیار بمقابل
مقاتله او شتافت و بین الفریقین جنگ سخت واقع شده مصطفی خان منکر و منه هم خسته
و بد حال جلوریز خود را به مشقت فراوان بسر حد تنگ رسانید و قریب یکصد و بیست
فیل قطبشاهی و دیگر چیز پاک مالیت داشت بمصرف عادلشامیان در آه و نیز صاحب
تاریخ فرشته می گوید که از آن تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سال است میان
عادلشاه و قطبشاه ابواب بسته و مخالفت مسدود گشته بطریق مصادقت
و موافقت سلوک است و خسرو یعنی پناه سلطان محمد قلی قتلشاه بعد مراجعت ازین سفر
بدار اسطنت گوگنده و پیش و عشرت مایل گردید و به سپه و شمار اشتغال و رزید که
مخارج بسیار ازین باتفاق بعضی سواران نظام شاهیه سواران
عادلشاهی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون این منبل
استر آباد را و اخرا یام سلطنت شاه و مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه حکیم ولایت
کاکن و غیره بقبضه تصرف در آورده اند و لشکر فیروز می اثر که متوجه بلاد بیجا پور فریم
مخارج بود بار سالانند و غلغله می نمود و در عهد سلطنت خسرو زمان بختاب مصطفی خان

خصاص یافته بعضی از پرسنات و قصبات سرحد التخییر نموده علم اقدار برافراشت
دلاورخان حبشی که از امرای عادی شاه بنجره و هوشمندی ممتاز زمان پسر رکن دولت
عادل شاه رانی بجهت استیجابی داد و دهبت بر استخلاص آن ولایت کماشته و بیک
سوار انتخابی و عین الملک و کس خان که موازی ده هزار سوار داشتند و ماورای ایشان
سواران برکی را همراه گرفته بحار به آن سید و اولا تقدیر شوج گردید و چون از قدیم التام
میان دو دمان نظام شاه و خسرو زمان رابطه اتحاد و دواد مستحکم بود منهایان اخبارش
از توجه دلاورخان حبشی حقیقت حال را بمساعی اجلال مرتضی نظام شاه رسانید مرفعه
نظام شاه مرزا یادگار و رستم خان و شمیر خان را باد و سه هزار سوار با دوا سپاه منصور
فرستاد و پیش از رسیدن دلاورخان به لشکر منصور پیوستند و از انجانب دلاورخان
از رود غور طی مرزها نمود و دو کرم و لشکر منصور مقام ساخت و مدت مدید لیلان جانبین بر رود
در معرکه تیز داد و دلاورخان را تا لشکر عادل شاه با وجه کثرت از بیم حاصم خون آتشام هباد
لشکر منصور صف آرای نماند و دیدن آنیکه جامع بر بیان از امتداد آیام جنگ آید فی اطلاق
دلاورخان با موازی ده هزار مادیان سوار با طرف لشکر منصور آمده آتش قتال برافروختند و
رحیم داد پهبان و طاهر محمد خان با بعضی از دلیران بفرموده سپه سالار رایت محاربه برقرار
و جمعی از برکیان را بفریب تیغ ابدار از پا در آورده و منبرم ساختند و تا کنان لشکر دلاورخان
تغایب نموده جمعی را دستگیر کرده مراجعت نمودند و دلاورخان چون بر خبر میت برکیان اطلاع
یافت لا علاج صف آرار گردیده مبعر که کارزار شتافت و از وقت طلوع آفتاب تا سه مرتبه قتال
ملتهب شده هر لحظه شتعلت گرفته تا قریب زوال فرو نشست و از جمله های علویان
و طاهر محمد خان پنهان سینه لشکر عادل که بوجود آنکس خان قایم بود متزلزل گشت و از صدا
کوه شکوه صلابت خان میره مخالفان متفرق شده و جمیع سپاه عادل شاه بنبریت یافت و
از سپاه منصور بعضی تغایب نمودند و برخی با خدشایم مشغول گشتند و بعد از ساعتی صورت

عجیبی حالتی غریب رونمود بپایش آنکه دلاور خان که بادوسته هزار سوار و یک تان
وقت ایستاده بود چون مشاهده نمود که تمام لشکر متفرق شد اکثر با خنجرهای مشغول اند
راه تعاقب پیش گرفته و میرز بنیل و مرزایا و دیگر و شیرخان با جمع و در معرکه رایت نصرت
برافراخته اند فرصت غنیمت دانسته و بپسید سالار لشکر منصور آورد و میرز بنیل و مرزایا و
با جمیع قلیل پاهای ثبات استوار داشته بمقام مدافع در آمدند اما چون سیلاب حادثه
بنوعی طعینان نموده بود که بستیاری کوشش نجات توان یافت لا علاج دست و پا زده
خود را به یک کوشیدند دلاور خان چند زخم قبل بدست آورد و لشکر پایش تهاخت و تاراج بنگاه
آورده و دلاور خان و بعضی دیگر از امرای که تعاقب لشکر عا دلاور نموده بودند چون امر جمعیت کرد
از سپه سالار و لشکر خود اثری ندیدند صلاحتحان فرار را عا دانستند و وقت انضا رو کشتند بعد
رو بپنهان آورد و جنگ در پیوست و تاراجی از جان داشت دست از جنگ باز نداشت بعد از
جرات و دلاوری و دست از تهاخت و تاراج بنگاه باز داشته سرخوش گرفتند و چون اینجمله خسرو
زمان رسید میرز بنیل را با سپاه بدرگاه طلبیده داشته هر که را در آن معرکه رایت نیکنای برافراخته
بود بنوازش شانه سرفراز فرمود و هر که به بدلی موسوم گشته بود او را بخصب سلطانی
گزار نمود فصل دوم از باب چهارم در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آنحضرت گیتی پنا
ووی پیوست ذکر مخالفت علیخان لرونا فرزد کردیدن امر او و خوانین بدفع او
و نصرت یافتن بر او صاحب تانچ قطبشاهی آورده که چون علیخان لرونا شهریار
منصور بواضع ساجعت و جلالت که از و در معرکه کارزار بنظر او رسیده بود از مرتبه
سلحذاری پایه سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک نا بجی سرفراز فرموده
بمحافظت ولایت مرقضی نگر فرستاد و در ایر و برین حواله دار آنجا که صاحب اختیار بود
و در دادن جاگیر مرغوب اجمال و رزیده اعتنا بحال او حسب دلخواه نمود و علیخان غبار
خاطر بهر رسانیده جمعی از اشرار کفار بارای بیجا نگر ملاقات نموده تسخیر ولایت مرقضی نگر

اد در نظرش سهل و آسان دانمود و موازی سی هزار پیاده و سوار بر داری میگریختند اما د
ای مذکور و پنجاه زنجیر فیل بر او گرفته بطرف کوفه میر توج نمود رای را و از استلح این خبر
سر داران آن طرف را فرا هم آورده بمسند محاربه باستقبال شتافت و در وقتیکه کفار قلعه کهم
احصار نموده کار بر ابلت مله تنگ ساخته بودند مجاهدان اسلام بر سر ایشان رسیده جنگ
پیر پیوستند و کفار را بهزیمت داده و تعاقب نموده هزار پیاده به قتل رسانیده چهار زنجیر فیل
و تقاره بدست در آوردند و علیخان و سیکر تیا فرار نموده خود را به بیجا نگر رسانیدند و بعد ازین
رای بیجا نگر کوش بهنخان آنکافرت نمود چون او از آمد کفره مایوس شد قوسه از ابلت کش
و فساد را گرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو زمان به محاصره قلعه ندرک مشغول بود
عازم ولایت مرتضی نگر گشت آتش بیداد در آن بلاد برافروخت و بعد از آن چون خسرو
برای خیال آگهی یافت همت نشان بدفع او گذاشته جمعی از دلیران کار آزموده را به سردار
رحیم داد و ظاهر محمد خان پنهان بطرف مرتضی نگر نامزد فرمود سپاه منصور یکماه راه را به
روزی نموده چون به موضع ننگاگون رسیدند و شنیدند که آن کافرت بولایت کونڈلی در آمد
بندگان خدا را تشویش بسیار میسازد به دفع او بدان صوب توجه شدند و از استلح
خبر توج ایشان با جمعی از شیاطین روبرو وادی نندار آورد ایشان تعاقب نمودند و
قلعه او یکی را به مردان کاروان سپرده کوه و بیشه را پناه خود ساخت دلیران اسلام
آن قلعه را بتأیید ایزدی مفتوح ساخته و اثری از صغیر و کبیر در آن قلعه نگذاشته
بقصد گرفتن او به کوه پیشه درآمدند کفار که در کمین گاه نشسته بودند از اطراف هجوم آورده
بهادران اسلام را در میان گرفتند و چون دلیران نامدار جمع نبودند و جلوریز از پله
یکدیگر بشتاب میرفتند چنانچه رحیم داد و با اکثر دلاوران از آن در ط گزشته بود و ظاهر محمد خان
بامعدود و در عقب مانده ارباب ضلال که در کمین بودند آثار شجاعت به طور رسانیده
نهایت سعی و کوشش نمودند تا بنا بر مساعدت تقدیر بهزیمت یا فتنه هزار نفر اسیر گردیدند

و هزار قتل و دیرین آتشا بصل خان حواله دارد و موضع منتر اول با هزار سوار به لشکر طغراش
 پیوست و علیخان از استماع خبر تسخیر قلعه و قتل و اسیر گشتن بیاد بجانب بندر نظام پین فرار نمود
 و جمعی از سوداگران را که ساکن و متوطن آنجا بودند گرفت از نقد و ضمیمه و تصرف آن بیجا گلن
 بود و نیز بربسته در آنجا مال جاسوسان خبر بدو رسانیدند که رحیم داد و دلاهر محمد خان و حبیب
 پویان اند و کشور خان متصل بدروازه قلعه مر قاضی نگه فرود آمده بخواب غفلت وستی افتاده است
 علیخان فرصت غنیمت دانسته به ایلغار بر سر کشور خان تاخت و تمام بنه و لشکر را غارت نمود
 چون افضل خان تمام مردم خود را به همراهی رحیم داد و در تعاقب مخالفان روانه نموده خود باند
 مردم غافل از کمبود دشمن نشسته بود علیخان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته
 تمام بنگاه لشکر او را نیز غارت نموده بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد و دلاهر محمد خان از استماع
 این خبر سراسر راه بر آن مخدول گرفتند و چون آن اجل گرفته و اتباعش گرد آب باران بر خود محیط
 یافتند بکمان آنگاه شاید بستیاری تهو خود را با صل مراد رسانند قدم ثبات بر مقرر مجادله استوار
 داشتند و ندائی و آریجنگ و جدل در پیوستند آخر الامر شاست کفران نعمت علیخان و مقریان
 او کشته گشتند و بعضی از سپاهش قتل و برخی اسیر گردیدند و سر بر سوانی علی خان را عبرتاً
 للناظرین بهر دیار گردانیدند و بعد ازین فتح سرداران با دلاوران که پیایه سریر رسیدند
 رحیم داد به خطاب علم خانی و هر یک از سرداران دیگر به اضافه منصب و زیادهای شایسته
 غزایا زیافتند و اگر منظم گشتن در شاهوار درج سیادت و
 عصمت بنت امیر شاه میر در سلک از دواج ملک
 کشور گیر صاحب تاج قطب شاهی آورده که چون چند زمان از سفر ندرک مراجعت
 نمود و به دار السلطنت رسید خاطر مبارک به منطوق تناکحا اتا سلوار اغب باز دواج
 گردید و هاسته التفات بر شدق محمد راس عفت بنت امیر شاه میر سیادت
 مرتبت پر تواند از شد بنا برین فرمان واجب الانامان تهلیه بآ

میزبانی و ترتیب مجلس طوی و شادمانی شرف صدور یافت - **نظم** - غلامان
شایسته کاروان به بستن بر رسم خدمت میان یکی جشن شادمانه آراستند که بود اندران هر چه
نیخواستند تا یکماه علی الاطلاق لوازم شادمانی و مراسم میزبانی بجا آوردند و درین هنگام
فرح انجام منجمان و قایق شناس ساعتی که شایسته عقد فرخنده اساس بود اختیار نموده
اصحاب علم و فضل در برج عصمت و سیادت را در سلک از دواج گوهر معدن سلطنت کشیدند
و بعد از اتمام آن جشن سعادت شاد جام خسرو زمان دست دریا نوال بیدل اموال گشاده
اکابر و اعیان و سایر خدم و حشم را با نعام موفور و رفاه و سرور گردانید و مقربان را
به تشریفات شادمانه دنیا بسیار چند بپایه بلند رسانید و ذکر آمدن خواجه علی شیرازی
انحطاط ملک التجار با جمعی از مردم اعیان و اخیار از جانب
سلطان عالیجاه ابراهیم عاقل شاه بهجت تمهید مواصلاست چون
دلاور خان امور سلطنت ابراهیم عادل شاه را فی الجمله رونقی داده و تمام ملک و مال قضیه
آمد از خود در آورده خواست که از دغدغه مخالفت نظام شاه مطمئن خاطر بوده بهضرت
بال روزگار گذران اصلاح در آن و دیگر رکن دولت عادل شاهی را بسنجی و مواصلاست
شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه استوار سازد بنابراین در ۹۹۵ هجری و تسنن و تسامان خواجه
علی ملک تجار را با جمعی از مردم اعیان بیجا پور معجرف و هدایای موفور بهجت تمهید مواصلاست
بجانب دار السلطنت کوکانه روانه نمود چون ملک التجار بهضرت ملازمت خسرو زمان شرف
گردید بعد تصفیه شاه راه بهجت از خس و خاشاک گذورت بجا پذیرا بکنون نصیر ابراهیم
عادل شاه را بعرض رسانید خسرو زمان بسبع رنغا اصفا فرمود و چنان مقرر شد که
حالی حضرت ابراهیم عادل شاه با شوکت و حشمت تا ندرک توجه نماید و ازین جانب امراد
ارکان دولت پاکلی مهد علیا ملکه جهان خواهر اعیانی خسرو زمان را با تحمیل و استعداد
طوی و میزبانی بجانب ندرک برده رسوم مواصلاست بجا آورند ملک التجار بعد از حصول

مقصود متوجه بیجا پور گردید و در نیجانب و کلای درگاه بسان و سرانجام میربانی پروختند
و بعد از اندک مدتی جمعی از اعیان بیجا پور معروض داشتند که ابراهیم عادل شاه تا ملکر
رسیده صلا عیش و شادمانی و در داده است خسرو زمان سیادت پناه امیر نزل النجی طلب
مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان و میر را همراه
پاکلی غنیمت زمان ملکه جهان بجانب ملکر روانه گردانید و بقول صاحب تاریخ فرستاده
ابراهیم عادل شاه تا ملکر متوجه نشده بود بل اعیان بیجا پور لوازم جشن و طوی
بجا آورده پاکلی ملکه جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجا پور بر دهنده به صورت چون
بشارت مقدم ملکه جهان بابر ابراهیم عادل شاه رسید مقر بان خود را به استقبال روانه
ساخت و به تهیه اسباب سرور و اسباب پرداخت و تادیت یکجا لوازم جشن و شادمانی
و مراسم ضیافت و میربانی هر روز در تضاغف و ازدیاد بود و باجمه چون اسباب عیش
و طرب ساخته و پرداخته شد و انایان اسطراب فلکی و وقیعه شناسان تقویم اسمانی
ساعتی اسعد جهت تقدم مواصات اختیار نمودند و علما شریعت در آن ساعت عقد موا
بستند و بعد اتمام ایام جشن و طوی امر اعیان جانبین به تشریفات فاخره سرفراز
گشته بحضور خداوند خویش شتافتند و کبرنای دار السلطنت حدر آما و آورد
اندا سال دهم از جلوس سینت مانوس خسرو زمان حصار قلعه گو لکنده که در آن چهل هزار
سواری گنجد پای تخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و از دهام مردم
هوا آنجا تغییر یافته بفساد گردانید موجب ابتلای مردم بالام و اسقام گردید و نیز شهر گو لکنده
فراور جا به دمنزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی ماثر مایل بان شد که شهر دیگر احداث فرماید که
در لطافت و وسعت کما این جستان اما و باشد اتفاقا در اثنای این فکر و خیال بر آشکار سوار شد و حسب
و جوی صید در چرخی صبا کرد و اطوف می کرد که ناگاه در اثنای سیر گذر سینت اثر بصحرای افتاد
که در وسعت و حضارت و صفای لطافت رشک اخضر و فردوسین بود و باعتبار خوبی آب هوای

باسافر و مقیم سازگار باشد خوشتر و پاکیزه زمین و در میان آن مرغزار خجسته آثار نهر آب چو چشمه
آب حیات روان و مانند سلسبیل هشت روح افزا و مستان انبساط آن زمین که قریب سیصد
گروه از گولکنده واقع خسرو زمان را خوش آمد و بخاطر انوار گدازید که برای سبک شهر بگفت
پنهر و خوشتر ازین نخواهد بود پس بنحمان و قایق شناس را طلب نمود و فرمود ساعتی که شایسته
بنای شهر باشد اختیار نمایند بنحمان و هندسان حسب کم ساعتی بغایت نیک استخرج نمودند
و طراحان و معماران در آن ساعت مسعود صورت شهر بی شکلی را بر بازار وسیع و چهار طرف
رفیع و در هر بازار چند چهار سو که بهندی چو راه گونید تا وی الا ضلع و سواد آن بازار را
دیکر و در اکثر بازارها و طرف جداول آب روان و در کنار جداول درختان سایه دار
و دکالین چهارده هزار گلفه اند و در بیش هر دوکان ایوانها و ماورای این از محله یا حمام
و خانقاه و مدرسه و مسجد و لنگر و هماینها و از ده هزار مکان برنج مهارت کشیدند
و جانب شالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوانهای عمارت قصرهای رفیع نمودند و گزین
و در احسن ساعات زمین اوقات بنای این شهر فرخنده اثر نهاد و مجموع عمارات کوچک و بزرگ و
را از سنگ و آهک بتکلف هر چه تمامتر بر آوردند و منازل پادشاهی نبوی ساختند که مافوق
اقالیم سبعة نظیر آن در هیچ ملک نشان نیندیند باجمالی چون خسرو زمان چنان شهر را
که در تمام مملکت هندوستان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً باعتبار بطوعیت عدلی ندارد
طرح افکند و از آنکه پادشاه در آن ایام بزنی بهاک متی نام تسلیق خاطر داشت چنانچه
هزار سوار ملازم او گردانید تا بمحو امرای کبار و بدربار آمد و شد می نموده باشد
لذا تخت آنرا به بهاک نگر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود گردانید و بعد چندی
که بهاک متی ازین جهان درگذشت تنه شده تبدیل آن نام بمجید آباد نمود و لیکن مدتها
براسند خلایق نام نخستین جاری ماند بشرقی این شهر سکر بهیو نگر است و شمالی میدک
و غربی سرکار مظفر نگر محمد آباد و بیدرجوبی سرکار گولکنده که قلعه کوچی است و از کوچی

که شرق رویت شده مذکور واقع شده رو کبر آمده شمالی می رود و بار دو دایمی که منع کوههای بلخ
است پوسته از غربی بلده حیدر آباد شمالی آن شده شرقی می رود و شمال رویت شده که کل کند کوه
است که از آن رو و موسی شرقی بر آمده قریب بلده حیدر آباد نزدیک تخته کوه که یک کوزه بود و ایست
شمالی شهر حیدر آباد شده شرقی می رود و در سرکار المیز کبشتا و بهشت و غیره می پوند و شهر حیدر آباد
بین اقبال خداوند کامران در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبه سافران و حاجتندان
و سکن و ماسن اکابر و اعیان کشت و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل و بساطین بهشت آئین
بناموده در اندک زمان با تمام رسانیدند و معمر آن بدرجه رسید که ساحت کوه و دشت سمت
پذیرفت و از دار السلطنت حیدر آباد تا قصبه ترکهوره و ابراهیم پهن و بهوگیر و شین چرو و چهار جیت
بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع قضای دشت و صحرا باغ و بستان شده و از کثرت معموری سواد
هر سال مبلغ چهار لک میون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریه با و قصبات حوالی آن
بخزانده عامه و اصل می گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام غر با و سادات
و علما و دیوای اعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه محوری آن شهر
ماز بروز در تزیاید و تقصاف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت و زکونی آبی تو در آن هرگز
چون کسی که پیر بدیش نشسته آینه ز عمر گذشته باز یا پیروز و هر چه نکوست کم نیاید بی هیچی همه چیز و غم نیاید
رواق پذیرفت تخی نماذ که حیدر آباد را حصار می که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه
بنود ازین جیت مکر دست خوش تاراجیان گشت چنانچه بعد ازین به وضع خواهد پورست
و چون سار زخان صوبه دار حیدر آباد گردید جهت صیانت از دست انداز غنیم در شهر حیدر آباد
کلیه آنچه بجزده است طرح شهر پناه انداخت و قشش تیار شده بود که اجلش فرصت نداد
و در مصداق نواب مغفرت آبا آصف جاه مقتول شد بعد از آن همه آن حصار به حکم
نواب آصف جاه مرتب گشت و کمر تعمیر مسجد و حمام و چهارمینا رود و ارشفا
و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی

چون چند زمان را همیشه نظر بر تنج اسلام و رفاهیت خاص و عام بود بفرمود تا در جمیع
قری قصبات مالک محروسه ساجد بنا نموده فرش و روشنی خادم و مؤذن متعین گردانند
و در بلد طینبه حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در اکثر بلاد اسلام
آنچنین مسجد نظر در نیامده و در جنب آن حمام مرتب نمودند و در آن حمام از سرکار
فیض آثار نیکبای لطیف و کیه بای نظیف جهت صا و در و دالکان چرب و دست
برای خدمت مقرر گشتند و قریب بوسط شهر چهار طاق در نهایت ارتفاع از سنگها
تراشیده و رفاهیت تکلف پر داخته سقف آنرا گنبد آسایه سنگ گنج بستند و بر
چهار گوشه آن چهار منار نهایت استحکام و مرتفع و در آن چهار منار حجره ماهیت
سکونت طلبه علم و در وسط آن حوضی با فواره بزرگ و در برابر هر طاقی راسته
بازاری طویل و در ضیق ساختند و ماورای آن به تعمیر دارالشفای و حامی قریب
آن پرداختند و در مدرسه علماء و طلبا جهت افاده و استفاده و در دارالشفای
اطباء جامع مایحتاج ایشان بر اعمال و بیماریاران معتد شدند و هر کدام را وظیفه
از سرکار فیض دارین شد تا فارغ البال و مرز کمال بکار خود مشغول باشند ^{اصفت}
درگاه و کیوان رفعت خاقان زمان و بیان محل های دیگر که جائی خدمت ملازمان
درگاه است چون همین خسرو زمان تعمیر شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد با تمام رسیدن بایان و
سما را نذرت کار حسب کم شهریار درگاه و الادرفضای وسیع که طول و عرض آن موازی
هزار ذرع بود قرار دادند و در اطراف آن فضا صفتها و ایوانهای عالی و در هر ضلع
طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی دروازه دولت خانه و بالائی آن
عمارتی رفیع و در دو بازوی آن دروازه دو سنگ خارا هر یک در طول مبتدع و در
عرض پنجاهست و دو ذرع و بر بالائی آن تخت سنگی به طول دوازده ذرع نصب کرده و مرتب نمودند
و بالائی طاقیکه در مقابل دروازه دولت خانه واقعست عمارتی رفیع جهت تقارن ساخته

و حسب کم چنان مقرر شد که هر باد و امر و خوانین و سرداران و نایکواریان با پیاد و
اشام جوق جوق با فیلان آراسته بشوکت تمام جهت مجرای سلام و دیارگاه فلک اشتباه
آورند و چون بدو دولت سرار سنجش و خدم را جای گذاشته فردا و وحید اباریا حضور
کردند و ایم الاوقات چندیل کوه پیکر در دو طرف درگاه نگاه دارند و موازی بهر اریاده
از دو جانب صف کشیده و از بندگان خاص و و فقر حبشی با هزار نفر از دلیران و ایم الاوقات
در صف و ایوان متصل بدو دولت سرجهت پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه صف
و وسیع واقع که در جانب جنوبش دفترخانه پادشاهی و در جانب غربی جادارخانه و بعضی
کارخانه های عامه و بجانب شمال دروازه و ایم و دولت واقع که در فضای آن چهار
صفه وسیع بجهت مقام جمعی از لشکریان و والد اران و فیلسوفان و سب نویسان ساخته
و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی در درگاه و پادشاهی محل های رفیع متعدد و واقع کی از ان
لعل محل که صف و ایوان عالی مرتفع پادشاه نشین است و دیگر چندین محل که عمارت رفیع گشا
است و دیگر گلن محل که ایوانهای بارفت و کوشکهای فرج افزا در آن ترتیب یافته و این
هر سه محل نشستگاه سلسله داران است از ترک و عرب و و کنی و دیگر صدر صفه که منازل
با صف و ایوانهای دل گشا است مقام جمعی از سلسله داران مقرب و مردم محترم
نوکرا و بنده و دیگر سخن محل که عمارت عالی با صف است مکن جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
و در جانب شرقی این محل صفه طولانی تخمیناً صد درع که برای نعمت خانه مرتب شده
و خوان الوان نعمت در آن جاکشیده می شود و هر روزه موازی و ده هزار کس از
مجلسیان و سادات و علما و سرداران و سلسله داران و غیر هم از ان خوان نعمت
بهه یاب می کنند۔ **تعریف واد محل و سبب بنا و وجه**
تسمیه آن چون مشهور است که نوشیروان ابن کیکاووس که عدل کار
بود به خیال اینکه شاید مظلوم دل نگار یا سالی پریشان روزگار خواهد که احوال خود معروض گذارد

بواسطه مانعت محاب نتواند که به سامع اقبال رساند زنجیری تعبیه نموده یک سر آن را
در بیرون بارگاه مستحکم کرده و دیگر را نزدیک بسیر خود بسته بود تا هر گاه دای میخواست
زنجیر را حرکت میداد و از تخرک آن انوشیروان بر حصول داد و خواه آگاه گشته غور
رسی می نمود خسر و زمان از غایت ترجیحی که نسبت به عاتق خلائی داشت بهمارانرا فرمود عمار
عالی که یک ضلعش متصل به میدان و بازار باشد شش طبقه در هر طبقه کوشکهای عالی که از
هر خانه دایوان آن دروازه ای بجا نبسیدان و بازار کشوده بود با تمام رسانند تا اگر مظلومی بخواهد
را احتیاجی رونماید پاسبان قصرهایون رسیده به واسطه اکابر و اعیان بیزاحمت پرده دار
و دربان حال خویش معروض دارد پس حسب فرمان واجب الادغان محل موصوف در غایت
ارتقاء و اعتلاء در پیش این قصر ثبت سرشت ایوانی عالی و در پیش ایوان حوضی عمیق و وسیع
شصت فرع و چهل فرع صورت تغییر یافت و چون علت غائی از تعمیرش داد رسی بود و نمود
بدان محل نمود و خسر و زمان اکثر آوان در آن قصر بایرسند معدلت تکبیه فرموده ابواب
عدل وجود بر روی عاتق خلائی می کشود ذکر توجه را یات نصرت آیات بفرم
جهاد با کفار بیجا نکر و تسخیر قلاع مسکورک و حصار نند یال و ملکوت
صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که خسر و زمان بعد از تسخیر از ضبط امور سلطنت اشرف
خاطر سپاه و رعیت جهاد با کفار بیجا نکریش نهادیمت عالی ساخت و بعد فرام آورده
شکر ظفر اثر بصوب کشور بیجا نکر متوجه شد و بعد از طی سافت بر عاتق مسکورک
موجب اقبال نزول اجلال نمود جماعت کفره بجهانت متسلح مغر و گشته راه ترم و گشت
و جمعی از تسله بیرون آمده آتش جلال برافروختند مجاهدان اسلام بحکم رایت نصرت
بر انداخته و دست به تیغ و تبر و سنان برده ارباب کفر را منهدم ساخت
خود را به پای حصار رساندند و بنا بر غالی شدن باره و پای حصار از مردان جنگی
دلیران دین از اطراف گمندها برنگزیده با انداخته بالا حصار برآمده قلعه را مفتوح کرد

درست بقتل کفره کشود و چون فریاد پنهان زن و مرد به مسامح اجلال رسید و ریاست
مرحمت شاهانه به توجیه درآمد و بر بقیه اسیر بخشایش فرمود و لاجرم بقیه اسیر باستان
بوسی رسید و در رقبه اطاعت و فرمانبرداری درآمد و خسرو زمان تسلط را به کی
از مستمندان تفویض نموده جمعی از سرداران را به سپه سالاری ملک امین الملک
جهت تبلیغ سم راج و داماد و افراج و رسم راج خواهر زاده او که از سرکشان
کفار به تهور ممتاز بود و دست مستلحه ندیال و کلور که نهایت مرتفع و اقصی و قریبه
تصرف خود داشتند نامزد فرمود که عساکر منصور آتش بیداد در آندیا و بلاد
افروخته بسیاری از ان بیدیان را بقتل آورده آثار اقدار به ظهور رسانیدند و شتاب
خسرو زمان را به کشور کشائی افراشته عنان غریت بصوب تنخیر آن دو قلمه معطوف
گردانید و سرداران کفار از سطوت و صوات سپاه لشکر فیروزی خائف و دهرسان
گشته زبان باعذار کشود و طالب آن گشتند و فرمانبرداری و مالکزاری را وسیله
نجات ساخته متفاج متسلحه را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند بعد از ان جمعی از امرای
و خوانین محکم با طراف روان گشته و آتش نهب و غارت در ویا و کفار زرد بسیاری
از سرکین را قتل و زن و فرزند آنجا بخت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران
و مقدمان و نایکواران آن ولایت از توجبه لشکر ظفر آگاهی یافتند آنکجه بهره از خود داشت
روی التجا بدرگاه شاهی بیتی پناه آورد و هر که از طایفه خود عار سه بود راه ترمز پیش گرفته
سرباد فدا داد و را می بگل موری و چو دهری چرول و دندان کت و دول چو در کت
تا با متفاج تسلط و پیش کش بسیار بخدمت شتافت و بفرستادن بوسی مشرف شدند و طراف
ضبطه کارکنان روانه گشتند و سوم کفره و ضلالت را منهدم ساخته امین دین سبیل
زرد گردانید و گردید این الملک با امر و سپاه بجانب کندی کوته و توجیه را
عالیات چون چنان از قلع منظم و لایات بیجا که مفتوح شد خسرو زمان بهشت را به متصل

بقیه سرکشان آن مملکت مصروف داشته ملک امین الکل را که میر حید و صاحب اختیار بود
با جمعی از خوانین و سرداران به قبیله رایی کشیدی کویت نامزد فرمود امین الکل و غیره سرداران
بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را مضرب خیام ساخته روی توجه به تسخیر آن و تباب
نرسیم راج خواهر زاده را مراجع آوردند و مجاهدان موجب حکم سرداران انگش جلال
و قتال آهسته ساخته جمعی از دلیران کفار اطراف آن ولایت را به قتل رسانیده و فن فرستاد
آنهارا با سیری گرفته مراجعت نمودند و متعاقب رایات نصرت آیات به صوب قلعه
نزد کور ب حرکت آمد و چون حوالی آن مستلحه محل نزول مویکب ا جلال گردید توپچیان حسب حکم
در برابر حصار توپها نصب کرده ب ضرب توپ قیامت آشوب برج و باره حصار را در هم
شکستند و بتخانه که بر بالای قلعه در نهایت ارتفاع بود و از سالهای دراز از ارباب
ضلال در قسیر آن کوشید و پیکرتی از طلا ساخته و بانواع جواهر تزیین داده در آن
بتخانه نهاده بودند و هر سال از اطراف و جوانب صد هزار کافر راه دور و دراز
نموده جهت طواف آن جامه داده و ذورات بسیار از زر و جواهر می آوردند از زمین
خسرو زمان ب ضرب توپ حیدری بنجاک راه یکسان گردید و مجاهدان دین سحر موج دیا
در حرکت آمده رو به تسخیر قلعه آوردند و نرسیم راج به شاهده اینحال و استماع خبر تسخیر و تخریب قلعه
آن سرزمین دست اعتذار در دامن استغاثه زده پیاپی عجز و انکسار از حصار بیرون
آمده بوسیله تحف و هدایای بسیار طالب امان جان و فرزندان خود گردیدند و سرانجام
از راه رحمت بر عجز و زاری او بخشید و حسب فرمان واجب الاذعان اهل اسلام
معابد اصنام را خراب ساخت بجای آن ساجد بنا نمودند آنگاه خسرو زمان
آن مستلحه را به ملازمان مستند سپرده متوجه تسخیر قلعه دیگر گردید و ذکر متوجه شدن
خسرو زمان به تسخیر قلعه و بیان بعضی وقایع دیگر چون دیکتی راج
فرمانروای کش و جانشین را مراجع شکر در مقام نقض عهد و میثاق که

رایان پیشین را با سلاطین شاهی بود در آمده از شهر بیجا نگر پای غناد بیرون نهاد
قلعه نیکند که نزدیک بولایت خسرو زمان بود مقر و موطن خود ساخته امارت قلع
می نمود و به بعضی از دیار سواد را آسیمی میرسانید خسرو زمان بغرم استیصال
او بصوب قلعه مذکور متوجه گردید و نیک پتی با وجود غرور و بکشگر موفور در آن
قلعه تخصص گشت و چون سپاه منصور بدانجا رسید و در آن قلعه اسباب قلعه داری
فیل بود و نیک پتی بکرو حید پیش آمده کو بر اج تیمار و پایا حتی را که پیش او رکن اسلطنت
و مقرب و معتقد او بودند با تحف و هدایای بسیار روانه خدمت شهریار گردانید
و آن حیلان رو به بارگاه علی آورد و سر برسم منهدم و پانهاد به مکر و تزویر قبول
فرمانبرداری و بندگی از جانب و نیک پتی عرض نمود و جهت تسلیم قلعه همت سه روز
در خواستند خسرو زمان بکلم رحمت جلی تمس و نیک پتی را مقرون با جانت گردانید
فرمود تا حجابان دست از محاصره باز داشتند کفار فرصت غنیمت دانسته از قوه
و غیره بامتاج ضروری را به قلعه کشیده اسباب قلعه داری را در مدت سه روز حسب
دلخواه سیامان دادند و جلد یور او و دیگر سرداران کفار با نسی هزار پیاده و سوار و
چهار هزار فکلی بامداد و نیک پتی آمده داخل قلعه شدند و ز چهارم امارت مکر و ظاهر
ساخته تخلف از قول خود نمود و خسرو زمان چون بر حیل او آگاهی یافت سرداران را
با فروختن آتش بیکار و تسخیر حصار مامور گردانید و مهربان و دولتخواهان زمین عبودیت
پوسیده بجز رسانیدند که چنین حصار متین را بر زم و بیکار گرفتن دشوار است
بل متعذر و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم تبرکال
نزدیک رسیده و بالفعل در کمر منصور آذوقه و بکمی آورد و در آن زمان بیکال و
خاصه و دشمنان طغیان خواهد کرد و راه آمد و شد مسدود گشت و در آن زمان آذوقه
بکشگر منصور نخواهد رسید و بفضل آهی چندین قتل و بقلع مسخر و دولت گردید

است و رای بیجا نگر با انجمن خلعت و شوکت از بیم حسام خون آشام مجاهدان اسلام کشید
و از سر و حصار کشیده و در کجگاه مکر و فریب نشسته منتظر فرصت است صلاح دولت در آن است
که تسلط و ولایتی که بخیر نگیرد آید بهر دان کار به سواران نماید از سپرده به مقتدر سریر
مراجعت صورت ظهور گیر خسرو زمان معروضات عبرت باز که عین صلاح و محصل صواب بود
کوش قبول اصفا نموده تسلط کند که کوش را به سنج خان سر نوبت و موصول که را به سنج
و نند یال را بکجگیر او و ناکیواریان متحد تفویض نموده و حیدر خان و خانخانان و مساکین
و جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته بصوبه را
حیدر آباد و خدمت فرمود که فرستادن و نیک پتی رای بیجا نگر شکری
مرتضی نکر و متوجه شدن افضل خان حواله دار آنجا بدفع مشرکان و
نصرت باقتن برایشان در قیسکه خسرو زمان تسخیر ولایت مشرکان متوجه شده
بعضی از ولایت سرحد آنها را بتامید زوادی مفتوح گردانید و نیک پتی رای بیجا نگر منتفع
بهر تفکر گشته بصواب دید و لتخواهان جمعی از دلیران را با پیاده و تفنگچی بسیار بامداد
کسبند راجه او دگیر فرستاد که با اتفاق بولایت مرتضی نکر در آمده هنگامه آراشوند راجه
ندگوار و ریاس رای و اما خود را با بخت هزار پیاده و سوار بر سرحد ملک شهریار روانه
مشرکان تا بولایت مرتضی نکر در آمده دقیقه از قتل و غارت فرو گذاشت نکر و اند افضل خان که
آنوقت حواله دار صاحب اختیار بود چون بر نیجاوشه اطلاع یافت جمعی از جاگیرداران
آنحد و رافراهم آورده بولایت او دگیر در آمده تمام مواضع و پرنجات را از صدمه
نبرد زیر و زبر گردانید و ریاس رانی از توجه افضل خان آگاهی یافته رو بچاره آورد و وقت
حادثه اتفاق مقابل افتاد و جنگ صعب بین آمو بهار کثرت جمعیت کفار نزدیک بان رسید
بود که چشم زخم عظیم به شکو اسلام رسد درین اثنا از دلاخان پانصد سوار کماندار رسید مجاهدان
با تمامه حمله بکفار آورده بیش ناوک رگ بان مشرکان کشود و دود و دمار نامی را به نگر

شرارت شعا قبل رسانیدند بوقت اسیر ره نورد و بادی فرار گشتند و غازیان بنیت بسیار
بست آوردند و ذکر آمدن و نیک پتی بخرم محاربه امر او خوانین خسرو را
و نامزد کردیدن رستم خان به معاوضت امر او رسیدن خشم خشم
باسلامیان بسبب بدولی رستم خان چون خسرو زمان چندی از طلع
و ولایت بجای نگرشود نموده و بدلیران نامی سپرده چنانچه پیش ازین مذکور شد مستقر
سلطنت معاودت فرمود و ایام برنگال رسید و بسبب بغیان رود گشتن راه آید و شد
مسدود کردید و نیک پتی فرصت غنیمت دانسته لقمه و کاک پتی و منو پراج را با خود شفق
ساخته بایک لک پیاده و سوار بقصد محاربه اسلامیان متوجه گشته قلعه کندی کوثر را که حواله
سخر خان سرنوبت بود محاصره نمود تا اینکه کار بر محصوران تنگ گردید درین اثنا مرتضی خان
با مجاهدین که انتقام بمیان بسته و بولایت بجای نگر در آید آتش قهر در ماکن و مسکن گذار
انداخت و اکثر قصبات و پرکانات را ضرب و ویران ساخت اتفاقاً کذر لشکر اسلام به شهر کرمان
که نهایت محصور بود اتفاقاً غازیان آتش قهر در آن کفر آید و زده و اموال بدست آورده و تنجا
عظیم را که در آن شهر بود نیز و زبر ساخته بسیاری از مشرکین را قبل رسانیدند چون و نیک پتی
ازین حال آگاه گردید عرق حیثیت جاہلیت او بکرت آید و لقمه و منو پراج را با ده هزار سوار
بمحاربه مرتضی خان فرستاد و بعد رسیدن کنار مقابل لشکر منصور محاربه در غایت مصوب
دست داد و آخر الامر باب ضلال رو بادی فرار آوردند و اسلامیان بتاسد این دست
مظفر و منصور گشته حقیقت حال مفصلاً عرض درگاه گردانیدند نظم چو از دشمنان آهی
یافت شاه پگرا سیدرایش به خط سپاه بسیار است لشکر باین و ساز به همه جنگ جوان
دشمن گذارید و در آن حال رستم خان که خود را رستم زمان میدانست و از جانب احمد نگر قبول آید بود
بموقف عرض رسانید که اگر رضا شرف باشد بنده بدین خدمت قیام نماید و چون در آید این خدمت
بیا کرد و در آن مجلس بتشریفات شاهانه و کمر مضاعف فرار گرفته و بدین باغشرف خان سرنوبت و پنجه را زد

بهت دفع کفار و اعدا و امر آنها را نافرود شد و بعد طق گشتن بر ترضی خان با هم در جنگ
مشادت نمودند مگر ترضی خان که از طریق جنگ با دشمنان واقف بود و بهر طور که مناسب بداند
جدال و قتال با کفار نموده محافظت قلعه و ولایات می نمود گفت که جنگ مصاف با کفار که جمیع اوقات
دارند هیچ وجه صلاح وقت نیست بل صلاح در آنست که شما جانی و من با سرداران از جانب دیوگان
تجانیگر در آمده و آتش هنب و غارت در آن بلاد فروخته نگذاریم که غلبه بشکرا را بایضات
برسد و شبخو نهایی پی بشکرا ایشان زده طرقت تردد و دسد و گردانیم تحیل که اعدا قتلک آمده
عنان گیران غریمت بصوب مراجعت معطوف گردانند رستم خان به غرور دلاوری خود
جواب داد که حالا سپه سالاری لشکر من تعلق دارد و تو بحال خود باش و بدانچیزی فرمایم
عمل کن مگر ترضی خان از خجواب آزرده خاطر گشته دفع کفار برای او بازگذاشت و دستنشان
شرایط حرم از دست داده بغیر محارب از رودی که فیما بین عسکرین حایل بود عبور نموده
در میدانیکه کل ولای بسیار داشت آتش قتال برافروخت کفار سحر نموده گاؤز و رور را
بگونگون رنگها آراسته و طلمهها بر بدن و شاخش نقش کرده در اشای محارب به جانب لشکر
اسلام را مانودند مجبور دیدن آن کا و رستم خان را حال دگرگون شد و گریز برستیز گزیده
مسلمانان را بدست کفار بگذاشت سواران در میان کل ولای گرفتار گردیدند و پیاد
های کفار از اطراف احاطه نموده سواران را از پشت زمین بر زمین می انداختند
خان از عار سرار پای ثبات استوار نموده خود را با جمعی از دلیران بر قلب لشکر
دشمن زده جمیع اعدا متفرق ساخت و سپاه اسلام را از گرداب تاریخی و دانه بر
ضرورت از معرکه ستیز بیرون آمد و تمام خمیه و خرگاه و اسباب بدست کفار رفت
چون انجمن بهر سامع اجلال رسید فرمانهای یون بنام مگر ترضی خان و غیره همه در آن
شرف نفاذ یافت که رستم خان را بواسطه نقصیری که از او بطور رسیده نهایت بیعتی
از سر حد اخراج نمایند حسب کم محل دار پادشاهی نزد دستنشان رفته و عارض او را

به سرخی و سفید اب آرایش داده و لباس زنانه پوشانیده از سر حد ممالک محروسه اخراج
نمود و مرتضی خان و دلیران دیگر را که آنها را مرد انگلی بطور رسانیده بودند به تشریفات
شاهانه رساند از گردانید و گریه نامزد گردیدن اعتبار خان و علمخان خانها
و بهالیر و بسند و تحریب بلاد کفار بیجا نکرد و بیان فتوحاتیکه مجاهدان منصور
را را و نمود چون منبیهان اخبار کیفیت غنمه و محاربه و نیک پتی با سلامیان چنانکه مذکور
شد بسامع اجلال رسانیدند اصرار فضیلت جهاد و انگیزه مهمت عالی خسرو زمان گشته فرمان
همایون بنام اعتبار خان نیردی که در آن هنگام حواله داری مرتضی نکرد و عهده پیش
بود شرف نفاذ یافت که به اتفاق مسلم خان و خانخانان و ساجی و بهالیر او و جمعی از
سلاحداران غریب و ترکمان که جاگیر ایشان در آن ولایت است توجه تسخیر ولایات کفار
کردند اعتبار خان بحسب کمبالات و خواست تسخیر ولایات دارالحرب بیجا نکرد و آورد
و غازیان به سرده و قصبه که میرسید با تشنه ب و غارت در آن میزدند و کفار و خیم انجام
از بیم حاسم خون آشام بمبادان با اهل و عیال و اموال پناه بقلل جبال و شیبها بردند و از
استماع خبر اقتدار اسلامیان را چستله او و دیگر که از عظمت ثلث غنمه بیجا نکرد است و
بنایت مرتفع و شش فسخ دور آنت موازی پنجاه هزار پیاده و دویست هزار
سوار چند هزار قشقی و بانکاری گرد آورده و ده هزار پیاده و بانکاری از آن جمعیت
جدا کرده باراده ششون در نصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد و چون بانکاریان آن جاده
و گرد اگر و لشکر با نهان چیده خواستند که سر دهند که ناگاه عنایت ایزدی سائل حال
اسلامیان شد و قطرات باران ریزان گردید انچه آنکه آتش بیداد و اصلاح فرخته
نگردید و دلاوران اسلام که همچو بخت خسرو زمان بیدار بودند بهت بر دفع کفار کجاست
اکثر آغلا عین را بفریب تیغ و تبره اسفل اسفلین فرستادند و چون معلوم سپه سالار لشکر
منصور شد که پنجاه هزار کفار بغرم محاربه مستعد گشته اند فی الفور علمخان و خانخانان و ساجی

را با پنجه از سوار و جمعی از سلاحداران مثل ابو انجیر یک و مهدی قلی بیگ و اسکندر قاضی خان
فردوسی و کلب علی بیگ بجهت تنبیه سپاه کفره نامزد کردند و بعد از تلافیت آتش جدال و قتال
متهب گردید و بسیاری از کفار قتل رسیدند سردار کفار به مشام رسیده مردانگی غازیان اسلام
دلاوران خود را دلاری نمود و فرمود که از اطراف فدائی و بارکوشند کفار چون از
چهار سوی محیط لشکر اسلام کشته بضر بنیزه و تفنگ بسیاری از دلیران را مجروح میساختند و بهار
پای ثبات در زیده ادمردانگی میدادند سپه سالار لشکر اسلام از استماع این خبر با تبیه
سپاه به عت هر چه تمامتر با دوش کمر نظر اثر توجیه نمود و بمحور رسیدن تیغ در عبده و ثمان
نهاد و جمعی کثیر را از پا در آور و کفار مهراسان گشته را و فرار پیش گرفتند و موازی سته
چهار هزار کافر و اصل چهلیم شدند و غنایم بسیار بدست او لیای دولت قاهره درآمد
سرداران اسلام یکباره راه از سر حد مالک محروسه تا شهر کالیس که از بلاد عظم بجا نگر
بکثرت سحوری اقیانوس تمام داشت رفته تمام ولایات را با آتش قهر سوخته و چند هزار کافر را
از پا در آورده و آن شهر و تنجانهائی قدیم را با زمین یکسان ساخته و دستکام معاود
نمودند و علم اقتدار اسلام گیرد و اراده ستیز نماند و بعد از آن چند سال علی الاتصال به همین
راه بر سپاه اسلام گیر و دار ده ستیز نماند و بعد از آن چند سال علی الاتصال به همین
منوال اسلامیان بولایت دارا محرب بجا نگر آورده دقیقه از قتل و غارت نامرعی نگذاشته
کامیاب مراجعت می نمودند ذکر مخالفت علمیان و خانسان و بهالیر او و
بعضی سرداران در جانب مرتضی نگر و نافرودگر و دین ملک
امین الملک بجهت دفع از باب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان
بعین که اعتقاد خان کفار بجا نگر را گوشمال به سزا داد مرتضی نگر را از دست کفار
مامون سرگردانید و نصیه بدرگام و الا فرستاد که علمیان پنهان و خانسان و سابا
و بهالیر او قدم از جاده اطاعت بیرون نهاد و متوسل برای بجا نگر گشته اند و حقوق

نعمت و آبادی منت خسرو زمان را بر طاق نسیان نهاده فتنه و آشوب در بلاد مرصعه
نگر برپا کرده اند و موجب سلوک و ربا دینخواهی اینک ملک امین اسکاک میر حمله جمعی از
محمدا را را را بهجت تحصیل بعضی مال دیوانی که در ولایت و جاگیر امراد سرداران با
بود تعیین نمود محمدا را را طلب ز را آمده تشدد بسیار کرد و علیمان و بهالیر او باعث فتنه و فساد
شده بآن سواران را با خود متفق ساختند و هوای سروری در دماغ میفرشان راه یافته
با اتفاق دست تجزیه بلاد کشوده و در صد و قتل و قید بنده گردیدند کمترین درگاه لا علاج
بمقام دفع و رآده صف ارای قتال گشت و در عین گرمی هنگام کارزار جمعی از سلاحداران
و لشکریان از قوم پنهان و غیره ره نور و دیو فامی و نا فرمانی گشته بنجایان در پیوستند و
چون اکثر سپاه و بفرار آورد و از تنیزد آویز عاجز گشته لا علاج از آن مهلکه جانستان خود را
یکران کشیده حقیقت حال معرض پای سرگردانید خسرو زمان بعد اطلاع بنیضمون است
بر دفع شتر سفیدان کماشته با حضار سپاه فرمان داد و بعد تهیه اسباب محاربه بر کار
دولت را بحضور طلب نموده کیفیت سیوفانی سرداران را تقریر فرمود ملک امین اسکاک که
در آن آوان بهیات سلطنت برای او مفوض بود و خلاف امر اجالت فرستادن او محمدا را را
بهجت طلب ز را بطور رسیده زمین ادب را بوسه داد و عرض نمود که اگر فرمانهای او بشه
بنده درگاه بدین خدمت کمر بسته حرام خواران را گوشتمال به نراده خسرو زمان او را
پیشرفت شایسته فرستاد از گردانیده باده هزار سوار بجانب مرصعه نگر روانه فرمود
و چون امین اسکاک راهی گشت بهر قصبه و دیه که رسید دزدان و فتنه انگیزان را با عقوبت
گوناگون بقتل رسانید و چون وارد مرصعه مرصعه نگر شد چو در میان و مقدمان غایب و ایشان
گفته بخندش حاضر شدند آنها یک باعث فتنه و فساد بودند مثل کسلین چو دهری مرصعه نگر
بمجرد رسیدن ایشان را برادر سیاست کشید و سرداران حرام خوار را مثل علیمان
و خانخانان و مذابحی و بهالیر او از استماع خبر توجبه و غضب امین اسکاک غریق بحر شد

گشتند بآنکه هفت هزار سوار و ده هزار پیاده همراه داشتند و قلعه اوئی را با سباب
قلعه‌ای استحکام تمام داده بودند پانصد تن از ایشان تشریف گردیده تمام اسباب
واموال را گذاشته و بولایت بیجا نگر آورند و بشارت کردند این نعمت را بیجا نگر
نیز متوجه احوال ایشان گشت بخواری و فلکات گرفتار گردیدند و همین کمک در تعاقب
شمر دان بولایت بیجا نگر آورده و اما مکر کفار را با تحسین قهر بسته و بسیاری از
شمر کین را قتل و اسیر ساخته و قبیضه و غیره را بر سر اجابت نمود و در سرحد رضی نگر
جمعی را که با خا
نفر از سرداران و نایب و ثریان را بقتل رسانید و محاصرت مرانی را بقتل نمود و متوجه
درگاه والا گردید و تحفه و هدایای بسیار که از مال کفار بدست آورده بود از
نظر انور گذرانید بیشتر از بیشتر شود و بعد از آنکه در آنجا گشت و فکر خرج
نمودن شخصی که خود را بفریب شهر رنشا صاحب کرده بود در
سرحد بیجا نگر و محاربه نمودن اقبال خان با و نصرت یافتن
آورده اند که پادشاه مغرت پناه ابراهیم قطبشاه را فرزند بی بود شاه صاحب
نام که عقیقه را از خاندان شاه خلیل القدر پیرزاده بیدرازسل شاه نعمت الله
ولی خواستگاری نموده در سلک ازدواج خود کشید و بعد یک سال باطل
از نیکان در گذشت و بعد از رحلت آتشا هزاره حرم محترمش احسب التماس
پدر او بجانب بیدر فرستادند و چون به نوبت سال برین گذشت شخصی که خود
سالی بخدمت شاهزاده مغفور بود و بر جمیع خصوصیات و حالات آتشا هزاره اطلاع
داشت در شهر بیدر ظاهر شده و عوامند که من شاه صاحب ام و نفیون و فناء
آنخیل شاه محب الله از راه رفته کمال اعزاز و احترام او بجا آورد و پیرزاده
سخنان فریب آمیز او را باور نموده شهرت دادند که این شاه صاحب است از سبب

در هر سری بود ای راه یافته مستند و غوغا بلند کردید و چون خسرو زمان برین حادثه
عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را که در روز وفات شاهزاده مقبور بجهت تخیل و تکفین
حاضر بودند بحضور طلبیده استکشاف حال فرمود مجموع شهادت دادند که در حضور مابندگان
شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان بسبب مکر و حیل آن مفسد در تاب شده مکتوبی بتأکید تمام
در حبس آن محیل تلک برید نوشت ملک برید بیاس خاطر خسرو زمان در مقام قید و حبس آن
محیل در آسیر زادهای بیدر چون برنقد مآلگی یافت خدنی الفور انجیل را روانه سرحد
بیجا نگر گردانیدند و در آنجا جمعی از اکابر و او باش شل خدا بنده خان حبشی که صاحب شجاعت
بود و خیرات خان ولد دلاور خان با جمعی از دلاوران بدو پیوستند و بعد اجتماع دو هزار
سوار و پیاده متوجه سرحد ممالک محروسه گردیده در کنار کشناتر سلطنته و لواهی شمت
برافراحت و در خفیه کس بدار السلطنت فرستاده امر او سرداران را بخود دعوت
نمود بتمام نایکواریان متسلع و قبل نامها ارسال داشته فتنه و آشوب در بلاد ملکانه
نماسر ساخت و جمعی از امرای ماد و لختوا و خجینه عراض فرستاده اظهار اطاعت نمودند
چون نهیان اخبار کیفیت حال به سامع اجمال رسانیدند خسرو زمان جزا و سزای
او را از واجبات دانسته ابتداء اعتبار خان را با جمعی از دلیران به جهت محافظت سرحد
ولایت بجانب پانگل نامزد فرمود و از انطرف آنخذول باستظهار جمعی از او باش از رود
کشناتر عبور نموده بولایت محروسه درآمد و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بخدمت خسرو
فرستاده استدعای چند نمود که غیرت سلطنت تن در ذول اجابت آن ندیده و سمع غمت
از استماع آن استکشاف نماید خسرو زمان ازین حرکات ناپسندیده غضبناک گردید
فی الفور جمعی از امراد و حواله در آن شل حسین معمر خان و عبدالکریم و غاریخان و علیقلیان
و کجتهخان و اسماعیلی بیگ و بعضی از سواران را بجناب پانگل روانه فرمود و پیش از رسیدن
ایشان اعتبارخان چون مشاهده نمود که مخالفان دست تطاول دراز کرده اند بهت

بر دغ آنکس کاشته اند که کثرت لشکر دشمن و قلت سپاه خود به منطوق کرمی حکم من قیسه
اصلاً اندیشه را بنحوی که راه نداده در برابر سپاه خصم صف آرا گردید و از آنجانب انجیل
باش نه از سوار آراسته در مقابل سپاه و اعتبار خان که زیاده از دهنر سوار نبود
صف کشیده نزدیک بغروب نائره قتال را مشتعل ساخت و دلیران جانبین در میدان
نبرد و آدمی و مردانگی دادند اما اخراً الامر باقبال خسرو زمان خدا بنده خان حبشی
اسیر خیمه تقدیر گردید و بدین سبب جهان فراخ و چشم آن مفسد تگلته از حلقه گیم گشته
باجعی طلیل رو بودی فرار آورده خود را بقلمه سمبل رسانید و از بیم سپاه منصور
از آن ستمه با چند نفر بجانب بیجا پور گریخت و التجا بابر هم عا دثاه برد و من بعضی حال
سلطنت را بنحوی که راه نداد و ذکر آمدن کمن در راج و لید بهای بلن در بکله
والا و منصب موردی سرفراز گشته مراجعت نمودن و راه مخالفت
پیش گرفتن چون بهای بلند را می گسکوئه که پیوسته بطبع و منقاد و باج گذار و مشمول
عواطف شاهی بود به قضای الهی از اینجا در گذشت مرحمت شاهانه شایع حال فرزندان
کمن در راج نام که دو از ده ساله بود گشته فرمان بایون بنام امر او را بجاهی گسکوئه
شرف نفاذ یافت که حکومت آن بلاد به کمن در راج مرحمت فرمودیم باید که از اطاعت
او تخلف نورزند چون امر او سرداران اطاعت او نمودند و امر حکومت استقلال یافت
با تحف و هدایای لایق رو بدرگاه و الا آورده بشرف آستان بوسی شرف گشت و به
تشریفات شاهانه و اسپان بازی زر و کلاه کرد آفتاب گیر سرفراز گردید بشوکت تمام
مراجعت نمود و چون به گسکوئه رسید بنا بر اغوای دیدار کرد که از اقوام آن گمراه بود
ره نور و طریق شت و گشته دیو راج را که خویش او و مطیع و منقاد خسرو زمان بود
بقتل رسانید و وراثتی مال تفری که از مدت سی سال پدران و بجز آن عامه میفرستاد و غدر
تعقل نمود و با تنقید و کوه جنگل جمعیت بسیار طریق عصیان پیش گرفته و در حدود قید را سنجنا

شد ذکر رسیدن عرضداشت بر لاسنجان در باب مخالفت
مکنند راج و رنستن امین الملک با سپاه بجهت گوشمال او و به سبب
رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت بر لاسنجان مشتمل بر کیفیت ترمود و مخالفت
مکنند راج مشروما از نظر آنور گذشت خسرو زمان میرزین العابدین را سر لشکر ساخته
با عبد الکرم خاله دار جمعی از امراد سرداران بصوب کستکو نامزد فرمود که آتش
قنده و شراب را بر نال مواظد پذیرا طغیان پیدا مرا چون بجای کستکو رسیدند حسب حکم
کس نزد آن ترمود مستاده از غضب و عنایات پادشاهی ترمیب و ترغیب نموده
مراتب پند و موعظت بتقدیم رسانیدند چون او بار رهنمونش بود نصایح سو نمود
نشد و در مقام ترمود مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید و خسرو زمان
را چون کیفیت حال از عریض امر اکامی معلوم شد و بیقین پیوست که علاج سوداگر ترمود
و کفران نعمت منحصر در کشودن رگ جانست غریت توجه بدانصوب فرمود ارکان
دولت معروضداشتند که این مهم مختصر بیاقت آن ندارد که غریت سپاه یونان
تخلیق گیرد بهر یک از بندگان درگاه که اشاره شود سنرای آنکافر نعمت خواهد بود
مقارن آنحال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر فرمان
باشد بنده درگاه با نیجاست اقدام نموده ترمود را از ابواجی گوشمال دهد خسرو زمان
معروض او را بقر قبول رسانیده سنکر راج برادر زاده بهائی بلند رو علم خان و
نجا به خان و بعضی سرداران دیگر را در مرافقت امین الملک نامزد فرمود مکنند راج
از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راجها بدو کمک طلبید و کس نزد وی
پتی رای سپی نگرفتند ده پیغام داد که اگر لشکر رای منظم بجانب مر قنصی نگر مرخص شود
لغتنه و فسادا هر سازه اغلب که سپاه اسلام را ترمود و میرامون حال گشته ضعیفی حاصل آید
خود با سپی هزار پیاده و سه هزار سوار نیرم محاربه استقبال لشکر منصور نموده در جبهه با سپاه اسلام مقابل

شد ملک امین الملک نخست بهام نصیحت انکار فرغمت در آمد و بعد پند و موعظت چون دانست
که آن شقی در بادیه بهالت و ضلالت نوعی سگره دان نشده که موعظت کسی برایت
یابد لا علاج بمت بر دفع او کماشته صفا آرای قتال گردید بعد از آنکه دلیران بجای
جنگ در پیوستند علحان و سنگ راج در عین گرمی جنگ نامه کارزار حمله بر سپاه دشمن آورد
جمعه کثیر البضیر بشیر خون ریز بر خاک هلاک انداختند کفار بنشاده انحال دل زبستی
بر داشته و کمر دایمی بر میان بسته آن دوشه سوار معرکه و لاوری را بضرب نشان از پا
در آورده و نزدیک بود که چشم زخم عظیم به شکر اسلام رسد که امین الملک با فوجی از دلیران
بر قلب لشکرکان مانده بضرب حسام خون آشام بسیاری از لشکرکان را بقتل رسانید و از
حمله ای سپاه اسلام ترنزل و ربای ثبات لشکر کفار افتاده اکثر پیاده و سوار را بادی
فرار آورده و مکر راج لا علاج فرار نموده افتاد و نیزان بکتم کوه رسید و خضف خان
و پیر لاهنجان و چندی از مسلمانان را که بکمر و حمله ملوم قید در آورده بودند شهید گردانید
متعاقباً انحال جاسوسان خبر بان ملعون رسانیدند که امین الملک با سپاه منصور نیک
رسید آن لعین بر اسان کشته و دل از ملک و مال برداشته با اهل و عیال بجانب واز
و سیکا کول بدر رفت و امین الملک تعاقب نموده و در هر منزل جمعی از کفره را بقتل
در آورده نهایت افتاد در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت مکر راج از استمارع
خبر توجه سپاه منصور خائف و هراسان بجانب تپا پور شتافت و چون تا مقاصد
نداشت و هر روز در بیشه و هر شب در کوچهی بصری بود امین الملک در پید نمودن
او نهایت سعی و تجسس بجای آورده چون دهنست که او جنگل پت پور را که از
تشابک اشجار گزرها و در آنجا دشوار است پناه خود ساخته فرمود تا سپاه
جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نمایند مکر راج از اندیش آنکه
اسیر سپاه اسلام گرد و پناه بر جبهه رانند که از راین مغظم آن بلاد بود و پناه

حقیقت حال را بجا و سنگه که از اهرای معتبر جلالت الدین محمد اکبر پادشاه که در سرحد پناه
را بجزت مقام داشت نوشته استمداد نمودند و سنگ پاسبان بسیار را بدار کفار آورد
و نزد در باب ضلال بباد و جمعیتی موفور فراهم کرد و بدین الملک بعد استماع انجیر
با اتفاق میرزمین العابدین و اهرای دیگر بولایت را چندی در آمده اکثر دیه
و قصبه را تاقش نموده غارت سوخته اعلام تسلط بر فراشت از استماع انجیر مالدونگه
و راجه را چندی خائف و هراسان گشتند و دوشنگه اسب فرار را تنگ بر کشید بجانب
بنگاله مراجعت نمود و راجه را چندی راز و ی غیظ اطهار اطاعت نموده متقبل باج و خراج
که سال بسال میفرستاده باشد کرد و بدو کند راجه و بطرف بنگاله آورد چون خاطر این الملک
از اطاعت را چندی مطمئن گشت مراجعت نمود و برای محافظت سرحد ملک نایب اسیر اورا
با و سرور و دیوار گذاشته متوجه کستکوه شد و بمن اقبال خسر زمان اکثر ولایت
کستکوه بقبضه اولیای دولت درآمد و تمام پناه و رعیت در محاسن و آمان آسایش
یافت ذکر آمدن و کشتی را می بیجا نگر بسرحد مرتضی نگر و نامزد کردن
عادل خان بدیع اوین بکنند راجه از توجه پناه منصور خائف گشته استدعای
ملک از را می بیجا نگر نمود و کشتی را بحسب جا بلیت دامن گیر گشته بخاطرش رسید
که چون شاهزاده شاه مراد فرزند اجمند جلالت الدین محمد اکبر پادشاه خانانان محبت
تسخیر ولایت احمد نگر را بشکرید و عدو توجیه نموده فتنه و شور در آن بلاد انداخته اند و خسر
زمان مهدی قلی سلطان را با امر او و انین و شکر فزاد و ان محبت امداد سلسله نظام
شاهیه نامزد فرموده و درگاه خسر و گیتی پناه از شکر و سپاه خالیت فرصت غنیمت بسته
در تحریب بلاد اسلام اقبال نباید و وزیر بنا بر این با موازی و ولک سوار و پیاده
و هزار رنجیر فیل کوه شکوه علم عناد بر افراشته بجانب مرتضی نگر آورد و محال مرتضی نگر
حقیقت حال بمساح اجلال رسانیده استدعای امداد نمود و خسر و زمان از استمداد

اینچرا بعضا را مراد سپاه فرمان داد و بیداران اجتماع عساکر عادل خان بنکی را پس از
امتیاز بخشیده با سپاه فرمان و دوستی سلسله قیل و توپهای صاعقه آشوب
بدفع از باب فساد نامزد فرمود و غازیان بعد از قطع منازل بجوای مرتضی نگر رسید
چند روز جهت رسیدن بعضی امر و آنجا مقام کردند و کشتی از استماع خبر وصول
سپاه ظفر شاه اندیشناک گردیده ملول و آن دانست که تحت و بدایائی لایق نباشد
فرستاده اظهار اطاعت و موافقت نماید بنا بر این رسولی با اتمعه و انشعاف نفیس و
فیضان کوه پیکر و اسپان تازی بدرگاه والا ارسال داشته معروض گردانید که سبب آمدن
بجانب مرتضی نگر محض دیدن عرض کیم بود که در یابی بیکران در جنبش آن چشمه است
والا بدو جان مخلص و هواخواه ام چون مضمون عریضه رای بی نگر مسامح اجازت رسید
فرمانی باسم عادل خان شرفناخواه یافت که چون رای بی نگر بشیوه اعلاض و هواخواه
خود بدرگاه والا معروض داشته باید که مجاهدان و مرتضی نگر مقام نموده متعرض ولایت
او نگردد و فرستاده و مخالفت را دیوار و رسیدن خوالین عال
را چند روزی و نامزد گردیدن امر او خوانین و مستحصان آن قوم
بیدین چون امین الملک و میرزین السابین لشکر بقصد قلع و قمع هندراج از
را چند روزی متوجه ولایت کشمیر گردیدند کفار و بوار آن ولایت را از سپاه
منصور عالی یافته تصرف کنند و فساد را آور دهند و در ولایت ایلور و نردول و باران
هنگامه آراشته طین آمد و شره خلاق مسدود کنند عال را چند روزی چون دیدند
که بسبب فساد آنها رعایا خائف و هراسان گشته بیش و جنگل را پناه خود ساخته اند
حقیقت عال را شمر خاقلی نموده بیایه سر بریا رسال گردانیدند سرور خان فرمان باولون اسم
عادل خان سپه سالار مرتضی نگر و چند تن از سران و بوار آن فرمود که با سپاه منصور ولایت
را چند روزی و کامور آمده متوجه دفع شرار و بوار گردند سروران مذکور چون حسب حکم متوجه

و خدی آن مرد بر آن گردیدند بعد بقایله در حمله اول آن کفار را چون نباتات انقش متفرق ساختند
بهمه از آن چون کفار تا ب جنگ صف در خور زدند از رو و عبور کرده و بسیت هزار کس
برای ستم عابر برقرار نمودند از آن طرف رو و صف آرا گردیده مانع مرور لشکر منصور
گشتند و چون هر روز در کنار آب هنگامه جدال گرم میشد و اسلامیان را بنا برسد و در
معابر عبور میسر نمی شد عا دلخان غرضیه مشتمل بر کیفیت حال و تضرع آنیکه علاج کفار
منحصراً در توپ و ضرب زن و بان است اگر ارسال باید بمیران قبایل خسرو زمان
گوشمال کفار بواجبی صورت ظهور خواهد گرفت بباگناه و الا فرستاد چون مضمون عریضه
معلوم خسرو زمان شد فرمان عالی با سیم سیادت پناه میرزین العابدین شهر فصد
یافت که باتفاق حواله دار عبد الکرم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیده ملک
عا دل خان نمایند و آن قدر توپ و ضرب زن که در کار باشد از قلعه راجندری
همراه برده در دفع کفار نهایت سعی بطور رسانند میر موصوف حسب فرمان و حسب
الاذعان عمل نمود و چند شبانه روز اسلامیان کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور آن
آب میسر نشد پس جمعی را با طرف و جوانب جهت پیدا کردن عبور دیگر فرستادند
با حاجی نسبت و دهر مارا و ده و دوازده که ده راه رفت گذرگاهی پیدا کردند
و چنگیز خان و جمعی از سواران اسپان در آب انداخته بگدشتند و دلیران
لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و شرکان که بقدم محاصرت پیش آمده بودند
بای نباتات شان از حمله های غازیان از جا رفته بعضی بدار الیوار فرستند و برخی
راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن پناه بدیواری که میان دو کوه و الونداز سنگ و آبگ
برآورده و توپ ضرب زن و آتش بازی بسیار در آنجا آماده ساخته بودند برده مستعد
و قتل گشتند چنگیز خان با جمعی از مجاهدین متوجه دفع آنها گشته بعد محاربه و کوشش بسیار آن
دیوار را از آن مخدولان گرفته بسیار اقبال رسانید کفار چون بنجمی الوجوه مغلوب گشتند کس بدگاه

عالی فرستاده بصدد مجوزاری اطهار اطاعت و انگذاری نمودند خسر زمان در باره آن
زنهار باریان ترحم کرده عادل خان را در حضور طلب نمود و میزین العابدین و خلیفه خان را
بجانب کشکوته جهت دفع سرکشان آن ولایت اعز و فرمود که در قصر حیف و ثلث حصین
نزدی محل و میدان ولکشايش خسر زمان بجای اینسان بجاظر اینان ملک لایه
حیدر آباد را مستقر سریر سلطنت گردانید و معمور آبادان ساخته مایل بساختن
عمارت عالی بحسب مجلس دیوان داری کردید پس معماران را با تمام قهر و فریج در کنار رود
موسی که فضای وسیع مستقل بآن باشد مامور گردانیدند و بتایان چابک دست بانک
مدت قصری تعمیر نمودند که در توصیفش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته قصیده آیتنا
خوش که مستغنی از نقش و نگار هست باجبات تجری قتها الانهار یار فرسخ
آن منزل که فضای باده و درویشی شست روشن آن محل که ماهی را بدو بروی گذار
بقراران را قرار دل فرایند چون در آن جای آن دارو که باشد نام او دار الفوار
چون دل و نادر و پیداست صورتش غیب لبکه مقبول است دیوار و درش آینه و
ماجنش است چون فرد و ست در وی کشد نو خرد و سن ملک در بر شاه جمشید افتاد
خسر و جامه که کمر سلطان محمد قطب شاه شهریار و کامیاب و کامبخش و کامکار
آسمان عز و رفت آفتاب عز و جاه بحر جود و کمربت کمان سخا و کوه و ستار
یابدا ز عایش و رخت میوه امیر بزم بنیاد از جودش نهال دولت جاوید بار
دولتی با بخش قرین در سینه شاه کیان پایه او نه ناید تخت ملک پایدار
و کر ساختن عمارت کیوان و ست بناات گماات و اتمام باغ محمدی
که ما بین مستقر سلطنت و عمارت بناات کماات و اقصت روزی خسر زمان
با جمعی از مقربان متوجه شکار شد و از هر گونه جانور مثل آهو و گوزن و ببط و دراج شکار مینمود
تا آنیکه آفتاب سبت الزاس رسید و موا از اعتدال بگرمی گراید آنگاه دست از شکار بازداشت

جمعی را با طراف فرستاد تا جائیکه لایق استراحت و آسایش باشند بطر درآورند پس از
ساعتی یکی از فرستادگان بسرعت باز آمده بعرض رسانید که دوزخ یکسایین سرزمین گویشت
و در یکجانب آن جائی بس خوش است و مرغزاری دلکش و چشمه های آب زلال بهر طرف
آن میجوشد و انقباس بادشمالش دل پر مرده را حیات تازه می بخشد خسرو زمان مرکب صبا
جولان را بجانب آن کوه گرم غمان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دید بنیاض صله
کرده از مستقر سر بر سلطنت و در اطراف آن فضای در نهایت وسعت بخاطر افسس
خطور نمود که این سرزمین قابل استراحت است و لایق عیش و عشرت فرمود تا معماران در عتبات
نشایت بر بالای آن کوه تعمیر قصرهای رفیع و ایوان های منیع پرداختند و در امن کوه
تا دار السلطنه بساتین بخت آئین که در طول چهار گروه و در عرض دو گروه باشند هفتاد
و بعد تا مائش در حسن ساعات طرح باغ و دیگر موسوم باغ و گلستان انداخته در هر ضلع
در واژه عالی نصب نموده بر بالای آن کوشکی مرتب نموده در اندک فرصتی با تمام
رسانیدند و چمن های عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا با انواع اشجار
و درختان میوه دار و گلخانه های خوشبو و ریاحین و بجوار آستانه جلال آب صاف
و شیرین در اطراف آن روان گردانیدند ذکر فرار را و ت را و و هر چند را از لشکر
منصور و فتنه ای بختن و کشتن را و ت را و شرح این قصه گفته را و ت را و که اگر گردن
کشتان کفار ببرد جلالت و دلاوری و کثرت جمعیت پادشاه ممتاز بود و چندین باشک
ظفر اثر بر سر برده طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میداشت بسبب بغض نکلمات امین الملک
آزاده خاطر شده هنگام شب از اردوی سپاه یون فرار نموده بمقام عنا و دودخواهی در آمده
بخفیه کس نزد هر چند برادر زاده بهای بلند فرستاده بنحمان لاف و گداز او را از
راه برده بپادشاهی و فرمان روائی نویشتش را و هر چند را که با اتفاق سنجلی هنگام هنگامه
آرامی میکند راجع همراه لشکر منصور مشوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد گشته شدن سنگ راج

درین محاربه بحدت خسرو زمان بود و حقوق سوابق نعمت و ایادی منت بر طاق نیان نهد و ره
نور و طریق فرا گرفته بر اوت را در پیوست و چون هر دو آنکافر نعمت با اتفاق جمعییت ده هزار
کافر فراهم آورده با ستمها رکود همیشه در اینها و دشواریهای پیاپی بر لشکر منصور
آوردند عین الملک دفع آن تهمردان کافر نعمت را هم دانسته با اتفاق جمعی از سرداران و دلیران
به دره کوه درآمد غازیان دامن بهت بر کمر شجاعت استوار ساخته و از اسپان پائین آمده بالای
کوه آسمان شکوه که پناه کفار بود برآمده به دفعه پرداختند که ناگاه از پشت یکی از بندگان درگاه
تیری کشاد یافته بر سینه راوت را و نشست و او را واصل دار البوار کرد و اندین خالفا
بمشاهده اینحال روبروادی فرار آوردند و اکثر از آن مخدولان آسیر گردیدند و چون سپهیان
خبر فتح بمابع اقبال رسانیدند غازیان فراخور حال مشمول عواطف خسروانه گشتند و ذکر
مخالفت و سنا دیو و هر چند رو آمدن بجای سپاه منصور و نصرت یافتن
لشکر اسلام چون راوت را بر دست سپاه منصور به قتل رسید هر چند از آن معرکه گریخته
بوسنا دیو که از رایان عظم آن بلاد بود تکی گردید و بنحان نرسید نیز نوعی نمود که و سنا دیو
بهائی بلند راجه جلور و دیگر راجه های و مینواران اطراف را با خود متفق ساخته بر قلعه
جبره که در تصرف ملک ناسب بود جهت تسخیر فرستاد و خود با هر چند نفوی و سرداران دیگر
قوم کفار بغرم محاربه متوجه سپاه اسلام شدند و چون از تضییق محاصره کار بر ملک نایب تنگ کرد
و این خبر میرزین العابدین و امین الملک رسید چنگیز خان را با لشکر فراوان به در ملک نایب
فرستاد و در وقتیکه کفار نزد بان بر حصا قطعه مذکور نهاده خواستند که مفتوح سازد
بیک ناگاه چنگیز خان به در سپه بجمعه کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نایب را
از ورطه هلاک مستخلص گردانید و ازینجانب میرزین العابدین متوجه دفع و سنا دیو گردید و سنا دیو
از استماع این خبر با پنجاه سوار و سی هزار پیاده بغرم محاربه با استقبال شتافت بعد اقبال
نفتین دلاوران جانبین جنگ در پیوستند و در حمله اول مجاهدان بفتح ظفر احصا یافتند

و بخانه ان روانه شد که بسوی و بره کوتم که قلعه حصین بود و یافتند و بهائی بلند راجه
جلو که قلعه قطب شاه آباد را محاصره کرده بود از استیاع این خبر بصوب جلو که اطر
آن تمام پیشه کوته و آن قلعه نهایت تفعیشتافت سپه سالار لشکر منصور چون
بر کیفیت فرار او آگاهی یافت چنگیز خان سرنوبت و عبدالکریم حواله دار و بجالی را و
و مردم و هر مار و یا بر سه او را فرود کرد و دلیران دین توجّه مقام گردیده اطراف و
جنب را با تاش قهر سوخته شروع جنگ کرد و دو ماه هر روز آتش جنگ فیا بین
مشعل بود و آخر الامر بهائی بلند تنگ آمده کس نزد و سنا و دیو فرستاده استمداد
نمود و سنا و دیو از راجه و کرکشان استمداد عای مد و نموده و لشکری فراهم آورد
چرخید را سر لشکر و این سه جل با تر سوختی برادر زاده اش را با و و هزار سوار سوار
بیاده و صدها پیاده و هر چه میسر میسر منصور روانه نمود و از میان بستیاع این خبر جمعیت
بجبر اندازده هزار پیاده و هر چه میسر میسر منصور روانه نمود و از میان بستیاع این خبر جمعیت
و سطوت اسفندیار در مقامی که از تراکم اشیا گردانید و در آن دشواری نمود و از سه
طرف کوه های بلند و هر فلک کشیده و عشق و دلباش تحت اثری رسیده بود و قرار گرفتند
چهاران پیران و شکل و خط که قرار را درین برهه محصور نمود و چون محاربه بطول
انجامید و بسبب انبوهی جنگل عبده استمداد یکبارستدش کشته شد و از رفته گنجی پذیرفت
و راه با سدر و شدت بسیار لشکر اسلام از و سرداران را طبعیه و درخواست کنکاش نمود
شاه رضا ولد ملک نائب که چند سال در آن بلاد و صاحب اختیار بود گفت من سپاه منصور
را از اینجا کسی دیگر واقف چنان نیست پس بفرمایید میرم سپه سالار و امرای دیگر
بالشکر منصور از آن راه بنزدی شاه رضا برخواستن و کسیند بعد وقوع محاربه بچگونه شکوه
خاریان نزل از در بنای ثبات کفر افتاد و هر چه پارس و سرداران دیگر راه فرار پیش
گرفتند و اکثر از کفار و رند سیر می گزیدند و کشته شدند و دیو و دهر را و از تفریح و مضافتی کمال

موازی پنجاه هزار تومن و پنجاه زنجیر نیریز سپه سالار لشکر منصور فرستاده و همین قدر
باج و خراج سال بهال قبول نموده و بول با تر را که ماده فساد بود و مقید ساخته پیش سپه سالار
فرستاده و غیثان خود را استخلص گردانید و کر توجیه نمودن سپه سالار
لشکر منصور بغرم محاربه بهاسی بلند و نصرت یافتن بر آن
بانی سور و شرجون سپاه بعد از محاربه دسناد و یو و غیره کفار چند
آسایش و استراحت یافت میرزین العابدین دفع بهاسی بلند را که دقلعه جلور
باجعی از منفدان شکن گشته دست بجور و بیاد بر آورده بود پیش بنا بهمت ساخته
چنگیز خان را با جمعی از امر او بهادران بجهت اطفای نایره شش است سنگر روانه نمود
مخالفان از استماع این خبر در دره کوه که شعرو هم از وفات و خیزان رفتی از در
برون عقل از و ترسان و لرزان داد از و امیر نشان قرار گرفتند و دلیران اسلام
تغاب نموده در برابر آنجماعت کفره صف آر گشته بجنگ در میامتنند و در آن روز
چنگیز خان بر سپاه مخالفان حمله آورده جمعی کثیر را بدار البوار فرستاد و چون شب در آن
دلیران هر دو جانب دست از جنگ باز داشته هر یک بجز است لشکر خود مشغول
گشتند و روز دیگر سپه سالار لشکر منصور با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سپاه کفار تا
آورده بسیاری از مشرکین را بقتل رسانید بهای بلند و تمام لشکر کفار پست معرکه داده
رو بهزیمت آوردند و غازیان بالای بروج جلور که بر قلعه کوهی در نهایت ارتفاع بود
نموده قلعه را فتح کردند و بسیاری از مشرکان را بقتل در آوردند بهای بلند و حیات را غنیمت
دانسته دل از ملک مال برداشته خود را بهر حد نکاله رسانید و صیت این فتح با طرف
و اکناف عالم نشر گردید و کر مخالفت کس تراج ولد راوت را و
و نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سر فر از گشتن سیمین
سپه سالاری استمکوه و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن دوران

و ملو و چون بعد فرار بهائی بلند راجوب بنکال و سحر کشتن مملکت کتلموته چند روز
از لشکر منصور را آورد کجی دست داد از سر نو فتنه دیگر پیدا شد که کتمراج ولد راوت را و کس نزد
بهائی بلند فرستاده او را از ولایت بنکال طلب نمود و بعد وصول او هر دو با اتفاق خیال
استخلاص کتلموته بنحو داده و ده اکثر کردن کتان کتلموته را با خود متفق ساخته قلعه مدو
و پوشور را به تصرف خود در آورده دست تخریب قصبات و پرکناات کشا و غ و چون فتنه و فساد
شان از حد گذشت و لطف و عطف و وعده و وعید بکتمراج مفید نیامد سپه سالار لشکر منصور
و امراد گیکر مثل چکیز خان و سید تاج و رضا خان و مجاهد خان و دهر مارا و او اسیر و با اتفاق
هم توجه دفع مفسدان کشتند بعد تقابل فتن جنک صعب از وقت طلوع آفتاب تا قریب بعد
میان آمد آخر الامر به نیروی بازوی شجاعت چکیز خان و ماتی دلیران نایره جدال که
از زبان تیغ آتشبار شعل گشته بود آب خون دشمنان خاک را منطفی گشت و بسیار
از شرکان راه وادی عدم پیش گرفتند و بقیه السیف را و بواج فرار آورده و د و بهائی بلند
با اتباع خویش در حصار مدو را محصور شد و دلاوران در اطراف آنکوه نزول نموده
بهت بشخیر آفتلعه کما شتند و چون بنا بر کثرت اشجار که پیرامون آنحصار تا بهشت کرده
تشیخ آفتلعه در خیر تا خیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید و دهر مارا و صلاح در آن
دید که بعضی از ولایت کتلموته را به بهائی بلند روا گذارد و بدستور قدیم بحلقه انقیاد
در آورد چون میرزین العابدین سپه سالار با او درین امر عهد استان نموده
خواست که تمام آن ولایت را سحر سازد و دهر مارا و حقیقت حال معروض و نگاه کرد آید
و چون صلاح او پسند خاطر همایون آمد سید حسن ابن مصطفی خان سپه سالار کشته
بد آنصوب روانه گردید و میرزین العابدین را بدرگاه و الا طلب شد و چون سیدین
به کتلموته رسید هری چند برابر فرزاده بهائی بلند که از لشکر منصور فرار نموده
مدتی مدید با سپاه اسلام محاربات نموده بود از ذکر و از خود نام و گشته قول

از سپه سالار گرفته با جمعی از سرداران آن بلاد بسید حسن و دهر مارا و پیوست و در تلافی
مافات بمقام دولتخواهی در آمده بخدمت سپه سالار گفت که علاج بهائی بلند رانست
که در سرحد و بعضی سرهای راه که گذرگاه آن کمره است قلاع مستحکم بسطه بدو مان کار
پسیده شود تا خاطر از فتنه مخالفان فراخی یابد چون صلاح هر یک بدو مشرب و انتحواست
بود در اندک فرصت قلاع متین با تمام رسانیده یکی را مصطفی آباد و دیگر را قلعه آباد
و سیومی را محمد آباد نام نهادند و ملک نائب پسیده از اطراف راه آمد و شد بر سپاه مخالفان
سد و کرد ایند چون کار بر کفره بغایت دشوار گردید بهائی بلند رانست که باعث
فتنه و فساد بود سپه سالار منوچه باد و سه هزار سپاه را در وجهه از قلعگیان برسد
قلعه محمد آباد فرستاد و در آشنای دار و گیر تقدری قلی بیگ را بخدمت تیرگی از مجاهدان
از پادشاه بهائی بلند رانست استماع این خبر بغایت اندوخته شد و رسید انیر که کافر
متهور بود سردار منوچه بجای او فرستاد و بمجد رسیدن از جانب قلعه کوه تفتک به پیشانی
رسیده او را بر خاک هلاک انداخت بقیه سپاه نزد بهائی بلند رانست اندکگاه اکین راجه
را باده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفی آباد فرستاد بعد از وقوع محاربه او نیز بضرر حسام
خون آشام مجاهدان قتل رسید و در آن آوان بحمله این شرکی قوی میل دلا و با پنج
نفر بر سر قلعه که در تصرف ملک نائب بود رفت او نیز بضرر تیرگی از بهادران از پا
در آمده اکثر اتباعش قتل رسید و چون خبر این قوحدات به سید حسن رسید مهمت به
دفع بهائی بلند رانست و از چهار جانب تمام آن جنگ را بر پادشاه با دلاوران متوجه
دفع شرکان گردید و قلع و قمع جدال و قتال کفار هر میت به فتنه سردار
ایشان فرار نموده بجانب ولایت نیکاله رفت و سید حسن بقیه محاربه و
کیفیت فرار سردار کفار بمساجع اجلال معروض کرد و بند و سریر او
جهت نظم و نسق آن ولایت از حضور نامزد شد و جمیع آن ولایت ضمیمه ولایت سلام

لر دیده قضیات و پرکنت آن بجا گیر امر اقرار گشت ذکر تفویض وزارت
و حجت الملکی سیادت پناه مرزا محمد امین چون بمقتضای عادت مرضیه
بناب باری جل جلاله و عم نواله رونق سلطنت منوط بوجود وزیر نیک محضر بادبیر است
که نظام امور جهان داری بنوعی نماید که موجب رضای خداوند حقیقی و مجازی و باعث
بهبودی خلایق باشد و اینچنین شخص همچو کسیر عزیز الوجود بنا برین مدتی خسرو زمان زمام
وزارت و حجت الملکی را در کف کفایت حجتی از مسلمانان و هندوهند و این دولتخواهان مدتی
در دفعه فصل معاملات جد و جهد نموده در سرانجام بهام مملکت سیعهای موفور بنظرور رسانیدند
اما چنانکه باید و ساید از عهد مشیت آهنمات بیرون نیامدند و چون همت خسرو زمان مصروف
بر فاسیت حال خلایق از سپاه و رعیت بود بامر ارکان دولت فرمود شخصی صاحب
تدبیر که شایسته منصب وزارت باشد پیدا نمایند دولتخواهان زمین عبودیت بوسید
بعضی از سادات عالید رجات را که از اکابر ایران بعقل و کیاست معروف بودند و بزمید قلم
فرستاد موصوف جهت کفایت منصب وزارت بنظر کیما اثر خسرو زمان در آوردند و چون
زنده آل طه و یسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بزمید فضایل و کمالات نبی نوع انسان
اقتیاز نام داشت و بالای سرش از حقل و هوشمندی ستاره بلندی قیافت در نظر
اشرف مقبول آمده قامت قابلیتش بجلعت وزارت و حجت الملکی آرایش یافت و چون
باین منصب عالی فایز گردید و در مهبس قواعید عدل و انصاف و استیصال اصول
چهر و اعتداف بغایت کوشید و هر که بآن اختبر برج سیادت و عدالت افتاد
مثل موریرا و از مشاییر پیامند که بفرط کار دانی از ارباب قلم مستثنی بود بر افتاد انچنانکه
هرگز بر بخواست و بین خلق خوش و حسن تدبیر نجم غرتش در ترقی بود تا باوج دولت رسید
و بهر حال دولک هون با و عاید شده با انواع تشریفات فاخره و اسپان با زین زر
و فیضان کوه پیکر مغرور و ممتاز می گردید و مستمندان مرصع در سیح آوان از پادشاهان

طیلم الشان بوزرای بلند مکان مرحمت نه شده از خزانه الطاف خسرو زمان آن عالم مرتبت
رحمت شد غرض خسرو زمان آن مجمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده را آنچنان شمول
و اطف کرد انیکه خشمش و دولت او باقصی المدايح رسید و کمر آردن اغزلو
سلطان از جانب شاه عالم پناه مفرغ عالمیان ابوالمظفر شاه عباس
باو شاه ایران برسم رسالت صاحب تاج قطبشای آورده که در سنه
شش عشره الف بادشاه مجاهد مظفر لوازیده و دو دمان آل عباس مظفر ناس ابوالمظفر شاه عباس
مارت پناه اغزلو سلطان را که از مقربان آن درگاه بود بجهت ازدیاد اظفار و دایو استقام
بانی اتحاد و بخت خسرو کیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه روانه فرمود و مهنیان اخبار
بهن خبر رسیدن او به بندر گوه بمساح اقبال رسانیدند خسرو زمان سیادت پناه
بیرضیا را که دین محمد نیشاپوری را که مرده صاحب تمیز و خردمند بود با تشریفات شایان و مدد
بیج لایق حیرت آوردن امارت پناه مشارالیه به بندر گوه روانه نمود و سیادت پناه
موصوف بعد از ملاقات مراسم تعظیم و نوازم مکرم بجا آورده با توفیق توجیه درگاه و عالی
نزدیده در هر منزل و مقام و طایف خدمت و رسوم ضیافت بتقدیم رسانید و بعد از وصول
بسرحد حاکم محروسه خسرو زمان امراد و اخمین را با استقبال فرستاد و چون نزدیک
بدار السلطنت رسیدند پادشاه تا کالاجو تره محمد نگر استقبال نموده امارت پناه را
لشرف ملاقات منزه و ابرجند گره انید اغزلو سلطان بعد از چهار مراتب موافقت و
مصداقت از جانب اعلی حضرت کتونی مشعر باظهار صدق و صفای بنایت مبرور و شایسته
باتحاف و بدایای بسیار بنظر اشرف گذرانید منجمله بدایای سرسکه تاج غوث و قباله
مشحون بلالی بدار و شخبدر مرغ مکمل بجواهر نفیس و درجهای سراسر پیرایه عربی و شاد
بازین و لحام مرغ و جواهراتی در رفعت بود و بعد از گذراندن آن تشریفات از راه
بارفتای دیگر که صد کس بودند بخدایت پای فخره و قیاس مندر آن کشت جهت سکونت

فرستاد و مدت شش سال بواسطه فتنه و آشوب سپاه مغول که در ممالک دکن
حادث شده بود رخصت آنحضرت از غلوه سلطان در توقف افتاد و هر سال دو هزار
تومان ماهورای انعامات به مشارالیه میرسید و پیش از رخصت او حاجی قمبر علی که سبقتان
در گاه بنوه با تحف و بدایای شاهانه از جواهر ابدار و اتمه نفیسه هند بجهت تجدید مراسم
اخلاص روانه شده و عرش فرسنگر دید بعد از آن مهدی قلی سلطان از آنقریان در گاه بنوه
مراقت ناماست پناه از غلوه سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجواهر
گران قیمت و اتمه نفیسه چنانکه مدت پنجاه سال کار فرمایان در گاه بهر انجام آن اشتغال
داشتند بخدمت پادشاه ایران روانه فرمود و صاحب بابنج فرشته می گوید از جمله عنایات
یزدانی که شاهان آن شهر بهر محبت اهل بیت الهی را یعنی شاه و کتبی پناه سلطان محمد قلی قتلها
شد و انبیه که از آن زمان که خورشید اسلام از افق هندوستان طلوع گشته هیچیک
از سلاطین سابق و لاحق آن یار را نسبت و صلت با پادشاهان عظیم الشان صورت
نیست و از سیر میراث اثره شهنشاه و فبا و بخت جشد تخت شاه عباس پادشاه ایران یکی
از متمدن و کاه و حرن است بنا و خود را بدکن فرستاده پیغام خواستکاری بخدا
از مخرجات محبت یعنی خیمه سلطان محمد قلی قطب شاه جهت یکی از اولاد و اصحاب خود داد
و چون آن خسر و زمان اخلاص و اعتقاد و مورو فی نسبت بدو و مان عالیشان
صفوی داشت بول نموده و رسد و آن شد که آن عقیقه سواد متین در ابرویش
سلطانین کامکار بر روانه ایران سازد و کریم شستن در و ریای عظمیت و
شهر یاران می با گو میر محمد بن سلطنت و کامکاری چون برادرزاده
خسر و زمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امین مغفور از بد و طفولیت که یدر بزرگوار
ازین جهان فانی رحلت نموده در نسب لطف و مرحمت خسر و زمان بنده و مناس
یافت و بود و از چنین جایونیش آثار جهان کشائی و اطوار مشربان و مان

جلوه ظهوری نمود بجای طر الحفاف ماثر حسد و زمان خطور کرد که دُر در یابی عصمت
یعنی دختر نیک اختر خود حیات بخش بکیم را در ملک ازدواج آن گوهر معدن سلطنت
منتظم گردانند پس در سنه ست و الف بترتیب مندرج این چنین و سوره اسباب
عیش و سرور و فرمان داد تا مجلس نشاط و خرمی و محفل جسطب و آیین چشمت
برین و نثار خانه چین ببار استند و در از السلطنه حیدر آباد این بستر یکماه
بزم سدت و عشرت کرم ساختند و حسد و زدن دست در بالال بیدل المولی
کشوده خاص و عام را سرسرا فرمود گویند که درین جشن سی هزار خلعت بامرا
و خوالین و اکابر و اشراف و سلیمانان مرحمت شد با نهم چون اسباب عیش و طرب
ساخته شد ضحاک و قایق شناس ساختند اسعدا فقیه را و دره رعایا زارین را و درین محفل
بستند و میسر که معین سبزواری در تاریخ این عقد مبنی بر آنکه در یام مولود مسعود
حضرت قائم امیا علیه و اله النجیه و النجا جلوه ظهور یافت گفته اند و در تاریخ
خیالم رو برست و پر پشت و از آن بزم چه جوید و از آن چه سرود و بزم عیش که
ملایک به تماشا شد چشم و صبر بدین کرد و بدو نهم بسوزانند بجزیم ششم این بزم
که عیش و نشاط بخش حیات که از افلاک و این بزم که در آن بزم و در آن بزم
می حیرت گفت ای دلدادی و بزم ششم و نهم و دهم چهارمین این قطع عین
یشاید و چنین نظم را برگز و قافیه مسعود و ما فلک حبست و قریب از هر چه خطت کرد
و رقصی که ترنم از این بزم و در آن بزم که در آن بزم و در آن بزم
و در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم
پهر حلال و در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم
ربانی خاطر اسر فر از جانت گشتی و این بزم که در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم
تعمیر عمارات رسیع و تهره ای بیع مصر و تکرانید و این بزم که در آن بزم و در آن بزم و در آن بزم

[illegible]

عنایت ایزدی از روز بهایش یافته و هر یک از این دوستان که بر اطراف آن قصر
واقعت چو کسی که پست بهشت روی زمین است و خسرو زمان اکثر اوقات در این باغ
فردوس نشان با پری چهرگان در برابر او و لبران ماه لقاءات زندگی بشاد کامی ببری
و فرصت عیش غنیمت می شمرد و گریه تو صیقل عمارت کوه طلوع جای عیش و
سرو و ریحون عمارت کیوان رفعت نبات کجاست در جانب شمال و در تختانه
عالی واقع شده بود و در جانب جنوب هم کوهی بود چون کوه سمر جای فغن و سرو و در
آن بدخشان بسیار و سبزه و ریاحین را بسته و اطراف و جنوب آن کوه بخوض پای
آب لطیف و باغات و لثا زیت یافته خسرو زمان معماران را سرفراز نمود تا بر فراز آن
کوه آسمان شکوه عمارتی عالی با تمام رسانند هنرمندان با هر چه عمارتیکه مشتاقان
دشاه نشینی سی و زده در ثبت دوع و خوشی چهل و یک نفر طول و سی کز عرض بر فراز آن و هر طرح
انداخته در اند که روزی همین اتمام شهر یار جهان با تمام رسانند قطعه از آن ایوان
چو گویم که لطافت و جهان را نسخه خلد برین است و خم شاق بلندش چون مهر نو به ز رفعت
بالک پهلونشین است و بعد از اتمام آن قصر عایقاه خسرو زمان خبر عظیم نموده جمیع اهل
و خوارین و مقربان را بکلیه های فخره سرفراز فرمود و اکثر آوان در آن قصر عایشان با وقار
گلزار و سیمبان ماه رخسار تجرّع شراب عشرت اشتغال می نمود و گرفته و فسادا با
شروع غنا و تاراج نمودن بازار و در اسطخه حید را با و شرح این قصه
آنچه جمعی از بزرگان کاران منقول که از ولایت کرده و نا بهور بآرام سلطنت حیدر آباد
آمده بودند را زنده دیدم محل و عمارت پادشاهی که با این نام کجاست بود و بیرضای ایشان
بیکانه و آشنایان در آن عمارت عالی با صفا بار نه و نه تنه و در شبی از شبهای
محتاج در وقت سرخشی نشسته شراب با طایفه از ارمنستان و مغنیان بالای آن کجاست
برآمده قتل دروازه شکسته داخل عمارت پادشاهی شدند و بزم شرب آراسته بعضی و عشر

مشغول گشتند هر چند که همان بمانعت پیش آمدند نشیندند و با ذیت برخاستند چون کار شد
 و خونت انجامید بعضی از مخالفان کیفیت حال مباح اجلال رسانیدند خسرو زمان هم
 برآمده علی آقا کو تو ال را بتا ذیب آنجا حجت امر فرمود علی آقا از غر و جوانی و نشه شراب
 کامرانی اندیشه مال کار بر نوبتان و پیاده های کو تو ال خانه گفت که امر اشرف چنان شرفمند
 یافته که مردم غریب و مغول را از شهر اخراج نمایند سر نوبتان و پیاده ها کو تو ال خانه
 متوجه کوچ و بازار شده هر کس از سوداگران و غریبان از چاکر و غیر چاکر را که دیدند
 گرفتند و محبوس کردند بدین سبب غوغای عام از کوچ و بازار برخاست و چنان بهشت
 یافت که قبل غریبان حکم خسرو زمان صادر شده ارباب باغ و بیابان دکن که حدیث آرزو
 مند چنین مقدم بودند دست ظلم و بیداد گشاده تمام مال و منال جمعی از سوداگران را که در ^{سلطنت}
 بود در اندک زمان بتاراج بردند و کار از بیجا به قتل رسید و در نیم ساعت بخومی قریب
 صد غریب کشته شده خانه های ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای عجیب پدید آمد
 و سبکس نمیدانست که سبب قهر پادشاه و موجب غریب کشی حدیث غریبان بهر طرف
 که رومی آوردند جهانرا پراز شمشیر و خنجر می دیدند و چند آنکه محض و زاری مینمودند رهای
 از دست بیابان نمی یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا محمد امین که میر حله پادشاه
 بود در جامدار خانه عامره بسر انجام کاری اشتغال داشت چون این خبر بشنید فی الفور
 متوجه خدمت خسرو زمان گردید چون شهریار در آن زمان بستر آسایش تخته فرمود
 بود و خدمت کاران بپاس ادب یارای آن نداشتند که بیدار کنند بتیاشی دروازه
 را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت حال استفسار فرمود میرزا محمد امین
 کیفیت فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استمداع نمود که پادشاه
 خود از دریچه های قصر صورت حال مشاهده فرماید پادشاه را بمحروم دیدن شعله قهرش پادشاه
 بکوه اشیر رسید و فرمود که هر کس را دست تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد پایال فل

تهر گروانند و علی آقا را که بسبب عدم خرم او این قضیه رونموده بود در معرض خطا
و عتاب در آورده فرمود که اگر حال دفع این فتنه تنهای و جمعی را که باعث این فتنه
گشته اند بقتل و سانی بسط شاهی گرفتار خواهی کرد دید علی آقا باندش غضب سلطانی
فی القود متوجه کوچ باز را گردیده هر کس از اهل فتنه او را که دید بقتل رسانید و از سر
نوبان و پیادگان کو تو ال خانه که باعث این فتنه بودند چند براس را بکیرتن جدا
ساخته و بعضی را پوست کنده و برخی را بسای فیل بته و بسیار برادست و پابریده غرض
بجهت عبرت سیاست انجمنه بایست بعمل آورد و در همان روز جماعت پیدا کرد
بحکم پادشاه معدلت گستره بکافات اعمال خود رسیدند و آنچه از غویان بغارت
رفته بود با آنها مسترد گردید و این واقعه غریب غریب کشتی بقول صاحب تاریخ
فرشته در سنه الف و سبع عشره ظهور یوست و لکن طغیان خدا بنده
باغوا می جمعی از مفسدان و گرفتار کردیدین بعضی از ناد و لنجوانان
آورده اند که خسرو زمان ابواب عطف و خسروانه بر روی جمیع برادران و
اقوام مفتوح داشته بجهت هر یک پر کمات و قصبات تعیین نمود و پیشتر از همه
اشفاق شاهانه نسبت بجال خدا بنده که برادرش بود بمذول فرمود چنانکه مدت سی سال
اوقات بعیش و شاد کامی بسر برد آخر الامر مفسدان چندان جلد ما بر انجمنه که خدا
بنده از شاه راه وفا انحراف نموده و حقوق پرورش و نعمت انجمنان برادر شفیق
را از دست داده وادی خلاف و نفاق پیش گرفت و با وجود این حال خسرو زمان
نظر بر فطر شفقت که نسبت بجال او داشت بد سلوکی او را کان لم یکن انچه گشته
طریقۀ الطاف سلوک می نمود تا اینکه فتح الملک عواله دار حسن علی عم عبدالکریم
و چندی از سلاهداران معتبر دکنی از مریدان و معتقدان شاه راهو پیرزاده که از
فرزند زادهای مخدوم سید محمد بود و از جانب پادشاه زمان جاگیر و تنخواه مرغوب

داشت باغوا و دالت پیر خود با هم عقد موافقت بسته و راو خلاف پیش گرفته
قرار دادند و وقت فرصت قصد خسر و زمان بنوده و جماعت غریبان را از بار آورده
خدا بنده را بر سریر سلطنت بنشاند و مملکت را به قبضه تصرف خود در آورند چنانکه حسب
در وقتی که اکثر امار و غواین در اطراف و جوانب بدافعه اعدا مشغول بودند فرصت یافت
دانسته در منزل شاه را جو اجتماع نمودند چون تأیید آلی شامل حال خسر و زمان بود و از این
خروج بمایع اجلال رسید و فرمان جهان طاع بقید آنها شرف قصد و ریافت و حسب الامر
مجموع ارباب فساد را گرفته در قلعه محمد نکر محبوس گردانیدند و در اندک مدت هر یک را بر
کردارش رسانیدند و خدا بنده با فرزندان در قلعه مذکور مقید گشته نقد عیش و فراغت
را از دست خود باخت و کرم مخالفت و سنا و دیو و محاربه او بالشر مضو
و نافر و کرب و بدین حکم خان و دهر مارا و بنی و لایت کفار و مردن
و سنا و دیو و کشتن کشتار اجه بر مندر حکومت و بعضی وقایع دیگر چون
سپاه منصور و لایات کتکوته را از دست تصرف کند راج فرزندان بهائی بلند را ترغیب نمود
بمسئله دیو که عمده کردن کسان انولایت بود و همه وقت یکبار فیل و پیچاه هزار پیاده
با خود و چند قلاع مستحکم در تصرف داشت از سطوت لشکر منصور خائف و هراسان گشته
میطیع و متقاد گردید و مدت هشت سال مجاری امور و احوال ولایت کتکوته که در قبضه
اختیار سید حسن سپه سالار بود مقرون به خیر و صلاح گشت تا آنکه در شان سال
که چهارم پادشاه فرزند از حسن خود شاهزاده پرویز را با امرای نامدار
به جهت تخمیر دکن فرستاده و در هر سدی سودای سردری پیدا شد
در مبرراتی جمعی از اشرار را و قرد و خلاف پیش گرفتند از آنجمله و سنا و دیو
که ره نورد و طریق مزد گشته جمعیت فراوان بجزم شعبه خون و دست برد
بجانب لشکر منصور فرستاد و در وقتیکه سید حسن از مکر کفار غافل بود از باب ضلالت

تخت آورده بر اطراف مسلمانان محیط گشتند غازیان بمقام مدافعت درآمده بدستاری
جلالت ارباب شرک را مقهور ساخته رایت استیلا برافراشتند کفار و دوزخ را به بسو
ولایت کستکوه تافته دست بینا و تاراج کشادند سه سال ارث کد منصور حقیقت حال را
سرموض پایه سیر خلافت کرد و ایند خسرو زمان چنگیز خان و دهر مارا و را با لشکر کران
بجهت دفع و سناد دیونا فرو فرمود آن دیو لعین از استماع اینخبر خوف و اندیشه بخود راه
واده بقلع خود متحصن گردید و سپاه منصور بولایت و سناد دیو درآمده دست هب غارت
در از کرد و عمارت و تاجانها را خراب ساختند کشتن راجه برادر زاده و سنادیو که از جانب
عم خود و غده نخط داشت و اکثر شرکان در باطن بدو گردیده بودند بشکر ملحق گردید چنگیز خان
دو همارا و اغرا و اکراش بجای آورد و اکثر مقربان و وزیران و سنادیو که مایل بدو
بودند از استماع اینخبر کشتن راجه پیوستند ازین سبب فتور عظیم بارکان دولت او راه
یافت و سناد دیو از نهایت خرن و اندوه بامراض مختلف مبتلا گردیده خرمن هستی
خود را ببا و فنا و او چنگیز خان و دهر مارا و چون بر خیال مطلع گشتند غریبت تسخیر ولایت
او نمودند و مکتوبی با عیان دولت و سناد دیو نوشتند که خسرو زمان خان اعظم
چنگیز خان را با لشکر عظیم بغرم تسخیر آن بلاد روانه نموده است باید که بدستور جمیع
راجه های این بلاد مطیع و منقاد گردیده ماکندار شوید و الا خان اعظم ملکیت
موروثی را از دست تصرف شما انتزاع خواهد کرد چون ارکان دولت و سناد دیو
بر مضمون مکتوب آگاهی یافتند از روی مال اندیشی فی الحال کس پیش و همارا
نفر ستاده پیغام دادند که چون و سناد دیو را منور زندی که شایسته هستند
مهرتری باشد نیست و بحسب ارث و استحقاق منصب حکومت این بلاد تعلق کیشنا را
دارد و اگر در مقام نوازش درآمده مشارالیه را روانه اینصوب گردانند بکنان مطیع و منقاد
گشته بلای کذا خواهند شد و دهر مارا و پاسبان هم ندی بهی بمقام اندو کشتن راجه متعلقان و سناد دیو در

کشناراجه را بنوید ولی عهدی و سناد و دیو خوشنود کردانید کشناراجه اظهار حسان
سپاری و اطاعت خسرو زمان نموده متعهد گردید که چون مرا بپسند حکومت موردی
مستمن گردانند بدستوریهائی بلند رسال بسال باج و خراج و فیلان کوه پیکر بدرگاه
کیستی پناه خواهم فرستاد و بالفعل مبلغ سده لک هون و سبصد زنجیر فیل باد و یکم تحف
و هدایا و جواهر نفیس بطریق پیشکش حضور رسال میسر و انعم و این عهد را با بمان غلام
مکد کردانید چندان ستخان فریب آینه معروض بیان آورده که دهر مارا و فریب
خورده بشریفات شانده و اسپ بازمین زر و کلاه و کمر از جامدار خانه پادشاهی همراه
خود داشت سرفرازش کردانیده باشوکت تمام بجانب ستقر و سناد و دیور وانه
کرد اعیان کفنه باستقبال شتافته و بجای سناد و دیو اورا شایسته مطیع
و منقاد گردیدند کشناراجه در اوایل حال صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه
زنجیر فیل بشکر منصور فرستاد و بعد از آن که تهات اندیاز بقبضه اختیارش
در آمد باغوائی سفیدان رقم بد عهدی بر جبین اعمال خود کشیده قدم در دای خلایق
نهاد و چون نمرود او معلوم سپه سالار کردید بعزم تخریب بلادش متوجه گشته
اکثر ولایاتش را باتش قهر سوخت و کیفیت حمله کفار را بحضور معروف خداشته
صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه زنجیر فیل روانه درگاه کردانید چون مضمون
عرضداشت بمساعی اجلال رسید فرمان هایون با سم چنکی خان و دهر مارا و
شرفصد و ریافت که در بنیه کفار و تخریب آن بلاد سعی ملیح بظهور رسانیده در نزدیکی ستقر
و سناد و دیو قلعه در نهایت استحکام ساخته بر سر کان دشوار کردند اما در سرداران
حساب الامر و بحار به مشرکان آوردند و کفار چون تاب مقابل در خونند بقتل متحصن
گردیدند سپه سالار اکثر ولایات را بقبضه تصرف در آورده و راندک روزی قلعه در نهایت
استحکام ساخته کار بر کشناراجه تنگ کردانید آن متکبر را علاج از ذروه چهارمزد آمده مطیع و

کردید و مجموع اعیان کفر و شر و جهل نمودند که من بعد روزه نور و طریق خلافت نکردند و باج
و خراج بدرگاه اعلیٰ میفرستاده باشند و بعد انقیاد و جمیع رایان و سرکشان بلاد کنگو
نیز حلقه اطاعت و راندند و من اقبال خسرو زمان نشسته و فساد و بصلاح مبدل گشته بجای
اکثر تجانه مساجد تعمیر یافت و ذکر تمیز قصر فردوس مثال جهان محل چون خاطر انور پیشتر
بتعمیر عمارات عالی راغب بود و هماران مذرت کار چاکه دست را بنقص نمود و در باغ ملک من الملک
که محاذی قصر سلطنت است منسری عالی و در مذرت یکماه با تمام رسانیدند و باعتبار رفعت
و خوبی غیرت سپهرین و رشک نگارخانه چین گردانیدند قطعه زان رفیع آمد چو قصر چرخ
این عالی مقام که علو قدر بانی باز سیکوید بیا از هوای اوصبا بونی گرفت و سید هر خا
را پیرانه سپهریه مهد صبا اهل دولت را فضای دلگشای او بود و در لطافت همچو نبوت
دل فروز و جان فزا ذکر نرم آرای میرزا محمد امین آصف ووران و استاد عا
قدم خسرو زمان چون سبب شمت و شوکت سلانه دودمان مصطفوی میرزا محمد امین
میر حله شاهی در مذرت هفت سال از سبب دولت جمیع امر اکبر عظیم الشان و رکذشت از غایت
خلوص نبیکی خواست که آنچه دست گفتش بیان رسد بنظر اشرف در آور و بنابرین
بسامان و سرانجام سبب عیش و عشرت پرداخته و تمامی منزل خود را بدیاری هفت
زنگ زیب و زینت داده و گذر را راعنبر آلود و کلاب افشان و مشک اندود گردانیده از غایت
خسرو زمان استاد عا سه قدم منیمت لزوم نمود خسرو زمان استاد عا و را با جابت مقرون
ساخته در روزی معین در وقت صبح او را و منسرتش را از من مقدم کرم
غرت و زینت بخشید سیادت پناه پهای اندازد ز رفعت و ظلمت و غل و شجر تمام فضای
منزل را رشک افزای گلستان ارم ساخت و امرا و اعیان دولت و سلا حدارن و دولاران
قدیم الخدمت مراتب مراتب که خدمت بر میان جان بسته بجای خود قرار گرفتند و نشان
نشان و شعری فصاحت بیان جواهر آبدار نظم و ششمار مجلس علوی نمودند و مطربان را در شران بهشت

و در کث حاضران مجلس را سرور ساختند و محفوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در مجلس
اقسام شیکشهای لایق که از آنجمله سی راس اسپ عربی نژاد بود و بزم مرجع دست
زنجیر فیل و یک کمر زرین و زرین بچاره و سه حص جواهر و یک آئینه مدور از بلور صاف طرز
مرصع بجواهر و لالی آبدار و زینش از طلا و کلل بجواهر نفیس و چهارده جلد مصحف و کتاب
خوشخط مذہب و دو ولایت عدد و لنگری غوری نهایت تحفه و دو ولایت عدد و شال کشمیری
نفیس باریک و از جنس زریفت و مخمل و کتاب و شجر و طلسم هر یک چهارده چهارده
عدد و سی جفت قایلین خوشقانی و سی عدد و نذر گمانی خوشترنگ و خوشقاش و بعض
و طویل و چند طبق زرین پر از اقسام جواهر و شمسامه های عنبر و کلل بجواهر آبدار و دیگر
تحف و هدایای بری و کسری از نظر انور که رانید و بعد از آن خوان سالاران از آلوان
اشهره و اطعمه و فواکه چندان بر سر خوان حاضر ساختند که بمتخیله در کعبه و بشمار و زیاده
و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میرجله ندیمان و قصه خوانان
و شعرا و اهل فن سر را که در آن مجلس حاضر بودند و تشریفات فاخره نوخت و موازی
پنجاه هزار چون انعام فرمود و پیشکشهای مشارالیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار
بود مقبول و پسند خاطر اشرف افتاد و چادر زرین خاص از کتف مبارک بر داشته
با خلعتی سافاخره زرنگار و پنج زنجیر فیل و پنج راس اسپ عربی با زرین زرین
و بجام مرصع بمشالیه مرحمت شد و خمر و زمان از فطر عنایت در وقت
مراجعت براسپ قمر سیر لال انسل که از جمله اسپان پیشکش بود سوار شده
بدون خانه نهاد و دهنه مود و گداز و کر و بدین اسیر را و نایکوار
بجبت دفع شیر بر تاج شاه راجه و سیر و توجه نمودن
سیادت پناه منیر زاهد امین میرجله
بدانصوب آورده اند که در شصت و پنج و الف منبیتان بمسارع اقبال رسانید که پرتاب

پذیرفته نورد و ادوی تمرد و عصیان کشته بشود قطع طسوق اختیار کرده است
مرو زمان برکن السلطنه البهتیه و اعتماد الدوله العلیه میرزا محمد امین سیر جمله منسوب
در فتح آن مفدا هم مهات است و ایهال در تئیکه منصفه موجب فسادات سید شارالیه
ندالیه تخت اسیرا و ناکواری را که چشم بسیار داشت به تشریفات شاهی استیاز
شیده و بعضی از حواله داران مستب مثل سید حیدر و امجد الملک را همراه او
بمن نموده بجهت تسخیر و تسخیر نمود و در او مذکور بولایت کفار در آمده بعد محاربات بازتاب
اه و راندک مدت اکثر ولایات را از تصرفش بیرون آورد و چون تسخیر قلعه و سترکه
ستقر آن تمرد بود و نهایت مستحکم و بعضی بلاد دیگر بنا بر کثرت اشجار و در حوالی آن
که گذر باد و در آنجا دشواری نمود و در توفیق افتاد اسیرا و حقیقت حال بدرگاه عالی
مروض گردانید خسر و زمان سیادت مرتب میرزا محمد امین را بتشریفات خسروانه
مرفراز فرموده بالشکر فرادان بصوب و ستر روانه فرمود سیادت پناه و شارالیه
بدر وصول بسرحد و ستر چند روز در آنجا توقف نمود تا سواران دیگر مثل مکن خان
زبردست خان و خیر اتخان و اعتبار خان بدو ملحق گردیدند و بعد اجتماع سپاه
منصور بصوب و ستر متوجه شد پرتاب شاه چون تاب مقاومت در خواند بدال
عیال و اموال خود را در بطون جبال پنهان ساخته خود هر روز در منبری مهر شب
در جنگلی بسر می برد و از این جانب چون میرزا محمد امین بولایت و ستر رسید
در پرگنه منگور و مندر که در وسط ولایت کفار بود و قلعه و نهایت ستانت ساخته یکماه راه
از سرحد مالک محروسه بولایت کفار در آمده تمام ولایت عبده اصنام را تاراج نموده و بلا
را که هرگز نم ستور لشکر اسلام در آنجا رسیده بود بمساع و جمیلیه بخوره تسخیر و آورد و پرتاب شاه
چون نهایت اقتدار سپاه منصور مشاهده نمود از رایان اطراف استمداد نمود و حصار و
که بر جوش نهایت مستحکم و مرفع و اطراف و جنبش کوه و جنگل پر از اشجار سترگ بود بدیده

مشهور است حکم کرده انده رایت بکبر برافراشت سیادت پناه از تسلیم اینجبر با سپاه منصور اعظم
تسخیر آن قلمه رو آوردن از زبان اسلام حب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده ناز و پیکار
برافراختند اتفاقاً در آن اثنا باران آنچنان بارید که توپ و تفنگ و بان را هر چند
سرسید انداختن نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مسدود گشت
و غله و آذوقه رو بکمی آوردن بباران میرزا محمد امین تسخیر قلمه را در کرد و وقت دیگر داشته
مراجعت نمود و در کنار رود سرحد و ستر مقام ساخته حقیقت حال را محسوس
پایه سیر کرد و اندید خسرو زمان خلمه های فخره به محبوب مقربان حضور را رسال نمود
مالک پرستخان را بنجیر از تفنگ و بانکاری بفرمود و آن سید عالی قدر نامزد فرمود و ذکر تسخیر
بسیاری از مالک و دنگ و کرختن راجه انولایت محمد قاسم فرشته آورده که در
کتب اهل هند مسطور است که سده ملک محاذی یکدیگر واقع شده و هوای آن مالک و در تاثیر
و خواص نزدیک هم است تلنگ و دنگ و ولایت تلنگ همین است که در تصرف
سلاطین قتلشاهی و در جنوبی هندوستان واقع است و دنگ و ولایت بنگاله است و دنگ
مملکتی است مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده
بود و خسرو زمان در صد فتح آن کشته بسیاری از مالک و دنگ را بجوزة تصرف اولیای
دولت خود را آورد و حاکم آنجا موسوم بیا لندر بنایت عاخر وزیران کشته باقصای
ولایت کرختن ذکر احوال میر محمد موسی استرآبادی علیه الرحمته موجب نوشته
صاحب تاریخ فرشته میر محمد موسی استرآبادی که آبا و اجداد او نزد سلاطین ایران معزز
و کرم بودند و خود نیز در عهد شاه طهماسب حسینی مسلم شاه نژاد سلطان حیدر میرزا بود و قریب
بت پنج سال کبیر لطف خسرو زمان و در جمیع علوم متداوله از معقول و منقول بتبحر و علم عمکا
حصیل نمود و در تقوی و زهد و دنگ نفسی و تواضع عدیل و نظیر خود نداشت شمرانیکومی گفت و کمال
اهلیت با علوم مراتب دنیوی مجتمع داشت و این اشعار از دست غزل شادمانیت بنده نغم ما

دسوار بگریخت از زرم گاه
 تکلم سخن گوی و قل حرف ن
 امین و مستین محکم و استوار
 چو دیوار این قلعه بی اشتبا
 که از دو و باروت گشته سیاه
 بود عرض و غیر از این ننگه شد
 محل و مکان معان است و جای
 کثیف و غلط از هجوم سپاه
 بقتل آید اینجا و عید آله
 فخر از آن عقب پاشنه چل پای
 چو جنت بهشت عاقبت آن سرا
 همه شذر آسب کوتاه تبا
 بهر کشته برف و فاقه گواه
 مسای نه هر دو از عدل شای
 بهر شترت و جرس چه در پای
 نرسیده این پشته و رانه اور کاه
 فرسای پنهان سحر اماند یه
 جدا گشته از همه گرسال و ما
 کران عود بر لب ترنم سرو
 که در خواب بیند کسی گاه گاه
 و لے صبح جنگ بهت فرما را
 چیت غنقار و پیکریت حمر اشتر
 آنچه باشد نو کران دشته را در کن
 متنوع معدوم یه و بطرف رفق
 الاهل که یسایان الموضع حال تن
 لم یقع حرج قلعه کمین یعنی یوز
 کذب قمار کی ساز و مایه از دوز
 مایه طر حرج بن خط مایه خوبیا
 دگره پوش و شمای از دگر گنج و حید
 ماولا و ان لوجین حرج مایه اند
 ولی گاه باشک و گاهی باه
 سما و فلک چیست بهشت آسمان
 پراز مرده دیر و زبر و سیه
 سقر و دوزخ و نار و آتش و
 نصیب کسی کو جدا شد ز شاه
 ریش شش قفا حیره و وجه رو
 خداز آفت بان دارد نگاه
 غنی مالدار است و فقر مسکین گدا
 غنیش رد و برد از نیمه راه
 رحل مرد و مراة زن و بیعت
 شکست این همه محبت سگینه
 وقایع مذکور مذکور است
 فقر و فاقه عید و عسر و جور اشتبا
 فرشتان سطح زمین مروج جلبد
 انقیاد و العیاد انی در این گشت
 طعم ماکول نیمه گرد و زنده
 صدق و خن و کسر و صفت باشد غنی
 در خور گداز و زنده نوید سخن
 تاج و دیهیم فسر و اکیس شد کین
 افرا و زور و بیتا انی از خور و جکا
 می کنند اینها عمل در دفتر نجاشی ن
 من معنی انی خن فی جرمی کند

لیکن وقتی که کارافتد بیوان کن لام امر و لا و ان لما و لم شد حرف حرم
سادش صا دست از ملک فرنگی سخن کان و صار و اشی فعال و ناقص اند
بهمند سیرات تسخیرات و ملک دکن و هم خان اشارت در واقع مرقوم میسازند
که بتاریخ و جاز و هم چنان از ایام محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فریبگ غازالدین خان بهادر
فیروز جنگ جت تسخیر قلعه نمودند میری اندیشید که حارسان حصار اکثر تاته پاس شب
بیدار بوده آخر شب خواب غفلت میروند در آنوقت بیاوری نزد بان و کند بالائی
حصار آمده بتسخر حصار باید پرداخت چنانچه در همان شب بوقتی که پاسی که از شب مانده بود
با هموند لا و ان بچانه حصار متوجه شدند چون نزدیک به پای حصار رسید خود در پناه
سنگی جا گرفته لا و ان را فرمود که نزدیکان نهاده و کند انداخته بر فراز حصار برآیند چنانچه
دو تن از دلیران پایه نزدیکان گداشته بالائی دیوار حصار صعود نمودند و بهادران دیگر
نبار کو ماه شدن نزدیکان با قلاب کندن با دروازه حصار را استوار نموده شروع بصعود کردند
تضار سنگی از فراز فیصل جت خوردن داشتند که در خندق افتاده بودند و به جت بان دوش
که بالازقه بودند و چار شده آغاز فریاد کردند و چون آنکه حارسان قلعه بیدار شده مشغول افتادند
و آن دو تن را از پا در آورند و ششهای کمند را قطع نموده کار آنها را که در نیمه راه بودند
نیز با تمام رسانیدند و جمعی را بجهت آتشباری سخت خندان فیروز جنگ بشا به اینحال
بفرمای العود احمد معاودت بشکر فیروزی نمود و بعضی مستحلان بجز و دیدن صعود آن
دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مال حال مثل حاجی محراب بکمال شجاعت
پادشاه شافه و قنیک پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته بود بشارت فتح قلعه مبع
اقبال رسانیدند و حکم نوشتن شد و یانه شد و خلایق برد و لجان جت تهنیت حاضر
گشتند و بعد از آن که بهمان خبر از مال کار آورده و در بخت بخرن و مصیبت متبدل
گشت سه نوی فتم و نظر چون به پادشاه رسیدند نوای عیش و طرب تا بمر و ماه رسید

علم دیگر است عالم ما حبذا عشق در سنج بلا ای خوشتر از کار و دهر ما شکر در و تو چون
کنیم که هست داغ بالای داغ مرهم ما شاه اقلیم در دو غم ماییم ملک بجران سواد غم ما سایه
عشق کم مباد از و سوز شد و افکار ما تم با نیک آب دیده خوش نیک است کم ز کوشش کز زغم ما
ید بیضا وصل کو که فراق کشته ثقبان آتشین دم ما حرفی از منبشین بکوباد و روز وصل
از زبان ایکم ما نغمساری از و مجوس غم ما از کجا یو غم ما و له خدایا داران از شور بختی و نغمساری
را گشتان کن یک باران رحمت شورشاری را شدم پر از نعمت غافل مشا و زو کار من که من پریا و
شوق داده ام خوش روزگاری را دلا پیوسته با ناسازگار ان سازگاری کن که باشد سازگار
خو کنی ناسازگاری را خاری بر جام میدهم کردن نیکستی چه خوش بودی که داو میستی هم هر
خاری را مریس نیکه دارم حکم بر قلم ناکامی مستم باد ملک کامکاری بخت یار را ز شهید نا کو ابر
چرخ کام عافیت سوزد بجهاد نصیب کرده زهر خوشکاری را بتلخی جان ده و کس حدیث درد کو
سومن چه غم از تلخی ناکامی کامکاری را و که بیدار و دلم بر شکوه لاف صبر و طاقت را
نیارم با کمال عجز این اظهار قدر ترا بیم آنکه هر سوسر کشد صد سفله از شکوه بعد خون جگر پنهان
کنند دل آه حسرت را ز خونین داغهای من فلک را و و قها باد که خوش آبی در نمی داده ام
کزار محنت را نیم لطف جانان کم شدای آه سحر کاهی مد کن تا بجوشش آیم دریا ما
رحمت را کرم کن ای مروت راه اگر بایی بزم او نیاز تراوی عرصه کن آن بیروت را چه عهد
بود عهد وصل جانان بهر جانبازی در نیامانداستیم ایدل قدر فرصت را فدای رسم عادت
سوز خود کردم که در عهدش عجب ویرانه دیدم سرای رسم و عادت را کمن نسبت بنوم
دروغ باز آرد کو بیکر سرای غم پسند بر من این مذلت را بشربت کز من پنهانی سوز دارا
پریشان داشت طرح و وضع محبت مغرور اگر نیست محبت بجران که من بیم بیش خنجر و بیرون
میابند از حرات را و له خوشم که در دل من عشق مدعا نکند داشت مرا به پهلوی شهبانار و انکند داشت
چاشنی تو که در عشق تو همه عالم محبت تو دو کس نام شاکند داشت و ضرر زمان محمد علی قطب شاه بودا جی

مرتبه آن سید بزرگوار شناخته میداند با او سلوک می نمود و وقت از او از هم تعلیم و مراسم کرم
نمود داشت نمی نمود و بنا بر وثوق و اعتماد بر اصابت را آن دانای روشن ضمیر جمع جهات
سلطنت خامه کارهای بزرگ بوی تفویض فرمود خود با برادران و ندیمان صاحب کمال و قضا
زندگانی بعیش و خرمی ببرد فصل سیم از باب چهارم در میان جلالت خسرو زمان
وسنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر ششم از فضایل و خصال آن پادشاه
فرووس مکان چون ایام اجل موجود خسرو زمان در رسید عارضه بیماری موجب
سفر آخرت گردید و در عرصه دور و در مرض آنچنان قوی گشت که مزاج مبارک بصف کلی
گراید تا اینکه سحر شبیه یفهم ذی القعدة سنه اعشرین و الف بر وفه رضوان خود
کافه نام از خاص و عام بوقوع چنین واقعه بایده در کرد اب غم و اندوه افتاده بزبان حال
و قال می گفتند نظم درین آن شهنشاه هندوستان جم تاج بخش و مالک سستان
درین آنکه دیگر نه بیند سپهر نظیرش در آینه ماه و مهر مکار و با شان ستمکار جناکیش و آینه
طلب که هوای قتل و غارت غریبان در سر داشتند خواستند که در پادشاه فتنه را بطلان
دراوند و درین اثنا آواره جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطب شاه که شرح احوال آن
پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم و قایع رقم خواهد گردید بدین گشت و مصیبت زرگان که سر سیمه
شده بودند از شر و شور او با شان محفوظ مانده مطمئن خاطر گردیدند و بعد از آن علماء و فضلا را کابر
و امر اتبیل و کفین پادشاه فرووس مکان پرداخته بدن مطهرش را در لیکر فیض اثر که هفت
این دو دمان عالیشان است مدفون نمودند و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فرووس مکان
چهل و نه سال بود و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی و سه سال و شش ماه و امارت
مرتبه مطهرش سی و یک سال متصور و ذکر ششم از فضایل و خصال آن فردوس مکان اوله
که آن پادشاه منفرت پناه حیم و کریم و سخنی و عادل بود و پاس قربت و صلح هم با برادر
میداشت چنانکه در عهد سلطنت خود برادران را بر سر عزت و کرم باخته و این مجلس خرم و گروانیه

بید غرضه خاطر ایشان سلوک مصاحبه می نمود و برادران نیز این را فخر عظیم دانسته طریق نهاد
و کجی و عقیدت بابر و علی قدر سلوک میداشتند و در عهد او اکثر عمارات و بقیع خیرات
و بساطین حجت آئین مثل باغ و عمارت الهی محل مباح محمدی و عمارت نبات کهاث و کوه طور
و ندی محل و لنگر دوازده امام و مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و دارالشفاء و حمامها و دیگر
مساجد و مدارس متعدد و صورت تعمیر یافت و آنچه خرج عمارات عالی شده و سیادت پناه
میر ابو طالب ناظر الملک بقلم آورده مبلغ هفتاد و یک هون است که قریب شصدهزار
تومان باشد و نیز هر ساله و لنگر ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر مبلغ شصت
هزار هون بوظایف مجاوران و خدام و اخراجات مبلغ لنگر صرف میکرد و همچنین
هر ساله مبلغ دوازده هزار هون سب از ماه محرم مقر بود که بستخان میرسید
و این وجه را زبر عاشوری می نامیدند و از کمال اعتقاد می که بخاندان نبوت داشت
چون بلال محرم میدید سیاه پوشش میکرد و بدو جمیع عساکر سیاه که از سوار
مرحمت میشد می پوشیدند و در تمام ممالک محروسه مسلمانان با تحم جناب سید الشهدا
علیه السلام اشتغال می نمودند و در عمارات عالی و وسیع کی بدو تخانه و دیگر و بازار
دار السلطنت ساخته مسکنی بالاوه گردانیده بودند و در هر بالاوه ده هزار طاقچه مرتب
نموده هر شب در آن چهار هزار روشن می نمودند و علما و فضلا و ارکان دولت
و مقربان حضرت ایام عاشوره را در بالاوه حضور بگریه و مصیبت می گذراستند و سوم
با تم شهید را با تقدیم میرسیدند و نیز هر سال در شهر ربیع الاول مجلس جشن مولود النبی
تا دوازده روز نهایت تکلف ترتیب می نمود و از انواع خوشبوی و اقسام طعمه و اشبه غلات
را بهره اندوزی نمیکرد و در آن ایام خمبنه فرما یک کبهون صرف طعام اندوز خوشبوی
و تشریفات و انعامات می گشت و ماورای اخراجات مذکور هر ساله جمیع یک کبهون بخوان خیرات
و تصدقات از مکرر فیض آثار بساکنین و محققین میرسید و از قسطنطنیه و نقد مبلغ کمی بکلیه منظره و دیده مشرف

و بخت شرف و کربلای معلی و شهید مقدس و دیگر اماکن مستبر که بجهت صلحا و زهاد و مجاوران از
حضور رایسالی می کردید و هر جا تمندی که از دیار بسید بامید سخا و محبت رو بدگرگاه او آوردی
تبشیر یفات و انعامات سرفرازی یافته مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودی و هر که راشادی
خفته که رسم هند است و شادای تزیج در پیش میشد و بامید محبت بر آستان فیض نشان حاضر
شده بواسطت مقربان بعض میرسانید تشریف و انعام یافته و بکام یابی سرفراز شده به تشریت
امور شادی می پرداخت اگر در شبان روزی هزار طایفه باین روش می آمدند همه فیضیاب
می گشتند و نیز مبلغ دو لک هون که در عهد سلاطین ماضی بعنوان محصول اجناس می گرفته
و چند سال در اوایل سلطنت آن فروس مکان نیز بهمانه آن وجه را تحویل نموده بخرانه
عامه میرسانیدند و در آخر حال آن مبلغ را صاف سمسروده خلایق را از جور بهمانه ستم پیشه
نجات داد و از اوصاف حمیده آن فروس مکان نیست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل
احدی نفرمود و با وصف این بیچکس رایا رای مبادرت بر قتل کسی نبود اگر ایا ناگسی ترکیب قتل
می شد امیر هالون شرف نفاذ می یافت که بدار القصار رفته آنچیکه بموجب حکم شریف باشد بعمل
آورند الحاصل اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن فروس مکان زیاده برین است که در
تقریر و تحریک بخت نه تعریف وی اندر حرف بگزد نه بجز لاسکان و در ظرف بگزد اختتام کلام بنشین
چند اشعار از طبع را و آنخسرو فروس مکان بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشای نموده می شود و غزل
باشع بگویم دیوانه خود را کاش زندان ز رنگ تو پروانه خود را هوش و خرد از پای در اند
چوستان چون سرمه کشی ز کس ستانه خود را ستان محبت بدو عالم فرو شدند
کیفیت نه جرعه پمانه خود را بایاد تو عاشق نه کشد منت خورشید بستیم در
روزنه خانه خود را کر جمله جهان پر شود از کوهر کیت خواهیم همان کوهر یکدانه
خود را دل در غم او یافته مدحبت جادید چون عذر نخواهیم عمنم جانانه
خود را ای قطبش آخره مردان رو عشق است مردانه همین عود و مردانه خود را

و لکه ملک محبت که داد خواه ندارد ملک چنین هیچ پادشاه ندارد که همه عمرم نظرب روی تو باشد
 دیده بجز حسرت کافکار کوسه پاکیزه در دو غم بسرا مرد محبت غم از سپاه ندارد بین که چو طوبی
 اشت عشقش آینه دل که تاب آورده ندارد نمیکند قطبش چون در آن نیست جز کرم دوست
 نمیکند گاه ندارد و لکه حرفی ز لب یار شنیدیم شنیدیم صد شکر که این با ده شنیدیم شنیدیم مردم همه
 صد در دیر سپیده دارند کرد در دیر از با ده شنیدیم شنیدیم اعجاز محبت منکم که درین راه
 بی بال و پر از شوق پریدیم پریدیم این بسکی تماشای گلستان کردیم کرمیوه وصل تو بخندیم بخندیم
 بر چند که حشمت دل آن نیست که گوید از یار سکر چو رسیدیم رسیدیم ای قطبش از در دل خوش
 چه گویم مشتاق تر از خویش ندیدیم و لکه در ره دوست دلالت ضرورتی سخن ابله خشن
 بود و خطردانستم خوش بجد داشت دلم که تو تو فامی آید شکر باری که ترا بار در دهنم تا بر خیز
 جهان سوز تو کارم افتاد روشن سوختن آتش تر دانستم فتنه می بارد از آن چشم تو هم میدانی
 از چه کم میکنی ایشوخ نظر دانستم قطبش دوشش که در گلشن کوئی بودم ذوق کیفیت مرغان
 سخن دانستم و لکه بدو در خط خیمت کم نشد شوقی دصیاد که این دام و کربش هر دل فی خط ازادی در آن
 دادی که آتش می شو گلشن در آزار ابد نه از آن جنت است اینجا چرا دوری ازین دادی اگر چه نیست
 ز بی بز عدل و داد شاهان از آن زیمنده تر ماند با شوق از تو بیدادی بلکه عشق از سبکبند کس
 نمیکوید درین ملک مبارک رونما دوست بنیادی حسرا میا که دل از ترک نازی غم
 دارد فدای آن حسرا بے با و معموری و آبادی ولی که دوست نالان شد پریشان گشت
 و جبران شد سلمانان مباد ایچکس از دوست من ریاده غم باری که در دل قطبش
 دار و عجب بنود که از خاک درش سر بر ندارد و کفش شادی باب تخم و احوال
 حسرت ظل الهی زینت بخش سرشاهی پادشاه دین پناه
 سلطان محمد قطب شاه مشتمل بر فصل اول در بیان احوال آنحضرت
 از نسب شریف مادری و ولادت با سعادت و جلوس بر سریر

سلطنت و آپس یک در اوایل ایام جلوس بوقوع پیوست
مما حسب تاریخ قطبش ہی آورده کہ والدہ ماجدہ آنحضرت سیدہ موسوی نسب است
از اولاد سیادت و مغفرت پناه میرقصود علی ابن سید علاؤ الدین طباطبائی کہ سلسلہ
علیہ و بہ نسبت چار واسطہ بحضرت امام موسی کاظم علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ والسلام
می پیوندد و میان او و سید کمال الدین اردستانی مشہور بمصطفی خان کہ در کن از
مشایب سیادت و امرای عالی منزلت بود و در ولایت نیز آباد و جد او شش از سادات
صحیح القلب صاحب کنت و اہل غوث بودند مترابست نزدیک است و ولادت واقعی
سعادت آن عالیجناب در اوّل روز چہار شنبہ سبت و سیوم شہر ربیع الثانی است در
سلسلہ احدی و الف ہجری و در آرزو جناب سیادت و نقابت پناه علامی مہنامی میر محمد
استرآبادی و تاریخ تولد این قطعہ را برشتہ بیان کشیدہ بعرض اشرف خاقان زمان سلطان محمد قلی
قطبش رسانیدہ قطعہ باز عالم ابتدای کامرانی کردہ است صد بشیر کامرانی می برد ہر بخیر
دو دمان ترک از خوشش چراغی بر فروخت پر تو شہزادہ بر سپنج مینابد و کہ رونق
عز و شرف سلطان محمد زانکہ بہت ہر دو عالم کیصفت از بہر آن عالی کہر خواستہم تاریخ
آن مشرفندہ کہ ہر عقل گفت اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا بہ زین نیندیم
از ان بیکویش سرور عالم شوی و ظل اقبال پدر چون غم زبر کوارش خاقان
زمان را از تولد مبارکش اعلام نمودند ابواب سرور بر روی روزگار کشودہ کافہ
انام را بوفور انعام سہرا فرزند سرور نمود و منجمان و ستخر جانرا فرمود کہ بعد از ملا حظہ
زایکہ طالع احکام وقت ولادت با سعادت استخراج نمودہ بعرض اشرف رسانند
منجمان بحصول غایت آمال و وصول با علی معارج اقبال بشارت دادند از استماع
این بشارت خاطر اقدس بالمال شادمانی گردید و منجمانرا انعامات و تشریفات فاخر
بخشید و بترتیب لوازم جشن و شادمانی و تہیہ اسباب ضیافت و میزبانان و ادبہ تمام اجہاز

در روز مقیده آن نواده بوستان خلافت را محمد نام نهاد و پسر او دب نام آنوالا شکوه را بنام
صراحت بر زبان نمی آورد و بدل لقب ظل الهی لقب می نمود و خسرو زمان خان کمران بهت عالی
به تربیت آن ظل الهی معطوف نموده برادر که برتر خود و شوهر که بیان مشایب است
از فضل الهی تویح اولاد کثیر است باید که این منور زبده را در فرزند می من و بسید
تا متوجه تربیت او شوم آن برادر قبول نموده تقویض را موقوف بانقضای ایام
رضایع گردانید و بعد از آن نیز برادر فردای که رسید چون شایسته خاطر برادران و بر
کیت ای کامکاری زیاده از حد معلوم خسرو زمان گردید چند روز در میان منزل برادر
رفت و تفحص احوال ظل الهی میسر بود و چون ستن شریفش چهار سالگی رسید و والد
بزرگوارش شربت وفات از ساغر گل نفیس ذائقه الهی چشید خسرو زمان خود تشریف
برده ظل الهی بحال خاص آورده و بزرگوار شفت و تربیت اختصاص بخشید و قاضی محمد مستثنی
را که کلیه صلاح آراسته بود بهت تعلیم قرآن مستر فرمود و بعد از چندی چاند میان
یوسف را که سرآمد سپاهیان هند بود با موغلین هند که ملوک را بکار آید مثل شمشیر باز
و تیر اندازی مامور گردانیده چون ظل الهی کسب بلوغ رسید گوهر و روح عفت یعنی حبیه خورا
در سلک ازد و احش کشید چنانکه پیش ازین مذکور شد و چون از سنین عمر شریفش تربیت
مبت و کمال مقتضی کشت بنایت سبحانی بر سر جهان با نیت نشست و در جلوس
همایون حضرت ظل الهی بر سر منور مانروائی بر اصحاب عقل و بیش
و ارباب فقه و دانش ظاهر و باهر است که آنستند و جهان تعالی شان
انتظام مصالح جهانیان منوط بود و صاحب آمد و سلطه عالمی مقدر گردانیده و ظمت
فستنه و فساد بیضای جهان آرای شان از ساحت کیتی زدوده و چون یکے از ایشان
باقضای عالم و کون و فساد ازین سپنجی سرگوش حلت می نوازند و دیگر می بجایش نشسته
رایت دارای نمی اندازد و بهیستگی میسر و دیگر آید بجای جهان را از زینتی که آید بنابرین چون خبر

قتال خاقان فردوس مکان بکینا سیادت منزلت مهر پهل و غرت پیشوا اے عالیشان
 المودید تباکد المبین سپر محمد مؤمن علیه الرحمه که رکن السلطنت و پیشوای این دو تخته
 بود رسید فی الفور متوجه بارگاه سلطانی گردید حسب الوصیت خاقان جنت اشیان که هم
 در میان صحت و هم در وقت اشتداد مرض فرموده بود خوردن شبنم کیتی افروز سپهر چاکر
 اختر سعید و برج شهبازی المودید بن السمار المظفر علی الاعدا را پادشاه ظل العدین پناه
 محمد قطب شاه را که قریب بیت و یکمحل از مرآة عمر شریف علی خود بود و قایم مقام عم زکوار ساخته
 در اول روز دوشنبه هفتم ماه ذی القعدة سنه شصت و الف هجری بر سر دروازه نشاند
 و بنبر مباحث و متابعت آن شاه دین پناه غرت اندوز گردید و این قصیده از طبع فراد خود
 در تاریخ جلوس مایون از نظر انور که زانید قصیده با محبت باز بستم عهد پیمان نوے که نه
 جانی سیف نام پیش جانان نوے خسته جام که نه لیکن جانفشانی تازه است عهد سلطان است عهد تبار
 بهر رخ چشم بدو پیش چنان شوش ایدر نیاکاش بودی هر دم جان نوے که نه عالم باز را فغانی سر کرده
 چون زینجا از وصال ماه که گمان نوی قصه نوشتران شد بچو ایوانش که نه سند و ایوان نو بیند و سلطان نو
 عرصه سیلان هفت قلم نگلی می کند کوفضا لکن بی خطه ایوان نوی نو دوکان که نه بر چین عقل از فرنگی
 دوستداری بهر کشتود و دوکان نو دل بر او دوست بر دم و اوئی می کند کعبه رو هر دم کند قطع بیابان نوے
 مصر شاهی بار و لاج افزون عهد یکتا یوسمی گرفت آمد بوستان نوے چرخ اگر آتشی در زب عالم ناکهان
 باز خست شد جهان از نبض باران نوے که چه از حکم قضا جان جهان بر باد رفت یافت عالم از سیخ تازه جان نوے
 یاد کار جد و دم سلطان محمد قطب شاه آنکه هندستان فقیش کشته ایران نوے دد چایران چکان ایران که آید در نظر
 رو بهر جانب که آری باغ فزون نوے فردشان از نم شاهی کجا و شان او پادشاه چو یافت در دوران و شان نوے
 آسمان از سینه خوشید تابان که نه بود که نه سندان زه شد از زیبا ایوان نوے صد که نه قانون هر دیوان که دبه شسته است
 آنکه که کشته از قانون دیوان نوے اسی نیم طالع خوش اعدایش بسین نامقرر کرد و تاریخ طوفان نوے
 اسی فضا را از گرم ذات قمر بکاش تار و آن کرده است از حکم نوفران نوے می جهان جهم و جاز از مقدس ات

جان جانان نوی و شاه شایان نوی بکمی نماید نور سادات بر جهان مسلم و کافر تو آورده ایمان تو
 چرخ آیین بسته عالم را بر معانیت میربان کهنه دار و باز جهان نوی و هر وجه تو اید یک سحران کرم
 نیست یکدم خالی از اکر ام و احسان تو که خضر تا بنگرد از لطف شریارت بخلق جوی شای را عالم با جویان تو
 چرخ را تا آمده قانون و ذات کلف بر همه قانون کشیده خط بطلان تو ای زمینان وسیع عالم او صاف تو
 مرکز اندیشه را بر خطه جولان تو لطف تو از هر دور دران بهار خرمی جو تو ایام را باران نیاں تو
 از لطافت های ذات لطف حق کویا که کرد از وجودت ابتدای خلق انسان تو چار اکران که بود اصل مقدس ذات تو
 میتوان گفتن که هست آنچه اکران تو پیر کردون با هزاران نیده روشن نید همچو تو روشن چراغی و شربت آن تو
 ای نامه از کین بچای تو در مصاف بسته بریم درستان پورستان نوی یافت چون اندیشه و خاطر بنده
 اطلبی هر شد محبوب بزم تو سر شد خاک را نماند ز نسج پای تو ای فدا خج که پاکت بر زبان جان تو
 کرم صافان تو شد از شاه جهان عیش و حیدر آباد از تو شد شاه صافان نوی دولت تو نسبت کامل بود از حق بخلق
 هر که قدر این ماند که در کفران تو خواستم تاریخ و خنده جلوست عجل گفت جمله نام تو بهاری شد سلطان تو
 مختصر کرم شهادت که نخواهد بود تو چون فصیح خاوران مداح و جهان تو از دعا کوی چون هم دعا بکن
 او کین ای تو شای جهان تو باواریت و او این شای تنال تخت هر دست تو می هر خطه فرمان تو
 بد سگالت را بجان صخره کار می توان که ز تو بین که ز خج که ز پیکان تو غیبه ایضا فی التایخ جلوس
 خلعت شای چو در بر کرد شاه زمین پناه و هر بر کردون رساندار خود طوطیگاه نویتا بد شب روز ز زمین و آسمان
 از خج شمع خوار شده انجم سپاه آفتاب و شای به برج خسروی آنگه باشد بر فراز نه پیرش بارگاه
 خسروی زمین شاهنشاهی صاحبقران شاه با فتح ظفر سلطان فتح قطب شاه آنگه باشد لطف عالم او پناه خاص عالم
 و آنگه باشد نور عدل و فروغ دهر شاه از خود خسروان دین من نهان شود چون برون ز بار که آید بطله قبال جاه
 آنگه باشد در عالت صد کسری بنده شاه و آنگه باشد در سخا خداش رویه خوا هر کس بار و حاجتش بر آن نسیمش
 و در برون آید بجای اند از شام کیه هست در تقیم حکم و مساوی که بک باز هست در میزان عدل او برابر و گاه
 اوست شاه عالم و از هر طرف می آورند خسروان مجبور در سایه لطفش پناه سایه چتر بلند اقبال او بر فرق مهر

پایه تعمیر فیض ایوان ابرودوش ماه آنکه کشفش شود حامی نکر و مابعد تخم مرغ میوزن از شدت کربانها
سبح ساکن میشود و بر چون چهره تین گرد بر روی و دریا شسته ضبطش نگاه چون اقبال و طغیر رسند شایسته
خضر و شرق شیه غریب توفیق آنکه بهترین جلوس اسیر عقل گفت پادشاه بی بدیل سلطان محمد قطب
تا بود بر صدر خبت امن ایل ثواب تا بود و قعود و فرخ مسکن ایل کناه باد با اجانب اعدایش جهان جلد و حجم
با دازش خورش روشن چراغ نهد راه شکر از دراکه کشا و جهانانی گذشت شد جهاندار جوان ملک جهان پادشاه
که قباد از کلاه خسروانی برگرفت کسری آنک می رساند بر ملک شرفی کلاه خیمه اقبال دارا کریم سجده شد
ز سکندر بر سر ایوان دولت بارگاه شهر یاری پای تخت جهان داری نه کاستن شمشیر خیل ملک را سبزه گاه
خاک کوشش سر کیم چشم اسیر جرح اش کرد ز شمشیر صیقل آینه خورشید و راه کرد و در آن ملک جهان از اندیشه
بخت بیدار و دل گاه باشندش گواه که نسیم خلق او بر قهر مجنون کجند از زمین او زوید و در خلج سوری کجا
ابر حرم بار کرد و شعله برق غضب کرد و لطفش کناه عاصیان را خد خد عالمی او را و عا گویند از دشمن چه باک
شهباز را که از فرخ و عا باشد سپاه نام و خوش دانی و سال جوشش گونی جمع با صاحب کارم سلطان محمد قطب
در بستان کن برادر هم جهان با جهان کاسان را و در از این پیرایه نگاه باشندش تیر هر کاری موافق با قضا
حکم او را نفی هر کز تیر و پیش راه دوستانش ابدال کام چرخ بر راه رست دشمنانش ابدال اسباج و در قهر چاه
روزگار حشمتش را نای عالم خزان افتاد و بختش خلق عالم در سپاه و چون بشارت جلوس تایون بیام
جهانان رسیدن دل جهان بخود دل خجسته در حدیقه رفاهیت شکفته گردید و در کاران دولت و جهان خفرت از سر و خالها
که خدمت بر میان جان بسته و آداب تهلیت بجا آورده و با غف شامانه اختصاص نیستند و صنوف غلات
زبان بدعا و شاکساده با نغمات نغمه و آخر حال سر خوار گشتند و ملائین نزدیک دو جهت ادا مرا هم پرش
و تبت ایلمیان خندان فرستادند و کاتب محبت اسالیب انجمن و پادشاهان بر استاسین سالی اتحاد و دوا و سال نمودند
و کز آمدن سوالان از جانب سلاطین و کون بر هم گشتش و تبت چون بیت جلوس تایون را طرف و اکتاف
منتظر گردید از جانب عالیجناب و معذرت و سبک و ابراهیم ما و شاه بیاد عزت میر محمد تقی و از جانب عالیجناب شکست
و خلافت پناه مرتضی لطف شاه سیادت میرزا و الفتح محبت ادای و بر سر پیش و تبت و تبت و تبت

با تحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب و در ماه و کعبه سال مذکور بدرگاه والاسید
 و بعد از دراک شرف بساط بوسی رسوم پرستش و مبارکباد از جانب آن دو پادشاه
 با عدل و داد بجا آورده مکاتیب محبت آئین باید ایامی همیشه و تشرین از نظر اشرف گذرانید
 حضرت ظل الهی حجاب را بخلعتها سے فاحشه سرسبز از نمود و بعد از چندی هر یک را اسب
 بنیل و نقود نامید و و مرحت نموده رخصت انصاف از زانی منسوخ و ذکر آمدن
 حسین بیک قبحی پاشی از جانب اعلیٰ حضرت سلیمان رتبت پادشاه
 عالم پناه ابوالنصر شاه عباس برسم پرستش و تهنیت چون غیر انتقال
 خسرو فردوس یگان سبحان علی حضرت سلیمان رتبت سکنه رخصت سزاوارده و در
 نبوت پادشاه عالم پناه ابوالفتح شاه عباس صفوی رسید بنا بر فرض محبتی که آن
 زبیه ده اورنگ پادشاهی را بدو مان قطبشاهی بود و ایالت پناه حسین بیک
 قیامی را که در سبک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت اداسه رسوم
 پرستش و تهنیت با تحف و هدایا سے نفیس روانه درگاه والا کرد و بعد و ایالت
 پناه مشارالیه چون از راه هر موز به بندر و ابل رسید و منشیان اینجانب را
 بمباح اجلال رسانیدند حضرت ظل الهی سیادت پناه سیر زین الامامین از
 رانی را که مرد خردمند و بوفور فضل و کمال مستان زمان بود مراتب تعظیم
 و تکریم مرعیه اشتمه جهت طلب ابواب تشریفات حضرت نه و در پنج لایق به بندر
 و ابل روانه خسرو سیادت پناه و موصوف بعد از وصول با بخار اسب
 اعزاز و اکرام بجا آورد و با تقوای ایالت پناه حسین بیک روانه درگاه عالی کرد
 و در هر منزل در مقام تواضع خدمت در رسم تهنیت و تکریم رسانیدند و چون به بندر
 ایالت پناه رسیدند و کتب محروسه مبارک جلای را پذیرفتند و تهنیت ایالتی را بجا آوردند
 با استقبال و تهنیت بجا آوردند و روانه شد و در هر منزل تهنیت و تکریم رسانیدند و چون به بندر

کشیده حسین بیک در نقاشی و در این نعمت داشت حضرت ظل الهی ساخت چون نزدیک
 بد از سلطنت رسید در کالای چو تره قلعه محمد نکر تباریخ دهم شهر جرب سلسله داشت و عشرین
 و الف بشرف بساط بوسی مشرف شده منقح و مسایه گشت و از جانب اعلی حضرت
 اشرف السلاطین اظهار مراتب محبت و موافقت هیش از حد نموده مکتوب مودت
 اسباب داد که در ذیل این داستان بکلی منقول است با تاج مرصع و کمر شیر و کمر خنجر
 مکل بجز آنچه آرد و پنجاه سراسپ با و سیر بیک تکب بازین و بجام مرصع و عنایه
 نرکش و دیگر تحف و نفایس شاهانه از نظر اشرف که را نید با هشتاد تن معتبر که
 رفیق او بودند بشرفیات فاحشه و عنایات حسروانه غرامت زیانفت و مسائل
 علی و وسیع بحیث او دایم محش مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه شمار الیه را اتفاقاً
 توقف افتاد و هر سال سوازی بیت هزارهون ماورای شرفیات و اسب و میسل
 و غیره بآن ایالت نهاد از سرکار مرحمت می شد و در واسطه ذی القعدة سنه
 خمس و عشرین و الف و فیه بیت آداب و کمالات انتساب مجمع فضایل کوناگون شیخ محمد خان
 را که بنده مجلسیان در مقربان اندرگاه بود با تحف فراوان و مرصع آلات شخون
 بجا ابر قیمتی و اوقاف نفیس که مدتها طالعین در نگاه و تمام آن سعی و فوریان پور رسانید
 بودند اتفاق حسین بیگ که چهار هزارهون بیت حیرت حیرت را
 با و مرحمت شده بود از راه پور روانه جانب ایران فرمود و نقل مکتوب
 پادشاه جهان پناه و شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت پناه
 حسین بیک بجا که ظل الهی رسید به عیفت سلطنت و معدت پناه شوکت
 و نعمت و شکوه انتهت و جلالت انبیا محمد صلی الله علیه و آله و الاقبال شیر ارکان القفصه و عنای
 جالبه مرصع و کمالی سلیقه نسبت در می و جهاندار و انحصار بعایت الملک الاله نظام سلطنت و الای
 و شوکت و عظمت و انبیه و انصاف اعز الاموال سلطان محمد قشرباش و راسلیان عیون

نشان محبت انجام و دعوت ملاطفت بیان سورهت فرجام ابلاغ و ارساله داشته بکلی
توجیه خاطر مهر کزین و تعلق ضمیر منیر بمرت آمین بیاون ، با نظام سبب سلطنت و توتکلی
و اعتلای لواهی نفعت و بلند نامی آن عالم حضرت باقصی مراتب کمال و کسنی مدارج
عسز و اجلال متعلق و مصروف است مطالب و تأرب و وجهانی بتوفیق
آسمانی منفذ و رباد بعد نذاغرا نهاس را س صداقت آرامی کرد اندک و چنینکه
خبر ملالت اثر واقع با لیه مرحمت پناه عظم عالیجاه غفران دستگا و آن سلطنت
و اقبال پناه بدین دیار رسید که ارزش فانیه دنیای عذار بی اعتبار جدایی افتا
منو و بار امکا به باقیوستند بمقتضای عطف و اشتاق جلی و علاقه اشخا و کیدلی
که فیما بین مسدوک بود غبار کلفت و ظال بر آئینه ضمیر محبت تاثیر نشسته کمالی اندوه و حالت
دست داد و متعاقب آن خبر محبت اثر قایم مقامی در ورائی جالس سریر سرور و وجهان
از کسبایع اجلال رسیده رنگ لال از آئینه خاطر زود و چون دنیای ناپایدار جلال جوارش
و نگاره است و حکم قاطع کل نفس و اقیانه الموت بقای نوع انسانی از مقوله معنی در و
عدم پیاپی قرار یافته کافه مخلوقات و نفوس قدس سید انبیای عظام و انبیای کرام
که محران سرای غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بملال کریمه ارجی الی ربکم راضیت
مرضیه از دل و جان این اشارت قدسی بشا بر پذیرفته و دایع عمر ناپایدار و حیات دور و
ستار منو و اند پس انسب آنست که آن پادشاه عالیجا و در صورت این قضیت با لیه تشریف
کو هر شب تاب عقل عبودة الوثقی صبر و شکیبایی ترک حبسته بدین عطیه عظمی شکر کسر و
باشند که بحد الله المنع بون عنایت الهی سریر پادشاهی نکالوده علمیه بوجود شیرین
آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آتسلسله فرشتگی در و چه و اوق است که اعم
غفران پناه مذکور استغفری رحمت حق الموت بود و شدت ی عمر با سلطنت رسالت که
بود و از غم و دولت تمت و بر غم و داری یا بند چو چو در غم و شدت ی عمر با سلطنت رسالت که

بر عالیشان انظر من الشمس است و مصداقیت فیما بین از قدیم الایام سمت ظهور دارد و لازم می آید که یکی از مختصان
حزیم عزت را بحیث پرورش و تغزیت و مبارکبادی سلطنت و دارائی آن عالیحضرت فرستاده
لنذاقت پناه مقربا حضرت العالیه حسین بیک نجاشی که از خدمتکاران بباط قریب منزلت
و محلی اتحاد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آیین از روی کمال شوق
مصوب او ارسال یافت الحمد لله و الله مجاری حالات اینجا بے مین عاطفت ربانی
بر حسب دلخواه اجتناب و خوبی گذر است و درین اوقات فیما بین نواب هایون ما و
اعلی حضرت پادشاه و بیجا فرزان فرماید ممالک روم بواسطت مصلحان خیر اندیش
مصلحت و اقلعت و این جهت ترفیه احوال خلایق و عباد الله رضا بان دادیم و از
جانبین نماینده و پیمان تا کید یافته الیچیان مستبصر آمد و شد نمودند و از هیچ طریقی
امری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نیست و طیفه محبت آنکه آن سلطنت و معدلت
دستگاه پیشتر بشیوه فرخنده اتحاد و حسن موافقت و داد و مدعی مساوی داشته
پیوسته ریاض اخلاص بزالل مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند
و چون دایم خیمه انور بایون است که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و الیچیان که بیقریتم
ویران روانه نمایند و باعث این می شود که ازین طرف نیز در تردد روانه می شوند بعد ازین بظراف
که رشته علمیده رفعت پناه مشارالیه را در روانه گردانند و بجهت آنکه مردم ما و ایشان از
راه خشکی بفرزند یکدیگر تو در توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود
جمع از عساکر سفوره را بفتح و تیر و نیت گنج و کاران امور فرمودیم و بتوفیقات آسانی باندک
توجهی مفتوح گشت و من بعد تیره با سلامی میست است بعضی حکایات غفران پناه آن
عالی حضرت ربانی سعادست و غایت آثار حاجی قنبر علی گفته بودید که بعضی شرف رسانند
مشارالیه معروف داشت بعد الیوم هر کوهی که مرکز خاطر انور بوده باشد می شناسیم
صفت و قیامه بسیار در این کوه است که توجیه ببول آن صفت کرد و چون غرض از بیان

بود زیاده اقبال بام سلطنت و اقبال بناماد فضل و دیم از باب پنجم در بیان دقایق
که در عهد سلطنت ظل الهی تا زمان رحلت آنالی مندرج بعلوم جاودانی مبعوض ظهور رسیده
نکر نامزد کردیدین سید جمال الدین نازند رانی به شیخ و ستر چون
خاطر قدسی آثار از ضبط امور مملکت و سلطنت سداغی حاصل گشت و همین جلوس
هایون ریاض آمل سپاه و رحمت که از صحرای خندان رحلت خسرو زمان فرد و مکان
پیر مرده گشته بود نصارت تازه یافت اراده شیخ و ولایت دست که بعد مراجعت
محمد امین مهمل مانده بود از مشرق منیر حضرت ظل الهی سر بر زده سیادت پناه سید کمال الدین
را که از پادشاه زادای نازندان بود و ملازم انیدرگاه لشکر نموده با سید حیدر
حواله وار و عرب خان و چیتان و بعضی سرداران دیگر در شهر حمادی الاویس
سال ۱۲۸۵ هجری و عشرين و الف بد الفوب نامزد و سرمود و چون سپاه منصور
بسرحد و ستر رسید پرتاب شاه از استماع این خبر خایف و هراسان گشته با طاعت و انقیاد
کر اسید و جمعی از مقربان خود را با تحف و هدایا و ان بخدمت سید کمال الدین فرستاد
استدعای غفور جوامع لب و عجز و زاری و اظهار ندامت و پشیمانی نموده پیغام داد
که اگر ملک سروسز برین سبده درگاه مسلم شود و ادام الحیات سراز طبقه
بندگی و سدا بند واری نخواهم محمید سید موصوف بر نفع و زاری او ترجم
نموده کیفیت حال سروسز درگاه و الا کرد اسید حضرت ظل الهی بعد اطلاع بر مضمون
عرضی چون صورت اطاعت و بندگی را که مقصود از شیخ است در مرات ظهور مشامده
نمود متمسک راجه و ستر را بغیر اجابت سفرون کرد و اسیده فرمان هایون بنام سپه سالار لشکر
منصور فرستاد که دست قرض از ان ولایت کوتاه داشته ملک سروسز را که حلقه اطاعت
و بندگی ما درآمده بدو مسلم دارند سید کمال الدین بعد از وصول این فرمان واجب فرمان چندی سلسله فیل که سکه
پرتاب شاه بیت بکیش حضرت ظل الهی آورده بود گرفته و آن ولایت را با و کند اشتبه با سپاه منصور متوجه درگاه الا

بر ولادت وافی سعادت شاهزاده جهان آرا عبدالعزیز را چون ظل الهی را
زند اقبال سپید زاید الوصف بود این دستمال بنیاد بالغه خود را این عطیست بر روی
ظل الهی بکشود یعنی اختصار دولت و سعادت بر روز ووشنبه بعد که شش هفت ساعت و
نیمه و چهار دقیقه و پنج ثانیه و ششم شوال سنه ثلاث و عشرين و الف از مطلع اجلال
طلوع نمود و چون بشیران فرخ فال این بشارت خور می بسمع اشرف حضرت ظل الهی
رسانیدند از غایت فرح و سرور حکم نمود که بطل بشارت و نقاره عیش و عشرت
بنوازند و ابواب جشن و میزبانی بر روی عالیشان بکشایند و منجماز طلب نموده انقیست
طالع وقت ولادت و چگونگی نظرات کواکب استفسار نمود و بمرض اشرف
رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سیر سلطنت رازیب و زینت خواهد داد و از
فرط سعادت و وفور جو و دستخاوت او عالمیان در مهلا دامن و رفاهیت آسایش
خواهند نمود ظل الهی از استماع این مقالات فرحت آیات بنایت سرور و شادمان شد
تا یک هفته صلاهی عیش و عشرت و بر داد و دارگان دولت و اعیان ملک و ملت و امر و مقبر
سیر سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبم بخواحت و سخنوران وقت
در تهیت و مبارکباد و تصایغ و تواریخ اعلی گفته بمساح اجلال رسانیدند و بیافتن
صلوات و جایزات بکام دل رسیدند از جمله آن تواریخ تاریخیست که نواب علامی نهامی
پیشوا اهل ایمان میر محمد موسی طاب ثراه در قطعه برج فرموده و داده اش نیست کام بخش جانها
و یکی از فضیلهای آن زمان و قصیده که مشتمل بر تهنیت است این مصرع تاریخ را آورده موجب فیروزی
سلطان محمد قطب شاه و جناب میر محمد الدین محمد و ولد میر محمد موسی رحمهما الله این دو تاریخ و درود
قطعه عربی و فارسی بیان منسوخ مورده قمر العین الانسان و اول فتح و فخر و خیر و الم
وزیر گایگان تاریخ گفته خلد الله عمره ابد و نظام الدین احمد ابن عبداللہ شیرازی در کتاب
تاریخ خود که در احوال آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر کاک بیان نموده قطعه از سحر

قطب جهان نیری طلوع کرد که سده گشته از دهر و شتری مهری طلوع کرد و ریح شهنشاهی
 گزینان چو آینه شد سطح اغیری در پی زویر غیب عیان شد که پریش شد بر فراز قبه این سقف خفزی
 آن کو هر یکانه چو از بلبل نه صد آمد بر دل شیشه مهر خاوری و در او این انما پی تاریخ عقل گفت
 با حسن یوسف اندویشان بکنند کار و نیز نشان را لیه تاریخ و بگر گفت به تاریخ عقل دور اندیش گفت سلطان
 صورت و معنی و بعد از فراغ از جشن عقیقه آن کو هر شاهوار محیط سلطنت را بعد از آنکه میرزا میرزا
 ساخته ز رو جواهر بسیار نشان فرقی فرقدان سلسله آن نور دیده عالیشان و آن قطب
 از چند خرد زمین و زمان نمود و چون عموم خلایق و دیار تلنگ را رسمی است قدیم
 که هر گاه و اهاب العالیاب بعد از تهادی ایام انتظار چنین کو هر یکتا از بحر اقبال کرامت فرایه
 او را در ترنم کرامی پدر بزرگوار در آورند و نیز منجمان از تاثیر نظرات کو اکب استخوان
 نموده بودند که چون دوازده مرحله احوال عمر شانرا در عالیشان سطر شود باید که آنوقت
 پادشاه زمان دیده خود را بیدار جمال آن شانرا در روشنی بخشند حضرت ظل الهی
 فرار داد و عامه و معروضات منجمان را منظور داشته آتشانرا در بلند اقبال را
 سیادت پناه و فضیلت و دستگاه سیر قطب الدین نعمت الله که از اقربا س نزدیک
 انحضرت بود سپرده بخدمت تربیت مامور نمود و منزل سید مشارالیه
 دو تخانه شانرا در تقریافت و منصب جلیل القدر میر جلکی و عبده اما لقی بان سید
 بزرگوار مفوض گشت و سید مشارالیه در تقدیم لوازم بندگی و خدمتکاری کما یستغنی
 بدل جبهه بطهور میرسایند و هر روز اخبار غلظت و آثار سلطنت شانرا در سکنه راقبال
 بمسامع احوال معروض داشت به باعث انشراح و انبساط خاطر و منظر بیکر دید
 تا اینکه دست منیع بر روی برشته نهج اید چونند شانرا در نهج ع
 و کشور کشائی و آثار سلطنت و فرمان روائی از ناصیه مبارک لا
 سید مشارالیه داعی حق را بیکجا اجابت گفت و سیادت پناه
 اما مشارالیه در ملک

مجلسیان حضور پر نور منسلک بود از راه مراجع شایسته بعبایت منصب میرجلای و اتالیقی مفتخر
و کامیاب گردید و دو نفر خواجه سراسر حضور پر نور ملک مبارک قدم و ملک یوسف که از جمله
مستندان و مقربان درگاه و الای بودند هر صبح و شام بخدمت سراسر سعادت شاهراده عالی قدر
حاضر گشته احوال خیر آل آتش نهاده را بفرض اشرف میرسانیدند و چون ستن
شریف شاهراده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر بدارالقرارد
شتافت و بصلاح و صوابید نواب غلامی و فهامی میر محمد مومن وکیل السلطنت
خواجه مظفر علی و سیرباین سعادت غطی سر بلندی یافت و بموجب حکم اشرف جهت سکونت
شاهراده در منزل مشاریع تصریف بنا کردند و خواجه مظفر علی بمراسم خدمت عتود
و لوازم اتالیقی و بندگی قیام می نمود بعد از آن نواب غلامی و فهامی جهت تعلیم قرآن
سببین و آموختن مسایل شرع و احکام دین مستین مولانا حسین شیرازی را که کبیرترین
و در مسلک کتاب آیند و تبحر عالیته نظم بود و بصلاح حبس و سلامت نفس اتصاف
داشت و بشرف طواف بیت اللہ الحرام و سعادت زیارت مرقد مطهر حضرت خیر الانام
و سایر عبادت عالیات ائمه کرام علیهم صلوٰۃ الملک العلام و مشرف گردیده بودند پسندیده
از حضور پر نور مقرر گنایند و چون شاهراده بسن ده سالگی رسید و فراج مبارک بافتن
فنون که سلاطین را لابد بایل گردید ملک یوسف و خواجه سیرباین دیگر را مقرر نمودند که هر صبح
و شام بخدمت شاهراده حاضر شده بخدمت مرجوعه قیام می نمودند باشند و چند را
اسب را هموار و چند بزنجیر فیل خوش صورت کوه آثار و چند تپه چرخ و باز برای
شاهراده عالمیان جهت مشق سوار و شکار سرستادند تا در رضای قصر عالی
و باغ و ملک بسیر و شکار اشتغال نمایند و درین سال خواجه مظفر علی و سیر
نیز به عالم جاودانی شتافت و مولانا حسین معلم بعد ازین واقعه شب و روز بخدمت
شاهراده حضور باشی می کرد ازین جهت شاهراده را کمال لطف و شفقت بحال ملوی هم رسید که بطنه مغار

اورار و امتیاز داشت چون مدت دوازده سال که ملایم ملاقات بود قریب با تقضار رسیدارش
شوق از جانب والد بزرگوار و شانزده عالمی مقدار تیز تر سه وعده وصل چون شود نزدیک
اتش شوق تیز تر کرد و از نخیست پادشاه و پادشاهان و پادشاهان احوال به یکدیگر از خواجہ سیرایان
که آمد و شد بنمودند بشوق تمام استفسار میفرمودند و گوهر رویای صالحه شانزده
بلند اقبال شبی که شانزده عالمیان با ستراحت مشغول بود در عالم رویا مشاهده
نموده که در مرغزاری مانند باغ ارم و آمده خرامان شد و در کزاری چون بهشت گنجم
سیار کرد و دید از آن مقام و لکشا و از آن سیر فرج افزا طبع اشرف شکفتگی تمام یافت و این
اشناچنان معاینه نمود که یکبار هر شجره از اشجار آن کلزار مایل باجنب شده
در سجود آمد و چون از آن خواب فرج انگیز و از آن سینه مسرت آمیز بیداری دست داد
حالتی عجیب و صورتی غریب بنظر اقدس راه یافت و وقت صبح که مولانا حسین معلم
بعد ادای مراسم عبادت مجبوری شریک و انباز و گذاردن مندر ایض و نوافل نماز بخت
شانزده حاضر شد کیفیت رویانزد ادویان مندر نمود مولانا از استماع این رویا بکسب تامل
برده بعضی رسانید که تعبیر این خواب جلوس بر اورنگ جهان داری و عروج بر معارج عظمت
و شهر یاری است توقع و استعدا کنند که با احدی از ملازمان این خواب را اظهار
نفرمایند تا بحال حقیقت این معنی در مرآت شهود و عیان و در نظر سلکمان جلوه کر شود
بنابرین شانزده عالمیان و دیگر زبان کوهر نشان به بیان آن نگنشد و مولانا شاعر الیه
که شبستان و مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود رخصت اقامت از بن سدرای فانی
برگشت و بعد ازین قضیه شانزده یوسف طلعت را تاب تنهایی نماند و متر صد بود
که جمال با کمال والد ماجد را بزودی مشاهده نماید که کلفت بعد و هجرت بالغت قرب
و وصل مستدل گردد و القصد بعد انقضای سنوات موعود و مرور شهر و ایام مسمود پادشاه
زمان روز مبارک و ساعت موعود اختیار فرموده خواجہ سیرایان عالیشان و نهایی فیض الکمال را نیز مشاهده

دوران فرستاده بگرام و اسنادر تمام بیارگاه مطلق طلب فرمود و انواع جواهر زر و سیم و غیر
نثار فرق مبارکش نموده خیل و اسب بسیار تصدق نمود و پانصد هزار نعت و محل کثرت شانه زده
نزدیک خود برادر نک نشاند شاه و شانه زده و بلا خطه جمال با کمال هدیکه کامیاب و سرور
شدند و مقرران بارگاه زبان به تهنیت و مبارکباد گشوده زر و جواهر بسیار تصدق و نثار
نمودند و وزیر و کبار عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان بحضور پر نور آمده نسر آخر حال
نذر کردند و رسیدند و در آن هفته که مبلغ کلی از نقد و تحف جمع گردیده بود بسادات و طلبه
علوم دایم مدارس و ارباب استحقاق و شواکه قصاید غرور تهنیت و مبارکباد گفته بودند
مرحمت گردید و هر یک مبلغی زیاده از توقع و قیاس رسید و هر هفته طرح جشنی افکنده ابواب
عیش و نشاط بر روی اهل عالم می گشودند و شانه زده عالمیان را با انواع کامران
و انبساط مخطوط و سرور میداشتند و نظم در جهان خوشدلی فراوان شد جنس نایاب
بین چهارزان شد کشت مفتوح باب عیش و نشاط و هر بهر طرب گشود بساط شاه
شانه زده کامران گشتند جمله خلق شاهان گشتند ذکر بشارت فرحت انبساط
یعنی ولادت با سعادت شانه زده سلطان علی میرزا چون غایت یزد
در باره حضرت ظل الهی انزودن از فهم بشری بود هر صبح تازه کلی از حدایق اسید
اومی شگفت و هر شام درخشنده اختری از شارق آرزوی او طالع میکرد و دید چنانکه
در دار السلطنت حیدرآباد و در روز و دو شنبه بتاریخ بیت و هشتم شهر شوال سنه خمس و
عشرین و الف نویسی شرح افزای بسیع اشرف رسانیدند که حق سبحانه از خزانه غیب
کو به شب تاب و یکرامت منت بود ظل الهی از استماع این بشارت جهان جهان شاهان
گشته در او اسب شکر و سپاس الهی قیام نمود و به ترتیب جشن عظیم فرمان داد و آوازه کوس
شادی در شهر نیت عالم اقامه و آن نوبت که جشن ملای سلطان علی میرزا نام نهادند و بنگار
ابن حواریت و امن آرزوی خلایق را از زیر شکر کف دریا نوال بالمال گردانیدند و شعرا

بلاغت آثار و تهنیت و تاریخ ولادت سخنان آید و در رشته نظم کشیده از نظر نوگرز رانیده
و بصلاحت و جایزات کامیاب و بهره اندوز گردیدند و نواب علّامی و فهایمی پیشوای
عالیان میر محمد مومن علیه الرحمه در تاریخ تولد هر دو شانزده عالمگیر فرموده قطعه خدای او
بقطب شهبان محمد شاه و دوشانزده که هستند رشک شمس و قمر و نور بخش عالم که چون
پدر هستند ز رحمت ازلی نیکبخت و نیک اختر میان هر دو چو آمد تفاوتی و رسالت
چو خوابی از پی تاریخ شان شوی رهبر حساب سال یک از کائناتش چنانچه جویند بخشش
بجاینها حساب آن دیگر دعای هر دو مرا خوش رسیده است از غیب عجب حجب و حجاب
زهر و عا خوشتر که باد دولت و اتالی شان به خضر بخت قهر با یون جان نوازی پدر کرام شاه
بود آنکه در کمال آمد بفهم فضل و سطو بدولت اسکندر چو ذات اقتدار از زبان سخنان
مراد عای و کرب پی سخن زیور ز عا و ثبات زانه پناه و آتش باد خدای جل جلاله جویند و کی
از سخنران نغمه نغمه که تاریخ ولادت یافته و دیگری از شعر این قطعه را برشته بیان
کشیده قطعه داد چو از دوشه کامران کوهری از سعدان چتر آکشی خبت حسود
مژده تاریخ او از شرف دوده قطب شهبی - و امارت دستگاه حسین بیک عجب
شاه کیتی پناه دیده بخت را تاریخ یافته اینچنین منظوم ساخت قطعه شکر آید که از کارم غیب
شد جهان را حیات نودرتن از قدم منیر بادشهی شد ننگانه تازه رنگ ختن
کوهری اینچنین چو روی نمود خواستم زینتی و هم سخن پی تاریخ مولدش برستم تا
برم خوشه ازین خرمن بختم آمدن بر عقل بگفت کین سخن را بگو شد از من
سال تاریخ اوست دیده بخت دیده بخت باد از روشن فضل سیوم از
باب جنم در میان واقعه یلای رحلت حضرت ظل الهی و سنین
غیر شریف و ابد سلطنت و ذکر اولاد امجد و دوششمه از فضایل
و خصایل آنحضرت مخفی نماند که بکتاب انرا شده و برای این است که

هر کس را که در نیلالم کون و فساد شربت حیات نوشانیده اند آخر کار مرارت فدا باو پیشانی
اند بقای ابدی بمنطق کلام بحر نظام و یقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام مخصوص
جناب کبریا نیست و بهر حیثیت را ازین واقعۀ ناز و گریزی نیست قطعه بهر بهار را شربت
در پی است هر طلوعی را غیب و در قفا هر حیاتی را عاقبتی در عقب هر بقای را
بود خسرو قنات است هر راحت قرین صدام خنده هر گز نباشد بکجا غرق می گردد
بدریا کوه و ربک موت چون آید چه سلطان چه کدا آنکه بر تخت شاهی دارد مقر
آنکه باشد خوابگاهش بویا جمله را در زیر خاک آمد مقام ایدرین غارین مقام بی وفا
انقض چون غمناک زمان از دیدار منسر خنده آثار شهزاده عالمیان عبداللہ میرزا مرید
منطقه کردید ایام ربیانی را بهشت و عشرت متوالی میکند رانید و مکی اوقات تبریت
شهزاده هوشمند و ناول پر خسته تعلیم قواعد جهان داری و ضوابط معدلت و تهریه
و اهتمام اگر در رعایت رعایا و محبت سایر خلق و کافه بر ایام صرف می نمود همیشه
کوشش شاهزاده عالمیان را بدر بر نصایح و تالی مواعظ که مشتمل بر آداب سلطنت و رسوم
خلافت بود معین می ساخت و خزانۀ حافظ اش از جواهر نفایس سیر و اجار
و وقایع سلاطین روزگار که هر یک بوقت خود و کار راست مخلو و مشحون میداشت
و چند ماه بهینوع میکند رانید که هیچ جناب کارستم بشیۀ عذار چنانکه شیوۀ آنت کوکب
و جود فانیل بجو و سلطان زمان را از مدارج اوج صحت بخصیض ملالت و از معارج شرف
نوا نغمه بهبوط اتقانی رسانیده و زلال زندگانی را با بر و در و بیماری مگذر ساخت
مضارح و بان از طریق اعتدال انحراف نموده حرارت تب بر بدن مبارکش
مستوان برودید بگلشن طبیعت از سموم حدت تب فسرده شد و در فرودم و سیوم تب
بنوعی برشته ز یافت که نوبت بهر بهر نشی و سید و سیده مانیده و اللہ و اش و دیگر مقربان
بشدت که این حال بدید و شکر کردید و حکمی بران و طبیعی شده با حاکم کردانید و چون ایشانرا

در تشخیص بیماری و تجویزی دو مختلف یافتند چه حکمای یونان سبب آنکه سبب این
مرض حواری است حدیث آتش این تب را زلال مبردات و لطفا باید کرد و اطباء
هند قایل بودند که ماده تب از بردوت است علایش با دویه چاره باید نمود نهایت چنان
در سر سیمه شدند و والده ماجده اعلی حضرت یایل بعالجه اطباء هند گشته و سرمود که علاج
هندیان با مزاج مبارک که در بلاد هند نشو و نمایافته موافق ترمی نماید اولی انیست
که طبیبان هند معالجه نمایند حکمای یونان از استماع این سخن بی تاب شده گفتند این
معض غلط و خطاست و سر پا جورو جفا مباد که از تخمین آتش حرارت اشتعال
یابد و جان جیبانی بسوزد و مسترد بان درگاه اگر چه در شیخن با حکمای یونان متفق بودند
اما چون والده ماجده اعلی حضرت و جمیع المحرم و منصور خان عین الملک حبشی با طبیبان
هند بهر استمان گشتند مانعیت یونانیان پیشرفت نشد و قرار دادند که اطباء
هند شروع در صلاح و تدوی نمایند و چون پانته حیات پاشاه زمان از زلال زندگانی
بیرز شده بود و آفتاب زندگانی سلطانی رو با فول و غروب داشت آنچه سیر زشت
تقدیر بود تعمیر نه پذیرفت پس او و یوه حار بشهریار دادند و مدت پنجره ز آتش بر آتش
نسر و نذر در روز هشتم پادشاه نهایت بی تاب شده و کمال اضطراب و هراسانیده
و امید از حیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت و وداع و زمان افتراق
و انقطاع است باید که شانه زاده را بحضور بیاورند و بعد حضور شاه زاده فرمود ای عزیز
و بلند و ای جگر گوشه اگر بجز دعا و دعائی در حق پدر نتوان افتاده بر ستر پارس محران کن که در خانه محفوظ
از کنای و در درگاه حضرت چون بفرج باب مقرون است شانه زاده را که توجیه بقبله و عا آورده ملت شانه
شهریار از حضرت پروردگار بخود و چشمان خود را بر سجده نیاز نمود پادشاه کیتی پناه فرمود که شانه زاده بحیث
حصول تیرت سلطنت و شاور حشمت و شوکت خود و ماکر و و الحمد لله که در درگاه قاضی العالی است و اسب طبیب
مستجاب کرد و بعد از آن بجانب والده ماجده خود توجه شده گفت که بلیغ چهار و ده شهر را بر سر برانیم

موافق عدد اسمی تبرکه که حضرات چهارده معصوم علیهم السلام الهلک القیوم که در بازار
منازم مرغیج و شرا حائل شده و غایت خلعت دارد و بطریق امانت در فلان صندوق
سین گذاشته شده است بنام روز و روز و حج و زیارت و در مظلوم و سایر تصدقات
و خیرات صرف باید کرد و شانزده عبدالله میرزا را بر تخت سلطنت باید نشاند حضرت
حق سبحانه تعالی که خالق الاشیا است حافظ بلاد و ناصر عباد است و جمیع امور
وابسته مشیت اوست و از والد ماجده خود درخواست عفو جرایم و استدعای
دعای خیر نموده متوجه خاصان و محسنان و نزدیکان گردید و دعای خود خواست
خودش کرد و نوحه از محل سراسر سلطانی بر فلک نیلگون رسید پس آنها را گریه
و نوحه باز داشته بخدمت والد ماجده خود گفت که زمانی آرام گیرند و لحظه خاموش باشند
و در اطراف و جوارب بسرو بالین شهریار مخاطب با و از آخرین شروع تلاوت قرآن بسین
نمودند چون آیه کریمه ارجعی الی ربک راضیه رضیه سبع هائون رسید جان بحق تبارک
و این واقعه لمایله اول پاس در روز چهارشنبه تیاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولی
سنه ۱۲۳۵ که یازاروسی پنج بصری صورت وقوع یافت منصور خان حبشی و ملک الکاس
و ملک یوسف و ملک عبود و مقام رفیع خلل و دفع فساد اهل بازار و او باش شده
قاسم بیگ کو تو ال را گفتند که در چا و طی بهایت تمام ستر اکرید و حسن بیگ نایب او
در چهار منار ستر اکر گرفته مردم اسواق را تا یکدینغ نماید که هر کس بکار و شغل خود مشغول
باشد و اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را سیاست رسانند و دروازه عالییه
شیر علی را مفتوح داشته امر کردند که خاصه خیل نزدیک محلها و جمیع چاکران جا بجا حاضر باشند
پس بموجب وصیت پادشاه مسعود مغور شانزده عالمی عقد و الکهر را با فسر و کمر و لباس و کسوت
هنر و بی ارسته در شرفین قصر محمدی محل برادر بیگ سلطنت نشاندند و بارعام دادند تا غلامان
از درون و برون لجوازم زمین بوس قیام نمودند و جمیع چاکران محل محل بتوره و تونزک به ترتیب بفرج

فوج بر طبقات قصر فلک رفت برآمده بشرف بساط بوسنی فایز گردیدند بعد از آن جارجیان
و منادیان در اسواق بالای فیلان منادی بنام نامی خدیو جهان نمودند و بعد از فراغ
ازین امور غش پادشاه مبرور مغفور را تفصیل و تکفین نموده در سکر فیض اثر
که مرقد فیض مور و این دو دمان رسیع ایشان است در کنبه‌ی که ظل الهی در جگر
خود تعمیر آن نموده بود و وقت عصر مدفون ساختند و بناگاه دو عاے آمرزش
اشتغال ورزیدند و تاریخ وفاتش شیخ علامی منہامی شیخ محمد خاتون یافته اینست
سه خورش بعلی ابن ابی طالب بادوسنین عمر شیرینش سی و چهار سال و پنجاه و بیست و شش
روز بود و ذکر اولاد آن پادشاه مبرور مغفور آنحضرت پانچ فرزند سادات
مند بود فرزند اول که از همه بکبر سن و وفور عقل و دانش اختصاص داشت و باستحقاق
ذاتی و استعداد صفاتی بجای والد بزرگوار بر سریر سلطنت جلوس نمود سلطان
عدالت پناه سلطان عبداللہ قطب شاه است و دوم مهد علیا همیشه و مکرمه آن شاه
عدالت پناه که در سال ہفتم جلوس سمیت مانوس در جلالہ کالج حضرت سلطان محمد عادل
درآمدہ ملکہ آن دولت عظمی شد سیوم شانزادہ ابراہیم مرزا که از بطن حبیبہ عالی حضرت
ابراہیم عادل شاه بوجود آمد و در سال دوم جلوس ہمایون بر حمت حق پیوست
و دو پسر دیگر از یک مادر سماءہ بخورشید بی بی که پادشاه مغفرت پناه را نہایت تعلق
خاطر بان سماءہ بود و پیش از صلب پادشاه مغفور بر حمت ایزدی پیوست بوجود آمدند
و در ظلِ رافتِ شاه عدالت پناه پرورش یافتند و گرشمہ از فضایل و خصایل پادشاه
جنت آرا مکاہ آورده اند کہ آن پادشاه مغفرت پناه عادل بود و سخی و شجاع بابتدیر صواب
بابتدیرش چون عرض با جوہر ملازم و خطا از کلماتش بیان تاریکی از جرم حرمیان اضا
تدبیرش رونق ایام سلطنت گشته و فروغ آتش شمشیرش ناصید از مرز ملک دولت گردید و در
و صاحب صلاح و تقوی با وجود اشتغال بہ بات سلطنت هیچ زمانی از رعایت احکام شرع غافل نبود و با

سین مرکب بچگونگی از ذات نفسانی که متضمن شده از سنای باشد گذشته و اعمال دینی را بر
اشنان و نیوی مقدم داشته و گاهی از تلاوت قرآن باز نمانده هر صبح کچرخ قرآن
مجید تلاوت می نموده بطریق التزام همراه یکجمله مصحف میفرمود و بیشتر به آبادانی
ملک و تعمیر عمارات عالی مصروف میداشت از جمله محدثات و مخترعات آن جنت
سکبان مسجد جامع است که در دار السلطنت حیدرآباد و حکم عالی او بنا نمود و اندوالمحل
مشهور است بکه مسجد گویند در وقت بنا به آن مسجد پادشاه زمان حبیب علیا
مجمع ساخته فرمود باید که درین بنا اول از دست کسی که در مدت عمرش نماز
تجدید نداشت شده باشد سنگی نهاده شود علماء و صلحای صادق الاقوال بعض
رسانیدند که در حیات با احدى آیینین هفت یافت نمی شود انگاه خاقان زمان گفت
که خدا شایسته است که در مدت العمر من نماز تجدید من قضات شده پس پاویا
بدست مبارک خود و آیینی که در آن بنیاد نهاده در عهد آن پادشاه تقدیم شدی که چون
حسنیم آمدی بشده را تمام رسید و در عهد شاه مصلحت بنیاد سلطان عبداللہ و سلطان
ابوالحسن آتش پدید آمدی ایام با تمام رسید بکار بخاری از آب کاری و عیسیه که
باقی مانده بود در عهد پادشاه غازی عماد کی پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن
مسجد شریف مسجد سید کمال شکوه و رفعت و زناخت و وسعت مطبوع و مقبول قلب
ایل اسلام ال کافه امام نهایت بصفا و روح افزا مصلحت انوار آیینی است و مورد فیوض انوار
انوار و دیوایشش فیض می بار و در روی نیازمندان ابواب برکات می کشاید و رو
در آنجا غفلت از دوا و شوق عبادت خدا و چنانکه مضطرب گاهی کسی خالی از طواف
کنندگان و در حدیث این مسجد شریف اینک کسی خالی از زیارت کنندگان نیافته بخیرت تمیز آن
بکه مسجد بخاری از باران شوق جاری شده و بسبب صورت خورشید می توان گفت که در زمین
یاد آفرینی سبب المصطفی و در آنجا مسجد کعبه از حدیث و شوق و شوق می توان گفت که در زمین

صانه الله عن الافات والفساد ودرست المجرى طبع شهری انداخته سلطان نگر موسوم ساخته
و دو اساس عریض متین بجهت دو قلعه وسیع که یکی حصار شهر باشد و یکی حصار دوتخت
عالیه بنا کند اشتند و بعض پنجاه درخ خند فی برود و حصار شهر خرموده و بمنبع آب رسانیده
از آنجا بنیاد دیوار حصار رد اششد بست و پنج کر عریض و مقرر کرد و ند که بر سنگ و کج برآورده
چون زمین برابر شود و شست گنم رفع ساخته نگره و سنگ انداز بازند و جمیع عمارات و محلهای
چاپل بقد و یو ارا با تمام رسانیده عمارات میدان و برابر و دو کا کین چهار بازار و چهار منار
میساختند و قریب سه لکهن چنین آن شده بود و آن نیز پیش از آنکه با تمام رسد
عمر پادشاه باخر رسید و دیگر قصبه سلطان پور که در حوالی نگر فیض اثر قلعه گوگنده متصل
به کشمیری که جهت خود ساخته بود و احداث نموده و عمارت الهی محل محسودی محل
و توابع و لواحق آن که بعد از سوختن قصر الهی محل که خاقان جنت مکان سلطان محمد قلی
قطب شاه چون طبقات افلاک بهفت طبقه بنا نموده بود و بعلت سحر ط ارتفاع
چون از برق سوخت پادشاه مغرت پناه آنرا بچار طبقه ساخته و بجای واد محل
قدیم واد محل جدید بنا نمود و سبلغا س کلی صرف آن قصر را آسمان رفعت
شد لیکن با وجود آنکه سه طبقه در رفعت بکاست معینا بعد سحر شدن بلده
حیدر آباد بدست سلاطین تیموریه مره بعد از خسری عمارت مذکوره بعلت افتادن
برق سوخت و دیگر تعمیر نپذیرفت بلکه سنگهای آنرا مردمان صرف عمارات نموده
اثری از آثار آن باقی نگذاشتند و بعضی وجوه یک ذوالجلال و الاکرام و نیز آن پادشاه مغرت
در باغ غبی که جانب شمال و السلطنت واقع است عمارت ریح و سبل ط عمارات عراق
بدو طبقه ساخته معماران ماهر و بنایان نامور کثرت بسیار و آن نمودند و نقاشان مانی قلم طابا
بطرح و غریب نقاشی کردند و چندین عمارت دیگر در هر جا از آن پادشاه مغرت پناه صورت
تعمیر یافته از آنجمله باغ محمدی که در وسط آن عمارت عالی و کثرت با تمام رسانیدند و در عقب این کا

دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب آن دو جدول آب صاف و شیرین جاری
 گردانیدند و در دو سر خیابان قصرهای وسیع ترتیب دادند و بعد ترتیب این باغ پادشاه
 دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس نموده بزرگنشینان اشتغال میورزید و حاجتداران را
 بوفور انعام و اکرام بی نیاز میکرد و ایندو جمعی از شعرا و مبارکباد و تاریخ انستریلی عالی نخبان
 آبدار برشته نظم کشیده و از نظر انور گذرانیده بصلوات نمایان و تشریفات فراوان اختصاص
 یافتند و این قطعه از جمله شعار سیست که در تاریخ عمارت یکی از مخموران گفته بعضی شرف رسانید
 قطعه سرور ملک و کن سلطان محمد قطب شاه * ایکه در انداز وی خدمت هفت آسمان * همانها کی
 پاتخت سلطنت از غر و ناز * سر بفرمان تو دار و خسر و چارم مکان * ای سیر و تاج شاهی
 آمده در شان تو چون خلافت کز محمد یافت شاه انس جان * چونکه قصر باغ و دولت را بتوفیق آید
 * ساختی در وی صد و سی سال باشی کما مران * هجده قمری کز ره رفت فلک بوسد و درش
 ده چه با سحر کز لطافت هست چون باغ جان * ببلبل بزم نشاطش چون در آید و درلوا * در بهشت
 جاودان چند نهند آشیان * جعد باغی که نفیش روح بخشی میکند * مر جبا قصر یک پیشکش
 کیر و آسمان * هر سحر آید پی خدمت و رنجم بهشت * جبریل حضرت غرت فرود از آسمان
 سال تاریخ نبایش دل زیر عقل بست * گفت فردوس حیان * گلشن قطب زمان * و ذات
 مقدس آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و نبات ذکی طبع بود چنانکه آورده اند
 که روزی و مجلس هایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف کی از حضرت
 مجلس کرد که با آنکه اجتماع فهم و حفظ نامور میباشد اینغیر از جامع مرتبه اعلی هر دو صفت
 است پادشاه از وجهی درست اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود و فاضل صرف گفت
 که چون فهم عبارتست از سرعت انتقال صور علمیه در مدار که وادراک علوم موجود
 برینکه مزاج دماغ که محل قوای مدار که است و طب باشد و حفظ عبارتست از بطور و ال صور
 بامد که و دماغ پیوستی باشد که علوم محفوظ ز و زایل نشود بواسطه آنکه پیوست کبفتی است

که به سبب آن قبول شکل و ترک آن دشوار باشد و رطوبت لطیفی است که سبب آن
 قبول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه فرمود برین تقدیر بایستی که اجتماع فهم و ضبط محال
 باشد نه نادان فاضل مشارالیه بعض رسائید که چون محل فهم جزو سبب از دماغ و محل حفظ جزو
 دیگر و باختلاف محلین اجتماع ضدین یعنی رطوبت و پیوست در محل که متمنع است لازم نباید
 لیکن اکثر حیوان است که استیلاهی رطوبت یا پیوست احد البخرین سرایت در جزو
 دیگر می کند بنا برین فهم و حفظ مجتمع نمیشود و بندرت بنا بر قوت هر دو احد از بخرین در
 مینی محل فهم و محل حفظ کیفیت احدها ساری در دیگری نمیشود و تضعیف آن نمی گردد پس
 پادشاه فرمود سبب چسبیت اطفال را قوت حافظه زیاده از بزرگان می باشد و حال آنکه
 رطوبت دماغ اطفال بزرگان بیشتر است فاضل دیگر گفت که شیخ ابوعلی در حیوان شفا
 گفته جمیع خاطر و عدم توزع بال و قلت مشاغل دنیوی بدخلیت تمام در ضبط دارد
 و تصریح کرده که سبب قوت حفظ اطفال آنست که خاطر ایشان برای اشغال دنیوی پریشان
 نیست باز پادشاه سخنی دیگر پرسید که سبب استحباب نوم بجانب یمن چه باشد فاضل فرمود
 عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانب چپ است اگر بر جانب
 چپ بخوابد نگیه بر دل خواهد شد و خواب با ستفراق خواهد بود و اگر بر جانب راست
 بخوابد دل آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت انبساط است و یکمذکور شد که و جلد
 سابع میرخواند مذکور است که اهل خاوغیز از او در جانب راست نمی نشاندند بل در جانب
 چپ جاسید هند و سببش نیست که دل در جانب چپ است پس هر که در آنجا نشیند
 بدل نزدیک تر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی الحدید در شرح پنج البلاغه گفته که سبب فطانت
 کوتاه قدان نیست که دل ایشان بدماغ اقربست اگر گویند که بایستی که این معنی عموماً باشد و حال
 آنکه چنین است چه بعضی بلند قدان و رعایت فطانت و کوتاه قدان در نهایت حاکم میباشند
 گوئیم بعضی بلند قدان را سافل بدن بلندی باشد و اعلی بدن کوتاهی پس سبب قرب دل بدماغ منتظم

وزیر کی می شوند و کوتاہ قدان کہ بالکس ایشانند بابر بعد قلب از و باغ قوت منقطہ ندارد بعد
 از اتمام مذکرات پادشاه ہر یک از علمای مجلس را با انواع اکرام و انعام خواست و نظیر حکایت
 مذکور است اینچنینکہ صاحب نقایس الفنون از پادشاه زمان خود او بجا بتوسلطان نقل کرده کہ روز
 در مسجد جامع کی از علمای واعظ و غطمی گفت و فضلا بسیار مثل قاضی القضاۃ نظام الدین
 عبد الملک و غیرہ حاضر بودند واعظ و دانشای سخن گفت کا و الفقیران بکون کفر
 و اگر چنین نبود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نفرمودی اللہم انی اعوذ بک
 من الفقر سلطان چون بشنید فرمود اگر چنین کہودی چرا نفرمودی اللہم غنی
 مسکینا و امتنی مسکینا و حشرنی فی زمرۃ المساکین و توفیق میان دو حدیث
 بگونه تواند بود واعظ چون از عہدہ جواب بیرون نتوانست آمد سلطان فرمود قسر
 نایافتن است و محتاج بودن و مسکنت شکستگی و تواضع مراد آنت کہ پوستہ شکستہ
 و متواضع باشد از عجب و خود بینی است را ز کند و ہمدارن روز واعظ از فضیلت صلوات
 کلمات میراند سلطان سرمود چراست کہ با ہیچیک از انبیاء ال اوراد و صلوات ذکر
 نکنند و در صلوات بر حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آل اوراد ذکر کنند واعظ
 سر و ماند سلطان سرمود مراد جواب این سخن دو وجه بخاطر میرسد اگر پسندیدہ
 باشد از شما الصاف و تحسین سبائح و الاغرامت بکشم وجہ اول آنکہ چون دشمنان
 حضرت رسالت اورا بترخوانند و از دتعالی ابریت بایشان نسبت کرد یعنی ایشانرا
 نسل منقطع شود و اگر باز ماند ہیچیک ایشانرا شاید بخلاف نسل پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ روز بروز زیادت شود و ہرگز ذکر اسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پئے
 ذکر ایشان نباشد و ویم آنکہ او یان انبای سلف در معرض نسخ و زوال و
 تبدل و انتقال بود و ہمنسای احکام آن بر وارث و غیر وارث لازم بخلاف دین محمد صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کہ تا آخر زمان تبغیر و دل و تقلب و دران تغیر در آن صورت نمی بست و برستبان

لازم که اخذ آن از خاندان او کنند چنانچه سرمودانی تارک هم فیکم تقلید
 کتاب الله و عمرتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدًا لاجرم در جلدات ذکر ایشان
 بذکر او مستردون باشد سلطان چون آن تفسیر سرمود جمیع فضلاء بان تحسین و شاکست
 و از حسن تقریر و ذکای سلطان تعجب نمودند و آن پادشاه منقرت پناه یعنی سلطان محمد
 قطب شاه قوت حافظه بر تبه داشت که کتب سیر و تواریخ را که ملاحظه مینمود همه را
 از بر بلاغت لسان و فصاحت بیان نقل میکرد و در بر ظاهر کتابهای نظم و شعر که بنظر فیض
 اثرش در می آوردند و مطالعه آن از اول تا آخر می نمود و احوال مولف آن کتاب
 از کتب معتبره تواریخ و تذکره تحقیق نموده بعبارت دلپذیر تحریر میفرمود اگر منشی
 صاحب طبیعت آن مقومات را از لپشت آن کتاب جمع نماید تذکره می شود بغایت
 بے نظیر و مجموعه دلپذیر بر بنا و سپردگای جواهر و ادوات طبع اقدس را بلکه
 نظم و شعر می کشید و پیشتر ظل الله تخلص اشرف خود می گردانید و چند غزل و
 رباعی و ترکیب بند در مرثیه حضرت سید الشهدا علی جدّه و علیه الصلوٰه و السلام
 از آن خاقان جنت مکان بیادگار مانده و انجیک که در تالیخ قطب شاهی از آن اشعار
 مسطور است بعینه در اینجا مرقوم میگردد و در توحید حضرت ابراهیم تعالی یارب چه برتری تو ز وصف
 پنهان شده در شرم زبان مردمان و حضرت یقین دکان از چوانه نیت حیران صفت یقین دکان ما
 بدیهی چون عرض بد طول و عرض بحر دریای وصف تو ز کجا و بیان ما جای بود مقام خداوندیت که نیست
 صد خنده عقل را ز چنین مغان ما تالاب شهید ذکر تو کردیم آشنا تخت شهدای جهان مردمان
 جز بی نشانی از تو نشانی نیافتیم بر در که نوبت بجز این نشان ما بر عجز ما به بخش آیا قادر رحیم
 معلوم نیست غایت تاب تو این ما بختیای بر عیان نهانم که آکھے ای شیت آشکاران معیان ما
 ظل الله از شر و در بیان پناه است ای در که جلال تو و الا مان ما و نعمت حضرت محمد مصطفی
 و منقبت حضرت علی مرتضی علیهما الصلوٰه و السلام مصطفی و مرتضی چون نیستند از هم جدا

غمت و مع هر دوشه ای کتم با هم ادا
 آن کی فرمان رسد بجزی هر دلی
 کترین نیست کی معراج می بری
 سهرلمه مرغ در یک فوق مرغ اولیا
 وان در رانمده از کوشش کشف عطا
 آن کی کان مرآت می در کرم
 لغت آن از حق لعلک مرغ این کیافنا
 سهر کی را که سنجی با در خاصان حق
 هست جای آنکه گویند این کجا و کجا
 کس ندیدی ز رخورد گاه حق فرو بها
 معنی نبود عجب که راه حق کم کرده است
 بجوئل الشیابی شاه راهی از بهشت
 بعد از مصطفی و ذکر شاه اولیا
 مجتبی یکرا القب یکرا شهید کربلا
 از پی زین العباد آن سرور با لقب
 انکه بوده صیدین القاضی ش برودا
 از پی آن شستین سرور هم سرور که بود
 آن نقی کردی شرف کشته سترن را
 پنهانی آخرین جزمندی دی مدان
 با در بر یک ر دو جید و بی انتها
 وله از انقائت لبر تالی مقام ما
 بر یاد دوست چون گذر جمع و شام
 در شرح عشق توفیق رو فیروز دوست
 قاصد بکوش یا چو کوی پیام ما
 ظل الله اصرام جواز دوست یافتم
 شاه جنتی محبت شاهانه می باید ترا
 هست در برانه دل کجا از حسن تو
 و ان در مسند نشین بارگاه کعبه یا
 آن کی راقب توفیق آمده فرخ مقام
 لغت آن از حق لعلک مرغ این کیافنا
 کربنا و روی بوجه لطف حق این هر دو
 چون ندیده است مسکین ادی بن یا
 کردانی بود غیر علی را مقتدا و منقبت
 حضرت خیر النسا با سرور عالی گوهرش
 بعد ازین سرور سرور را ما جاین
 حضرت زین العباد آن سرور عالم را دنیا
 از پی او صادقین بنی صدق رضا
 از پی آن سرور هم مقام شستین
 هم تقی هم جواد اورا لقب نامی کجا
 از پی او حکمران در کن جنت طلب
 کز مبارک ذکر او کشته مقرر فیضها
 شکر این نعمت جهان کویم کار لطف اله
 کردون ده است سکه شاهی نام
 شد پایمال شادی صلت غم خرا
 زاهد تو خانی حلال و حرام
 آنخوش سخن که وصف قیام خویش کو
 زان خلق عالمند پی احترام
 شمعها خنده که پروانه را بخور و نل
 بی تحلف صد جهان پروانه می باید ترا
 کوشم چشمی باین ویرانه میاید ترا
 شمع سرور دلی از نور و مندی کو شکر کن

ایتقدردرد و سر از افسانه می باید ترا
زین سبب گویم که دل بهمان می باید ترا
پرتوی زنجانه در کاشانه می باید ترا

نسبت چنانگی دل را بجان امروز نیست
خانه دل رشک صد خورشید تابان شد
سکه شاهی طلب سلطان بدار اکلک عشق

سروری چون مردم فرزانه می باید ترا

یافت وصل تو دلم صدق و صفار ادرباب **وله**
میرود جانب کلزار بهوی تو صبا
تا بفریاد رسی غرقه طوفان را
رهنمایان همه در عشق تور که گم کردند
سخن از دشمنی مهر نیرامی گذرد
تا نهی در ره جانانه قدم مردانه
چون نهادی بره عشق قدم ظل الله **وله**
قرب یارم ز عشق و دولت اوست
نعمت عشق کم نمی دانم
پادشاهی کجا و شوکت عشق
نوبت عشق تا قیامت هست
غافل از عشق غالب گفت
عشق محمود کرده صید ایا زلا
گرچه شاه جهان بود محمود و لا
من کجا صبر در عهد جانان
ز حمتی رشک جمله رحمتها
کوشه کیر است هر شبی خورشید

اثر محض نکر فیض وفار ادرباب
خیر و کم کرده ره بیسیر و پار ادرباب
در شب بجز دل خسته مار ادرباب
اندین ره دل پی راه نمار ادرباب
حرف سربشته ارباب وفار ادرباب
شور کیفیت مردان خدا ادرباب
اندین ره روش شاه و کدار ادرباب
اینهمه حشمت همیت اوست
شرساری از حق نعمت اوست
شوکت جسم غلام شوکت اوست
ای خوش آن دل که تحت لایست
هر کسی بجز روزه نوبت اوست
نه مطبعتش بجز قدرت اوست
شرسار ایا ز خدمت اوست
لاف صبرم ز عشق و جرات اوست
ز حمت عشق و رنج و محنت اوست
بکه در در آرزو خلوت اوست

اهل بدعت شدند مجسده بستان
 مست از باد و نیست ظل الله
 در محبت خسران از اطاعت عازیت
 بسکه از حد پیش میخا هم بدل مهر ترا
 در کستان محبت کرد رای چون خلیل
 تا تو در دل اندی غیری ندارد و ره در او
 شبه سردوستی دان قصه موسی خضر
 لذت خواب سحر و پیش چشمی لذتیت
 مدعی کرد عوی دارد مسلم داشتیم
 کار من و دل همه بیار است
 هر دست بد امنی است در خود
 خوش آنکه رسید قاصد و گفت
 مادل خوش و وصل یار سر خوش
 اسے دوست با اعتماد و لطف
 هر چند بجا حسد کرد و ن
 بر خصم نطفه بیم سلطان
 خوش شوا میل خوش که کارت را کو خواهم خست
 صلح جویم با چون از سر صدق و صفات
 ناسب باز خود مکن دل را پس از چندان
 از خلاف مدعی کرد صدق نا ظاهر نشد
 آبروی ما اگر بر خاک راه دوست ریخت

وله

وله

وله

زان روشهای خوش که بدعت است
 سرخوش از باد و بامی سرخوش است
 ملک عشق است این دنیا عالمی جز نکوست
 صد جهان مهر تو در دل دارم و بسیاریت
 روشننت کرد که از آتش ترا از انیت
 در حرم خاص شده ما محرم از بارانیت
 غافل از سر محبت واقف اسراریت
 که خیال یار شبها تا سحر بیداریت
 روشنش باد که ظل الله و عیدیت
 ما را به کسی و کر چه کار است
 دست من و دامن نکار است
 خوش باش که یار با تو یار است
 هنگام خوشی روز کار است
 پی و عده مرا صد انتظار است
 هر سو نکریم کار زار است
 با ما نظری ز بهشت و چار است
 یار اگر با ما ساز و ما با خواهم خست
 کار صلح خویش با آن جنگ خواهم خست
 که نسازی کار او باری بگو خواهم ساخت
 صدق خود را با خلافتش رو برو خواهم خست
 خاک پایش دستگاه آبرو خواهم خست

از نیا ز خویش زاهد را اگر آگاه کنم
شمارش از ناز و از وضو خواهم سخت
کفتگوی زلف او دارم سلطان درین
زین نیم چین جهان را مشکبو خواهم سخت
وله دلم لالان ز دست دوری تست
هنوزم حسرت مجوری تست
تو خورشیدی من چون زده نان
دلم لالان ز تاب دوری تست
به بیداری بنیم لیک در خواب
دلم فرخنده از سروری تست
نخواهد از سرم این شره فتن
که این شورانگه انگوری تست
بچشم نیست در ظاهر و لیکن
بدل حسن رخ چون جوری تست
در آوریده ام چون مروج چشم
که چشم پرده زنجوری تست
چو ظل الله در ستاغم و لیکن
همه سرانم از ستوری تست
وله لاله رویان غم دهر بخاتم داند
در شراب لب خود آب حیاتم داند
نشسته باد ز آتش بلغم فشانند
و ز طرب خانه دل نقل صنایع داند
طلعت سینه شده محو بتابیر صفا
کل ز گلزار سرخ صنایع داند
راه دادند مرا بر سر کوی جانان
یابی خلد برین تازه بر اتم داند
تا بدل کشت بعلوی صفت غلغله
قدسیان شده فیض در جاتم داند
تلخ کامیم شده و دو که شیرین دهنان
از شکر زری لب طرف بناتم داند
تازه تر از ارم نبر ترا کشت حسن
زنگ و بوی ز بهارت بزکاتم داند
نفس عشق تو نیز نک کرباسن خست
چون فلک قطبش بین چشمم داند
کان لعل کهر و زرتصرف دارم
تا بکنج از پی تقدیر بر اتم داند
بر یاض سخن آن ظل الهی کز غیب
عذیب سار کنین نفساتم داند
وله بعتان فلک ز فتنه بناتم داند
بر کستان ارم تازه بر اتم داند
چون برون آدم از هستی خودیم
حله نور الزوار صنایع داند
نور امین چو بر آورد ز هر مویم
قطره چند خفته ز اتم داند
طویم از شکرستان خرمیم زان
گلرخان ز لب خود تازه بناتم داند
شعله ز هر سر مویم زده جوش محبی
تشنه لب بودم از آن سر نفی داند
مرغ آن تازه بهشم که ز منقار سخت
مهم کوثر ز لب آبجیاتم داند
عاشق و مستم در طریقه مخمور نشان
سخت بین لیلی شیرین حواتم داند
کرد آن باغچه حسن بگردم که در
نخل سبزی چو تو شیرین ثمراتم داند
عذیبم که چکد نمسه ز بهر بال و دم
بهو اداری کل خوش نغماتم داند
خوبرویان که شه ملک لطافت بود
شکر این بوته زان لب بزکاتم داند
شکر از زبان دهم چون ظل الله
شاهی دانش مدین از بکاتم داند
وله بتی دارم که از عیش شراب بکباد

ز کجک رخ ز کینش آب زندگی بارد برافروزد چو رخسار از شتاب محبوبی
 ز بس سیراب باشد عرق کجک رخسار بروی ترد ما غاش کباب زندگی بارد
 کف ساقی کجک سحاب زندگی بارد جیش زهره آساید دم نور تابا شد
 تو آن شاخ کلی کو در بهارستان کجی کل از رخسار دین شتاب زندگی بارد
 ز چشمت بهیستی خواب زندگی بارد چو فلک خیال عارض روی چون
 و که خواهم بیارم و دم مختصر رسد ناکفته به سخن که از آن درو رسد
 شبها که وقت ناله مرغ سحر رسد به چند با تو کار ندارد شرار دل
 از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد
 تا بعد از این چهار تو ای فتنه کردی مانده است بخیر دلم از انتظار رسد
 چون آتش غلیل دلاکشن بخوشید پروانه را چو شعله در آغوش رسد
 زان نخل نور سیده با کرشمه رسد سلطان اگر چه سوخت ز شوق کاه رسد
 و له عجب رعنا و زیبای چه گویم بخوبی عالم آراے چه گویم
 تو نور چشم بینائی چه گویم لب کبریج دانا درینائی
 ز تعریف زبان در کار مانده چو از تعریف بالاسے چه گویم
 دل و جان بختی چه گویم بکام خود ترا کس در نیابد
 عجب تر اینکه وصلت عین حیرت نه از مائے و با مائے چه گویم
 تو ز کین تر ز بهیستی چه گویم بفلک الله اگر سر در نیارے
 و له گاه و صومعه که در میان کردیم
 هر کجا در طلب دست توان کردیم

از همه راه و روش هست خبر ما را علمه با هر سخن کرد جهان کردیم
 پیش ما سود و زیان همه نال مجویست کرد عالم نه پی سوز زیان کردیم

بسکه دل را هوس شرح غمی بود بدست
 که جوان کشت زینجا بدعاے یوسف
 بر تو دوست چو تابید باطل اللہ
 و لہ چارہ تلخ نکاہت لب خندان کرده
 نرکِ حشمت کہ شکست همه شان دادہ
 آشکار آنچه ز پشمان تو دیدم سهل است
 غرق موج است بدریاے تو صد کشتی نوح
 سیکشت چمن نیت بھمت کس را
 کہ تو پروا کنی درد و دم را رحم است
 دلم از وعدہ لطف پذیر و آرام
 عشق را سهل نیکو بد کہ خیل و سپا
 غم زد شو از فلک نیست مرا ظل اللہ
 و لہ بنور و زاکر با تو آسودے
 بچو کان کہ فی زین ہر
 کز از لطف امدادے بانتم
 حاجت مند نعم زد و صفت کند
 عمت کہ بنودی بہ از زندیکے
 بعد لطف حرف رتیبان تو
 بنودی رہ عشق اگر شاہ راہ

بچو سوسن ز سر پایے زبان کردیم
 بید عاز وصال تو جوان کردیم
 بر ہمہ خلق جہان نور نشان کردیم
 زہر ز نوش لبست چشہ حیوان کردہ
 من چه گویم کہ چه با جان حسن زبان کردہ
 ہر چه کردہ بمن آن عشوہ پنهان کردہ
 بحر حسن تو چه گویم کہ چه طوفان کردہ
 جلوہ های تو جہان جلہ گلستان کردہ
 بر دل خستہ کہ ترک ہمہ در مان کردہ
 بسکہ دیدم کہ ترا غیر پشیمان کردہ
 اے بسا کشور آباو کہ ویران کردہ
 لطف حق شکل ما سر بر آسان کردہ
 ہمہ سال وہ وہ چه خوش بودے
 یک حملہ از چرخ بر بودے
 دو صد وعدہ چرخ نکشودے
 بکام دلم کاش لب تو دیے
 چرا و رخت عمر فرسودے
 شنیدم کہ اسی کاش نشنودے
 چو ظل اللہ این رہ نہ پیمودے

و لہ خصمی چو بہر ما کجاشتی و رفتی
 آمین و رسم یاری کجداشتی و رفتی

چندان وفا که کردم چندان جناکه دیدم
یارب ز بخت و دولت امروز برگیرست
من و امن و وفایت کی میگذارد از دست
حشمتی که دیده رویت خود کور و است بر تو
کفنی که از فراقت سلطان چه پاک دارد

نما کرد و ندیده انگاشتی و رفتی
آن سایه کز سر ما برداشتی و رفتی
کز تو وفا و یاری بکند آشتی و رفتی
کز خاک و خون ز بجزش انباشتی و رفتی
بیدر و بسپو خوشیت پند آشتی و رفتی

رباعیات

ای در که تو سجده که شاه و کدا
از امر مطاع قل هو الله احد
هر چند که حق داد عطا خواهد داد
در عرصه میار آنچه نیمیسانه بود
نشستی که ز ما عشق خوردم بکبر
جای که از آنجا بمن این نیش رسید
محمود و جواز آيازش کرم نیاز
بین فیض محبت که پس از چندین مشرق
کز نور تجلی ز رسید از طور رم
دارم ز دم علی حیات ابدی
از دوست اگر چه دلتوازی داریم
با این همه از مرتبت عالی عشق
از جور و جفای چرخ پر شور و فتن
خورشید مرا چو به زور شیدش دید

در خور و تو توصیف که دارد یارا
شجرات این بیان گلش مارا
روز که ز نیک و بد سر خواهد داد
کز لطف که یانه حن خواهد داد
در روی زلفون که طبع میان چادر
انجاست مراد و او افسون گیر
خوش روشنی یافت ازین سوز و کداز
کرم است همان قصه محمود و یار
وز فیض دم هیچ هم مجبورم -
وز نور محمدی سدا پا نورم
وز مرمتش عدو که از کس داریم
زین پیش امید سر فرازی داریم
احوال و لم راست نیاید بسخن
خورشید مرا ز رشک نکذاشت بمن

ترکیب بند و مرثیه سید الشهدا امام حسین علیه السلام

آمد محرم و غم دل بر بلاست باز
اگر ز حال عالم بالا نیم و سیله
شادی و خرمی همه بر یک کنار شد
تاج مرصع از سرشان شد است دور
اورنگ خسرو می ز میان بر کنار شد
بر جان مصطفی است اگر صد هزار غم
و شوار شد نفس زن از دور و این غزا
خیر البشر بعد غم و دور است زین غزا
آنکس که هیچکس خبرش از غم نبود
این ماتم و الم نه همین شد نصیب ما
ز اهل سما و ارض مصیبت عجب مان
دوران غم ز ماه محرم رسیده است
نزدیک شد که دو دور آید ز نه فلک
آه و فغان دل ز پی هم عجب دارد
کز روزگار زیروز برگشته دور نیست
آل رسول را عظمیها که داده حق
روز جزا عجب که بر آرزو خاک سر
از بحر اگر چه روی زمین جمله غم نیافت
گو یا که از ملائکه ساکن حرم
داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز
طلی الله از مصیبت سلطان کر بلا

دور و بر شور و زلزله که بلاست باز
دور فلک چو حلقه ماتم سلامت باز
دوران در دو غصه و ریخ و بلا باز
پیر این تخیل این غم قباست باز
بر جامی تخت پادشاهی بویاست باز
صد گونه هم نصیب دل مرضی است باز
ایام ریخ و محنت خیر القباست باز
بر دل فضا جمله جهان تنگاست باز
در چنگ صد هزار الم مبتلاست باز
هنگام ماتم همه ارض فساست باز
و ماتم چنین غم و محنت عجب مان
هنگام آه و ناله و ماتم رسیده است
بر ریخ سبکه آه و مادام رسیده است
صدور و غم بدل ز پی هم رسیده است
کم نیست ماتمی که بعالم رسیده است
در خور و آن مصیبت اعظم رسیده است
تنگی که از یزید بآدم رسیده است
زینوا قعه زمین همه جا غم رسیده است
آثار آبدیده بز فرم رسیده است
نسبت بحال حصه ما کم رسیده است
تاب سخن نماید ز بس غم رسیده است

ای حسین از تورنج و بلای محب رسید
 و احسرتا که مستند دوران ز حد گذشت
 و احسرتا که بر شمر دنیا و دین چنین
 کشتی شکستگان ز جان دست بسته را
 لب تشنگان با دیه پرشوموم را
 طوفان نوح خاسته دوران عجب مدار
 افغان ازین عسرا که غم و رخ و مختش
 از بهر انتقام شهیدان کر بلا
 مار از ماتم و شمر دین راز دشمنان
 ظل اللهما ظهور ز مهدی اسیدوار
 کار فلک بدیده گریان شسته ایچم
 آن دورانم است که از غم ایمان نماند
 آن روزگار تلخ که هر چند بسکری
 آشفتنی دهر ز ماتم عجب مدار
 عهد عصیت است که شاه پیمبران
 دوران محنت است که سلطان اولیا
 آن صعب ماتمیت که خیر النساء آن
 ایام ماتمیت که شبهاش تابروز
 پیر و جوان و هر چو طفلان بگریه اند
 از زندگی خلق جهان در تحسوم
 ظلم الله آنچه گفت ازین قصه شمه است

ایضا شرمی که مستند توبجای محب رسید
 ریخ و بلا س شاه شهیدان ز حد گذشت
 بیداد اهل مستند و طغیان ز حد گذشت
 در بحر غم شکبجه طوفان ز حد گذشت
 نقسیدگی سینه سوزان ز حد گذشت
 کز موج خیز دید و گریان ز حد گذشت
 چون زخم و در خورد و کنگان ز حد گذشت
 آه و فغان که هملت یزوان ز حد گذشت
 آشفتنی حال پریشان ز حد گذشت
 از کفر چون مصاب ایمان ز حد گذشت
 عمر لیت در نصیبت ایمان شسته ایچم
 آن عهد غم که طاقت تاب و توان نماند
 از شهدای عیش و عالم نشان نماند
 در عهد ماتمی که سر سروران نماند
 پی سوز و گریه کینفس و یکرمان نماند
 یکلیحه خالی از عالم بیکران نماند
 فارغ دمی ز لوحه واه و فغان نماند
 پی دیده های غمزه بخون آسمان نماند
 لذت ز زندگی پی پیر و جوان نماند
 بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند
 کز سوز و درد ندرت شرح و بیان نماند

تمام هر هست دست و گریبان این نیست
 در کربلا هجوم ببارانظر که کنید
 در پرده سپرخ هر چه دل خصم خواست کرد
 بر خلق تشنه از دم تیغ آب داده اند
 ال رسول را با سیری سبھے برند
 احوال اہلبیت پس از حضرت امام
 ننکلی که از یزید بر اسلام آمده است
 قتل امام را سبب کام کرده اند
 ظلم یزیدیان جفا کشی حیال
 از شومی یزید سگ آن محسب فعال
 ناکام شد امام و شدش خصم کامکار
 آل نبی بعدالم و رنج مبتلایان
 عالم چنان بر آل نبی تیره شد که نیست
 آه و فغان که تشنه لبان را نرسد
 آه از دمی که خولیش و غریزان خوش را
 آه از دمی که چون شره دین خصم و دوست
 گوید اگر کسی که بنایت حسد با کرد
 می گفت عذرو واقعه کربلا یزید
 کفر صریح قوم لعین یزیدیان
 از لعن آن کرد و تسلی گنید دل
 ارکان دین شکسته شد از گت یزید

این غم پنجو باقی غمهای عالم است
 جمعیت بلامه کجا نظر کنید
 خن پوش ظلم گنبد مینا نظر کنید
 احوال دوستان خدا را نظر کنید
 شرم و حیا و فتنه گری را نظر کنید
 چون باشد از شامت اعدا نظر کنید
 صد طعنه از پیود و نصاری نظر کنید
 بر آرزو و شوم و تمنا نظر کنید
 با صد هزار لعن متیبانظر کنید
 ماتم نکرد که گشت نشد در هزار سال
 آه و فغان ز بو العجیبیای روزگار
 آل یزید خورم و نوش با صد افتخار
 امید روشنی نکرد از آه پر شمار
 آبی ز روزگار کجسرتیغ ابدار
 مغلوب خصم ویدشه دین خوار و زار
 نسبت بخصم و دست یکی بود و آن هزار
 هست آتش جواب که ناراست به زغا
 خاک سیاه بر سر او باد و اعتذار
 در دشت کربلا سبک چون شد آشکار
 ای دوستان هشت و چهار روده و چهار
 محکم گنید دین خود از لعنت یزید

یارب بجان فغانی سلطان کبر بلا
 یارب بسوز سینۀ نفییدۀ رسول
 یارب باضطراب دل شاه اولیا
 یارب باشک ویدۀ خوبارِ فاطمه
 یارب بزهر کشته شهید بلا حسن
 یارب بحق زین عبادان شه اسیر
 یارب بآن شهبان در کشت غر شان
 کز لطف جرم جمله محبان شان بخش
 ظل الله آنکه نسبت محش بکربلاست
 ز آنقوم عجب بخت رونندگان
 یارب بکشته کشته تیغ بلا حسین
 ایضا یارب بشاه بی سرو سامان کربلا
 از سوز و دلخ مجید و پایان کبر بلا
 از درد و اضطراب غیران کربلا
 در ماتم شهید بیابان کبر بلا
 کور رسید زهر نواز خوان کبر بلا
 صاحب غا و داله و حیران کربلا
 وان قوم غرق کشته طوفان کربلا
 روزیکه هست پرش طوفان کربلا
 خورشش نابمجم خاصان کربلا
 اورا جدا ساز به سلطان کربلا
 بر ماتم نامی که داریم و احسین

شد محرم باز و مارا دلخ ماتم تازه شد

دراغ ماتم در دل و دروید ماتم تازه شد

غلغل بفت آسمان در کوش جانم بیرید
 بهر جان ماتم جانسوز عالم عالم است
 حضرت خیر النسا و مهدم سوز نویت
 از غم شاه رشل در محنت خیر النسا
 چون نصیب کربلا غمها و دامم بوده است
 از پی غم چون رسید اندوه و غم و کربلا
 عرق خون نیمه سراسر داغ و لہا زین غا
 بچو ظل الله شادیه است در چشم امید
 تا محرم آمد آشوب ماتم تازه شد
 از محرم تا غم و اندوه عالم تازه شد
 مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد
 دو و اندوه دل عیسی و مریم تازه شد
 اندرین مه بهر اہم غم و دامم تازه شد
 محنت و غم در دل ما از پی غم تازه شد
 لاله زار داغ و لہا ایچنین کم تازه شد
 زین غم جیکہ در دل ہر محرم تازه شد

باب ششم در بیان احوال پادشاه و وی شوکت و شمت زینت بخش او و زنگ
شاهی قائم مقام حضرت ظل آلای پادشاه معدلت پناه سلطان و عبادت قطب
شاه مشتمل بر سه فصل اول در جلوس مهینت مانوس و جشن آن ستان
مکاتیب مودت اسالیب سلاطین زمان بخدمت آن پادشاه عالیشان و بعضی
وقایع دیگر ذکر جلوس مهینت مانوس نظام الدین احمد ابن عبید
شیرازی در تاریخیکه در احوال آن خسرو بلند اقبال نوشته آورده که چون عطیات
نامحدود و مواهب نامعدود از جانب باری جل شانہ واصل ذات قدسی آیات
و شامل احوال عالی درجات آن بر سبند سرری جهانماری بود بعد از آن که سن شصت و
بیازده سال و پنجاه و یازده روز رسید براو زنگ سلطنت و سر بر خلاف طبع
فرمود و در روز جلوس حضرت ظل آلای منصور خان حبشی و غیره جهت رفیع خلق و دفع
فساد اهل بازار و او باش چنانکه قبل ازین بقلم آمد آن فاتحان بلند مکان را تحت
فرمانروائی نشانیدند و صبح روز دوم تیغ چهارم ماه جادی الاولی ۸۵۸
خمس و ثلاثین و الف هجری از کرباس کردون اساس نغارخانه پادشاهی صدای عذر
ادای نوازش و نامه و کوس کور که بشارت و نواهی گزما و نصیر بر گزاه اثیر رسید
صلوات عیش و عشرت بعالمیان در دادند و بارگاه معدلت پناه را از آژدهام
عساکر نصرت نشان و امرای غیلم نشان و عمال کاروان در سائر طوائف جا کران
مشابه فضائی بخت افزائی عیدگاه گردانیدند و خسرو یوسف جمال سکندر اقبال
آمد آفتاب از مطلع عرشه اجلال طلوع نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و ممکن
و آداب گاه استاد آداب عقیدت نیازمندی بجا آوردند و زبان به عامی زد
عمر و دولت و ثناء و تمجید کشودند و بامر جهان طایع ابواب خزان و جواهر رخا نه مفتوح ساخته
زینت و مرمع آلات شکاثره و تشریفات فاعله برآوردند و جمیع طایران دولت را از اکابر

علی قدر از اہم بنیات و کمربست آن نواختند و بحکام بلا در حال محال فرامین بشارت جلوس
ہمایون نوشتند و خلعتها و شرفیات با آنها ارسال داشتند و سادات عالی درجات اہل کد
و طلبہ علوم و سایر ارباب احتقاق و از حال شمول احسان کو کرام شاہی گشتند و فیلیا و غریبا
ز رو فکر بار کرده و رسوا و کوچاگر داندہ بر تمام عوام الناس قسمت نمودند و از حبس
و زندان جمیع بندیان و مجرمان را آزاد کردند و شعر اشعار آبدار و قصائد غزلیہ در تہنیت
و یایخ جلوس گفتند و در بصلات زیادہ از آنچه کہ در تخیلشان گنج اختصاص یافتند و مولانا و
مادہ یایخ جلوس مبارک را در قطره برج کرده نیست و مژین شدہ جانی از جلوس شاہ عبد اللہ
و شاعر دیگر این مادہ یایخ در قطره بستہ است و شد شاہ و کن قطب زمان عبد اللہ و طبعاً
انام از نیست جلوس خسرو عالی مقام در حال نیست و آسائش مقام آرام گرفتند و عازان
غم و الم را بہ بارستان شادمانی و نعم تبدیل ساختند و کر رسیدن رسولان سلاطین
بار سائل مودت آئین مثل پریش و تہنیت چون خبر و حشت اثر ملت
پادشاہ رضوان مرتبت و بشارت خور می جلوس کند و حشت بمساع اہل سلاطین
آفاق رسید عالی حضرت سلطنت و سنگاہ ابراہیم عادل شاہ ابو الحسن را و عالی حضرت
جمہاہ بر بان نظام شاہ ثانی میر جعفر را کہ آن ہر دو از مہربان و معتمدانند و پادشاہ علیجا
بودند با مکاتیب پریش و تہنیت و تحف و ہدایا از اسپ و فیل و مرغ آلات بخدمت خاقان
زمان فرستادند و چون رسولان بخواستی دار السلطنہ حیدر آباد صافنا آمدند عن حال و انصاف
رسیدند از پایہ سریر سلطنت معتمدان امین با استقبال ایشان ما مور گردیدند کہ بہ ہوم ضیافت
و لوازم ہما نداری قیام نمود ہر دو شہزادہ را بباگاہ عالی بیاورند و ناموران مذکور با استقبال
شافتہ بلوازم ضیافت و ہما نداری برداشتہ با کرام تمام بحضور آوردند رسولان مذکور و شہزادہ سلاطین
نامور گشتہ بہ ہم پریش و لغزیت و لوازم مبارکباد و تہنیت قدیم نمودند و خاقان زبان ایشان را تہنیتاً
نامور فرستادند و عازات و مسج بہت نزد ایشان ہمین مودت و نذر رسال جلوس نیست تا توس

اخلاص خان قزوینی از جانبش پادشاه اعظم شاهزاده خورم و مالک هندون
نورالدین جهانگیر پادشاه ابن حلال الدین محمد اکبر پادشاه بخت تنیت مبارک با
بابتبرکات شایانه و مکتوب تنیت اسلوب بحضور خاقان مان رسیده مراتب رسا
ادامود و بالغام کرام وافر امتیاز یافته در منزل عالی که محبت و مقرر کرده بودند فرود
آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه والا با تحفه بهلای لایق و مکاتب محبت اسالیب
بموافقت رسولان سلاطین کن بر وانه بیجا بود دولت آباد شدند و رسول شایانده عالمین
بعد از آنکه مستدعیات اولغراجایت مقرون گردید سرور و مقضی المرام خصصت انصاف
حاصل کرده مراجعت نمود و ذکر سرفرازی یافتن بعضی از ملازمان بعضی
تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از آن خدمات و بحال اندن
سائر عمال و اکثری از اهل خدمات نظام الدین احمد درایغ خود آورده
که در اواخر عهد سلطنت سلطان بخت مکان چون نواب علّامی و فهای میر محمد یونس
علیه الرحمه بر حمت ایزدی سیوت سلطان میر و مقفوز منصب جلیل القدر پنداشته و بیجا
از مقربان سیر خلافت تفویض فرموده خود نفس قدس تشبیه امور سلطنت می نموده بسیار
پناه میر محمد رضای استرآبادی که بعد از خواجه ظفر علی بیگی و توجه نواب علّامی و فهای باین
منصب سرفرازی یافته بود نیز حسب حکم بعضی مقامات را سرانجام میداد و تشکیک پادشاه معذرت
پناه بجای والد ماجد خود بر او رنگ خلافت جلوس فرموده ای عالم آرای خورشید فضا
اقتضای آن نمود که پیشوای خردمند با تدبیر محبت ضابط قواعد سلطنت و ربط حاکمیهام سپه
و رعیت تعیین فرماید والده سلطان بخت مکان متوجه باد و خود شاه محمد ولد شاه علی غریب
پیرزاده شده با اتفاق خواجه سیران عمده قرار داد که مشارالیه باین منصب غرض خاص باشد
و منصوب خان حبشی که سابقا بحواله داری لشکر رکاب ممتاز بود به تشریفات سیرعلگی سرفراز گرد
و مرزا زور بهمان صفائی را که پادشاه مغفرت پناه بعد از غزل خواجه افضل ترک منصب حید

سرخیلی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه باینخت جلیل القدر شغال داشت
معززل گردانند پس حسب العار در اقول سال جلوس تاج پون شاه محمد موصوف را تشریف پیشوا
و دانید و چون مشارالیه از کار دانی و تیش بینی بهره داشت عالیجناب علامه العلماء شیخ محمد امیر
باب خاقان را که از مملکت ایران بعد از ادای مراسم رسالت مراجعت نموده بود و خاقان خت
مکان میخواست که خدمت بزرگ مشارالیه تفویض فرماید خلعت نیابت پیشوائی مرحمت شد
و خدمت جلوس نزدیک تخت بر نسبت شاه محمد پیشوا ار را گشت و منصب پیری نیز آن
عالیجناب عفو فرمود و چون مشارالیه بامور حسروی و کلی این دو خدمت کماینبی میپرداخت
از بخت شاه محمد پیشوا همواره به آن دو و نحوه طریق نفاق سلوک میداشت و منصوفان که
بنصب نفع القدر حیرتگی سرزمندی یافتند و چون از فن نویسد گی و علمداری بی بهره بود و باید
و اعانت بهمانه خدمت پیر جلگی را سرانجام میداد و اکثر متوجه حال سپاه گشته در مقام غور و خفا
این فرقه درآمد و بعضی خوابه سرایان به قرقیم اخذ می کردند که در عهد خاقان خت مکان نهایت
مقرب و خدمات عده سرفزاری داشتند مثل ملک یوسف و ملک عمر بنابر غرض و سعایت
بعضی از پنهان غول و نصب نمودند و سیصد غلام گرمی و حبشی را که ملک عمر فراهم آورده
ضمیمه لشکر ظفر اثر گردانیده خدمت حواله داری ایشان داشتند از او جدا نموده هر یک را
بقدر مراتب از هزار تن که تا سه هزار تن که همیانه مقرر کرده و در بیرون و در تخته منازل انداختند
جمله چهار نظر را که آثار رشد و تمیز برنا صیبه ایشان بود با دو خطاب طایفی یکی را که غلام ترکی
نژاد بود و خطاب فیروز خان و سلفه دیگر را که حبشی بودند یکی را خطاب دم خان یکی دیگر را
خطاب یاقوت خان و دیگری را خطاب حمد خان سرفراز ساخته هر یک را سردار و فرعی از
عساکر گردانیدند و قاسم بیگ و لدمرشد علی بیگ بر تهمان که خدمت کونوالی دار السلطنت داشت
حسن بیگ شیرازی را که نائب او بود و مرزا قاسم بیگ را که دستانی که خدمت ناظر الملکی سرفراز بود
بدستور سابق بجا داشتند و خوابه افضل ترک که قبلاً از خلعت خاقان خت مکان بامد زنا

از منصب سر حلی و سرداری معزول گشته و جایگزین چارباک بهون سترو طی از اولیعی شد
بود باز سعی منصور خان همان خدمت و جایگزین با و مفوض گشت و مجدداً از جمله امرای
عظام گردید و اعتماد را و و نارائن را و و سوری را و از قوم برهمنه که بنحمت دبیر
نوامین هندی و مجموعه داری که عبارت از استیغنائی محاکم است و سبب نویسی
سرفراز بود و خدمات مذکور بر آنجا برقرار ماند و اعتماد را و را تقرب درگاه نرسد
و او و امرای عالیشان و مایکواریان معتبر مثل دهرمارا و واسیرا و عمال دیگر که
بمناصب بلند و خدمات اجند سرفرازی داشتند بطریق سابق بحال و برقرار ماند
و که توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حدائق حوالی و السلطنت
و اشتغال نمودن بعیش و عشرت و بیان و کمر سالگره آن خسرو
زمان چون خاطر اشرف را بعد جلوس جایون بر سر خلافت فراخی از انتظام
مقام سپاه و رعیت دست داد و طبع اقدس مایل بسیر و تماشای ریاض و بساطین
شد و در فصل برشکال که در بند و شان بزرگ فصل مجاریان فرحت انگیز و سرت
امیر است بسیر باغ لنگم ملی قطعه است از بنشت برین و پادشاه مغرت پناه سلطان محمد
قطبشاه نورالدین مضجعه اجدات آن نموده و عمارات عالی در آن بنا نموده و محل عشرت
و عشرت آن خسرو رضوان مرتب بود و متوجه گردید و با شاهان زمره ساز و پیرزادگان
و لنواز در آن گلشن میو آمین مدت یک هفته طرح نرم نشاط و عیش و انبساط انداخت
و ابواب سرت و کامرانی در آن فصل فرحت و صل بر روی خلایق مفتوح ساخت
پس از آن بکوه نبات کما که از جانب شمال متصل به بساطین دار السلطنته و اقصی رنج
توجه آورد و در اطراف کوه مذکور مقدار دو فرسخ در دو فرسخ بساطین برشجار و ریاض برانبار
و عمارات رفیع و همیشه وسیع است و در جانب شمال آن حوض حسین ساگر که دریاچه است
بغایت عرض مطویل و عمیق هندی بطول یک فرسخ و بار تعلق مدرعه و بعضی پنجاه فرسخ

تخمیناً از گنج و سنگ برکنار آن دریا چپسته اند و مشهور است که پادشاه غفران پناه
ابراهیم قطب شاه طاب ثراه و ملک همون خجی حفر و سد آن حوض نموده از آب باران
مملو ساخته و بر فراز آن کوه مدور واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطب شاه
نور الله مرقده عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه و چند عمارات دیگر که اثاثه سلطنته
و تجمل حشمت و شوکت و اسباب کارها هنای پادشاهی و در آن گنجی از بالاتا پائین جایجا
ترتیب داده یکدولتخانه عالیشان و هشت ماکن دیگر جهت ملازمان نیز مرتب ساخته و سیاهان
روی زمین سیرگاہی بدین آیین در اقالیم سمیعند دیده اند و مورخین صدق شعرا از مسیح
شهریار این نوانار در زیر این گنبد زرنگار نشان نداده اند القصه دین مقام گنبد
و منزل نزہت افزا چندی بعیش و طرب بسر برده بسیرابغ بنی که شبیه گلشن فردوست
و عمارت عالی در آن باغ در زمان پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطرز
عمارات عراق تعمیر یافته و کنگرات بسیار از طلا و لاجورد و نقاشی در آن عمارت دلپذیر کار
رفته تشریف فرما شد و اکثر فصل رزنگار گلگشت گلشن و گلزار و شیرکار گذرانیده داد
عیش و عشرت داد و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتہار یافت که خاقانان
بعزم تسخیر ممالک بیہانہ سیراز دار السلطنت بیرون آمده است از نجات بکنان در مقام خوف
و ہراس بودند و چون رونق افزای دولتخانه ہمایون شد تفرقہ خاطر اندیشہ ماکن جمعیت
مبدل گشت و بعد از آن جشن سالگرہ ہمایون با منی ترتیب یافت کہ اگر سخنوران فصاحت
بیان و توصیفش و فائز ترنگار ننداز عمدہ شہ و صفش بیرون نیایند و جمیع طوائف
انام از خاص و عام تہنیر یافت و انعامات کہ بقیاس نہ کنجد سرفرازی یافتند و زبان
بر عا و شنائی شہریار کا کشوفند و کز جشن مولود البنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده کہ در زمان پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قطب
طریق جشن مولود البنی مسدود شد و نمود و وجہ اخراجات این جشن بعلما و فضلا و صلحا و فقرا

مرحمت میگشت و چند نوبت شیلان کثیرا الاوان که خرج آن یکدرارمون مقرر بود کشید
نمیشد و چون خاقان زمان بر اورنگ خلافت نشست فرمان واجب الاتباع تشریف
نفاذ یافت که بسامان و استغذ و لوازم این جشن پردازند و اضعاف مضاعف آنچه
که در سنوات سابق خرج میشد بمصرف رسانند پس جهان گهن را باین نو مزین سخت
در میدان قصر و داخل خمیه مشتمل بر چهل ستون برپا کردند و در هفدهم ربیع الاول که
بقول اصم روز ولادت حضرت خیر الشریع صلاهی عیش و عشرت در او دند و مدت
دوازده روز و شب این سور پر سرور که قلم و زبان از شرح و بیان و صفش اعراض
بجز و تصور دارد امتداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الاوان نعم در میدان
و داخل میکشدیند و خواص و عوام طبقات اسلام ازان خوان که تمنا و منموذ
و تمام اطراف میدان را در آن شب چراغان میکردند و آلات تشبازی بسیار اندر آن
و بیرون و در تنهانه سرسیدانند و آن شب تا صبح بعیش و عشرت می پرداختند و هنگام
رقص ساز را تا طلوع آفتاب جهان تاب گرم میداشتند و نیز در آخر این شب خاقان
زمان از در تنهانه خاص بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمیع ارکان دولت و سلاطین
با حشام تمام متوجه تفریح و تماشای آیین بندی شهرشید تا چو تره کوه تالی تشریف برده
فیل کوه شکوه را بکلیک مرصع لکه گاه میداشت و عهده داران عین طبع بای زو و جواهر
نثار می نمودند و سودگران و باجران که دکانین میدان را با انواع تکلفات و مرصع آلات
ایمن می بستند تحایف مرغوب گذرانید به تشریفات و انعامات سرفراز میشدند و بعد فراغ
از تماشای همان شوکت و جشمت مراجعت می نمود و اخراجات این جشن هرسال سی هزار
هون در عهد خاقان زمان تقریفات ذکر بجا آوردن مراسم تعزیت جناب
سید الشهدا علیه السلام در ماه محرم الحرام مخفی نماد که از ابتدای سلطنت
سلسله ضعیف قطشاهی به رسمیت قدیم و قانونیت مستقیم که در شهر محرم به تغیر حضرت

امام جگر گوشه سیدانام بردارند خاصه از زمان پادشاه جنت رامگاه محمد علی قطب شاه این
رسم تعزیت روز افزون شد تا اینکه در عهد سلطنت خاقان زمان امیر میان مطاع
بجمع ممالک محروسه و ریافت که در نقار خانها دست از نواریش کوس و نقاره
باز دارند و جمیع خوان سالاران و چاشنی گران در مطبخ خاص و عام لحوم داخل اغذیه
و اطعمه نمایند و قصایبان و کاکین خود بردارند چایزین گوش این بود که در عشره ذی رومی
فوج نشود و تنبویان برگ نفر و شند که موجب زینت زمان است و جمیع لذات و تکلفات
مباح ممنوع و تفرک باشد و احکام مذکور بر کل طبقات انام از مسلم و کافر و ممالک محروسه
درین ایام غم انجام جاری بود و از جامدارخانه عامه چند هزار دست خست سیاه و کبود
با اعصابی سبزه و سیاه با کتر ملازمان و بندگان بارگاه و ذاکران و مداحان تقسیم می
یافت و در هر دو الاوه پادشاهی که یکی درون دولتخانه بود و دیگری در بازار و در سلطنت
فرش سقر لاط سبزه و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا بخیل و طلسم کبود می پوشیدند و در سیرالاه
چهارده علم باسم چهارده معصوم علیه السلام انت المملک القیوم ایستاده می کردند و در زینت
چهارده ذری که قرآن و ادعیه و توره در آن منقوش باشد آن علمها به پوشانیدند و چراغها
و شمعدانهای بزرگ بر بنی که در هر یک صد چراغ و دو و سیست چراغ روشن میشد بصورت
اشجار پر شاخ ساخته برابر او آنها گذاشته شمعهای کافوری بالای ابوان و اطراف
حوض چیده به شب می افروختند و ذاکران خوش خوان و تعزیه داران جناب حضرت
سید الشهدا در اینجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند
و بجای اشک قطرات خون دل از دیده می ریختند و بعد فراغ از مراسم تعزیه انواع اطعمه و اغذیه
افزوده بآنها می خورانیدند و در قصصات و محلات حوالی شهر بل خانه به خانه
بجایه و سوگواری قیام می نمودند و شب ششم ماه محرم علمهای الاوه که بیرون دولتخانه
در تجویا و میدان وسیع الفضای داخل می کردند و در دست و پا و اطراف میدان را چراغان

میکردند و جمعی کثیر از مجبان ائمه اطهار شمعها بپست گرفته و ذاکران و مداحان بترتیب خوانی و
مداحی مشغول گشته بتانی در میدان داد و محصل می آمدند و در آن شب خاقان زمان بالای محل بفرستاد
آورده بجهت سیاه پوشان و لعلکافان زمان ریزه از حضور ارسال میفرمود و کوئال و سایر خلایق فائده
و دام دولت خوانده بآیینی که آسم بودند مراجعت می نمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هر شب
از الاوه های محلات شهر و اطراف علمها در میدان محل می آوردند و صبح و بزم محرم احرام
پادشاه کسوت سیاه پوشیده پای بر بنده با علمها که مرثیه خوانان پیش آن علمها مرثیه میخواندند با
جمعی از علما و خاص و امرا و اعیان و متقربان زاری و ششون کنان قریب سه هزار قدم
راه بتانی طی نموده بمسجدی که متصل ایوان الاوه حضور بود می آمده و قصه شهادت شهید
کر بلا و گرفتاری سر پرده نشینان حرم محترم آن زبده آل عبا که از شنیدن آن مصائب
دلها سیه و خناب و اشک چشمها بمشائیه سیلاب می گرد و استماع می نمود و غریو و غنغنه نوحه
و گریه از خلایق بر میخواست بعد از آن فاتحه خوانده بدو تنجانه مراجعت میفرمود و دربارت حضرت
سید الشهدا و نمازی که درین روز مروی باخبار صحیح است اشتغال می ورزید و بعد از طعام
نزد حضرت امام علیه الصلوٰه و السلام از جایدار خانه عامره پادشاهی و دوویت دست
رخت باکیسهای زر بدو و دست سیدنا ده یتیم عنایت و محبت می شد و هر سال در راه محرم
مبلغ دوازده هزار تومن باورای اخراجات روشنی و طعام و غیره مسادات و علماء و
صلحا و فقرا میرسید و در جمیع ممالک محروسه لنگانه مقرر بود که در ایام عاشوره در
دیوانخانه ما علمها بر پا میکردند و عال محال و جاجراجات آن میرسانیدند و دیوان فتح خانه
پادشاهی نیز در حساب سرکار محسوب میداشت و گریه توجیه خاقان زمان بجان کوه
طور بقصد سیر و تماشا در جانب جنوب از سلطنت کوهی است یا صفا قایل سیر و تماشا
و سلطان جنت مکان محمد قلی قطب شاه طاب تراه بالای آن کوه عمارت و قصر رفیع متعلی است
طبقه و ایوان های وسیع و نشینان و غرهباه تکلفات گوناگون و تصرفات موزون ساخته و

از بنای این قصر طاقبانی بلند و فضائی دلکش محاذی شش از آبک سنگ ترتیب داده
و بر بالای آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامنه آن کوه عمارت دیگر مشایخ بروج که تحمل سلطنت
و امانت پادشاه در آن گنجد جای بنا نموده آن جبل پر صفا و نور را مسی کوه طور گردانیده در طرف
آن فرسخ در فرسخ بساطین پراشجار و باغبانی پراشمار اعدا فرموده و امام ای عالیشان
و وزیرائی فصیح المکان نیز در حواله آن کوه عمارات و حدائق ساخته بودند و در مابین این کوه
و کوه نبات کماث که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند تمام بساطین واقع العرض در مسجی
که هوا از غایت لطافت هنوز شمیم سحری داشت و لمعات صبح صادق در کار برده در
بود و موسم ربیع بهربال ابر رطوبت بیزی میگرد و گاه کاهی سیاح با بران ریزی می نمود و گاه
زمان کلیم آسان کوه طور روان شده و بر بالای عمارت فلک شکوه آن کوه برآمده همان
سبز و خرم و سوا و آبادی و خضرت بساطین چندا که حسن بصر نشا به نماید از اطراف بنظر در آید
و از غایت فرح و نشاط در آنجا بساط عیش و انبساط بگستر و نظم و یکسو مجلس اعیان و
زکیو بزم خاص اهل عشرت سران و سروران یکسو ستاده زکیو فوج محبوبان شاه
زیک جانب فی از نامداران همه با فروشان شهریاران زیک جانب بستی شده پدیدار
ز علما بری و حور بسیار و تامت یکماه در آن عشرت سرا بعیش و عشرت اشتغال نمود
من بعد از کوه طور فرو آمده بر ریاض و باتین جوانی و جوانی آن که هر کدام چون بهشت
خرم و خضرت و نظارت مثل گلزار ارم بودند زول جلال فرمود و هر روز گشت نگه داری و
سیر شکوفه زاری متوجه شد و در طبع اقدس را در آن آب و هوا و فضل فرح افزا شکفتند و افزود
تا ایام برنگال منقضی شد آنگاه متوجه دار السلطنت گردید و شهر را و رود و مسجد و خور و
بخشید و ذکر طلبه اشتن منصور خان حبشی میر سید محمد اسفرا بنی و ملا محمد تقی
نقشبندی را و آنچه که بعد از آن صورت ظهور گرفت چون منصور خان حبشی که سابقاً
سرورای عین الملکی که پایه از وزارت است و حوالی داری شکر رکاب داشت

و در سنه جلوس هایون چنانکه پیش ازین مذکور شد منصبی فیج حمله الملکی سرفرازی فیت
و قرب و منزلتش روز افزون شده بآن پایه رسید که در میان اعتبار کفّه رتبه خود را
از کفّه مرتبه مقربان عالی مقدار ثقیل ترجیح بخید و در آخر سنه دویم جلوس هایون
از جهت آزر دگی خاطر از شاه محمد میشو او قاسم بیگ کو تو ال که رجوع باو نمی آورند مرزا
سید محمد اسفرائی را که در زمان پادشاه مغفرت پناه چند مدت از مجلسیان حضور
و افرا نور بود و بعد از آن شخصت رفتن بحرم شیرین حاصل نموده بجانب هندوستان
ببلده لامپور رسید و در خدمت پادشاه طیموری نژاد نورالدین پادشاه اقامت نموده
بود مکتوبی مشتمل بر ترغیب و تحریص تا بدن اینجا و تفویض بعضی خدمات بدو فرستاده طلبید
و مکرور خاطر نشان بود که قاسم بیگ را از خدمت کو تو الی معزول ساخته او را از حضور بدان محبت
منصب برگرداند تا اینکه در تاریخ نهم شهر محرم الحرام سنه سبعة و ثلاثین و الف هجری در
شب چراغان میدان در بار که قاسم بیگ کو تو ال در مقام استقام چراغان و صفای میدان
بود یکی از غلامان حبشی یوانی نسبت باو سخن بے ادبی گفت و چون نادیدبان غلام
بواسطه حمایت آقائی او منصوب خان صورت نه نسبت ازین خفت ملای بهر ساینده ترک
منصب کو تو الی نموده و چشم کو تو الی را بکو تو ال خانه فرستاده خانه خود رفت منصوب خان
در نیوقت فرصت غنیمت دانسته ملا محمد تقی تفرشی را که حواله دار محصلی شین بود ب سرعت تمام
طلب نمود ملای مذکور کجالت و نخوشی یک بخیر فیصل بزرگ و پنجاه هزارهون نقد و تحف و هدای
نفسی همراه گرفته بدار السلطنت آمد منصوب خان از ورود او سرور گردیده قرار داد
که بحضور و افرا نور برده به تشریف کو تو الی سرفراز گرداند چون تقدیر ایزدی مساعدت
آن حبشی نبود در مدت سه ماه مولوی مذکور را چند نوبت بدولت خانه عالیله برد و ز فریل
هدایا از نظر او نگذرا نید اما سعادت بساط بوسی میسر نشد و حسن بیگ نائب کو تو ال زعتر
حرم احرام روز و شب در سر انجام مهمام کو تو الی اتحال می نمود و غایت جد و جهد مبنی دل میداشت

تا در هفدهم رجب الاول سنه مذکور که آئین بندی چتوره کو توالی بجهت جشن بود و الهی نموده
بود خاقان زمان بواسطه حسن خدمت که درین سنه ماه از حسن بیگ بطور رسید و او را
بخصوص وفور الترتیب و طلب فرموده پیش شریف کو توالی کل سرفرازی بخشید و مشارالیه بیشتر
از پیشتر مساعی جمیله بتقدیم رسانیده منظور نظر غایت حضور گردید و کمال غرور اعتبار یافت
بنابرین منصور خان ملا محمد تقی پیش خود نگاره داشته جمیع مهمات میر جلگی را بنیابت خود
بقصد اختیارش در داده مشارالیه مدت یکسال بسر انجام مهمات ملکی بر سبیل نیابت
اشتغال نمود و سیادت پناه میر نصیح الدین محمد تقی تفرشی را حواله دار محلی پشن گردانیده
انجا فرستاد و ذکر آمدن شیخ محی الدین بر رسم رسالت از جانب شاه جهان
پادشاه هندوستان و بعضی مقدمات دیگر در هنگامیکه پادشاه ممالک هندوستان
شاه جهان پادشاه در سال دوم از جابوس بایون خود سنه هزار و سی و هفت هجری
بقصد دفع خان جهان افغان که از آن پادشاه عالم پناه متوجه گشته بنظام شاه پیوسته
بود از دار السلطنت اگر بصوبه الترتیب و بر بان پور نهضت فرمود بعد نزول بموکب
اجلال در سرحد بلده مسطور نظر بر اینکه از زمان سلطان مغفرت پناه سلطان محمد
قطب شاه باب ارسال اسل و رسائل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین پیرزاده او پین
را با چند راس سپ و تحف و هدایای دیگر و نامه عطف و تشکر پیش خدیو زمان روانه
فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک محروسه گردید از مجلسیان حضور رسید عبد الله
مازندرانی حسب حکم خدیو زمان تا سرحد استقبال شتافته منزل بمنزل مرسم ضیافت
تقدیم رسانید و شیخ مشارالیه چون چند منزل پیش آمد سیادت پناه میر قاسم ناظر الممالک
بموجب امر اشراف با جمعی از حواله داران و لشکر خاصه خیل یا استقبال رفته و در منزل پشن حیر و
ایچی مذکور را باز قضا ضیافت ملوکانه نموده و تشریفات فاخر و تواضعات متکاثره و سرور ساخته
روز دیگر کباب عروض درک فرود آورد و درینجا نیز تشریفات مهمانی قیام نمود و خدیو زمان بحال غفلت

و شوکت از دار السلطنت برآمد بجانب حوض درگ تشرف را زانی فرموده ایلمچی را در مقام بکر
طمانت مباحی گردانید ایلمچی تحف و هدایا یا نامه مودت شانه نظر اشرف را آورد و خدیو زمان
او را نوارش بسیار فرموده و تشلیف خسروانه با چند راس اسپ دو بخیر فیل مرحمت نموده
به بعضی از ملازمان خاص فرمان داد که ایلمچی را بشهر آورده در باغ میرزا محمد امین میر حلیه باشد
که قطعه است از بهشت برین فرو آورده و مرتبه دیگر در دولتخانه عالیه مومی الیه را طلبه شد
به تشرفیات شاهانه بنواخت و دیگر بخیر فیل و دو راس اسپ عراقی مبتلایا الیه و خلعتهای فاخر
به کس دیگر از مخصوصان او مرحمت فرمود و بعد دو سه روز جمیع توابع و منسوبانش با که صد
نفر بودند علی قدر مراتب با نعومات مفتخر و مست اند و فرساخت و پنجهزار مهن نقد و تخمیناً
چهار هزار من غله بهر جنس بر سیم ضیافت از سرکار رفیع آثار نزد ایلمچی فرستادند و در هر ماه
سه هزار مهن برای خراج او از خزانه عامه میسرانیدند و هر مرتبه که در حضور می آمد یک
بخیر فیل و دو راس اسپ تشریف فاخره با و عنایت بیش چنانچه در مدت اقامت یک لک
و پنجاه هزار مهن نقد و ده بخیر فیل و پنجاه راس اسپ تشرفیات فاخره مبتلایا الیه رسیده
بود و چون در وقت ورود ایلمچی مذکور شاه محمد منصب پیشوائی سرفرازی داشت و بنا بر
مارسائی مقدمات مرحومه را چنانکه لازمه و تخواهست تفصیل نمیکرد و بهر چند گاه احدی از
عانب پادشاه و عالمیان شاهان می آمد و ایلمچی در انجام مرام تقاضا و ابرام می نمود
خسرو زمان از شاه محمد پیشوا ملال بهر سائید متوجه علامی شیخ محمد قاتون شد تا مقدمات ایلمچی
از راه دولتخانه فیصل نماید و مابقی احوال نواب علامی غفریه تفصیل مرقوم خواهد
شد انشاء الله تعالی ذکر سرفرازی یافتن ملا محمد تقی تفرشی تشریف
سرخیلی و بیان بعضی مقدمات دیگر چون منصور خان حبشی در غره محرم شده
نمان و ملائین و الف هجری عا رضه بیما رنی بین جهان فانی در گذشت جمعی از اعیان دولت
مبلغ کلی بر سیم پیشکش قبول کرده است ادعای منصب رفیع المقدیر خلی نمودند و ملا محمد تقی که در زمان منصور

مهمات دیوانی را بر سبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور مکررات بشد و کارش را او را در
حضور معروض داشته بود و در وقت پنجمه دیگران پیشکش نمودند و تقریبات دیگر منظور نظر طاعت
خاقان زمان شده بتاریخ بست و سیوم شهر صفر به تشریف سیر خلی عسکری اختصاص یافت
نظام الدین احمد در نهایت و تاریخ آن این قطعه گفته قطعه خسرو بوسفر بخجسته شاه
شاه عبداللہ شاه کامیاب به از قدومش تخت را شان سپهه تاج از فرش شده چون آفتاب
گیتی اندر طغی قیصرش چو خلد به در گشش چون مجمع یوم احساب به شمشل افروخته و پیرمه باد
گر بود جسم برین سطح تراب مولوی بهر راسرخی نمود از میان جمله اعیان انتخاب
ترسیت نمود و او را چو محصر تا که شد یا قوت شان تاب آفتاب عقل بهر منصبش تاریخ گفت
و اما خسریل بادا کامیاب و چون جناب مولوی تشریفات خاص سیر خلی مکرم شد در آنکه
مدت محرمیت حضور را فراموش پیکار کرده بضبط مقتضات دیوانی آنچنان پرداخت که حال
مجال و بهانه جمیل را مدخلی نماند و دست خیانت شان مقطع گردید و مبلغهای کلی خارج
از حاصل ولایت بهر ساینده از آنجمله صد و سی هزار من از آنرا این را و مجموعا در آن زمان و باقی
رسانیده بگرفت و داخل خزانه عامه کرد و چند چوبه های معتبره و پیشه را بحسن تدبیر گرفته سر
ایشان را از تن جدا نمود و اموال آنها را بضبط و آورده از نظر انور گذرانیده بختاب
مستطاب شریف الملکی معزز و محترم گردید و قلمچیان مرصع که بعد از مرزا محمد امین میرجله بکسی
مرحمت نشده بود با و مرحمت گردید و چون در آنوقت خبر توبه لشکر مغل بصوب دکن شائع
نشده بود و خاقان زمان پنجاه هزار من بوی غایت فرمود که لشکر فراهم آورد
منصب سرداری را سرتا در خصله نماید و چند بجز خیل متاز فیانیانه خامه بشار
محول گشت متاز ایه لشکری از سپاه غریب و وکئی و عرب و افغان فراهم
آورده بآراستگه تمام در میدان دلکشائی داد و محمل از نظر ملا زمان پانه سر بر علی
گذرانیده مشمول عواطف پادشاهی گردید و یوما فیوما درجات قرب او افزون شده

بنهائی مدایج قرب و نزولت رسید و در همین ایام خدمت سمر و ارسله عین الملکی که
محول منصور خان بود و بادام خان حبشی مرحمت شد و حواله داری فوج رکاب
که منصور خان را بود به پسر او مغوض گشت و کمرسرافراز گشتن نواب
علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة منصب پیشوای و بیان بعضی
مقدمات دیگر چون از شاه محمد پیشواحرکاتیکه مشعر بعدم خیرخواهی بل دلیل بختیا
و بی راهی بود بظهور پیوست و مقدمات پیشوای کجا مواضع متمشی نشد و خواص فضل
ترک نیز عرائض و را که بخدمت عادل شاه نوشته بود در راه گرفته از نظر انور گذریا
و نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة عرضه بخط شاه قاضی حواله دار لنگر فین
انتر که شاه محمد بجهت عادل شاه نویسانیده بود بعد از فوت شاه قاضی از قلمنداش
بر آورده بنظر اشرف در آورده خاقان زمان او را از منصب پیشوای معزول نمود و در
نهم ماه رمضان سنه ثمان و ثلاثین و الفاجری تشریف منصب پیشوای کل نواب
علامی مرحمت فرمود و سخنوران فصاحت بیان قصائد و قطعها در تمیث و تاریخ گفته
گذرانیدند از انجمله این قطعه است که نظام الدین احمد در رسته بیان کشیده گذرانید قطعه
شیخ یوسف خجسته حشمت که حاتم میکند از وی گدای ز فطر محبت کرده ممکن
محمد را بعد از پیشوائی بسامان خدمت مدام الملک ملت که بود ابر ز آفات سمائی
متاع فضل و دانش بود کاسد کنون گرفت در عهدش روانی جهان سمر گر دیده
بدانسان که خدمت محواز خلائی پیشوای بالمام آمدین مصلح تاریخ محمد فیت از حق پیشوای
و مولانا عرب خوش نویس شیرازی این ماده تاریخ یافته محمد ابن علی پیشوای سلطان شد و چون نواب
علامی فهایم برسد پیشوای ممکن گردید ابتدا بفصل مقدمات شیخ محی الدین که از
جانب پادشاه عالمیان شاه جهان آمده توقعات بیجا ازین دولتخانه داشته و در انجام
مقاصد ابرام نمید و پرداخت و مکاتیب مصلحت اسالیب بخدمت اصفهان و امرائی عالیشان

عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهان متاع حاصل نمود که من ابداً شیخ محی الدین تخلف
ار رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت ننماید و در جمیع امور رضائی ایشان رضا نماید
بنابر این شیخ محی الدین و رضائی او ترک ارادت و داعی نموده بخاک نواب علامی تردد
می کرد و رسولان سلاطین دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیمودند و بجهت این چنین حسن
خدمت و کمال خیر خواهی که از آن صوفیه مبلغهای کلی شد نهایت قرب و منزلت بهم رسانیده بخت
مشمول عواطف پادشاهی شد چنانکه بخصت حضور از دروازه و وارزه امام علیه السلام
تأذی محل سوار با کلی شده آمد و شدمی نمود و بساطت آن پیشوائی زمان علما و فضلا و شعرا
و غربا از نجای سعادت آستان بوسی پادشاه زمان رسیده بانعام و اکرام منور کایا
شدند و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منتظم گشته بمناسب ارجند و پائنه بلند رسیدند
و منصب رفیع دبیر که پیش ازین بنواب علامی تعلق داشت بملا اویس خوش نویسنده فاضل
گشت و مشارالیه در اندک زمان پر مدایح و معارج محرمیت و قرب و منزلت صعود و عروج
فرموده در جمیع امور و بیبری بل در اکثر معاملات پادشاهی متصرف و دخل گردید و میر محمد
اسفرائینی که منصور خان حبشی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را طلبیده
بود درین زمان که شریف الملک منصب سرخیلی و نواب علامی به مرتبه اعلائے پشتوانه
و مولانا اویس بمنصب منشی الملکی سرفراز شده بودند بدار السلطنت رسید و بنا بر
نسبت بندگی قدیم از مجلسیان حضور و افتخار نور شد و مبلغ پنجاهارمین خرج سالیه
آن سیادت پناه از حضور مقرر شده بطغیال هر مذکور و دو پسر بزرگ و چند کس دیگر از اقوام
او در سلک مجلسیان نشاهی انتظام یافتند و هر یک را منشا هر لایق مقرر گردیده و بیت
در عوض تنخواه محنت گشت و ذکر روانه نمودن خیر امتحان با اتفاق محمد قلی بیگ
ولد قاسم بیگ ایلچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون
نسبت موافقت و رابطه مصادقت میان دو دمان علیه صفویه موسویه و خاندان صفیه

قطبشاهیه از زمان شاه علی بن یحیی شاه اسماعیل صفوی پادشاه ایران انا الله بر ما نه
و آدان خلافت پادشاه غفران پناه ملک سلطان قلی قطبشاه نور الله مرقد که آن سلطنت و
این خلافت در عشر اول از ماه عاشور سنه هجری است بنا بر تخی و تدبیر بجایین مرغی ملحوظ
بود خاقان زمان خیر اتخان سرنوبت را بر رسم رسالت همراه محمد علی بیگ بن قاسم بیگ ایلی
بصوب ایران روانه نمود و تقصیرش آنکه شاه عباس صفوی ایالت پناه حسین بیگ قجاقی را که
بجهت پیش و تهت بداد سلطنت حیدرآباد در عهد شاه مغفرت پناه فرستاد و در سال
هزار و بیست و چهار هجری نواب علّامی قنما می شیخ محمد خاوند تشریف شاهانه مشرف
گشته بزفاقت حسین بیگ مذکور روانه عراق گردید و چند سال در آن مملکت بخت نشان
اقامت و رزیده مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام مراجعت او پادشاه ممالک ایران
ایالت و حکومت دستگاه قاسم بیگ سپاه سالار ملک مانند زن را سپهره نواب علّامی
روان نمود و آن هر دو از راه کوچ و مکران که در آن زمان تصرف پادشاه ایران درآمد بود
بصوب دکن باری شدند و چون ایلمیان بخدمت پادشاه مغفرت پناه رسیدند بعواطف
خسروی اختصاص یافتند و در تاریخ ورود و صعود نواب علّامی نظام الدین احمد این قلمع گفت
قطعه جو آمد شیخ علّامی را ایران صفا آمد ز روی او چشم بر پیش بود چشم حلیه مردم
رود اکنون براه او چشم خرد و بر روکش گفت تاریخ چو جان آمد بچشم نور در چشم
و قاسم بیگ ششالیه مدت دو سال در دار السلطنت حیدرآباد بود و بعد از آن بجواب
رحمت یزدان شاف نظام الدین احمد این صرح راه و تاریخ یافت رفت قاسم بیگ ایلمی از
جان و پیش محمد قلی بیگ که در آن آوان بجلیه شباب آراسته بود مشمول لطف پادشاه
مغفرت پناه گشته قایم مقام پدر خود شد و در عهد سلطنت خاقان زمان عازم قزق
بجانب مملکت ایران گشته خدمت انصاری حاصل نمود خاقان زمان جهت رفاقت مشالیه
خیر اتخان سرنوبت را بر رسم رسالت مقرر نموده و هر دو را تشریفات فاخره داده با تحف و هدایا

از اقامت و امتعه نفیسه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون اطمینان به بند ریکار
حورت رسیدند پادشاه عالم پناه شاه جهان پادشاه که در آن اوان بجای پدربزرگوار خود
بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود دشارا لیهارا با گره طلب نمود و بعد رسیدن ایشان
بدار السلطنت اگر چه پادشاه عالم پناه مکتوبی که بحجت خاقان کشورستان خسرو ملک
ایران قلمی نموده بود بایشان سپرده و پیغام زنائی نیز داده به بند رسورت روانه فرمود و
الیها سوار گشتی کردیده چون به بندر عباسی رسیدند خسروشت انرا انتقال خاقان کشورستان
شاه عباس بجواز محبت نردان و بشارت فرخ افروختی غمز دای جلوس با پناه جوان بخت شاه
صفی بهادر خان استماع نمودند این واقعه تا یله تاریخ بیت و دویم ماه جمادی الاولی سنه
هزار و سی و هفت هجری صورت وقوع یافت و در سلخ شعبان سنه ثمان و ثمانین و
عریفیه خیر اتخان مشعر بمضمون مذکور بیایه سرری سلطنت معیر رسید و حسن بیک ترک
خاچار که مسلک سحراری است در تهمانه عالیہ ششتم بود قطعه تاریخش گفته قطعه شاه خورش
استخوان طلبدکان آنگذشت منزلش بهشت برین تا برخش مراد بود سوار نامردی
ندیه روی زمین در جهان داد عدل زان سان داد که پسرش رسید صدقین
را بت فرخ را بخت زد شد میر باو جهان دهمین به تاریخ جلوس در
بادل یزد داغ و جان خربین استعانت طلب نمودم گفت بصفی داد شاه تاج و کین
و دیگر سے تاریخ جلوس یعنی عیضت شاه صفی کله ظل حق یافته و خیر اتخان و محمد علی بیک
از بندر عباسی بدار السلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر دولت س
مرت افرا که شاه در وصف و محتش گفته بیت اصفهان نیمه جهان گفتم
خیمه و صف اصفهان گفتم بعبادت بساط بوسی مستعد گشته تحف و هدایای
مرسوله را با مکتوب مرغوب مشعر بخلوص اعتقاد و روزی گانگی و انجا دارا نظر اوز
گدزاند پادشاه جوان بخت شاه صفی از آن تحف مرغوب و از آن مکتوب

صداقت اسلوب سرور و تیج گشته خطباتی فخر و اسپان بالجام وزیرین بایلیان
مرحمت نموده و اکرام و احسان و افر نسبت بخیرات خان مبدول داشته فرموده که اقام
او در آنجا بکوت داشت بطریق انعام بدو بخشید و مشا را بیه صورت و قایع را در اعراض
سندرج نموده با چند هزار منتخب بپایه سر بر سلطنت مصر ارسال داشت و ذکر
سفر از ی مافتن نصیر الملک و کنی و پسرا و منصب حواله داری خاصه
نیل و سرنوبی و منصب کشتن ملک عمر بر خدمات خود و تصدیه گشته شدن
و یافتن خان و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع
اشان حرن ملک یوسف بنابر تقرب حضور فرصت آن گذاشت که بسیار انجام مهام حواله
واری خاصه نیل که پادشاه مغفرت پناه با حواله نموده بود سه روز در آنجا بگذرانید
و سعی و تنه بجزای خاتمان زمان تشریف حواله داری خاصه نیل منصبه الملک و کنی سرنوب
و خلعت سرنوبی به پسرا و مرحمت فرمود و نصیر الملک بسیار انجام اینجاست هر راخته هر روز
الشکریان را در پیشش بیاری که تا چهار گروه بودند و بیایند به فرموده و درین سال ملک عمر
که از جمیع مناسب عز و اگشته در کنج از و او بیکاری نشست بود و بنایت شاهی باز در
جمله مکان بعضی عالمان رفیع مکان مسلک گردیده بر خدمات سرزده منصوب شد و جایگزین خود را
که قریب یک کمون حاصل آن بود مامور و آبادان نموده و شکر جدید از غرب و افغان و گنج
و راجوت نگا داشت و میر ابوالمعالی انخاطب بدیانت خان که از اعظم عمال بود و سال اخیر
بحکومت مصطفی نگر و مصلی پٹن و بنا در دیگر اشتغال داشت و در زمان میر حاکم منصف خان
ولایت مرتضی نگر و محال پنجاه هزار رهون جهت نگا داشت جمعیت برای تنبه رعایا کس
سکرتش با دمنقص شده بود و بکمال استقلال در انحال حکومت نمود در نوبت او را
باطلاف از رعایای سرحد تنفی نگر برای تحصیل زر و اجبی نزاع واقع شد خان مذکور با وجود
جمعیت موفور جریده با سعد و دی از غریبان فدوی و غلامان تفنگچی بر سر آن سمرانخت

آورده و داده داشت که رؤسای آنها را قتل و اسیر سازد متمردان چون او را با معبود
 چند دیدند فرصت غیبت شمرده از هر چهار طرف دگر گشتند و چون بهانه حیات دمانت خان
 بر شده بود که غلوه تنگ جان نگار سینه اش رسید و از اسب در افتاد و میر حبیب الله را نزد
 سلحدار و غریبان دیگر چون حال بدبینی و حال معانیه نمودند بجا گذاری استاده بدست مخالفان
 از پا آورادند و بعد ازین طایفه متمردان عرائض بحضور فرستادند که بانبه گان رسم عتی
 مرع داشته ره نور و طریق ترقی مذکوره ایم وزیر و اجبی ادا نموده ایم و دیانت خان از روی
 ظلم منجوست که رعایای پادشاهی را قتل رساند بحسب تقدیر او خود مقتول شده با همان
 بندگان در رعایای پادشاهیم چون عرائض مبایع احوال رسید بجهت ما و سب
 و سیاست آن جماعت و حرارت ملک شجاعت دستگاه خواجه محمد افضل ترک را به شرف
 حکومت آن ملک نواخته بدان صوب روانه فرمود خواجه افضل بتوجه مرضی نگار گشته
 در راه هر جا وزد و حرامی میدید به دار می کشید چنانچه چهار صد دزد و طرار عیار را که اکثر
 رؤسای آن جماعه بودند کباب گرفته بردار عمره آویخت و ساحت انملکت را از خس و فاشاک طایف
 پاک ساخت و در سال غلام و قحط مساعی جمیله ظهور رسانید بحفظ و حرارت خلایق و مملکت
 پرواخت و چون در اوایلین سال بخاطر هائون رسید که قصر ملکیه بایه قریب بهارت
 عالییه سابقه بنا فرماید بنایان ماه و نه برندان را در فرمود تا قصر رفیع مشتمل بر چهار طبقه و
 ایوانهای وسیع و شاه نشینها و غرفه در هر طبقه بتکلفات گوناگون و تصرفات مخزون
 ترتیب دهند و مصوران مانی قلم و لقا نشان از رنگ قم بصورهای و نفیر و نقشهای
 عجیب آن کاخ عالی را چون نگارخانه چین آراستند نظام الدین احمد فقرات چند در مآذنه
 ناسخ آن یافته بیت الترف با باده خانه با عیش قصر فلک سالی شاه عبداللہ
 ذکر توجه خاندان زمان بسیرا عجمای اطراف دار السلطنت و مراجعت
 نمودن بدولتنامه هائون و بیان تصفیه قصه کلنگور از لوث و خوالیتا

چو دهری سپر پادشاهی در شش اربعین و آن فصل برشکال خاقان زمان با امر او
خوانین بسیر بلخ نامی که بعضی غلامان خاص سر روی تمیر نموده بودند متوجه شد و مدت یکماه
بعیش و کامرانی بسیر بر پس از آن بسیر قلعه گوگنده و عمارت رفیع آن که از آنجا قصر جهان سکا
برقله گوگنده منع خاطر اشرف مایل گردید و بعد چندی جهت زیارت قبور اجداد و احباب خاصه
جنت زیارت والد ماجد خود بملک رفیع از ترک مرقد این دو دمان عالیشان است روی توجه
آورد و مبلغ کلی از نقود و اجناس متولیان و خدام و حفاظ و حلیا و اقیانوسا و مستحقین
انعام فرموده بدار السلطنت مراجعت نمود و درنگ نکامیکه خسرو زمان متوجه بسیر باغبان و قلعه
محمد نگر زیارت روضه بنیگوار عالیقدر بود و شرفی المملک بعضی اشرفی را بنده که شجاعت
و دستگاه یوچی بیگ راحت بنیبه المیا چو دهری قصه کلکوز نامزد نمودن صلاح دولت است
چو دهری مذکور که در اقران و اشال خود بوفور مال و منال و ثروت امتیاز
تمام دارد همیشه دو دست سیصد سوار و پیاده به بهانه حراست سرحد عادل شاه
گما بدشته علم قمری و فرزاد و هر سال تحفه پیشکش فرستاده و توسل به بهانه ما و عذر را
ما سنجیده بجزو نمی آید و جبین عبودیت بر استخوان بارگاه گیتی پناه نمی ساید
بنابر امر عالی شرف نفاذ یافت که شجاعت و دستگاه بر سر آن طاعنی تاخت برد شایسته
از جمیع لشکر چشم خود دوازده هزار سوار کماندار انتخاب نموده اول شب از قلعه محمد نگر بجای
هلیکور روان گردید و آن شب و روز شب دیگر مسافت بعید را ب سرعت تمام طی کرده
وقت صبح که هنوز آن کافر مرد شعرا از خواب غفلت سمار شده بود که همچو اهل ناگهان
بر در خانه اش رسیده در پایش را قتل و آواره بخواجه او در آمد و آن اهل گرفته
سراسیمه از خواب بیدار شد دست نشین میزیده بود که فی الفور آن شجاعت و دستگاه
چند جوان او را دستگیر کرده سر بر غرورش را بانی توقف از پیکر بدن جدا ساخته
بازدم بجانب قلعه گوگنده را می شد و وقتی که خاقان زمان از دروازه قلعه محمد نگر برآمد

بدار السلطنت حیدرآباد توجه فرموده بود و سران کافر و خیم العاقبت را بر سر نیزه کرده
به نظر ملازمان در آورد و خاقان زمان بکلمه و می این خدمت نمایان مشارالیه را بانعام سپ
تاری بایراق زرین و تشریف ملوکانه نواخته اثبات البیت آن کافر را که مبلغهای کلی
بود محبت فرمود و رعایای آن طرف از شر و فساد آن کافر و قواش مطمئن خاطر
گشتند و کرد و آنه شدن یوسف شاه مخاطب به و فاقان همراه
شیخ محی الدین ایلمی پادشاه عالمیان شاه جهان و چون شیخ محی الدین
از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان بیست و نهم و ثلاثین و الف هجری بر رسم
رسالت بدار السلطنت حیدرآباد آمد و بنا بر عدم فصل مقامات خجستش در حق تعویق
افتاد و در هر ماه از جانب شاه جهان احدی بحیدرآباد میرسید و ضمن اطهار مطالب
تاکید در باب روانگی اومی نمود و خدیو زمان یوسف شاه را که از مجلسیان حضور و انور
و به کبر سن و کاروانی موصوف بود بجهت رسالت مقرر نموده و تشریف خاص و خطا
خانی عز اخصاص بخشیده و تحف و هدایا و فیل و اسب و مرصع آلات در تحویل او کرده
همراه شیخ محی الدین ایلمی که تشریف رخصت یافته بود بتاریخ بنظم شهر جب معلی بارگاه پادشاه
جهانیان روان فرمود و در عین خجست شیخ محی الدین را چند راس اسب و چند نخمسیر
فیل و رای انچیکه سابقا با و عنایت شده بود کمرت نمود و چون مشارالیه و فاقان
بغزآستان بوسی پادشاه ممالک هندوستان فایزگر و دیدند تحف و هدایای مرسوله گذرا
به تشریف خاص شرف شدند و بجهت سبقت ارسال هدایا و پیشکش و اطهار اخلاص صدق
پادشاه عالمیان ایلمی خدیو زمان را مورد اشتقاق و عنایات پادشاهانه نمود و شیخ
محی الدین ایلمی را بعلت انحراف او از جاده ادب و سلوک داشتن او طریق
اعوجاج را نسبت باین دو مان عالیشان معاتب گردانید و آنچه ازین دولتمندان
علیه بمرسانیده بود مملکتان بر او گماشت به جز عیفت باز یافت فرمود و مشارالیه

و پسرو اقربائی ادا از مرتبه عزت بیایه قلیت افتادند و فغان تو جهات پادشاه هندستان
را با حالت دیگر در عریضه درج نموده بسیار گاه خدیو زمان فرستاد و ذکر فرستادن
خدیو زمان آدم خان جنبشی و غیره سرداران را بصوب قلعہ کولاس
و سید عبداللہ خان و غیره امرای عظیم الشان را بجانب کسمکوٹہ
جہت حراست سرحد و بیان اینچیکہ در انجا رو داد چون پادشاه ممالک
ہندوستان شاہ جهان چندی در برہن پور اقامت در زیدہ ارادت خان را
باجمی از امرای عالیشان جہت سیکہ نمودن جان با فغان کہ بنظام شاہ توسل جستہ بود بولایت نظام شاہ
روان فرمود و امرادر آن ولایت درآمدند و صابر بیگ نام از ان امرای عالیشان
کہ بخطاب نصیر خانے در آن چین سر فرار شدہ بود قریب سرحد ممالک محروسہ با فوجی
از لشکر مغل رسیدہ در انجا اقامت نمود و خدیو زمان بنا بر جنہم و احتیاط آدم خان
جنبشہ والد علی نرک و بعضی سرداران و دیگر را جہت حراست سرحد بصوب قلعہ کولاس
فرستاد و بسرداران کہ در آن سرحد جاگیر داشتند و غنواران و زمینداران تشریفات
و حلقہا و طوقہائی مرصع ارسال نمودہ در محافظت سرحد و حراست ولایت تاکید بلیغ
فرمود و درینوقت عریضہ از جانب سید محمد ولد میرزا خیل مصطفی خان کہ در ولایت کسمکوٹہ
و کلنک سپہ سالار بود بیایہ سرحد خدیو زمان رسید کہ باقرخان صوبہ دار بنگالہ بجانب
ولایت مذکور آمدہ با لشکر حرار و مردان کارزار در میدان حرب و قتال و جنگ جدائی
است و اکثر اوقات لشکر ادجوالہ آن مملکت درآمدہ فی اعتدالی نماید و لشکرے کہ درین
مملکت است نظر بر قوت دشمن جہت محاربہ احتیاج بہ دو کمک دارد و خدیو زمان سید عبداللہ
را کہ از اقارب شجاع الملک امیر زادہ ماہد ران بود بسرداری و خطاب خانی نواختہ
شریف خاص مرحمت فرمود و شاہ علی ولد سبحان قلعہ را کہ جوان نمایان و در
قلعہ عہد شباب بود سروار فوج از لشکر ظفر اثر نمودہ و با قوت خان جنبشی کہ از امرای

عظام بود چند کس از نایکواریان معتبر و حواله داران خاص خیل را به تشریفات فراخ حال
 منقحر و مباحی گردانیده همراه سید عبداللہ خان بہکستکوٹہ روانہ نمود و اینجاعت
 بولایت مذکور رسیدہ با سید محمد مصطفیٰ خان در وقتی ملاقی شدند کہ باقرخان بعد تاخت
 کالابھاڑ و تخریب بعضی مملکت مراجعت کردہ بود و امرای عالیشان بالشرک منصور
 در کالابھاڑ اقامت نمودند زیرا کہ اشتهار بود کہ باز باقرخان با استعداد تمام بقصد محاربه
 معاودت خواہد نمود سید مصطفیٰ خان و سید عبداللہ بامرای ہراسہ و شیرخان احمد نگری
 و دھرمارائو و سیرا و رای اعظم کشا دیو و میواریان و میرداران باتفاق ہم در صد
 طریق ہرور لشکر مغل شدند و در حراست ولایت سعی بلیغ مبذول داشتند در این اثنا مصطفیٰ خان
 بعزت از ویدیماری کہ سابقا داشت بر سہر ناتوانی افتادہ مدار البقا شتافت
 سید عبداللہ خان عرفیہ مشتمل بر کیفیت حالات و استعداد عانی سرشکری بھنور
 فرستاد و خدیو زمان تشریف سر لشکر سے و ثمیر صحبت سید عبداللہ خان را سائل شدہ
 اورا تا کیہ بلیغ در حفظ و حراست آن مملکت فرمود و سید شتارالیہ با کمال استقلال
 باتفاق امر او و زرا و نایکواریان و میواران و میرداران در حفظ و حراست آن مملکت
 سعی موفور نظر ہو رسا سید و شیرخان احمد نگری کہ از جملہ امرای معتبر آن ولایت و صاحب
 ثقل و سروت و مدت بہت سال در آن مملکت اقامت نمودہ بود و انتقال کرد و در غیبت
 باز باقرخان از جانب بنگالہ با استعداد تمام متوجہ آن مملکت شد سید عبداللہ خان
 بصواب بد صلاح اندیشان شاہ علی و یاقوت خان و سرداران و دیگر را باستقبال باقرخان
 فرستاد و خود در کالابھاڑ توقف نمود استقبالان بسرحدی شتافقہ در جایکہ نہر کج
 آب روان گلی و لائی بسیار بود و جنگ ہر ہوستند و دلاوران جانبین داد مردی و مرد
 را و دھمچی از ہر دو جانب کشتہ گشتند و بعضی زخمی گردیدند قضا را درین اثنا شاہ علی بہر آب
 بہر گھل فرو رفت منافع آن حجم نمودہ او را از پا زد و زور و یاقوت خان و امرائے دیگر

عنان مقاومت بر تاقه مراجعت کردند چشم رحمی به شکر رسید و سید عبدالقدیر خان
سر لشکر عریضه منتهی به کیفیت حال و کثرت لشکر مخالف بحضور فرستاده استدعای
کمک نمود و خدیو زمان از امر ائمه عالیشان خواجه افضل ترک را که حکومت مرتضی نگر
اشتغال داشت طلب نموده و در مقدمه حجت کشنده اربعین و الف هجری به شریف
خاص اسب بازرین و بجام زرین عزامت یازنجشید و بجانب کسکوئه روانه فرمود
و شجاع الملک ثانی ولد مغفرت پناه شجاع الملک و شیر محمد خان و چند سردار و کئی
و چند کس از حواله داران را با هزار سوار خاصه خیل همراه او کرد و فرمان جهان متاع
بنام زمینداران و مینواران آن ولایت صادر شد که مطیع و منقاد مت را الیه باشند
و مصحوب را می تبوی را و بر همین حواله دارند دید بامان تشریفات ثامنه و اسپهائی نامی
و غنچه دشت حلقه مرصع که هنوز در دست می دارند و در پندی آنرا است گزده گویند
بجست رای کشند و مینواران و زمینداران آنجا ارسال داشته تا کید بلیغ فرمود
که راه مارا محافظت نموده با اتفاق امرای عظیم الشان در حراست مملکت ساعی باشند
و میان جینی حواله دار و روزه عالیه شیر علی را بقلعه راجندری جهت تعمیر برج و باره
و استحکام نمودن قلعه با سباب قلعه داری روانه فرمود با جمله خواجه افضل ترک بمحبت
هر چه تا تر بمحکمت راجندری که اول ولایت کسکوئه است وقتی رسید که باقر خان در نجاب
نه رسیده بود اما تهنیت پیش آمدن نجابر داشت و چون منتهیان این جبر را بسمع احوال یافتند
عالمیان شاه جهان رسانیدند نظر بر اینکه طریقی الحاف با خدیو جهان بر می می داشت و ظاهر
و متعاقب لاف و تدارک حقوق سابق بود و فرامین باقر خان رسال فرمود که ترک حرارت نموده ولایات
منقوصه را بولکای قطشله سپرده به بنگاله مراجعت نماید و فرمان مصحوب حدی نیز بار الساطت
حیدرآباد فرستاد که از آنجا پیش باقر خان رود و پیشوای زمان علّامی فحامی حدی شاه جهان باقر خان
جهان تبارع نزد باقر خان فرستاد و صادق بگیت که را که از زمره بندگان اند و تخته عالیه بر دست

روانه نمود که از دواتی فاسد دست برداشته برگردد و چون شاه جهان از برهان پور و پور
پادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند باقرخان از منصوگرده بجانب بنگاله ماودت کرد
و سید عبدالمتنان و غیره امرای عالیشان عراض مشتمل بر کیفیت حالات بحضور فرستادند
و خواجہ افضل با حکم شد که ماطلب بها اقامت نماید ذکر وقوع حادثه قحط در سمنه
اربعین و الف بجزئی چون در سال الیچین الف هجری باران مطلق نیاید و پیش از آن
نیز دو سه سال کم باریده بود قحط عظیم روداد و دوازده من برنج که یک مهن می ارزید بهفت
من رسید و رفته رفته به سه من و چون نصف فضل بر تشکال منقض شد و باران مطلق نه باید
خاقان زمان فرمود که فضلا و علما و نویسین و صلی ابل کافرانام سه روز روزه گرفته
روز جمعه نماز استسقا روند بل کفار نیز اصحا و کنابرودی رفته موافق رسوم خود از خاتون حرم
جان و رزاق ابل کفر و ایمان سلسلت باران نمایند نو عیلامی فهمی حسب حکم با خلایق حجت
استسقا بیرون شهر رفت و از رودخانه کناره شهر گذشته در میدانی که برابرندی محل واقع بود
قاضی حسن مشهور بقاضی کله را خطیب و پیشوا ساخته نماز استسقا بجنوع و خشوع تمام با دعیه مانور
داد نمود و جمیع خلایق آواز آخرین و دل اندوه کین از بارگاه بروردگار عالمیان سلسلت باران
نمودند پیشوائی انانام نوب علامی فهمی در صدر مجلس قرار گرفته کیسه های زبرنج و سفید را
که خاقان زمان بجهت فقر ارحمت نموده بود بر جمیع مستحقین و سایر صالحین فقرا و مساکین
و اطفال مسکین علی قدر مراتب قسمت نمود و پول که بر فیصل و شتر بار کرده از سرکار آورده
بود به تمام درویشان و محتاجان بنگر فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع علایق فاتحه خواند
مراجعت نمود و در آن روز بمن اعتقاد خاقان زمان و دعای صاحبان قدری باران
بارید چنانکه زمین همناک شد من بعد از سحاب سراب آسمان مقدار اشک چشمی آب بر روی
زمین نه رسید و در عین فضل بر تشکال عوضهای بزرگ مثل حوض پایکل حسیناگر
و بعضی از بزرگترین حوض داران سلطنت حیدرآباد و چاه های عمیق که در قرون ماضیه

گاهی خشک شده بود و هم خشک گردید اگر بطون او ویه صد گز میکند و ند آب نمود
نمی شد و باغات اشجار نو و کهن خشک و در صحرا حیوانات تلف گردید و در ولایت
و دیهات خانها انبارها را از اموات شد و در محلات و اسواق شهر حیدران مرده می افتاد
که فرصت برواشستن نمیشد و خلایق در آرزوی نان جان میدادند و در آن وقت خانان
زمان امر فرمود که در هر جا ذخیره از غله باشد همه را بشهر آورده بفروشد و بنگانداران
آن جهت درواری سلطنت قدری از اجناس ماکول بهم میرسد تا در ولایت دیگر مطلق
بهم میرسد و مشت و مخمشت زرینی دادند و خانان نان با وجود چند لنگر امر فرمود که
در هر محله لنگرهای ساخته ببر که خواهد پدیدهند و در بیرون شهر نیز لنگرهای بزرگ مقرر کنند
که فقرا بیرون شهر محتاج به لنگر شهر نباشند و دیگرهای آتش نخته در محلات و بازار بگزینند
که هر که را قوت حرکت نباشد آتش در گلویش بریزند و تمام امر احسب که صبح و شام آتش نخته
بفروا میدادند و حکم شد که در هر محله چاه ها را چندان بکنند که اگر آن طرف زمین آب فتنه
باشد برآورد و غرض آنقدر است تا تمام در باقی خلایق فرمود که موقوف آن تصور نبود و این خط
در اکثر محالک هندوستان واقع شده بود و در محالک برهان بوزیاده برین بود و در ولایت
احمدآباد گجرات گوشت آدم را آدم می خورد با وجود این حادثه عظمی حضرت شاه جهان در بیحد
و نهایت که خزانه ازان محو بود و در خط خسیج نموده از برهان بوز نقل مکان نموده در محل
انداخت و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک کای آدم را کفن داده بود و در
این آنجا که بی کفن مدفون گشتند شمار آنرا خالق العباد داد و تاریخ این حادثه عظمی هر یک
ازین سه کلمه است عم و مرتس و مرگ خلق آمده و کبر و فاقست شریف الملک میرخلیل
در سفر از گشتن مرزا احمد استرآبادی بمنصب میرخلیل چون ملائق تفرشت
نواب به شریف الملک که بعد سفر از ری یافتن بمنصب رفیع القدر میرخلیل بر تبه سرداری چنانکه
بن زمین کور شد نیز اختصاص یافت آخر روز یا بمیدان و کشائی کنار رود موسی بجاناری

وچوگان بازی میرفت و با جوانان چلبک سوار چوگان بازوای میگرد و فوتی در چوگان بازی
از اسب جدا شد و کوفتی با اعضایش رسید و بعد از چندی تحقیقی در آلم کوفت و نمود و در سطر
نصبان بعلت تخمه اسهال بهم رسانید و آلم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود در و تبر ناید آورد
و معند در تمام ماه رمضان المبارک هر روز موافق معمول بدر بار حاضر شده بخدمت قیام نمود
و روز عید فطر تا وقت عصر حضور ایستاده نوکری حضور بجا آورد این بخت بعد عید فطر کوفتش
آنچنان اشتداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدر بار علی نماند و حکیم اسمعیل گیلانی و اطباء
هندی هر چند که معالجه نمودند سودمند نشد و در صبح نوزدهم شوال ششمه اربعین و الفجر
بعالم بقاشافت و لفظ ختم و قرص تارنج وفات اوست و مدت قیامش بخدمت سرخیلی دول
و هشت ماه و نین عمرش سی و نه سال بود خاقان زمان را ازین واقعه مانع روداد زیرا که
از وقتیکه احراز شرف خدمت حضور نموده بود نوعی در دقائق خدمت گذاری و آداب عبودیت
و شیوه ضریحی میگوشتید که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد ازین واقعه لواحق و توالع
آن مرحوم مشمول عواطف شاهی گشته با سامان کلی بصوب عراق راهی شدند و نواب
علامی فهای میثوائی زمان بعد از شریف الملک متوجه مهمات دیوانی شده از دست قیام
ناظر الملک میرزا الدین محمد شرف و مارائین را و مجموعه دار و محال دیگر تمشیت مهمات
ندکوزینود خیا نکه عال راتب مطبخ و فیل خانه و طویل میرسانیدند اما بنا بر گرانی غلظت
داخل و کثرت اخراجات قواعد و ضوابط دخل خرج دیوانی برهم خورده کار بر محال تنگ شد
و اکثر مهمات معطل ماند و از هر محال فریاد برخاست بنا برین بعد از انقضای دوسه ماه
خبر زمان مرزا حمزه اشترآبادی را که بداینت موصوف بود بامانت معروف و محال مبلغ
شصت هزار مهن در قبضه تصرف خود داشت بجهت منصب سرخیلی اسپندیده در تاریخ بیست و
چهارم ذیحجه از سال ندکوزینود بفرمان این منصب رجعت فرمود و مرزائی مشاور ایام شروع
در عمل نموده راستی باینت تمشیت مهمات پرداخت اما چون بی در علم صاحب عهده داشت از کوتاهی

در بعضی امور معطل میماند و چون فریاد از کارخانها و محلات بر میخواست پادشاه بنفس اقدس
 متوجه محل و مقامات کارخانها می شد بنا برین رای صواب نمائی جهان آرا اقتصای آن
 نمود که منصب سرخیلی را برادر کارخانه که از عمده آن کما نیغی برآید تفویض فرماید و سرت
 نواب علای فتمائی مرزا وزیربان اصفهانی را که در او اثر عهد سلطنت پادشاه مغفرت
 پناه سرخیلی بود و منصور خان حبشی که میر طایفه شد و او را معزول ساخته در سلک مجلسیان حضور
 منسلک گردانید بجهت این منصب جلیل القدر تجویز نموده کاروانی او را بمسماح اعلی
 رسانید چون اکثر مقامات معطل بود تا قان زمان بنا بر ضرورت وقت تاریخ سوم ماه
 ربیع الثانی سال مذکور تشریف سرخیلی با و محبت فرمود و مرزا حمزه بعد معزولی از آن
 خدمت که مدت سه ماه و ده روز بآن خدمت اشتغال ورزیده بود بخدمت دیگر و جایگز
 چهار ملک هون سرفرازی یافته در سلک مجلسیان حضور منسلک گشت و مرزا زویر بان
 اگر چه بضبط و ربط مقامات این خدمت می پرداخت و بدیانت و امانت کار میکرد اما حسن
 خدمت و دیانت او در خاطرهایون مانیکرفت و همیشه منظور نظر اشرف آن بود که انهی
 دیگر بجهت این خدمت تعیین نماید چون از مشارالیه نظام هر قصوری واقع نه شده بود و اندام معزولی
 او را محمول بوقت دیگر می گذاشت تا اینکه در سنه اثنی و اربعین و الف هجری فیضیم الدین محمد
 را که بعد وفات تشریف الملک مشمول عواطف خسروی گشته بود از ولایت مر قاضی نگر طلب نموده
 در شب بیستم شهر صفر از سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز از حکومت مرزا زویر بان
 منقضی شده بود تشریف سرخیلی سرفرازی بخشیده مطلق العنان گردانید فیضیم الدین محمد
 صبح و شام بموقف سلام حاضر میشد و تمام روز بمعاملات مملکت می پرداخت از بخت غیایت
 خسروی اقتصای آن بود که قلندران مرصع با و محبت نماید پس چنانکه تشریف الملک باین
 عنایت اختصاص یافته بود میراثارالینه نیز باین عنایت خاص منفر و ممتاز کرده بود بعضی
 تشراف بجهت سرخیلی او این دو ماهه تاریخ یافته اند و جمله الملک شاه عهده میر و دانش

فیصل کا راگاہ و چون جناب میر ولایت مرتضیٰ نگر را یہ بعضی عامل کاروان گذاشتہ خود متوجہ
بارگاہ والا شدہ نجدت سرخیلی سرفرازی یافتہ بود و بنا بہ ہون عالم صاحب شوکت در آن
ولایت متحرک شدن رعیت کار آبخار و با ستر داشت حقیقت حال بحضور معروض شد
براستہ سزاوار صاحب شوکتی نمود قاقان زمان از جملہ امرا خداوردی سلطان را
بجست این خدمت پسندیدہ در ہشتم ماہ ربیع الثانی ارسال مذکور شریف آن خدمت
با و مرحمت نمودہ بصوب ولایت مرتضیٰ نگر روانہ فرمود و کہ اسیر شدن فتح خان بد
نظام شاہ و متخصن گشتن نظام شاہ در قلعہ دولت آباد و بیان بعضی
وقایع دیگر چون ملک غنبر حبشی نظام شاہی کہ سی و پنج سال مملکت نظام شاہ را
ضبط نمودہ و ہمیشہ بر لشکر مغل غالب آمدہ آن مملکت را حراست می نمود و از سلسلہ
نظام شاہی طفلی را بر سر بر سلطنت نشانیدہ خود بہ تہنیت امور سلطنت می پرداخت
در سنہ کیمز روسی و ستم ہجری ازین جہان در گذشت نظام شاہ کہ بدست رسید
رسیدہ بود مطلق العنان گردیدہ زمام مہام سلطنت بقبضہ اختیار خود در آورده
معدلت و حفظ مملکت بلند آوازہ گشت وصیت شہی عرش اطراف ممالک تلشہ شد
فتح خان بر ملک غنبر حبشی بنا بر خوف و ہراس بطاہر طاعت میگردانہ در باطن نفاق
و دواعی فاسد داشت تا انیکہ قابوئی وقت یافتہ ملحق بیادشاہ ممالک ہندوستان گردید
و لشکر فراوان با چند سردار و امرای مغل ہمراہ آورده در حوالہ دولت آباد در برابر نظام
شاہ صفوف لشکر بزم قتال برآراست و بنامت کفران نعت در معرکہ مجاہدہ زخم منکر
از دست نظام شاہ خوردہ دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی از اعیان خان
ہند اسیر گرفتار گشتند و نظام شاہ فتح خان و مفسدان دیگر را مقید ساختہ امرای مغل
کہ اسیر شدہ بودند شرفیات و انحرافات داوہ روانہ دار السلطنت ہندوستان نمود
و بعد ازین فتح قدرت و حشمت نظام شاہ از دایہ پذیرفتہ کمال استقلال بہرسانید و بعد ازین

و در سال هزار و سی و شش هجری که شاه جهان پادشاه بعد از والد ماجد خود بر سر
 سلطنت نشست و در سال دوم جلوس محبت و ستیگر ساختن خاندان افغان متوجه
 برمان پور شده و خاندان از آن پادشاه روگردان شده با نظام شاه پیوست و نظام
 شاه با و کمال مروت میگرد و سخنش شنید در یوقت خاندان استعدای تخلصی
 فتح خان از نظام شاه نموده و او را آنس برآورده و از مهران و مهران خود ساخت و
 شاه جهان چون در برمان پور نزول جلال فرمود ارادت خان و نصیر خان و بعضی از امرای
 عالیشان را با لشکری فراوان بر سر کتل و ولایت نظام شاه جهت گرفتن خاندان فرستاد
 امرای مکرور بولایت نظام شاه در آمده طلب خاندان نمودند نظام شاه جواب داد که خان
 جهان را من نه طلبیده ام او خود آمده است اگر از خود خواهد رفت من ممانعت نخواهم کرد
 و الا آنچه شست این دست خواهد شد چون از آمدن لشکر مغل وقوع قحط کار بر نظام شاه
 دشوار شده بود خان جهان با اتفاق لشکر نظام شاه سی چند نوبت با امرای مغل محاربه نمود
 انجام کار چون طاقت مقاومت و مصلحت اقامت در آن مملکت ندید با قوام و قربای خود
 که قریب هزار نفر بودند از نظام شاه خصمت گرفته بجانب گره راهی شد که شاید خود را
 با افغان بنگاه رساند و در راه مها افغانی بود با و می پیوست چون شاه جهان ازین خبر
 آگاهی یافت عبداللہ خان و مظفر خان و چند امرای دیگر را بر تعاقب او فرستاد ایشان
 در راه اگره بخان جهان برخوردند و بجنگ در پیوستند و از صبح تا وقت ظهر آتش قبال
 ملتهب بود و آخر الامر با قبال پادشاهی در آتش جنگ تیری یافتند که بخاندان رسید و از پا
 درآمد و قوام همراهی او کشته شدند و عبداللہ خان سر آن مدبر و قوام او را بریده به
 برمان پور آورده در زیر سیم سمند شاه جهان انداخت و بعد ازین فتح شاه جهان در تمام
 تسخیر ولایت نظام شاه شد و امرای او اکثر قلاع و دفاع ولایت نظام شاه گرفتند نظام
 شاه در قلعه دولت آباد متحصن گشت و از غایت کلفت و ملات تغیری در مزاج و خطبی در

و مانع پیدا کرده بر دولت خواهی فتح خان اسپر ملک بنصره جیشی اعتماد نموده عثمان حل و عقد بود
 مهمات سلطنت لقبیغه اختیار او سپرد او خود کینه دیرینه در خرنه سینه داشت و همیشه منتظر انجمنین بود
 تا نظام شاه را از میان برداشته بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آن نیکو آریس نجات یافته
 بود و فکر معدوم ساختن نظام شد و در نیوقت که تنائی او و ظهور آو و در شبی هنگام خواب نظام
 شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و پس بنوعی تسلی او را با پادشاهی برداشت نظم مد فرصت
 بدست دشمن خویش بد که آنچه تو کردی او کند بیش به تو در خوبی و دشمن سخت بیدار که زمرده
 تا بزنده فرق بسیار و قریب پنجاه کس از مرقبان و متعینان نظام شاه را بقتل در آور و بعد از چند
 از تفاوت حبلی نظام شاه را بملک عدم فرستاد و این امر بهیچ راه ذویه تقرب خود بخدا و شاه جهان نیست
 مطابعت و مباحث آن پادشاه اختیار نموده در ملک خود خطبه شاه جهان و مساجد و بنا بنحویند
 و فی الحال بخیابان هر مورد و از آنش پادشاهی گشت آخر الامر خود میراست مباحث آن گرفتار شده مقید
 گردید چنانچه بعد ازین ظلمی خواهند شد و جمیع سرداران هر شده نظام شاهی بخیل مشتم بسیار بودند و فوهای
 ارسته داشتند چون صاحبی برای خود ندیدند و متابعت فتح خان حرام خوار بر خود حرام می انگاشتند
 و اکثر جاگیرهای ایشان را فوج نخل متصرف شده بودند بناچار جلالت و وطن اختیار نموده بعضی
 با امرائے مغل پیوستند و برخی بخدمت عادل شاه فرستند و جمیع اراده نمودند که التجا
 بآستان سلطنت خدیو زمان بیاورند و درین وقت ارادت خان لشکر فوج پادشاه
 هندوستان که بواسطه گرفتن خان جهان بالائی گماشت آمده بود و قلعه دمارو را از دست
 نظام شاهیان انشراح نموده بجا صده قلعه پرنیته که سرحد ولایت عادل شاه بود و در
 داشت عادل شاه اندیشناک گردیده بصلاح دید مصطفی خان و خواص خان که دو کون عظم
 ان دولت خانه بودند و هر یکی پندت را سر لشکر کرده با دوازده هزار سوار بحد قلعه
 پرنیته فرستاد و هر یکی با لشکر موفور نظام شاهی و عادل شاهی بنواست لشکر مغل
 آن چنان جلالت و دست بردی نمود که لشکر مغل از محاصره پرنیته بازآمده از آنجا کوچ کرد و هر

تا کنار رود تقاب ایشان نمود و بعد اطمینان خاطر از لشکر مغل بجانب سرحد کولاس که از
 جمله محاکم محروسه است آمد و بامرائی نظام شاهی که التجا بدرگاه والامی آوردند برخورد
 بخلاص شامانه و نوید جاگیر فریفته ایشان را ضمیمه لشکر خود ساخت و این خبر نزد شاه گویس
 ایلیچی عادل شاه که در دارالسلطنت مقیم بود فرستاده استدعائی مدوخرج ازین دولتخانه
 عالی نمود چه در زمانیکه شاه محمد پیرزاده پیشوای بود رعایا و مردم سرحد ملک محروسه با سرداران
 سرحد عادل شاه منازعت نموده چند دیده و برگشته سرحد عادل شاه را غارت و تاراج کرده
 بودند و شاه محمد بحبش تاراک آن خرابی قرار داده بود که مدوخرج بفرستد تا آن ولایت
 ویران شده را مامور سازند مهری سیالار درینوقت جهت سامان لشکر که بخاربه فوج
 مغل قیام نماید طلب آن وجه نمود و شاه ابو الحسن ایلیچی نیز از وی دو تنهای درخواست
 امداد و اعانت می کرد اما مهری را چون تا کی بلوغ از جانب عادل شاه شده بود که بزودی
 کارسازی نموده با استعداد لشکر پرداز و تقاضا و ابرام بسیار می نمود و قلعه کولاس را محاصره نموده
 مدت یکماه نائره جلال و قتال متبایخت و چون ماهی بخرخران ندید دست از محاصره بازداشت
 باجمیعت عظیم که قریب بیست هزار سوار و پیاده و رانے فوج مرسته که نهب و عازت ثنیوه ایشان
 چند منزل پیش آمده شروع نهب و غارت نمود خاقان زمان باستماع این خبر اجتماع امر و سیاه
 فرمان داد و بعد از آن میخواست که خود متوجه دفع او شود که نواب علّامی فهای معروض داشت که
 توجیه این مهم لایق ایشان خاقان زمان نیست اگر یکی از ملازمان امر اشرف حد و رایا بدرگاه
 او بواجبی خواهد داد پس بصواب دید نواب علّامی فهای الشیخ الامراپوچھی میک و خداوردی
 سلطان و قزلباش خان و چند سرداران از مسلمانان چندین کلاه و خاله داران را بکف خاصیل مثل ازداخان
 و استقلال خان و از قوم هندو جگدیوراو و بهالی را و واسیرا و بعضی سرداران مینوارا که
 هر یک ده هزار پیاده داشتند بمقابل لشکر عادل شاه نامزد فرمود و چون منهبان
 بمسامع اجلال رسانیدند که مهری سرداران نظام شاهی را با خود متفق ساخته

قرب سی هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فراهم نموده قصد پیش قدمی دارد و خاقان
زمان امر فرمود که خیمه بارگاه نه گزیرا برست لشکر عادل شاه و نظام شاه برافرازند و جمعی از
سواران عالیشان را مثل خواجه افضل ترک و شیر محمد خان و حواله داران لشکر خاصه خیل را
با استدعا و حرب و ضرب پادشاهت طلب فرمود و امر شد که شجاع الملک در ولایت
کشته شود به با امرای آنجا اقامت نماید و چند کس از غریب و دکنی را درین وقت سر و جمعی گردانید
چنانکه علی بیگ خان افشار ترک را جایگزین از آن کس نمود و نوکده جوانان ترک را بخار و بدست توپ هم میگذاشتند
همون عطا نموده حکم فرمود که صد و اوقدا نازک پادشاه و همچنین محمد سعید بخشی و سیاه بون و محمد ملک دکنی و چند
کس دیگر از اهل دکن را که به شجاع و دلاوری موصوف بودند بجای گیران و خسته از نگاه داشت
سپاه نمود و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح جوق جوق در میدان دامن از نظر طایران بایستاد
که نشسته به تشریفات سرافراز گشته و خاقان زمان قولنامه با تشریفات فاخر بجهت سواران
که اراده آنجا بیاین و و تجماع داشتند و مرمری بفریب ایشان را پیش خود نگاه داشته
بود فرستاده تفرقه در جمعیت مرمری انداخت از آنجا با بچه کا شیامر شده که دو سته هزار
سوار چهار داشت چون قول و تشریف باور رسید با لشکر خود و چند سوار دیگر از لشکر دیگر
پیدا شد و نیز خاقان زمان جمعی از پیاده های مینا و طراز عیار را بصوبه لشکر مرمری
فرستاد و در شبهای تاریک به لشکر مرمری در آمده گوش و بینی لشکرانش را بیدار بیاورند
در آنوقت بینی نمیدن و گوش نمیدن بیکون مقرر شد و سواران عالی شان که بمقابل مرمری
آمده بودند و در فاصله دوازده کره صافت بسمت لشکر عادل شاهان قیام چون قوت مرمری
بسمت مرمری شد و شوکت لشکر فیروزه سمیع او رسید و عذر پذیر آید و خواهرزاده
نمود و در حضور فرستاده بواسطه شاه ابو الحسن ایلچی عرض نمود که غرض از آمدن
این نموده و و تنخواه محض امانت و استمداد است چون دشمن قوی بکمال میرسد
و بجاگشت دکن آورده اگر اتفاق با هم صورت وقوع نیابد بخیل که اهل نفاق را

تصرف درین لاک سپهر سد و مداخله دشمن بر ذمت بیست سلاطین کن که همیشه با عنایت
با هم اتفاق دارند از جایه واجبات بیست خاقان زمان که باطناً با عادل شاه متفق بود
و ظاهراً رعایت جانب پادشاه عالمیان شاه جهان می نمود بنا بر صلاح وقت سپاه
سالار عادل شاه را مدد و خرج مرصع فرمود تا سپهر لشکر مغل رفته بخار به نمایند
در تاریخ پانزدهم شهر صفر سنه احدى و اربعین و الف هجری یوساطت مصلحان
خیر اندیش فیما بین صلح واقع شد و تفوق و اطردم بحسب متبدل گشت و ذکر آمدن و خروج
کاشیا بدار السلطنه و منتظم گشتن سپهر و اقرار با پیش در سلک طایران
یار گاه چون مرهبری برگشت از سر دارانی که ایشان را خاقان زمان
تشریفات و قول فرستاده بود و نیو بج کاشیا که شجاع و دلاور و نامور بود و با دو
سته هزار ارشده و دیان سوار خود را بجواله دار السلطنه رسانید خبر زمان محب
تشریف خاصه و اسپان باد سپاه براسه مشارالیه فرستاده او را مشغول عنایات
نمود و گردانید و بس کیفیت مشارالیه به بیجاری معصب متبدل گشت ازینجهان برگشت و در وقت
نزع سبوحی به کاره نظام شاهی را که در واد السلطنه بود و وصی خود را بنامه سپهر
و برادرزاده و لشکر خود را با و سپهر خاقان زمان بعد ازین واقع نوبت دیو و دیو
فاخر و چند راس اسب و سینه بخیر فیل و علقه مرصع معرب را را این را او بر زمین نرستاده
تا نشیمن خاطر آنها نماید و بواسطه خسروی امیدوار گرداند تا را این را او در لشکر آنها نرستاده
و تشریفات پادشاهی رسانید و بضایات خجسته و بی توقع ساخته مراحت نمود و کمیت
و کیفیت آن لشکر و فدویت آنجا عت سمر خجسته جفتوز داشت پس امر خاصه تشریف
نفاذ یافت که شجاعت و سستگاری نصیرانکه به دار خاصه محلی باد و هزار سوار
رفته ایشان را از و روانه کوه شور برانگشتند و بیدان را در محلی با و در آنجا
حب لامران جماعت را که قریب بیست و پنج هزار سوار و پیاده و در و در آنجا

میدان داد و محل آورد و ایشان جوق جوق با سرداران پیش آمده شرف کونش و زمین
پوس دریافتند پس و برادرزاده و شیو جی باسی کس از اقربای او که هر سردار نوجی
از انواع مرثیه بود بحضور طلب شدند پس و برادرزاده او به تشریفات فاخر و کمر خنجر صرم
و حلقه های مرصع و مینیت بهفت راس اسب و پنج زنجیر نعل و باقی اقربائی او به تشریفات
لایق سرفرازی یافتند و جاگیر سلیم که کهن بان جماعت محبت شد و در سلک امرای این
دولتخانه منظم گردیدند و ذکر تولد و خسترت بلند اختر در دولتخانه عالی آورده اند
که آخر روز چهارشنبه ششم شهر رمضان المبارک سنه اربعین و الف هجری
خاقان زمان راز از بطن خاتونی از خواستین عصمت دختر تنیک اختر متولد شد خاقان بان
و برارگاه حسرم محترم باطعش و نشاط گسترده جمیع پرده نشینان تنق عصمت و نرم
آرا بان نهمین عشرت تشریفات فاخر عنایت فرمود و تشریف الملک سرخیل که در آن
وقت در قید حیات بود حسب الحکم صد کردن شکر در محلات و اسواق و در سلطنته
گردانیده تمام خلایق تقسیم نمود و نجان که جهت استخراج احکام وقت ولادت باستاد
مأمور شده بودند تشریفات فاخر و انعامات متکثر بهر داند و ز گشتند نظام الدین
احمد در تاریخ آن گفته اند نمایان شد می از برج شاهی ذکر و وقوع طوفان
آبی در سنه احدى و اربعین و الف هجری چون در سنین ماضیه باران
کم باریده بود و در سنه اربعین و الف مطلق باریده موجب فحط عظیم شد چنانکه
پیش ازین بهتد قلم آمد و خیال در فضل برشکال مدت چهار ماه علی الاقصای باران
آنچنان بارید که فضا و دشت و صحرا را سیلاب و رگرفت و آب رودخانه باطنیان
آمد چنانکه رود موسی که متصل به دار السلطنه حیدرآباد است در وقت صبح چهارشنبه
سبت و بنهم شهر صفر بدان طغیان نمود که آب از بالای پل گذشت و سیلاب
مردوان شهر آمده اکثر عمارات عالی منازل فقرا را منهدم ساخته و باره از انشای

باغ محمد شایسته را که در دولتخانه بود برپا و مردم مهر آنوقت می گفتند که ما نشنیدیم
که در هیچ قرنی سیلاب باین تندی و شدت آمده باشد و جوش آن از صبح تا دهم
و سه گهزی روز بود و بعد از آن رتبه کمی آورد و ذکر سفر از گشتن نصیر الملک
بخدمت عین الملک از تغیری آدم خان حبشی و مفوض شدن منصب
حواله داری خاصه خلیل بقاسم بیگ و فوات یافتن خواجه افضل ترک
و مرخص شدن خدمات او با مراحمی دیگر و آمدن الیحی از جانب فتح خان
پسر ملک غیر نظام شاهی چون قاسم بیگ دلدز شد فی بیک ترکان منصب کوالی
را گذاشته خواست منصب دیگر کرده و وقت راسه استنان بوسی حاضر میشد خاقان
زمان متوجه حال او گشته میخواست که منصب دیگر لایق با تفویض نماید و چون آدم خان
حبشی که منصب عین الملک با و مفوض بود در قلعه کولاس در هنگام هنگامه آراسه
مرمری اینها نکه باید در حفظ و حراست آن سرمد نگویند و در محاربه تصور نموده بود
او را از آن قلعه طلبداشته و از خدمت عین الملک معزول ساخته نصیر الملک را بخدمت
او سرفراز فرمود و منصب حواله داری خاصه خلیل را که از مناسب بزرگ است از نصیر الملک
تغیر نموده قاسم بیگ عنایت فرمود و خواجه افضل ترک که از قلعه راجه بدی در وقت
آمدن مرمری طلب حضور شده بود و مشا را لیه بحالت بیماری از آن ولایت بد سلطه
رسیده سعادت بساط بوسی دریافت و مرضش روز بروز از دیا و پذیرفت تا اینکه
بنایح بیستم ماه جمادی الآخر سنه احدى واربعمین و الف هجری متوجه دار عشق شدند
و بعد وفاتش بعضی از خدمات او بقرلیا شخان و سرداری کپزار سوار شایعت
و سنگا بنو بیگ و حکومت دلایت در قشای نگر به میر فصیح الدین محمد مرصحت گردید
و در سال مذکور شد و باو بحسن از جانب فتح خان پسر ملک غیر نظام شاهی برسم
و حضور آمد و تحفه و ملاک را گذراند و در حضور سیدی بر کاره را که از حاضرت غایب نشاء

بر عہدہ الہجی گری بودند معزول گردانید خاقان زمان سادہ ابو الحسن المستمبول غنیات
 شاهی نموده نزلے جہت اقامت او تعیین فرمود و سبوحی ہر کارہ چون قبل ازین و سے
 و یثوی کا تیمار شدہ غدہ بود و رسالہ بجامعہ منسلک گشتہ نوکری بر نسبت سرداران و خواہ داران مہرہ کہ موجب
 سالیانہ برای ایشان مقرر میشد اختیار نمود و بعد چند گاہ میرحرف نیز نوکری اختیار نموده از مجاہدان حضور گزید

فصل دوم از باب ششم در ذکر وقایع متفرق کہ در عہد سلطنت

آن خاقان زمان صورت وقوع یافت آورده اند کہ چون بادشاہ
 عالمیان شاہ جهان بعد رود و بدار السور بر بان پور چنانکہ شیخ محی الدین را بدار السلطنت
 حیدر آباد فرستاد بچنین برادر او شیخ محی الدین را بجانب سیجا پور روانہ فرمود بعد رسیدن
 بمشارالیہ بہ سیجا پور عادل شاہ قرار داد کہ نہ لک ہون و صد بچہ قیل و تحفہ دیگر بطریق
 پیشکش ارسال دارد چون امرائی شاہ جهان بولایت نظام شاہ متفرق شدہ بسرحد و کاشاہ
 عادل شاہ رسیدہ دست بردار نمودند و مرہری با سرداران بجا نعت ایشان اقام
 کردہ بودند باین وجہت امور دیگر کہ در آن وقت رو دادہ فسخ شریعت ارسال پیشکش
 نمود و شیخ مصطفی الدین را بہ سیجا پور برآمدہ میخواست کہ بلشکر شاہ بجا نعت بخون شود اما چون
 بشہر بید رسیدہ جان نام حبشی کہ از جانب عادل شاہ کو تو ال و حارس آن قلعہ بود
 اورانہ گذشت کہ بشہر رود و اکثر اوقات بواسطہ شیخ محی الدین ازین دولتخانہ
 عالی بمشارالیہ مدد خرج مرحمت میشد و چون عادل شاہ پیشکش کہ مقرر نمودہ بود بہ
 بارگاہ معظمہ شاہ جهان نہ رسانیدہ در اول اسنہ امدی و اربعین و الف ہجر سے
 اصف خان با اکثر امرائی بخراسانی و پنجاہ یا شصت ہزار سوار مغول از حضور بصوب
 سیجا پور نامزد گردید اصف خان با حشمت و شوکت ہر چہ تا ترہ بالا گماشتہ روان شد
 و خاقان الہی خدیو زمان کہ ہمراہ شیخ محی الدین احراز شرف استان پوسی شاہ جهان نمودہ
 و تحفہ ہایا گدازانیدہ مور و لطفان گردیدہ بودہ بہ وقت اورا رخصت انصاف مرحمت شد

و شاه علی بیگ که از امرای سزایی بود تیر همراه او بدار السلطنت حیدرآباد روانه گشت
و آصف خان از بالای کتل پائین آمد و نخت در ولایت نظام شاه رایات حشمت پر
افراخت و فتح خان پسر ملک غنبر که در دولت آباد بود اظهار اطاعت و انقیاد نمود
در ملک امرای پنجزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاه
در قبضه تصرف اولیای دولت درآمد آنگاه آصف خان با عظمت تمام از راه گلبرگه
متوجه بیجا پور گردید و هر شهر و ولایت که بر آن مروارید شکر پادشاهی شاد بشارت و تازا
رفت و بسی خاندانهای نام و نشان گردید انقضه بعد رسیدن به بیجا پور محاصره پرداخت
و چند نوبت فیما بین محاربه واقع شد و بعضی از دلیران لشکر آصف خان تا کنا خندق
آمده از ضرب توپ و تضاگ و بان تلف میشدند و هر روز فرامین تاکید پادشاه عالمیان
با آصف خان جهت تسخیر بیجا پور رسید و مصطفی خان پشوی عادل شاه صلح را صلاح
وقت دانست و خدمت آصف خان رفته جهت قرار و صلح پیشکش سابق را قبول نمود و هر دو
جاسوسان متعاقب یکدیگر اخبار آنجا را موقوف عرض میرسانید و خود یوزبان از جهت
برهم خوردگی ولایت بیجا پور و استیلاي لشکر آصف خان و اقامت نصیر خان که از
امرای سه سزایی بود با فوجی از مغل در قلعه ماند میر نظام شاهی که متصل سرحد ملک
محمود است اندیشه ناک گردید و بنا بر حرم احتیاط نصیر الملک را که منصب عین الملکی
سرفرازی داشت بشرف اسپ شمشیر سپاه سالاری نواخته و شجاعت و شگاهه یو محمی بیگ
و خداوردی سلطان و قزلباش خان و پسر و میو جی کاشیا و عالم خان و شیر محمد خان
و غفر خان جمیع از سرداران سوار مثل دهر مارا و ناکیواژی هزاره جلگه یورا و و بهائی را
را همراه داده بجانب سرحد روانه فرمود امرای مذکور حسب الامر بمحافظت سرحد و محافظت
طریق قیام نمودند و ملک غنبر که چهار یک هون جاگیر داشت حکم شد که بقلمه محمد نگر عرف گو گنده
رفته با تمام تمام برست قلعه و توپها و تهیه براق و اسلحه و ساحتن شهبازی برپا زد و ملک کور

بقلمه گوگنده زفته حسب حکم بکار بر می نمود مشغول گشت و امر عالی شرف نظر یافت که از سر کار
خوش تره خود و چار آئینه بشکریان شمت نمایند و از جانبش بجهان پادشاه و فغان شاه علیگ
که خضر شده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته و رسیدند ماکان و به قلعه را گریه رسیدند و فغان
که پیشتر دساله عمر داشت بعرضه بیماری ازین عالم در گذشت و شاه علیگ با پسرین مرحوم موجود السلطنت
حیدر را که گشت چون بکسین ساگر رسید بر فیض الدین محمد صاحب حکم با استقبال و شتافته بلوآرم رفت
و شرایط مهمانداری چنانکه قانون آیند و تخانه عالیت پرداخته و در شهر حجابی الالولی از
سالن کور خدیو زمان بجانب حسین ساگر توجه فرموده شاه علیگ به بلارست خود حاضر گردانیده به تشریف
خاص و یک سلسله فیل بزرگ و دو در اسب سپهر و ساخته بدار السلطنت مراجعت فرمود و در روز یکم
ماه مذکور او را به دار السلطنت طلبیده در باغ میرجله ماضی حکم فرود آمدن فرمود و در هفدهم ماه مذکور
مجلسش بانه استه و بر فیض الدین و کریم خان سرنوبت فرستاده با عزار و اکرام تمام مشارایه
را بحضور وافر النور طلب فرمود و زبان مبارک بپیشش احوال پادشاه عالمیان شهنشاه و به مشارالیه را
بخجالت ملوکانه و دو در اسب یک بخیر فیل و سپهر او را باد و کسین دیگر که همراه او بودند بخجالت
شاهانه بهره اندوز گردانید و تا آخر رمضان المبارک شاه علیگ در السلطنت بود و در نیت
اقامت به همراهی از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان می آمد و پیغام چند که بتیاج آن
موجب گرانی خاطر جایون میشد می آورد و چند فیل متخف بجوانب فیض
در خواست میکرد و نواب علایم بنحمان طاعتی بطی وادیان را تفهیش می نمود و خدیو زمان به دار
پیش آمده بطایف الحیل می پرداخت تا اینکه در آخر ماه رمضان طاسوسان از برائت خود خبر آوردند
که حضرت شاه جهان بسعت تمام از بران بود کج نمود و بجانب آگره و لامور می فرستاد
و آنگه نیز طلب بطی آمده خبر وائی آورد و جمعی از جاسوسان از اینجا خبر آوردند که در اردو
آصف خان قتل افتاده و آذوقه از هیچ جا بهر نمی رسد و هرگاه عمارت و اشیای خود را در
عادل شاه استیلا می یابند جمعی کثیر از لشکر آصف خان بفرات پناهگاه گشته اند و در میان گشت

حضرت شاه جهان بقدرغن تمام طلب آصف خان آمد و خان معرکه بخت هر چه تاثر متوجه حضور
 شد و لشکرش با تفرقه فاحش از آن ولایت مراجعت نمود پس شاه علی بیگ نیز از پنجابی نیل
 نه مقصود و بخت تمام و عشره و یقیده از سال مذکور بصوب هندوستان روانه گم دید و چند
 سے و ملوک خود که دست خالی نه روز اما فایده بر تلک و ابرام او بطور رسید و مدت قامت
 حضرت شاه جهان پادشاه در برهان پور مدت سال و کسری بود و در نیکو بخت بسبب قلت
 آذوقه و شدت قحط خزانہ تاکه در قهرها و اعصار از حاصل هندوستان فراهم شده بود و مصرف
 رسید و خلق نامحدود از عدم قوت و شدت جمع تلف شدند و کمر توجه خدیو زمان سباج
 قصبه فرح بخش حیات آیا و در ترتیب جشن بعضی امور که در آن زمان
 رسم اہل دکن بود چون خاقان زمان را عنفوان شباب رسید و سبزه گلستان
 عذارش نمود و میخواست کہ آن خط نور از صفحہ عارض تراشد تا مرتبه دیگر خطی تہران رود
 نماید و در آن زمان در محاکم محروسہ دکن رسم بود کہ در ابتدائی ایکار بلوازم عیش و سرور
 و بخت و سرور می پرداختند بنا برین حیات بخش بیگم واللہ ماجده خبر زمان متکفل اخراجات
 این جشن طلب فرمای خسروانہ و تحلل سامان این بانی شامانہ گردیده قرار داد کہ این بزم عالم آرا
 و این شور و عشرت افزا در خطہ حیات آباد کہ مشہور بحیات مکرست و در جانب شرقی دار السلطنت
 حیدر آباد بدو فرسخ واقع بود و در ابتدائے جلوس منیت مانوس خاقان زمان آن حیث
 سراپہ دہ نشینان بتق عصمت و بزم آریان انجمن عفت بطرح و نشین و طرز
 فردوس برین احداث آن فرمود و ترتیب یابد پس امر جهان متاع صا و فید کہ حیات
 آباد را آئین بہ بندند و کلائے حضرت حمد علیا باستعداد اسباب عیش و سرور و لوازم
 جشن و سرور قیام نمایند و در تانیخ بیت و چهارم رجب المرحب سکنہ اعدی و اہمین
 و الفہ بجز خسرو زمان بحضرت و شوکت ہر چه تاثرانہ دار السلطنت بجانب
 سید آباد روانہ شدہ آنجا نزول اجلال فرمود و روز دیگر بہ قصبہ منصور آباد

تشریف برد و صبح روز سیوم بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد که دیده را از سوادش
نور و سینه را از بهوش سر و حاصل میشد تشریف ورود اجلال ارزانی داشت و هنگام
عیش و طرب گرم ساخت و درین ایام فرح انجام جمیع خدایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر
بعیش و طرب مشغول گردیدند و داد انبساط و نشاط اینجا نکه باید دادند و این جشن
تا دوازده روز امتداد یافت و روز دوازدهم خاقان زمان مقربان و محرابان ختصار
را بخلعتائی ملوکانه نواخته میت راسل سپ عراقی با زین و جام زرین و سیمین و عبا های
زر بفت و ابریشمی و جمیع امرا و سرداران و مجلسیان حضور و ملکان و خواجگان
جمیع مکان را تشریفات لایق بعضی را اسب و برهنه راجقه و یک مرصع محرم
فرمود و جمیع طوائف انام را از خوانندگان و ارباب طرب و شعر و صلحا و علما را فرمود
حال بخلعتائی پادشاهی متختر و مباحی گردانید و شاه علی بیگ ایلمچی حضرت شاه چاه
پادشاه را که در ایام این جشن در دار السلطنت بود طلب داشت خلعت خاصه بادوراس
اسب و یک سلسله فیل و پیشکش خلعت فاخر و یک راس اسب و ایلمچی سلطنت پناه عادت شاه
را خلعت شایانه و یک راس اسب و همچنین ایلمچیان سلاطین دیگر را و بعضی ایلمچیان این دلقخ
عالیه را که بارگاه شاه جهان پادشاه و پادشاه ایران و دیگر سلاطین عظیم الشان فرست
بودند علی قدر مراتب تشریفات فاخر عنایت فرمود و صحبت سرداران و امرای بزرگ
که در اطراف بودند نیز اسپان و تشریفات فرستاد و بعلیا خباب و الدّه ماجده قشبه و استغنه
بسیار و زیور و جواهرات و سیما و اسپان عراقی و فیلیان کوهِ پیکر با بار مرصع و یاکلی طلا گذراند
و چند قطعه دیبه و پرگنه بر سیل نعام مقرر نمود و کلای مهد علیا خرج این جشن از جانب مهد علیا دو کوهگون
تعلیم آورده اند و بعد فراغ ازین عشرت متوجه دار السلطنت شد و ذکر طلب گشتن امر که بجانب حد
روانه شده بودند بحضور و افران نور و بیان ولادت با سعادت شاهروده نیک ختر
ملیده قدر چنان توانان از حیات آباد دار السلطنت حمید آباد و سعادت فرمود و نمایان اخبار مرا جمعیت

حضرت شاه جهان پادشاه از برهان پور و اصف خان و دیگر امرای عالیشان از اینجا پور و باقر
از ولایت که ^{کوتاه} بمسماح اجلال رسانیدند و اینمغنی موجب انشراح و انبساط خاطر بجان
گردید و بان بزرگان بدعا و ثنا کشوده مراتب تهنیت بجا آوردند و امر که بمراسم
سرجده نام آور بودند بحضور طلب شدند و در شهر ذیقعه ^{السنه} احدى و اربعین و الف
هجری نصیر الملک سیه سالار و شجاعت دستگاه یوچی بیگ و غیرشان از امر او سرداران
که اسامی آنها پیش ازین ضبط قلم درآمد داخل دار السلطنت شده در میدان داد محل
از نظر ملازمان پایه سیر بر پا و شاه گیتی پناه گذشتند و خاقان زمان هر یک را به تشریفات
خسروانه نواخته رخصت رفتن بنازل ارزانی داشت و در اوایل این سال اختر تابند
از مشرق جاوه و جلالت خاقان صاحب اقبال طالع گردید یعنی روز دوشنبه یازدهم ذیقعه
سنه مذکور حضرت و اهب اعطایا جلالت عطا به خاقان زمان از فرزندى کرامت نمود و شکر آن
این موهبت عظمی مبلغ کلی تعلیم و فضلا و صلاح و فقر احرمت گشت و ملا و جوی شاعر دکن
و تاریخ آن گفته آفتاب از آفتاب آمد پدید و ملا خواص که در شعرای دکن
مستاز بودند این کلمه را ماده تاریخ ساخته محفوظ باد و نظام الدوله احمد این ماده تاریخ
آفتاب فلک قطب شخصی ذکر از دواج پادشاه عدالت پناه سلطان
محمد عادل شاه همیشه مکرمه خاقان زمان چون از قدیم الایام مایه زمان
عالیشان قطب شاهی و خاندان رفیع المکان عادل شاهی سلسله قرابت و صلوات
بود چنانکه پادشاه و غفران پناه سلطان محمد قلی قطب شاهی همیشه مغفیه خود ملکه جهان را
در سلک از دواج ابراهیم عادل شاه و آورده و بعد مادی سنوات متعدد دواج
حسنت مکان سلطان محمد قطب شاه با صبیحه حبلیه ^{السنه} ۱۰۱۱ هجری عقد مناکحت بسته
درین وقت سلطان محمد عادل شاه که بعد از او ^{در} در تحت سلطنت جلوس
فرموده بود و خواست که بموجب برشته ق ^ک و عمل نماید بنابرین شاه ابوالحسن

و شیخ محمد حسیم راجبت خواستگاری برده شین سرادقات عروا را و دیه کرین جمله مجود
و اعتلا عن صیه محترمه خاقان خنت مکان بدار السلطنت حیدرآباد فرستاد و درگاه
روز روان بواسطت محمان بارگاه و قریان درگاه باین پسندیده پیغام خواستگاری
بسماع اقبال رسانیدند خاقان زمان وقوع این امر را محمول باراده الهی کرده
زبان خاموشی که دلیل مضایقت اجابت آن استند عاود رسولان عریفیه مشتمل کفایت
افتتاح ابواب موصلت و لوازم تنهت بحضور عادل شاه ارسال داشتند شاه عدالت
پناه عادل شاه چند سردار و امرائے نامدار مثل مرهبری پندت سپه سالار و غیره
حبشی راجبت سرانجام مہام موصلت بیانیہ سرپرست ملت به دان فرمود و بعد
رسیدن ایشان بکمال محکم و مہموجب امر حبان مطاع چاشنی کران و خوان سالار
باستقبال شتافتہ در منزل بلوازم ضیافت مراسم مہمانی قیام نمودند بعد از آن
سرداران و امرای قریان نوبت بنوبت و پایہ پایہ متعاقب یکدیگر محبت استقبال و
شدند اول کریم خان سرنوبت با چهار حوالہ دار خاصہ خیل بعد از آن سیادت پناه و میرزا
بحسبیت خویش و روز دیگر نصیر الملک با لشکر خود بعد از آن از ملکان بلند مکان مثل
ملک غنیمت و ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر نصیر الدین محمد با چند سردار و بعد از استقبال
شتافتہ بتعظیم و تکریم ہرچہ تا تردد اسن کوہ طوراً آنها را فرود آورده و خاقان زمان
بفرمود تا دولتخانہ و بلکہ را آمین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان مفتوح
ساختند و خیمہ و سارودہ و بارگاہ بہر شتابہ در اسن کوہ طورہ بہر با کردند و آن نوبت
وصحرا را مانند شہری ساختند و روز دیگر خاقان زمان بکمال تحمل و حشمت متوجہ آن بارگاہ
گشتہ و بر تخت شاہی بعظمت و شوکت نشستہ سپہ سالار عادل شاہ را با رفقا طلب فرمود
چون حاضر شدند بوقوف سلام ایستادہ مراسم کورنش و تسلیم بجا آوردند و آن روز
اسپہ سالار و وزیرین و وفیل آن سپہ سالار و رفقای نیز شرفیات شایانہ و اسپانیکہ

مرحمت گردید گویند که در آن روز چهل اسب و پنجاه خیر عیال و صد دست تشریف بامرای
عادلشاهی نهایت شد بعد از آن خاقان زمان امرای مذکور را خدمت انصاف از رخ داشته
و تا وقت عصر آن بارگاه بعیش و عشرت پرداخته تخیل هر چه تا تر متوجه دو تخانه عالی گردید
و در شب نوزدهم ماه شعبان بهشیره عادل شاه بانو امین خاص و اهل حرم اسباب لوازم
عروسی بر غفلان و دختران بار کرده و دو هزار خوان ترتیب داده همراه گرفته از دروازه دوازده
امام علیه السلام در قصر مدی محل که بانواع تجلیات پادشاهی چون نگارخانه چینی راسته بود
در آمد و در آن شب قاضی بلده در حضور علماء و فضلا بعتیق عصر را با سیلان دهر مهربی لکمون عقد
مناکحت بست و مهد علیا یعنی والدۀ ماجده خاقان زمان مدت یک هفته در حرم سراسر
نشاط گسترده انواع تکلفات درین جشن طوی بکار برد و بهمنشی مکرر عادل شاه و دیگر
خواتین محترم تشریفات شایانۀ وزیران مرصع آلات قیمتی عنایت فرمود خاقان زمان جهت
همراهی با یکی عروس از میان اکابر و اعیان میر فصیح الدین محمد را برگزیده تشریف
انیدمت و در اس استیلازی بازی و بجام زرین و جاگیر شستاد هزار سون غنیمت
بخشید و جناب علامه فخر شیخ محمد خاتون و فضیلت شاه قاضی حسن شهرور قاضی مکۀ
و جمعی از مجتبیان حضور و شیخ و ادون و ملک و دولت خان عمده دار دولت خانۀ عالی
با چند سردار معتبر و کریم خان شجرت و سید بابو و محمد و ملک با جبار حواله دار خاصه خیل
که چهار صد سوار لشکر می تابع ایشان بودند تشریفات لایق بقدر مراتب محبت نموده همراه
با یکی ملکه زمانیان تعیین نمود و در بیت و ششم ماه شعبان سنه یک هزار و چهل و دو هجری
یا یکۀ زرنگار مکهل بجا آمد و آیدار ملکه عالمیان را با بسمت یا یکی خاصه و پنجاه یا یکی
دیگر از خدمه مع آناتۀ پادشاهی و فیلان کوه پیکر و اسبان ترکۀ و تازی
نژاد و دختران قوی کلک پر بار و دختران بسیار زیاده از صد و شتار اند
و از السلطنت روان فرمود و در سردار پرده و بارگاه که در دامن کوه ظهور برادرش

بودند فرود آوردند و در سلخ شهر شعبان پادشاه زمان محبت خست ملکه عالمیان
بعظمت و خست متوجه کوچه طور شد و مرمری سپید را عادل شاه از اتحاع این خبر مادر او
شهر آمده آداب سلیم و کونش بجا آورده معروض داشت که بمشیر مکرم حضرت عادل شاه پیر
اروئی معظم است باید که از قدم منیت لزوم شایسته ای بارگاه عادل شاهی را فرید و
بخشد خدیو زمان اقبال نموده اولاد آن بارگاه نزول اجلال فرمود و مرمری بعد از تقدیم
نوازم خدمت و شرائط عبودیت مشطوق زرسنج و سفید شاز نمود و از در بند بارگاه
تا محل جلوس پائی انداز زربفت و محل گسترانید و دور اسب عربی و عراقی
با یراق زرین و سبزه بخیل و نه خوان تمشه نفیس از نظر انور گذرانید خاقان زمان
مرمری را تشریف فاخر و شش باس اسب دوز بخیل و امرای دیگر را تشریف و سپاه
مرحمت فرمود و مطربان بجا پورنچزار همون و ده هزار روبیه و اسب فیل غنچه بعد از آن
از مارگاه عادل شاهی متوجه بارگاه ملکه عالمیان گردید و بمشیر گرامی را جواهر نامند
و پدایائی نامحضور و خاصان حرم را نیز خلایع و جواهر غایت فرموده مرخص ساخت
و بعد از یک پرتب بدولت خانه عالی معاودت نمود و محاسبان دفتر خانه پادشاهی قیامت
اسباب حمیر را پنج پاک همون نوشتند و آنچه در ایام خشن و سوار از تشریفات و غیره مصرف
رسیده پنجاه هزار همون و مدت ایام خشن یکماه و پانزده روز بود و در واسطه شهر رمضان
اروئی معلی ملکه عالمیان روانه بجا پور شد و امرای نامدار بمشایعت تا سرحد رفته
و از آنجا مرخص گردید و تشریفات سرفرازی یافته مراجعت نمودند و چون اردوی معلی بگلبرگ
رسید حضرت عادل شاه بسر اخلاص خان میرجابه را با چهار هزار سوار باستقبال فرستاد
نثار الیه احرار شرف آستان بوسی نموده تشریف خاص سرفرازی یافت و فرمان
عادل شاهی به مرمری پادشاه رسید که از آنجا بجناب استعجال جهت اعانت قلم خان
نظام شاهی که محاسبت خان و غیره سرداران حضرت شایه جان او را در قلعه دولت آباد

محمود ساخته کار بر او دشوار گردانیده اند را همی شود پس مرمری تشریف و پان خست از ملکه
عالمیان گرفته بدان صوب روان شد و چون اردوئی معنی بیک منزل بجا آورد رسید مصطفی خان
و خوش خان که رکن دولت عادل شاهی بودند باستقبال آمدند بشفیع تسلیم و کورنش فایز گشتند
و میر فیض الدین محمد و نواب اسلامی تعظیم و تکریم پیش آمده مراسم ضیافت و لوازم مهمانی بجا آوردند
و آن هر دو رکن سلطنت عادل شاهی را تشریفات فاخر و بهر یک چهار سوار سپه بکر بخیر فیض و مقام تنهایی
نشار الیهم را خلعتا علی قدر مراتب دادند چنانچه در آن روز صد دست تشریف بامرای عادل شاهی
رسید و روز دیگر پادشاه عدالت پناه عادل شاه با عظمت و شوکت باستقبال شتافته خیمه
و بارگاه برابر اردوئی ملک عالمیان برافراخته و بساط آب گسترده بعیش و عشرت پرداخت
بعد از آن بارگاه ملکه عالمیان تشریف آورده جواهر و فرور متکاثر نموده رسوم و عادات
جلوه که در دکن متعارف است احاطت فرموده و آخر همان شب با یکی زرنگار ملکه عالمیان را همراه
گرفته داخل دولتیانه عالی گردید و روز دیگر بر او رنگ سلطنت نشسته امرا و مقربان
درگاه قطب شاهی را طلب فرموده هر یک را بخلاص خسرانه فراخور حال مباحی و فخر بخشیدند
و مدت یکماه در بیجا پورا قامت آن امر بصورت وقوع یافت بعد از آن پادشاه عدالت پناه
و ملکه عالمیان امرای مذکور را طلب فرموده به تشریفات فاخر و اسپان با یراق زرین
و سیمین عنبر اختصاص بخشید بخصت انصاف ارزانی داشتند و آن امر با جمعیت
خود در سه محرم سنه ثلاث و اربعین و الف بار السلطنت حیدر آباد رسیده و بعد
عشره محرم احراز شرف بساط نوبسی نموده به تشریفات شاهی سر بلند گردیدند
و جناب علامه بواسطه حسن خدمات مشمول عنایات سلطنت گشته بودند بجایگاه سب
عالی سرور و مباحی گردید و او ضارع و اطوار بیجا پور را بخو عکیده شده نمود
بسامع اجلال رسانید و تفصیل قصه نوید بجایگاه آنکه پیش از ایام جشن مذکور نواب
علامه فاضل شیخ محمد قانون را بنابر سعادت مقربان حکم عالی خود که چند روز

و منزل خود بنشیند و بعد از آن چون برات و طهارت ذیل او از لوث امور که بدو
منسوب کرده بودند بطهور رسید خسرو زمان مجدداً در مقام عنایت و محبت
آمده در نیم شهر شوال سکنه ثلاث و اربعین الف هجری که آفتاب در برج حمل
بر وجه شرف رسیده بود در محفل جشن خسروی تشریف خاص حمله الملکی به نواب
علامی و محبت فرمود و زمام جمیع مهام سلطنت و عیان کل امور مملکت قبضه اقتدار
و اختیارش سپرد و با یکی نقره جهت سواری باد و را سراسر نواب موصوف
عنایت شد و بخوابه رزاده نواب علامی که بقابلت ذاتی و استعداد کسبی اتصاف
دانت نیابت و ررات محبت گردید مشارالیهما بخلعت مناصب عالی کرم و محترم
گردیده با جمیع عمال و اهل مناصب بدفترخانه عامه پادشاهی آمده تیمنا چند نفر
کاغذ را مژنین بدستخط خود نمودند و روز دیگر بارگاه پادشاهی آمده بسراجم مهام
سلطنت پرداختند و بعضی عمال و اهل دخل را که در امور دیوانه ذلیل شده بودند
بیدخل نمودند و میرضیح الدین محمد را که بجهت تحصیل زر و انجام مهام بولایت مریخی
رفته از منصب سرخیلی معزول شده بود تشریف پادشاهی فرستاده بخصو طلبیدند و
خاقان زمان برای مرید توقیر و احترام و وسر دار بزرگ یکی محمد و مملک و دیگر سید با
نام را که هر کدام صد سوار و هزار پیاده داشتند با چهارده سوار متعین نواب علامی
نمود و مقرر شد که هر یک شنبه باریت روضات و مراقد سلاطین خاصه سلطان مغفور
خلایمی میرفته باشند و جمیع مقربان و سرداران و عساکر خاصه خیل در سواری انگه
فیض اثر بهره نواب علامی باشند و در ایام میرجلگی نواب علامی جمعی کثیر از
مجلسیان و سلاطین و علمداران و ضووف ملازمان با فزونئی مشایره سرواز
گشتند و بسیاری از اهل استعداد و علماء و تجار و کافه انام مشمول احسان
خسروی گردیدند و نواب علامی با عجب این امور خیر که موجب حیات جاوید یعنی

بقائی نام نیک است گفت و خاقان زمان در ایام میرجلگی او دو بار با علیا حضرت فی و الله
 ماجده مکره مخطئه و سایر اهل حسرم محترم منزل نواب علای تشرفی آورد و بهر بیدت کینه
 بعیش و عشرت اشتغال فرمود و نواب علای کل مایحتاج و سایر اخراجات هر روز
 با دشاهی از سرکار خود ترتیب میداد و در نوبت اول جواهر و مرقع آلات و اسباب
 و فیلان و قمش و تحف و هدایای بسیار از نظر اوز گردانید و خاقان زمان لقب طرغیت
 و بواسطه رعایت خاطر دور اس اسب بر بی از انجمله قبول نموده باقی را با و محبت نمود
 و سوائے این تشرف کسوت خاصه با و در اس اسب مع یراق سیمین نیر عنایت فرمود
 و نواب علای با وجود کثرت مشاغل مهمام سلطنت و ملازمت و وقت با خدا و نیت
 اوقات برای اشتغال بجنات نیز استشنا کرده بود چنانچه هر صبح مدرس فقیه مبیط ایشان
 از وجود ارباب دانش و اکابر و اشراف دار السلطنت از قصصا و علما و صلحا شورا
 و اهل استعداد و امر او و زرامشون میگردد و با فاده و اخاضه علوم منقول از کتب
 تفاسیر و احادیث و فقه و معقول از حکمت و ریاض و منطق و غیره اشتغال می ورید
 و بعد فراغ از آن متوجه امور دنیوی می شد و هر شنبه که روز تعطیل است بار بار
 کمال از عرب و عجم صحبت میداشت و مذاکره و دواوین معتراز عربی و فارسی
 مثل دیوان تبشی و دیوان خاقان و الوز و کتب غنویات تقدیم مثل شوی
 ملوی روم و مدیقه حکیم سنائی و غیره در میان می آمد و هر هفته غزل طریح می
 فرمود و از کار تصنیف و تالیف بیگزار نبود با بجله ذات ستوده فضات اونیع
 و جامع کالات صوری و معنوی بود و که آمدن شیر محمد خان کچنور
 و سر فرازی یافتن میر محمد رضای استر آبادی به تشرف
 پیشوائی و بعضی وقایع متفقیه دیگر آورده اند که قبل
 ازین شجاعت و شگانه شیر محمد خان که از پای سلطاری به پنه سلطاری رسید

باتفاق شجاع الملک امیرزاده مازندران سمیت تملک و کلنک روانه شده بود و ششم ماه
جمادی الاولی سنه ۱۰۳۵ هجری بشرف بساط بوسی بارگاه گیتی پناه فایز شده در سلک
مجلسیان حضور منتظم گردید و بعد چندی منصب عمده دیگر سرفرازی یافت
و در شب نهم ماه جمادی الاخری از سال مذکور سیادت پناه میر محمد رضا
استرادی تشریف پیشوا محضی عز اختصاص یافت و نواب علای خاکنه پیش ازین
مذکور شد خانه نشین گشت و در هفتم ماه جمادی الاخری ملک آدم برخاست حواله
انعامه خیل منصوب و قاسم بیگ ازین منصب معزول شد و در شب بیست و نهم ماه مذکور
نوباوه بوستان غطت و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طے نموده بود بهشت
حابدان خرامید و در جوار قد بر گوار خود مدفون گردید و در او خسر سینه مذکور
سیادت پناه فضیلت دستگاه مرزا جلال الدین محمد حسینی قزوینی بجوار حمیت
ایزدی پیوست و هم در او خسر مذکور شجاع الملک از ولایت کتک و طلب
فرموده خدمت او را بنابر التماس شیر محمد خان سپه سالار میر رستم مازندران
که داماد خان مذکور بود تفویض فرمود و چون زمینداران آن ولایت در بعضی
احیان ترد و سرکشی مینمودند بشیر محمد خان و میر رستم حکم اشرف شد که با آنها
یکدیگر بضبط آن مملکت پردازند و کشتان آنجا را تنبیه نمایند و شجاع الملک
در او واسطه محضی حجه مدار السلطت رسیده سعادت بساط بوسی دریافت
و در زمره ملازمان حضور منک گشته محمد دامشمول محوطف خسوی گردید
و در بیجدهم ماه صفر سنه ۱۰۳۵ هجری مشارالیه را جاگیر یک کلهون مرحمت شد و در
سلک امرای عظام منک گشته قریب یک هزار سوار و چند هزار پیاده گنجه نشسته
باساز و یراق در میدان مقابل ندی محل بنظر ملازمان حضور درآورد و چون خبر آمدن مهاجمان
بجانب مملکت کن و تیر قلعه دولت آباد آهسته آهسته تهاجم ران کنی و یا قوت خان بجانب

سرحد کولاس جهت حفظ و صراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای
سلطانی اقتضای آن نمود که قلاعِ تین سرحد با تبعیض و بوج و باره و اسباب
قلعه را سه است حکام پذیرد بنا برین بفرمود تا حسن بیگ شیرازی را که درین وقت
منصب کوتوالی او میز را ابراهیم اصفهانی فرستاده بود بجانب قلعه را بگیرد که در
سرحد ولایت نظام شاهیه است فرستادند و پانزده هزار مهون برای خرج مایحتاج
تخلیل او نمودند تا رایید در اندک فرصت تبعیض قلعه و قبیله اسباب قلعه داری
پرواخته مراجعت نمود و در جلد وی این خدمت باز منصب کوتوالی با و محترمت
شد و میان جنینی عهده دارد و روزه شیر علی را بجانب قلعه با نخل و ویتوبه
را و و ملک نور محمد را بقلعه صطفی نگر و چند کس معتبر دیگر را بقلع دیگر روانه نمودند
و ممکنان حسب الحکم به تبعیض و فراهم آوردن آذوقه و درست نمودن آلات حرب
پرواخته شدند ذکر آمدن شیخ و حاجب عادل شاه و بعضی مقتدا
و دیگر چون مهابت خان الحافظ بخانان از جانب حضرت شاه جهان بفرمود
آمده و بعد چندی با جمعی از امرای لشکر پادشاهی بفرمود تسخیر ولایت نظام شاه
سجاوله قلعه دولت آباد سیقلعه مذکور را محاصره نمود و درین وقت پادشاه عدالت
پناه عادل شاه شیخ دبیر را به حجابت بیایه سریر سلطنت بصیر روانه فرمود و
مشارالیه دبیت و هفتم ماه صفر سنه ۱۰۸۰ بدار السلطنت رسیده و با اتفاق شاه
ابو الحسن ایلچی عادل شاه که در پنجا اقامت داشت احرار شرف باط بوسی نمود
و تحفه و هدایا گردانیده بفرستادند که چون لشکر مغل بجانب دکن آمده و مهاجرات
متوجه تسخیر قلعه دولت آباد است باید که شیوه موافقت از طرفین مراعات شود و موافقت
امرائی حضرت شاه جهان پادشاه بی اتفاق عادل شاه بعمل نیاید بل در عافیه ایشان
همداستان باید بود تا مدت یک ماه اقامت نمود و بعد از آن خصیت از طرف یافت و در اوائل

شهر سمنند مذکور فیصیح الدین محمد بعد کار سازی ولایت مرتضیٰ بکر پایه سرسلطنت
رسید و مرزا حمزه را بدین جانب نامزد کرد ذکر فرستادن شاه عدالت
پناه عادل شاه مرهری و غیبه سرداران را بکلیک فتح خان
از قلعہ دولت آباد محصور شده بود و فتح نمودن مهابت خان
قلعہ مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر چون مهابت خان قلعہ دولت آباد
را محاصره نموده کار بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف عادل شاه
رسید عادل شاه مرهری را با چند سردار دیگر بکلیک فتح خان فرستاد و چون ایشان
نزدیک لشکر مغل رسیدند کار بر جدال و قتال انجامید و بهر میت به شکر عادل شاه
راء یافت و یاقوت خان نظام شاہی که توسل بحضرت شاه جهان نموده و در سلک
منظم گشته تیراه مهابت خان نیجا آورده از سلوک مهابت خان رنجیده باز بشکر نظام شاه پیوسته مسیح ققنه و جدال
گردیده بود کشته شده و لشکر عادل شاہی را بعد از این شکست تاب بمقابلہ با مهابت خان
نماند مهابت خان بعد از قتل یاقوت خان و بهر میت دادن لشکر عادل شاه مدت نیچاه
بمحاصره قلعہ مذکور پرداخت کار بر اهل قلعہ نهایت تنگی ساخت آخرالامر مجتبیٰ فتح خان
و بهر نظام شاه قول فرستاده عهد با ایمان منقطع بیان آورد که ولایت خارج دولت آباد
با ایشان باز گذارد فتح اعتماد بر قول او نموده ناچار از غایت اضطراب را بپیر نظام شاه
از قلعہ برآمد مهابت خان آنچنان قلعہ متین را که چند سال مقرر سلطنت نظام شاه بود تصرف
در آورده و نیمه ملک پادشاہی گردانید و نصیر خان را بحفاظت قلعہ تعیین نموده خود نظام شاه
و فتح خان را گرفته روانه برهان پور شد و بر خلاف عهد و پیمان عمل نموده نظام شاه
و فتح خان را با سایر اهل حرم و متعلقان مقید ساخته با اسباب آثام سلطنت محسوب
اسلام خان پنجابری بخدمت حضرت پادشاه سبدهستان روانه کرد و خود
توقف و زبده بعد چندی از خدمت حضرت شاه جهان آمد عای فرستادن بکرات

عظام نمود که در صوبه برهان پور بوده در شیر ملک کن ممد و معاون او باشند شاهجهان
 شانزده شجاع را با استعداد تمام به برهان پور روانه فرمود و سید مظفر خانجهان را با تالیقی
 مقرر کرده همراه نمود چون شانزده حوالی برهانپور را منصرف خیام ساخت مهاجرت خان
 با جمیع امارا استقبال شتافته سعادت کورنش و بساط بوسی دریافت و از هماجما متبججا
 با جمیع امارا لشکر و خدمت شانزده بهرزم شیر ولایت بجای پور بر بالاکاٹ آمده به شیر
 قلعہ پرنیڈہ نظام شاہی کہ درین زمان و تصرف امرای عادل شاہی بود متوجه شد و دست
 چهار ماه محاصره و امور قلعہ گیر سے پرداخت و چنداںکه سعی و مجتهد اثری بظهور نرسید
 و بی نیل مقصود باز به برهان پور معاودت کرد و بعد رسیدن به برهان پور شانزده
 حب اطلب با بعضی امارا روانه حضور شد و مهاجرت خان در آنجا توقف نموده به بیماری مصیبت
 مبتلا گشته بعالم عقبه شتافت و در واسطه جمادی الاولی از سنه مذکور در وقتیکه خبر و زنا
 بسیر و تسکا و مشغول بود و همسایان این خبر بمسابع اعلان رسانیدند و نظام الدین احمد
 دو ماده تیغ و خات او بطریق تعقیب در سبک نظم کشیده سه خانقا مکان مهاجرت خان
 آنکه بدوشن زمانه در فرمان داشت امیدوارکن گیر رفت امید از مهاجرت خان
 سه چرخ گردان آنچه داد از غنای و جاه حمله یکدم از مهاجرت خان گرفت
 تا چه قصدی داشت جانشان سبب تا ذم اللذات از وی آن گرفت
 بین که چون تیغ فوت و شده از مهاجرت خان زمانه جان گرفت و خیرات خان
 سرفروش که در سال دوم جلوس مجاوین مطابق سنه کینزار و سخی شش مجری برفاقت
 محمد قلی پسر قاسم بگیلجی برسم رسالت بصوبه برهان رفته بود و در سال کینزار و چهل و یک
 بحر سے رخصت انصاف یافته اتفاق امام قلی بیگ صحبت لیا دل عازم دار السلطنت
 حیدرآباد گردید و چون در وقت رفتن از جانب حضرت شاه جهان محضه ابو بخون
 مصوب خان کوثر خیمه حضرت پادشاه معفوی ترا و مرسل گردیده بود و بافت امام قلی را که

قندار بصوب هندوستان رفته بعد گذراندن جواب صحیفه الوداد بخرت پادشاه
هندوستان متوجه دارالسلطنت حیدرآباد شد و چون در غره ذیقعه مذکور
خبر وصول امام قلی بیگ محبت سیاهل با اتفاق خانم کورمبسا مع اهلال رسید
محبت قیام بوطایف معاندا ری میر معزالدین محمد شرف مقرر گشت و بعد رسیدن
نزدیکی دارالسلطنت شیخ محمد طاهر سرخیل و یوچی بیگ که یکی از امرای عظیم الشان
بود متعاقب یکدیگر حسب حکم بانقبال شتافته ملو از مضافت و معاندا رے
پیداخته ایچی مشارالیه را بخیرت آبا و که دو فرسخی دارالسلطنت است فرو آوردند
و بتایخ نهمم ماه ذیقعه سنه مذکور خاقان زمان در عمارت خیرت آباد نزول
اجلال فرموده ایچی مذکور را بلازمست اشرف غرامت سیار نخبه ایچی مشارالیه
مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر تمینیت جلوس با پنجاه راس اسپ عراقی و تاج و شمیر
و کمر خنجر مرصع و بسیاری از تحائف که از جانب پادشاه ایران آورده بود از بنظر
انور گذراند و خبر و زمان خلعت خاص و یک بزخیر فیل و دو راس اسپ عربی باین
ویراق طلا مشارالیه محبت نمود و باغ میرزا محمد امین میر حایه محبت نزول او مقدر
فرمود و بستی و دویم ماه مذکور مشارالیه حسب المطلب بدو تهنانه عالی حاضر شده
و مرتبه دیگر سعادت ملازمت دریافت از جانب خود چهارده اسپ عراقی و دوازده
مبارکش و پنج جفت قایلین بانه تکیه های نفیس و چهارده طبق زر نفیس و تحائف دیگر
گذراند و بخلعت خاص و جنبه مرصع و یک بزخیر فیل و دو راس اسپ منقحر و مبارک
و اگر دید و بخت اخراجات مشارالیه چهار هزار من غله و پنجاه هزار من نقد حبت شد و در آن
و فتح گرفته تا بدو که دو هزار من حاصل داشت و در هر ماهی هزار من نقد از خزانه عامه مقرر است
اسلام و خیرت خان دوازده راس اسپ عراقی و چهارده طبق زر نفیس و چند نفر غلام و کثیر ترخی
توقف و زر و پنج جفت قالی بانه تکیه های بسیاری از تحائف دیگر گذراند و بخلعت خاص و اسپ هزار

توقد سلک مجلسیان و مقربان حضور و افزون نسک گردید فصل سوم از باب ششم
در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف و ذکر اولاد
و محلی از فضایل و محامد آن پادشاه معدلت پناه بر جویندگان خیار
و آثار سلاطین نامدار پوشیده نماید که بر لوح مزار آن پادشاه مغفور تاریخ وفات و ولادت
و جلوس و مدت سلطنت و سن نفیض خیرین مقفول و مکتوب است تاریخ وفات پادشاه خجست
بارگاه سلطان عبداللّه قطب شاه یوم الاحد سیوم ماه محرم سنه کینزار و هشتاد و سه هجری
و ولادت با سعادتش بیست و هشتم شهر شوال سنه کینزار و بیست و یکم هجری و جلوس
همانوش لیوم الاربعاء چهاردهم ماه جمادی الاول سنه کینزار و سی و پنج هجری و مدت
سلطنتش چهل و هشت سال و سن نفیض شصت سال و والدّه ماجده آن پادشاه
غفران پناه حیات بخش یکم نبت سلطان محمد قلی قطب شاه پیش از بدو سال و چهارم
و کسری رحمت الهی پیوست چنانکه بر لوح مرقد آن مرحومه این عبارت منقوس است
وفات خجست مکانی حیات بخش یکم تاریخ بیست و هشتم شب شنبه ماه شعبان سنه
کینزار و هشتاد و سه هجری و صاحب مرآة الصفا در بیان احوال آن پادشاه خجست کمان
نوشته که پادشاهی بود عادل و باذل و سخی و متهور و دانشمند و قدر شناس را با.
هنر و در عهد آن شهر بایر علما و فضلا از هر دیار و بدار السلطنته حیدر آباد آوردند
و هنرمندان عالم در آن بلده مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله شایر بر آن قاطع
که در تحقیق لغت فارسی به شبه و نظیر است بنام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و بمقتضای
و ما رب خود فایز گردیدند و شیخ محمد خاتون ضیاء الرحمة که اعلم علماء زمان بود در
زمان آن پادشاه اعتبار بخش فیض رسان اعتبارش از ایوان کیوان درگذشت
چنانچه مدارس عالی بنا نمودند و مدرّسین در آن مدارس مقرر فرمود و بر محمد سچون
میر حبله انخاطب معظم خان خانانان سپهسالار از نوکران و تربیت پذیران

آن پادشاه عالیجاه بود بنظر عنایتش بر مدایح دولت و خشت متصاعد گردیده و طرفدا
کز ناکم گشته آخر الامر از خدا و نیت خود انحراف ورزیده ملازمت اعلیٰ حضرت شایسته
پادشاه هندوستان برگزیده و انچه که از بوق آید بر صنف روزگار ثبت گردید
این اجمال چنانکه در اثر الامرا بر زبان قلم آمده نیست میر معظم از سادات اردستان
صفائیانست چون ولایت گوگکنده وارد گردید بنظر تربیت و عطف آن پادشاه
عالیجاه بر معارج اقبال سعود نموده متعارف و متفق جماعت آن مملکت در قبضه انقیاد
خود داشت تا آنکه به پیروی شهامت و کار دانی ولایتی از مضافات کز ناکم
که یکصد و پنجاه گروه طول و تخمیناً تا سی کرده عرض و چهل یک رویه حاصل شد
و مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار آیین اساس مثل سبک کوه
و سدیهو که عبارت از بالاگفت کز ناکم فرخنده بنیاد باشد و در نیو لاشین
آن کر به است بود از حاکمان آنجا انزعاع نموده بتصرف در آورد و ثروت
و کنتش بجای رسید که پنجاه سوار از خود نوکر کردارین رگه در مخالفانش در برده
و و تخواهی حرفه و دوران کار دهن شین پادشاه ساخته از جانب او متوجه
گردانیدند و حاکمات پیشتر بر محمد امین که حضور بود و بنشین جوانی و دولت
در سرداشت و از افزونی اقتدار پدر به بدستی نخواست افتاده باز حد خود فراتر
گذاشت چنانچه روزی سیمت بدر بار آمده برسد پادشاهی بخواب رفت
و موجب افزونی سوئے مراجه پادشاه گردید تا بفریاد تنگانی پیدائی
که بدوی فتوحات نمایان که از وی بوقوع آمده بود توقفا داشت
و شاید
املا ف دل برداشته رفاقت شده در سال بیت و نیم جلوس
ده محمد اورنگ زیب که بصاحب صبغی انتظام بخش و کن بود و
و توفیق و زور
و بود علی حضرت بطریق استدعا شایسته شور عنایت تقصیر حریص

پنجاهاری ذات سوار و هزاراری هزار سوار میر محمد امین پسرش و فرمان عدم تعرض
بدو متعلقان او سلطان عبدالقدوس قطب شاه محبوب قاضی محمد عارف کشمیری روانه فرمود
قطب شاه بموجب صفای اینجی میر محمد امین را بامتنبانش قید نموده انچه از صامت و
ناطق داشت ب ضبط در آورد و با وصف ورود فرمان هم برگردده خود اصرار و زینت انبار
محمد اورنگ زیب اول منشور بادشاهی شتمن آنکه سلطان محمد میخواست که از راه او دیه
بخدمت عثم خود شاهنشاده محمد شجاع به بنگاله نشانداید که از ولایت خود بامین نیک
بگذرانند فرستاد آن بادشاه صاف طینت غافل از نیزنگی روزگار به تبتیه اسباب نصبت
پرداخت شاهنشاده محمد اورنگ زیب بیستم ربیع الاول سنه هزار و شصت و شش هجری
شخصین خلف خود سلطان محمد را بطریق منقلا بحیدرآباد راهی ساخته خود نیز مسیوم
ربیع الآخر نهضت فرمود درین هنگام قطب شاه متنبه شده محمد امین را باوالده او روانه
ساخت مشارالیه دوازده گروهی حیدرآباد ملازمت سلطان محمد دریافت چون انموش
مستور نشده بود سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر
بانقد و جواهر و طلا و نقره بقلعه کوچکنده که ست گروی شهرت درآمد چون منازرات لاجپانگر
مجنیم عساکر سلطانی گردید انواج قطب شاه می نمودار گشته خیرگی نمودند سلطان محمد دلیر
تاخته تا دیوار شهر بند تعاقب ایشان نمود و روز دیگر حیدرآباد را تصرف در آورد و بسیار
از کارخانجات پادشاهی تاراج گشت و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار بخریض
درآمد و افزونی اشیاء بمرتبه بود که باوجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانها
بالا مال بود هر چند سلطان عبدالقدوس ظاهر ابواب مدارا و مواسا منفتح داشت مگر
جواهر و نفیس پیش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن در مابین بتهیه جنگ اسلحام
قلعه و سراجانهم محصل قاعداری پرداخته در باب طلب کمک مکرر به بادشاه نوشت چون
شهنشاده در عرضیه سیده روز یک گروی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه گشته

کرده چرب است تعین مورچال نمود با آنکه از قلعه توپ تفنگ چون ترانه دربارش
بوده مکرر کارهای عظیم و آویزشهای شرک در میان هم اتفاق افتاد و آخر آنکه
قطب شاه بلاخطه آنکه خورنری مسلمانان از جانبین نابحق میشود و میراجد و اما خود را
فرستاد و تقاضای پیشکش سنوات ماضیه را با سباب و اشیای میرمحمد امین ارسال داشت
و بعد از آن والده خود را نیز فرستاد و آن عقیقه به تقریر و پذیر و تقرر از دواج
حبیه قطب شاه سلطان محمد مصاحت فیما بین قرار داد و آن دختر را با مواز
ده لک روپیه بعنوان جهیزیه با عزاز و احترام از قلعه بدولتخانه سلطان محمد آوردند
و میرجلبه دوازدهم جمادی الاخری سنه سی از جلوس شاه جهانی برکنار حسین اگر
از ولایت مفتوحه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و با جازت نخستین
غرامتیار یافت و نشانزاده نیز بمنزل او تشرف فرما شد و بنظم حبیب شاهزاده عنان
معاودت بصوب نجف بنیاده و اورنگ آباد منعطف ساخت گویند که سلطان محمد
قطب شاه بدلا لت شاهزاده بعد مراجعت او حجت فرید استیحا تم قلعه گوکلنده کرد و کوچ
که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده داخل حصار نمود و نشانزاده از منزل اندور
میرجلبه را با پیشش بدرگاه بادشاهی مخصص گردانید و در همین منزل از پیشگاه خلافت
فرمانی متضمن خطاب معظم خان و لوازش علم و تقاره میرجلبه شرف صدور یافت
و بیت و پنجم ماه رمضان المبارک در دار الخلافت شاهجهان آباد فاقد کوربه تقبل
عقبه سلطنته چهره کامیابی برافروخت و بمبصبتش هزار شیخ هزار سوار و خدمت
والای دیوانی اعلی و محنت قلندان مرصع و انعام نچک روپیه نقد و دیگر مرام سلطانی
و سباهی گردید و یک قطعه لباس نمدک در وزن دو صد نشانزده سرخ و در قیمت دو لک و نشانز
هزار روپیه و شصت و پنجاه فیل و دیگر جواهرگران قیمت از نظر انور که زانیکه بهای مجموع آن
پانزده لک روپیه قرار یافت چون نشو و نما یافته دیار و کن بود پوسته در ترتیب تقدیم

که موصل بطلب تواند شد بهت مقصور داشته تا بوسیلت که اتفاقاً در همین سال ابراهیم عاظمی
والی سیجا پور بجوار رحمت اعلیٰ پیوست و امرائی او که اکثر غلام بودند علی‌المحصل النسبی را بفرستاد
او بر داشته جانشین او ساختند مظهر خان سرکلاوه مدعا و اگر ده تنی آن ولایت را در کمال تیر یا نوزده
مستعدین مهم‌تر گردید محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذارند به امرائی
عمده مثل مهابت خان و در اوستر سال و نجابت خان در او رنگ آباد و شاهزاده محمد
زیب پیوست شاهزاده بصوبه بدیا و در سراج اوقات قلعہ بید را مفتوح ساخت و در
غرة ذی قعدة ۱۰۴۰ هجری در شهرت و بهشت هجری قلعہ کلیان را نیز متصرف در آورده پس از آنکه
متوجه تنجیر گلبرگ گردید عادل شاه اندیشه ناک‌گشته بتقبل پیشکش کرد و در و پید و انضمام
ولایت کوکن و قلعہ پرنیثه با لواحق آن بقلم روپا و شاهسی ره نور و طریق انقیاد گشت
و منشور حضور بنیام باد شاه زاده شرف نفاذ یافت که خود با وزنگ آباد برگرد و مظهر خان
در قلاع کوکن ثمانه نشانده احرام ملازمت بر بند و بند تعیین قضا و پیشکش مضبوط ملک
مفتوح خاطر خواه شاهزاده صورت نگرفته بود بل بقول بعضی هنوز محاصره گلبرگ و زرد
خورد با عادل شاهیه در میان بود که خبر عارضه علی حضرت و در آمد مہمات سلطنت بقضیه
اختیار دارا شکوه شایع شد و از شتهار اینجور خاندان خیر گشتند و دارا شکوه از روی
عباد و کارشکنی کلیان این جمع را بحضور طلب نمود مهابت خان و ستر سال بی‌خست
شاهزاده بر خاسته روانه شدند و شاهزاده بحسن تدبیر خود را بسلامت در آغاز ۱۰۴۱ هجری
هزار و شصت و بهشت هجری با وزنگ آباد رسانید و در همین آیام بعضی وجوه مظهر خان
از وزارت معزول گشته عازم حضور گردید شاه زاده بلطائف الرحیل او را پیش خود طلبید
و بقولی با شاره آن پنجه کار که در دستش بود را نخواه او بنود او را نزد خود طلبید بهر صورت همین که
منشأ را لیه جلوت گاه تنهای رسید بخوس و مقتید شد و چون خبر آمد او کسل علی حضرت و
استیلا دارا شکوه بپار و رنگ نه و ستان پیچید بهر سری سودا راه پاشا شاهزاده خزان احوال مظهر خان

پسرانیه سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در سلک ملازمان انسلاک داده و او را
در دولت گاه از گنجه داشته خود بفرستید و بستان عازم گردید و بعد از آنکه بدست یاری
اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروایی گشت معظم خان را با سطر و نقود و اجناس او
مشمول غنایت ساخته بصوبه داری خاندیس منتقل و مباری گردانید و در همین سال که از
دارالخلافه دلی جهت اطعای نان نمره شورش شاهزاده محمد شجاع نصفت فرمود و معظم خان
طلب حضور گشته بطریق ایغار در قصبه گره باستان بوسی خلافت حسن اخلاص فروغ
دیگر داده و روز جنگ مرکوب او در جنب سواری خاصه قرار یافت و پس از برافروختن
رایت نصرت و فربوزی معظم خان بجنب نصرت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه
مورد لوازش گشته بهر سی شاهزاده محمد سلطان در قنات محمد شجاع قرار بر فرار داده و
حضرت یافت و درین محتم بدایر صایبه و پردلیهای شائسته که شایان سرداران و الانکس
باشند از معظم خان بر لوح روزگار مرثیه گشت و جمیعت شجاع رفته رفته منتشر گردید و
قریب چهل کس همراه او ماند و معظم خان در حله وی این مساعی جمید که در مدت شانزده
ماه مبتلا عب مصائب بسیار چنین کار تنگ را با انجام رسانید در سال سیوم از سنه جلوس
عالمگیری بخطاب والای خانخانان سپهسالار ملین نام گردید و بعد از آن ولایتی را که
باین مغرب و شمال بنگاله بایل بشال واقعت مفتوح ساخت و ولایت دیگر متصل
بآن که گاهی گدز عساکر سلاطین هند و بستان در آنجا نه شده بود و بمید آب و هوا
مشهور بود بخیخیر تیخیر در آورد و انجام کار مرض ذات القدر عارض حاشی گردید و بعد از آن
در ضیق النفس و خفقان و آخوالا مرض استقامت نگشته تاریخ دوم شهر رمضان
سال دوم هجری این مرحله قناب سر منزل بقا پوست و از و شهر حیدر
آباد تالاب و حویلی یادگار مانده و درین عصر یک تالاب باقیست و از آن لاد
آن پادشاه خجست مکان کسی نماند الا آنکه فقر که یکی را در سلک زوولج سلطان محمد خلیف

پادشاه عالم گیر منسلک گردانید چنانکه در احوال منظم خان رقم پذیر ظلم و فاحش رقم گر دید و در
احوال و وجوب دیگر خانی خان چنان نوشته که یکی را به سید احمد که از سادات و فضل
عرب بود منسوب ساخت و او را به پای عمارت رسانیده در اکثر امور ملکی صاحب اختیار
بعد چندگاه سید سلطان نام که از شاگردان پدر سید احمد بود و در حسب و نسب برتر از
و عالی خاندان بود چون بخدمت سلطان جنت مکان رسید به مقرب و مغرر گردید
و وی را بدو نامزد فرمود و وزیر و زور و مراتب و اعزاز او می افزود تا آنکه میان آن هر دو
سید رشک محبتی میان آمد روزی پادشاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت احوال
بزرگان سید احمد اطلاع دارید در جواب گفت آری فیضت موفقی دارند استاد
زاده من هستند این کلمه زیاده بر سابق تخم عداوت و مغرر ع دل سید احمد کاشته شد
و وزیر و زور آبیاری نمایان و غمازان شیطان سیرت نخل مخالفت میان آن هر دو
سید نشسته نهامی یافت و هر روز ماده عدا و فساد و افزایش میگرفت تا آنکه بخش کا خیر و دنیا
آمد و هنگام عیش و نشاط اگر مژده اتفاقا در ایام شادی بی میان آن هر دو بهجت می نمود
بجائی رسید که در شب عقد سید احمد سوگند شد و یاد کرده بعرض پادشاه رسانید که اگر
حضرت دختر را میدنند مرا خصم سازند و تهیه اسباب بر آمدن از شهر حمید را با پرداخت
هر چند مردم عمده بمیان آمده همانند و در اصلاح کوشیدند مفید نفع داد و از خواص شاه
سروا که مدار علیه محل بود و دیگر همزمان جسم هدم و معاون سید احمد گشتند و چون شاه
را پس خاطر سید احمد و دختر بزرگ زیاده تر منظور بود ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد
درخواست کنکاش از همدمان و محرمان اندرون و بیرون چنان قرار یافت که آن
دختر را به ابو الحسن که از طرف مادر پادشاه قرابت قریبه دارد منسوب نمایند و چون تقید
آهنگ چنین بود در همان شب که ساعت عقد مقرر گشته بود ابو الحسن را طلبیدند
و بحکم فرستاده خلج ساخته و سره مروارید در سوراخ بسته و بر اسب اقی با سار مشق

سوار نموده با ساز و مهر انجام که برای سید سلطان محتیا ساخته بودند باستان و شکوه
بجلس دارالامارت حاضر آوردند و عقد نکاح بسته دختر را با و حواله نمودند و آنچه که علای
فهامی میر غلام علی آزا و بگلر ایمی در سجد المرحان و سرو آزا و احوال سید نظام الدین احمد
و ضمن احوال خلف او سید علی معصوم مبعوض بیان آورده نیست که سید نظام الدین احمد
ابن سید معصوم دشمنی شیرازی ابن میر غیاث الدین منصور بنا بر کثرت اشتها و مستغنی
از بیان چنانچه در علمای زمان مشهور و لقب با و استاد البشر است و او را مدرسه السیت
در شیراز مشهور پدر سید معصوم و چون همیشه عباس نمانی صفوی اراده زیارت
حرمین شریفین نمود شاه عباس سید معصوم را جهت تعلیم مناسب حج همراه بیگم متعین نمود
برگذا تعلیم و تعلیم مناسب حج از پس پرده کانیغی بوقوع نمی آمد بنا بر وجود کفویت بخاطر
بیگم رسید که عقد شرعی بیان آید حجاب مرتفع گردد پس عقد نکاح بسته و بعد از آن
اندوژی زیارت حرمین شریفین چون رجوع بسوی اوطان از خوف شاه عباس
متعذر شد اقامت در مکه معظمه برگزیدند و سید معصوم را از بطن بیگم سید احمد متولد
و در مکه نشو و نما یافت و اکتساب علوم نموده بر اقران خود فائز گردید و آوازه کمالاتش
در افان پیچید میر محمد سعید بر حمله که احوالش پیش نقل شده مال فراوان برای سید احمد و سید
سلطان که از سادات نجف اشرف بود فرستاده آن هر دو سید را بحیدرآباد طلبید
بعد و رویشان خواست که هر دو دختر خود را در سلک ازدواج آن دو سید در
آورد سلطان عبدالقد قطب شاه برینمی آگهی یافته گفت سزاوار این است که من
و دختر خود را باین هر دو سید جلیل القدر بدم پس میر حمله ناخوش شده بفرستاده
نزد عالمگیر پناه رفت و قطب شاه خسته یکم از تر خود بسید احمد داد و بتیمه اسباب
تزوینج دختر دیگر پرداخت و چون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت
او و زوجه او میخواستند که تزوینج دختر پادشاه به سید سلطان صورت وقوع گیرد

پس در شب پنج سید احمد کس نبوت قطب شاه فرستاده پیغام داد که اگر تزویج سید سلطان
صورت وقوع خواهد گرفت من کمر خلافت بر میان تبت بسته و نزد عالمگیر پادشاه
رفته سستی در بدم بمانی دولت شما خواهم کرد پس حال و انتقال با بر کرده بغرم کوچ نشت
و پادشاه اندین پیام تخریج شده اعیان حضرت دارکان دولت را مجتمع ساخته در خواست
کنکاش نمود همه پادستان گشته بعضی رسانیدند که از رفتن سید احمد نزد عالمگیر پادشاه
از نشیبه فتنه عظیم است و از ترک تزویج سید سلطان مضرتی متصوّن خویشو مگر اینکه اسباب
تزویج محیا گشته ضایع گردد و در مصورت صلاح در آنست که ابو الحسن را نظریه قرابتی که با
پادشاه دارد برای تزییح اختیار فرمایند آورده اند که ابو الحسن که از مدت چهار ده
سال در کیمه مرشد خود سید شاه راجو قدس سره که از اخلا و امجاد قطب لاقطاب سید محمد
گیسو دراز و از اکل اولیا و در کبیل دارنداد قایم مقام جد زنگوار خود بود سکونت شوی
طلب نموده بتمام برده خدمت شادی پوشانیده عقد آن دختر دیگر با و بستند گویند چون
رسوم شادی سید سلطان شروع گردید و نوبت بختابندی رسید آن روز که شش رسم
ختابندی مقرر بود سید شاه راجو قدس سره در وقت عصر صبحن یکمیه مبارک خود تشریف آورد
نزد یک باغچه که اشجار آنرا همان روز آبداده و زمین آن گل بود بر روی زمین آرام گرفت
درین اثنا ابو الحسن شرف ملاست مرشد خود سعادت اندوز گشت شاه عرفان پناه بر صفا
مصرع آنکه خاک را بنظر کیمیا کنند گنجای بجانب او انداخته پیش طلبید و فرمود که
امرور رسم ختانبندی سید سلطان است مانیر شما را ختانبندی کنیم و قدری از گل باغچه
بر داشته با گشت خنصر و بطور خنابا لید حصار را زمیننی متعجب گشتند تا آنکه روز و نیم فلک
نیز رنگ سازشیده عجیب نگفت و مرزا احمد چنانکه گذشت مانع از دواج سید سلطان
گردید و پادشاه دارکان دولت چار و ناچار ابو الحسن را برای تزویج اختیار
نمودند القصه چون رسم عقد ابو الحسن بوقوع آمد توپها سر دادند و سید سلطان که در

آن زمان در تمام شسته بود از عافیت آن مجلس خود پرسید که سبب شکایت توها چه باشد
گفتند ظاهراً است که امشب شبی از دواج است و این شکایت خوشی است سلطان
گفت ضابطه اینست که شکایت خوشی بعد کمال میشود نه پیش از آن و بعد از آن مردم را
برای دریافت حقیقت حال فرستاد از مکه آن آمده ما برای آنجا اظهار نمودند از اجتماع
این خبر آنش غضب متید سلطان مشتعل شد و اسباب طوی را بسوخت و اسباب بی کرد و بخت
عالمگیر پادشاه روانه شد و دستیار احمد را از بلخ و خرق قطب شاه فرزندش متولد شد مگر او
را پسری بود و سید علی نام از بلخ زن دیگر که پیش از برآمدن از مکه بسوی دکن ترویج آن
زن کرده بود و چون عازم دکن شد او را در مکه گذاشت و تولد سید علی شش ماهه وقت
غروب آفتاب تبلیغ پانزدهم جمادی الاول سنه ۸۰۰ آنین حسین و الف در مدینه منوره
لنذا او را مدنی گویند و کسب کمال برداشت سرآمد علماء و ادبای عصر کرد و او را افتخار
بچه قریب کرده سید علی مصمم میگفتند و او شب شش شش شبان سنه ۸۰۰ و متین الف بقصد حیدرآباد
از مکه منظره یک ماه روز جمعه و دوم ربیع الاول سنه ۸۰۰ آنین الفاضل سید احمد در مدینه منوره
که دید چون سلطان عبدالله دو بیت حیات بقاض ارواح سپرد ابو الحسن بر تخت فرما شد و
جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یک سال فوت حیات خود بر بست سلطان ابو الحسن
که کمین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان بر اختیار
گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته از آنجا برآمد و راه فرار پیش گرفت
ابو الحسن در طلب مردم را فرستاد هر چند جد و جهد نمودند او را نیافتند او
خود را در بران پور رسانیده احراز شرف ملازمت عالمگیر پادشاه نمود و پادشاه
او را مشمول عواطف خیر و آنه گردانید و منصب یکنوار و پانصدی و ستمصدی
و واسطه و خطاب سید علینان سرفراز فرمود و در رکاب خلیفان تا اورنگ آباد
آمد و چون خلد مکان بسوی احمد نگر نهفت نمود سید علی را بجز است او را بکاتبان

مأمور ساخت سید علی مدنی برین خدمت قیام داشت پس از آن حکومت قلعه مأمور و غیره
 از توابع صوبه بزاز منقض گشت مشا را اینه جن تردد و کار دانی سخی موفور بکار برده
 بسراجم آن پرداخت بعد از آن از حکومت مأمور استعفا نموده التماس دیوانی بر تان پور
 کرد التماس او بحضور غریز پورائی یافت و در بر تان پور خدمت بهجات دیوانی پرداخت
 و بعد مرور ایام از قلعه مکان خدمت سرزمین شیفین گرفته بابل و عیال با ما کن فیض
 موطن رفت و از آنجا بزیارت عتبات عالیات شتافت و بمشبهه معشوق رسیده
 و به فغان آمد و ملازمت شاه سلطان حسین صفوی حاصل نمود و چون اتقانی که عظیم
 نظر داشت نیافت سخت بطن اصلی معینی شیراز کشید و در مدرسه منصوریه پایتخت اقامت
 انشوده باقی عمر خود را فادای طلبه علم بسر برد و در التبع عشر و مائه و الف بجزا رحمت
 حق پرست و او را مصنفات است مثل انوار الاربیع فی انواع البدیع و ریاض السالکین
 و شرح مخیفة کامله وراثیه فاموس و سلفیه العصر و تذکره شعراى عرب و دیوان
 شعر و سلوة الغریب که در آن احوال سفر خود را از مکّه تا حیدرآباد و لیبارت شیرین
 و مضامین دینشین بقید قلم آورده و سوره اوراق روزی از بعضی اخلاف سید احمد ابن
 سید علی معصوم شنید که در انتهای ذکر احوال و اوصاف بزرگان خود می گفت و الله بن
 حکایت میکرد که بعد مرور چند مدت که ریاض السالکین شرح صحیفه کامله میان مردم راج
 یافت شخصی شرح صحیفه کامله بزبان فارسی مطابق ریاض السالکین که بزبان عربی است
 نزد سید علی معصوم آورده ادعا کرد که این شرح از من است و مدتی است که من آنرا تالیف
 کرده ام و شما از وی این شرح ریاض السالکین نوشته اید و ترجمه آن بزبان عربی نموده اید
 سید علی معصوم در جواب گفت این قضیه بالعکس است و قیل و بیا بر بیان آمد بعضی جانب
 داری سید علی معصوم کرد و در برخی جانب داری آن شخص آخر الامر بنا بر این قرار یافت که حضرا
 علماء نموده باهم دیگر مباحثه کنند تا معلوم شود که حق بکدام جانب است پس سید علی معصوم در

مجلس فضلا و ادبا از آن شخص مدعی پرسید که تقیه بسکون قاف که در کلام الهی و محفل
و تقیه دارد چه صیغه است و چه سکون قاف چیست آن شخص هر جواب آن فروماند پس سید
خود بیان کرده فرمود شخصی که این قدر نداند که جیبیان ادبا آنرا می دانند چگونه دعوی او
در تقیه قرین صدق باشد پس علماء اعتراف کردند که حق بجانب سید است و آن شیخ
عربی را دیده بزبان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است و بر سطا که کندگان
این نسخه مخفی نمائند که چون در وقت تسوید این اوراق بخر چند اجزا از تاریخ نظام الدین احمد
که در احوال پادشاه سعدت پناه سلطان عبدالقدوس نوشته و تاریخ مرآت القضا که از احوال
آن پادشاه عالیجاه به نخواست اخصار در آن مندرج و تاریخ خانی خان که چند فقره در احوال
آن پادشاه ضعیف در آن مذکور کتابی که گنج حاضر نبود بر همین اقتصار نموده شد و ظاهر است که ابداع
یعنی ایجاد اشیا بدون مواد از خواص خالق العبادت و انسان که سر بایه فطرش اینها
و احتیاج از لوازم آن همه حال در هر امر محتاج وجود مواد و سامان و الله علی کل شیء قدیر و
بالتقیه جدید باب سیم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت آله سلطان
الاحسن قطبشاه المستعبر بن شاه چون سید حمدان از دواج سید سلطان
گردیده دختر پادشاه را ب عقد تزویج ابو الحسن آورد چنانچه بتفصیل رقم پذیر خامه بیان گردید و غرض
سید احمد ازین حرکت آن بود که در معین حیات سلطان مقرب تر از من کسی دیگر نباشد و پادشاه که پسر
نداشت بعد از سلطنته نصیب من گردد و سید سلطان بادل بر غم و دیده بر غم دست حسرت
و افسوس بستم زمان بایس و حرمان از شهر آبد و خود را نزد محمد این خان رسانید و دختر محمد این خان
بدو منسوب گردید بعد که ایام رحلت سلطان الله و مکافات محروم ساختن سید سلطان که درباره آن
سید از میر نظام الدین احمد کی بطور آمده بود رسید سبایش مهیا گردید که میر نظام الدین احمد
بنحوت و کبر با امر اخلاص سید مرتضی که از سلسله سلاطین زاد و ای مازندران و امرای
عمده و صاحب برج حیدر آباد بودند پیش هر دو یکبار از ارکان دولت قطبشاه و میران عسکری

نمی‌سنجید و بعضی خدمه محل را نیز از خود رنجانید بر خلاف ابو الحسن که با همه بر وفق و مدلا سکوتا
برادرانه مینمود این را بگذرد لعلای مردم بدو گرایید چنانکه گفته اند: «خلق خوش خلق را نشکست»
کنند و پیش ازین کیفیت چکار کند پس از آنکه سلطان عبدالله از ارونیار حلت نمود و قسین جانشین
او فیما بین ارکان دولت اختلاف تمام میسر رسید و قسین و قبال قریب بجدال و قبال انجمایه
چنانکه بیرون میرزا احمد با احوال خود مستعد جنگ گردید و از اندرون زن میرزا احمد که صاحب‌الخیز
سلطان گفته می‌شد شمشیری برهنه در دست گرفته باینتران حبشی و ترکی آتوده فتنه و فساد
گشت و از برکوش و کنار آتوده جنگ و جدل بلند شد عاقبت الامر از اعانت سید مظفر
و سعی و تدبیر مانا و نیکنای که بر دو برادر نوکر و پیشکار سید موصوف بودند اکثر نوکران سید
رفیق ابو الحسن گردیدند و رفیق و معاون میرزا احمد موسی موسی خان نام حواله دار و چندین از مردم بی‌ای
و نشان کسی دیگر گزاشد بعضی دیگر در ظاهر همراه او بودند و در خفیّه معاون ابو الحسن
القاصیمه منفی گشته میرزا احمد را از خبر وی و بی‌خبری از ساختن و ابو الحسن را سید مظفر
و وزارت نیام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول نکرده بود متحرک گردید و میرزا احمد پادشاه
انچه که بتیّد سلطان کرده بود رسید و دستگیر شد و مقید گردید من جعفر سیرالاحیه وقع فی
و همچنین انچه که سید مظفر در برانداختن بجائی دولت میرزا احمد بطور رسانید آخر شکل حقیقه
مراد او فرزند است بار آورده هر آنکه تخم بدی گشت و چشم تنگی داشت و دماغ میبده
پنخت و خیال اطل بست و تفصیل این احوال آنکه چون سید مظفر بازم احتیاز ملک
در قبضه اختیار خود آورد در دخل و دماغ او راه یافت و خواست که در معدمات
جزو و کلّی ابو الحسن را مطیع و منقاد خود سازد و این تخم فساد بود که در
دل او کاشته شد بنا بر این سوء فراجه بمیان آمد و هر یک در صد و پنجاه سال
دیگر می‌گشت و ابو الحسن در فکر ان افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
ملکی کوتاه سازد و هر چند تدبیر کار می‌برد و بی‌آنکه کار بخون می‌ریخت انچه او را

از وزارت معزول سازد اما صورت محلی است تا اینکه او اینست که سپیکار معزل و
صاحب دارخانه سید مظفر گشته بود سلطان ابو الحسن دساز و همراز شده و بر
ایام جمعه داران سید مظفر را بی پروبال گردانیده و ظلمندان وزارت از دست
و منصب اصلی ادا را سجا داشته و مزوی ساخت و ظلمندان و خلعت وزارت پنا
تعلق گرفت و تعلیف سابقه ما و نابه نیکیت برادر او تفر ریافت و ما و نا که از برای همه که ناگ
باید چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسله نیکبانی این خاندان مالیشان را
گفت ز روح دین اسلام نصف متدل ساخت و کیش خود را تاق و بست داد چون
ابو الحسن بادشاهی بود عیاض و روز و شب در عیاض و مشیت بصری بر در و بر وای
امیر مملکت نه افست ما و نا تا با شما صاحب خست بار گشت که بخانه در پیرون سحر
بنام که در روز یک عید میبود و با برادر خود نیکینا سوار شده و سادات و شرفا را همراه
برده فضاوت نمود که چند شایان را شکست بود و من شما را باین قسم همراه خودی
برم گویند و آن روز آنک از چشم سادات مانند رو و همچون روان گردید و در میان
نفک و است که چون بعد عزلی سید مظفر که مدتها وکیل سلطنت بود و رقی و فتن امور ملکی
و مالی با قدرت آن هر دو برادر بر من شوم و ملوم که خمیرایه مفاسد و فتن و سورت
و بان و زوال آن دو دمان کهن گشتند تفویض یافت هر چند آنصار مردم سدیدار خود
و کسان را نبواخته نعل و غریب زاده را بر انداختند اما محمد ابراهیم ولایت را
انخطاب خلیل الله خان بر نامه سازی و مزاج شناسی جازه لایه و چا پلوسی می بود
و آن هر دو بر من رنما می او منظور مید استند لهذا امر تقنی مدارج عالم گشته به منصب
سرتکر و خطاب خلیل الله خان پانک حله رایت بلند نامی افزاشت بیچ نین خود این نمود
زاتفات بادشاه و پشت روشن روان گشت ابراهیم سر کمر خلیل الله خان و نیکبانی کرد تا
عالمگیر و کواکمن مزد و بوم دکن گردید نخستین تخییر بجا پور نصب العین بهت خسروا گشته شاهزاده

با عساکر آن جهت کشایش آن تعیین یافت و چون آن مهم بآید پادشاه کشورش با قضا
 رائے صواب نمائی جهان آرائی خود از او رنگ آباد با خدیو و از آنجا بشولایور حضرت فرموده
 آن سرزمین را مضرب خیام طفر فرجام ساخت که در آنجا نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب
 او که در لشکر فیروزی بود و بنحس از نظر پادشاه گذشت بنیضون که تا حال با پس مراسم بزرگی
 میمودیم حالا که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانستند بیجا پور را محاصره نموده کار بر او
 تنگ ساخته اند و واجب آمد که سوای جمعیت موافق بیجا پور را بجانبها با فزون از شمار افزون
 جت کمک آن یکس کمر سعی بر بند و و ما بسر داری خلیل الله خان ملک حمله نزار سوار
 مستعد یکبار تعیین نمایم و می بینیم که ایشان کدام کدام طرف مقابل و متقاومت خواهند کرد
 از نیم غضب سلطان بنوران آمد و بر زبان گذشت که ما گوشمال این یک چنین فروش میمون
 باز بپنگ نواز را موقوف داشته بودیم حالا که ماده خروس با گامی توقف نماید با جو
 تعویق و تعلیق بجات بیجا پور پادشاه زاده شاه عالم بهادر را با جانمندان کوکلتاش با لش
 ابوالحسن با مورگر داند خلیل الله خان با اتفاق شیخ منباج با رستم را و عزاده مادنا با استقبال
 شهنزاده شتافت و چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید و دلاوران جانبین داد
 مردی و شجاعت دادند و آخر الام نسیم فتح و طفر بر پرچم لوای عالمگیری وزیر و تفصیل
 غریب مردم قلم و قانع رقم خواهد بود و بحاربات سرداران سلطان ابوالحسن
 با شهنزاده شاه عالم و خاندان بیجا پور و غیره سرداران پادشاه
 کشورستان عالمگیر که از لشکرهای پادشاه که افواج پادشاه کشورستان عالمگیر
 پادشاه محاصره بیجا پور شتافتند و از شاهرخ پسر قلعدار بگری که که بنیابت پدر
 سرانجام فوج داری نوایر بود و پیر و یزید بیک برادر قلعدار مکه شیر چون معلوم نمود
 که مرضی پادشاه که در فیروز ولایت بیجا پور و حیدرآباد است بعضی مامورائی
 سرحد ولایت را در اسن را تاخت و تاراج نموده گدای قصبه شیرم که از

امورائی ولایت حیدرآباد است به ترم و تمام در تصرف آوردند سلطان ابوالحسن
اطلاع یافته چندی از نوکران عمده مثل شیخ منہاج و ستم راؤ و برنجان باٹ پتھر را
که از بہار زن نامی بودند برای دفع مضرت فوج پادشاہی و باز تصرف در آوران
گڈھی سیرم نامزد نمود و بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان شارخان و پرویز خان با وجود
قلبت جمعیت بہ پناہ حصار سیرم آمدہ با فوج مذکور مقابلہ و محار بہ رستمانہ کردند و عرصت
طلب کمک بحضور ارسال داشتند خانجہان بہادر با ہر دو پسرش بہت خان و سہیل خان
و صفدر خان پسر فدائی خان برادر زادہ خانجہان بہادر و ابرج خان و غیرہ کہ سابقا برائے
تسخیر بعضی امورائی حیدرآباد مخص شدہ و بعد از عدم سرانجام کوتاہی نمودہ بودند
و در نیوقت تعیین سزا و لان و گرز برداران شدید امور بدان مہم گشتند سلطان ابوالحسن
با شماع اینجو محمد ابراہیم مخی طرب بہ خلیل اللہ خان سپہ سالار را با چند سرداران دیگر
مقابل خانجہان بہادر روانہ نمود و خانجہان بہادر ہمیکہ نزدیک ملکیہ رسید خانجہان
و پرویز خان کہ از دست گرفتہائی او بودند و پیوستند و خلیل اللہ خان و سردار
دیگر ماسی ہزار سوار بمقابل آمدہ عرصہ دار و گیر گرم ساختند متواتر کہ از حیدرآباد
کمک خلیل اللہ خان یسرید فوج اومی افزود تا آنیکہ قریب پنج ہزار سوار فراہم آمدہ
اطراف خانجہان بہادر را فرا گرفتند و پوششہائی بہادرانہ آوردہ شوخی بجائی رسانید
کہ فوج خانجہان بہادر مغلوب گردید و خانجہان بہادر نظر بر غلبہ فوج خصم حکم
فرمود کہ چہا طرف فوج پادشاہی خندق کندہ موچال بستہ شہا ہوشیار باشند
و دکنیان ہر روز بشوخی پیش آمدہ بر مورچال میخستند و دستخیز عظیم بر پاسکو بند
و بہادران لشکر خانجہانی ترم و بر روی کار می آوردند بدینموال تا مدت یکماہ غالباً
و مغلوبانہ جنگ در میان بود تا آنکہ دکنیان یکروز در میان دادہ سہری جلو ریز
و رحالتی کہ خانجہان مشغول چوپربازی بود و فوج پادشاہی غافل تاخت آوردند

خانجهان بهمت خان و سپه دارخان و ایرج خان گفت که از طرف راست و راجپوت
 و افغانه دافرمود که از جانب چپ بدافعه پردازند و خونیژ تهیه سوار شدن پر دست
 سرداران فوج پادشاهی تا بمقابلہ پردازند که شیخ منہاج و بڑی خان و تہتر
 و سرداران دیگر باسی چهل ہزار سوار از دو ستہ طرف مورچال رختہ و مردم
 مقابل را کشتہ و زخمی ساختہ با سیوف مسلول از مقابل توپخانہ زخمی ہائی توپخانہ
 بریدہ برقی کردار گذشتہ بشوخی تمام داخل لشکر شدند و رشتہ خیز حشر و نشر برپا کردند
 خانجهان بھادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شدہ متوجہ دفع شر آن باشند -
 شیخ منہاج مقابل سپہ دارخان و جگت سنگہ ہارہ و شہزہ خان بود و رستم راؤ
 برابر بہمت خان و خلیل اللہ خان و بڑی خان و تہتر با فوج جہان آشوب رو بڑ
 خانجهان بہادر و ایرج خان رسیدہ زد و خورد عجیب و دوار و گیر غریب میان
 آوردند و جوقی بمقابل راجپوتان رسیدہ و حملہ ہائی بہادرانہ آورده آنها را بی
 دست و پا ساختند و شیخ منہاج از مقابلہ سپہ دارخان رو قافلتہ با ہفت شہت
 ہزار سوار بر سر ہنگامہ رختہ ہنگامہ دار و گیر نہایت گرم ساخت و بہادران طرفین
 داور توری دادند بعد از آنکہ جمعی کثیر از جانبین کشتہ و زخمی گردیدند بہمت خان
 و صفدر خان و جسونت بندیلہ زخمی ہائی کاری برداشتند و عماری بہمت خان
 و سرداران دیگر از بیاری تیر باران شکل غریبال بہرسانیدہ اگرچہ بہمت خان طاقی
 نماندہ بود اما بہمت را نباختہ حملہائی مرد با می کرد و از پدر خود کمک می طلبیدہ از آنکہ
 خانجهان بھادر را نیز چنان محاصرہ نمودہ بودند کہ جان بسلامت بردن او را دشوار
 شدہ بود تا کمک چہ رسد در جواب طلب کمک می گفت کہ خدا مدد کند و این اثنا بر چنان
 تہتر با جمعی از بہادران نامی است پناختہ سردار پسران مقابل خانجهان آمدہ نیزہ اردو
 حوالہ آن سپہا را نمود خانجهان تیر بجلقہ کمان در آورده ہراوز زد و دست از کار تر و دبار تا

ما عرصه کارزار بر مرتبه برفوج پادشاهی تنگ گردید که اعدای امید نجات نماند و این اسباب
یلبانان بخیر را با فیل مست از فیلان راجه رام شکه که یکطرف مورچال بنجر و سیمان تبه بود
بر داشته و بنجر سه چارسی بنجر طوم او در داده مقابل فوج حیدر آباد روان ساختند اتفاقاً افیل
مقابل برنجان رسید برنجان از غر و شجاعت حمله بر فیل آورد و بیک صد تنه بنجر فیل سپ برنجان
و چند سپ دیگر چرخها گشته سواران بر زمین افتادند و کار برنجان تمام شد و چندین از دلاوران
دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل نماندند بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت غنیمت دانسته
حملای رستمانه آوردند ازین رگه در شکست برفوج حیدر آباد افتاد و فوج پادشاهی یکد و کمر
نقاب نموده فوج و نصرت مراجعت نمود و خانجهان بهادر حقیقت فتح خدا و اربابا غلبه خصم حضور
معروضه داشته است و عارضه خاص ساختن شاهزاده محمد منظم نمود و پادشاه کورستان شایزاده محمد
الغاطب شاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل عتقا و خان خلفه اسد حق جلجلا
اسد خان و محبت خان پسر نامدار خان پسر اولی لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدر آباد
مخص فرمود و خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج بهرامی و متعین شایزاده نمود
بعد از آنکه شاهزاده بگرگ را منصرف بخیم ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چند روز در
انجا استقامت کرد و خانجهان بهادر عراضی مشتعل بر غلبه فوج حیدر آباد و التماس حسین
بسرعت بهم فرستاد و شاهزاده کوچ کوچ طی مسافت نموده چون نزدیک شهر رسید خانجهان
بهادر با استقبال شایسته بعد از شرف عازمت قرار داد که قبل از آنکه سرداران حیدر آباد
جرات مقابله نمایند بر آنجا باید تاخت پیش از طلوع آفتاب با اتفاق سوار شده و دسته کرده
رفته بودند که از روبرو و اطراف افواج حیدر آباد شکوه و سطوت هر چه تا تر جلور می نمود
گشتند و بر بان بان آتشبار و تیر و گوله صدائی دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده
مغزالدین پسر بزرگ شاهزاده و خانجهان بهادر که هر اول بودند تاخت آورده بر مرتبه
شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هر اول راه یابد و در حمله

سه میل مع چهار صد پانصد سوار و پیاده از یاد آور و نذر و توپخانه شتر بار برقی کردار گذشته
آشوب غریب در لشکر پادشاهی انداختند سید عبداللہ خان بارہمہ و خواجہ ابوالمکارم کہ
توہر شکیان لشکر پادشاہزادہ بودند با اتفاق راجہ مانسنگہ خود را بدو ہرا دل رسانیدہ
تر و نمایان نمودہ بمقابلہ پرداختند تا سہ روز انش کارزار شعلہ و ر بود از طرفین سوار و پیادہ
بسیار کشتہ و زخمی گردیدند آخر الامر دکنیان روزار مقابلہ یافتند و قریب یک فہم کردہ
بہادان فوج شاہزادہ تعاقب نمودند اگرچہ سید عبداللہ خان و دیگر سرداران بخوابیدند
کہ مانسنگہ دکنیان تعاقب نمایند اما خانجہان بسبب قریب رسیدن شب و ملامت کار نہایت
بہ ہنگامہ خود مراجعت نمود و یکپاس از شب گذشتہ بکمان پنجہائی خود داخل شدند و شاہزادہ
و خانجہان کیفیت فتح بحضور معروض داشتہ متوقع تخمین و آفرین گشتند اما بسبب احوال
در تعاقب فرمان از روی غضب بنام شاہزادہ و خانجہان بہاد شتر قصد دریافت و ایمنی
باعث ملال خاطر شاہزادہ و خانجہان بہاد گشت و ہر چند کہ از آرزو سرداران فوج کمال
بقصد محار بہ در مقابل شاہزادہ نیامدند الا آنکہ گاہ گاہ وقت شب بطریق قزاقان نظر فرما
لشکر آترسیا ہی نمودہ بزدن بان بہادرت می نمودند و بعضی اوقات روزانہ نیز از دور خود را
گشتہ بدستور طلایہ گشت نمودہ بدشکر خود مراجعت میکردند اما شاہزادہ و خانجہان بہاد کہ
آرزوہ خاطر بودند توہم بنیہا نہا نشدند و با چارہاہ در آنجا توقف نمودند و گاہی سوار شدند
و ایمنی باعث خریدار عرض پادشاہ عالمستان گردیدہ فرمان بتخطی خاص بکمال ہر نفس
پرتو ورود آنگند و خانجہان قلی فرمودند مصرع ای باد بہا این ہمہ آورہ است
شاہزادہ بعد مطالعہ فرمان بادیدہ گریان و دل بریان بہادان خانجہان را با دیگر
امراء صاحب مدار فرام نمودہ در بایستہ تبعیہ مخالفان کمکانش بیان آوردند
شاہزادہ بنا بر بیجا مہائی و فریب سرداران حیدر آباد مایل بصلح بود و خانجہان بہاد
نیز بنا بر افسردگی خاطر از جانب پادشاہ و فرسپاہ خصم مصلحت و محار بہ بنمید

و بعضی امرای دیگر نیز در نیاب باو عهدستان بودند اما سید عبداللہ خان و دوست
راجه دیگر ترغیب بمقابلہ می نمودند بنا بر اختلاف آراء آنروز مصلحتی ناتمام ماند روز
دیگر سید عبداللہ خان در خلوت عرض نمود کہ اگر چه خانبہان بہادر از سرداران درویش
و کارآزمودہ و مہوار خواہ جهان بہادہست اما صلاح دولت درین ہست کہ بقصد گونمال
اینطایفہ جمیل کہ باتماس صلح دفع الوقت ینمائند متوجہ باید شد اگر خانبہان بہادر ہر کس
قبول نمایند و ی را چند اول مقرر باید کرد و الا بندہ ہر اولی شرط جان شاری بتقدیم
خواہد رسانید و در رکاب یکی از شاہزادہ ہا کہ سرداری ہر اول بنام نامی او قرار
خواہد یافت جوہر فدویت و تردد بطہور خواہد آورد بنا برین شاہ عالم بخلیل اللہ خان
سرکش مخالف پیغام داد کہ بسبب اغماص در عایتی کہ نسبت بشما بعمل آمدہ معاتب یا دشنا
گشتہ ام معہذا نظر بر اصلاح کار و ابقای دولت و آبروی شما صلاح در آن می بینم
کہ شما از قصبہ و کدہی شیرم و دیگر محال سرحدی مثل کوسیر کہ بتصرف بندہ ہا سہ
پادشاہی در آمدہ دست برداشتہ مراجعت نمایند تا انجینے را وسیلہ شفاعت شستہ
بمحضور در باب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمر و نام ناظر محلی شاہزادہ
بخلیل اللہ خان رسید بخلیل اللہ خان کہ گوش شنوا داشت بقبول اضا نمود و شیخ منہاج
ورستم را و دیگر جہات نشان گفتند کہ این پرگت بر سر شیر و نوک نیزہ ہائی ماست
ہست و جنگ را آمادہ ایم باز کارزار و صف آرائی مکرر بیان آمد و در روز اول
برتبہ در انداختن و زدن بان شوخی نمودند کہ یک بان وقت آوردن خوان خاصہ
آمدن سلاچہ محل رسید و از صدہ آن خان از سر خوان بردار افتاد و دران روز
توپہائے بسیار را کہ با فوج تازہ از نزد ابوالحسن رسیدہ بود سزدادند و صدہا
شک توپہائی در بی مباسع اجلال شاہزادہ رسانیدہ دست اندازی بر فوج
کہی پادشاہ نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاہزادہ بحرکت آمد و بہ فوج

بندهی پرداخته شاهزاده مغزالدین سلطان جهان بهادر به دستور سابق پیر اول نمود
وصفدرخان و همت خان و دیگر دلاوران را بر فاقه راجهای جلالت پیشه بجانب
برنغار و جغتار و بعضی راجت کمک مقرر کرد و سید عبداللہ خان را با چندی از بہادران
چند اول ساخت و ملتفت خان خانی و راجہ مانسنگ و سمن ربیگ و خواجہ ابوالکلام
را در قول با خود گرفته بغرم مقابلہ و بمعمر کہ کارزار آورد و از آن طرف سرداران
سلطان ابوالحسن با ہم کمکاش نموده بنگاہ رازمکانی کی بودستہ چهار کردہ جانب
راست روانہ ساخت و تو بہار از بر خاک کردہ دوسہ فوج ساخته یک فوج مقابل
فوج ہر اول و یک فوج مقابل فوج کمک قرار دادہ و یک فوج شکیں باد و سوار
شیر پیکار برای مقابلہ سید عبداللہ خان مقرر کردہ جو شان و خروشان
جلوریز و برفوج پادشاہی آوردند و ازین طرف دلیران بہادریہ پرداختستند
غرض از ہر دو جانب مردان کارزار داد و دلاوری و مردانگی دادند و سرداران
دکن ہر ساعت قدیم جہت پیش گذاشتہ پیکار و از طرف لشکر ہر اول و چند اول
فرار گفتند در آن روز از شاہزادہ مغزالدین و ہمت خان بہر خانجہان بہادر و شہزاد
خان پسر حیدر الملک تردد بہادرانہ بطور آمد و سید عبداللہ خان بعد تردد بانیان
فوج مقابل را برداشتہ بدو سرداران یحیی و یار پرداخت از اول روز
تا یکپاس روز برآمدہ معرکہ کارزار شعلہ و ربوہ بعد از آن و گنیان رو بادی فرار
نہادند و فوج پادشاہی تعاقب کنان تا بنگاہ خصم رسید و غلغلہ عظیم و لشکر دکن قتاد
شیخ منہاج و سوار سخندان نزد شاہزادہ ہر اول فوج پادشاہی فرستادہ پیغام
داد کہ محاربہ و عوای قتال و جدال میان ما و شماست و ضابطہ بادشاہان سلف اسلام
چنانست کہ دست تاخت و تاراج بناموس و راز نمی کنند اگر ما را سہ چار گمتری فرصت دہند
کہ از جانب قبائل بارہ خاطر جمع نمودہ باز بمقابلہ پردازیم از طریق مروت و قنوت بعید نخواہد بود

شاهزاده مغرالدین باستر ضامی پدر خان کشید سزاواران برای منع دست اندازی پهل
و عیال ایشان تعیین فرمود و کنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده طرف گدشی که نزدیک
بود روانه ساختند و جسمی باز از هر طرف بشکوه تمام جلوتر مقابل فوج پادشاه آمدند
و معرکه کارزار را گرم تر از اول روز ساختند و ترویات رتخانه از هر دو جانب بطور آهسته
کنیز از طرفین باد و فیل فوج پادشاهی زیاده آمدند و از جانب خصم هم منہاج و رستم و زرنجی
گشتند و بند باین دیوان شاهزاده را و کنیان زخمی ساخته با فیل سواری او پیش رواندخته
روان شدند سید عبداللہ خان با وجودیکہ در ماقوت صدمہ چتری بان بدتش رسیده بود
با اتفاق یکی از اراجا خود را با آنها رسانیده بند را بن رخصلاص گردانید و زن غیرت خان
میر بخشی شاه در حوضه فیل با یک سپیلی گشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای
کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان گشته گشتند و کنیان تا شام ثبات
قدم و زریده برگشتند و شب به پادشا ہزادہ پیغام نمودند کہ در جنگ صف جمعی از مسلمانان
جانبین گشته میکروند تیر آنت کہ سرداران طرفین بجای آنکہ بای فوج بمیان آید با ہم جنگ نمایند
بہ پیغم کہ خدا کراوری میکند شاه عالم در جواب فرمود ہر چند کہ درین امر صرفہ با شماست کہ نیزہ باز
دیکہ آنکس یعنی شمشیر را برپا استعیال کرده اید یا قبول کردیم بشرطیکہ شما مثل ما بخیر در بای فیل
انداخته جنگ کنید تا وقتیکہ یکی کا رزار راہ فرار کہ نزد ما رویش شمار شمار است پس نگریید
انہا گفتند ما بخیر در بای فیل نمی کنیم شما نیزہ گفت با ہم جنگ بگریز نمی کنیم آخر الامر سبب لغائی کہ
از قدیم میان غریبہ و غریبہ نزد و کنیان بود سلسلہ اتفاق شان از ہم سبقت و بادویہ
آوارگی پیوود و روحید را با دگدہ استند چون نہیان وقت صبح خبر آوارگی شان بسامع
اجلال شاہزادہ رسانیدند حکم بنواختن شادیانہ و تعاقب نمودن آنها فرمود و ذکر
محقق شدن خلیل القدر خان بشاہ ہزادہ و رسیدن او منصب اچمند
و پائے ملکہ چون نہیان نزد سلطان ابو الحسن خلیل اللہ خان انبار سائی متہم ساخته نہایت

را از جانب او و آن نمودند و آنکه قاطیعه با منسل دوست نبود خاطر نشان سلطان ابو الحسن
 ساخت که او رجوع بشماره آورده اراده کوکری آن طرف دارد و بداند انسان پادشاه
 را بدین نمود که فکر مقید کردن بل بقتل رسانیدن او قرار یافت تا آنکه کور بعد از گمی برنجیر بنا
 چاری بخیرت شاهزاده شتافته در سال یک هزار و نود و شش هجری احرار شریف طارست نمود
 بنصب شش هزار شش هزار سوار و خطاب مهاجمان ممتاز گردید و در همین سال در شش
 باتان بوس خلافت فرق اعتبار برافراشته با تمام چرخه بر رویه و دیگر عطایای اختصاص
 گرفت و در سال یک هزار و نود و هفت هجری از انتقال حسن علیخان بهادر عالمگیر شاهی صاحب
 صوبگی برار مور و نو انش گشت و پس از فتح حیدرآباد در سال یک هزار و نود و هشت هجری
 باضافه هزار و سوار بلند نام گردید و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب قبه دولت برافروخت
 و در آنجا رسیده در سال یک هزار و نود و نه جان بقا بضرار و اح سیر و کلمه مهاجمان شتر تارخ
 فوت اوست و ذکر رفتن سلطان ابو الحسن از شهر حیدرآباد بقلعه گوگنده وقوع
 خرابیها ازین جهت چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده شاه عالم بحیدرآباد و محقق شد
 خلیل الله خان بآن شاهزاده در حیدرآباد انتشار یافت سلطان ابو الحسن غمان شهنشاه
 از دست داده بدون آنکه بار کالو دولت کنکاش نماید و یاد در فکر بدون مال و عیال
 و ناموس خود و مردم دیگر پر داز و دفعه اول شب با جمعی از خدمه محل و صند و قهائے
 جواهر و چون هر چه توانست با خود گرفته و بقلعه گوگنده آورده و باقی همه کارخانجات با و قهائے
 و مال تجار زیاده از چهار پنجک و در رویه مع ناموس سپاه و رعایا دشمنانند و از شهرت انجیر
 و آن شب قیامت عجیب و ترنجیر غریب بر پا گردید و چندین هزار شتر فاکه فرصت سواری و
 بروانستن مال نیافتند سر اسب گشته دوست زن و فرزند گرفته جانب قلعه روان نشدند و اکثر
 زمان را فرصت برقم و چادر پوشیدن دست نهاد و پیش از آنکه خبر پادشاهزاده رسد و با این
 و غارتگران شهر طلوع یافته دست غارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب مشغول بقتل و غارت

مال و عیال بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکرگاه عالم بر شهر تاخت آوردند و شهر
چه در دولتخانه و چه در محله و رسته و بازار آنچه که موجود بود از اموال بادشاه
و امرا و تجار و کلوک از زر و نقد و اقسام جواهر و بشمار و زیورهای گران بها و اقله نفسیه از
سیاه و زلفیت و خمر و حریه و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهایی سنگین که برداشتن
آن دشوار بود و پنجه و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست جدا میگرمی ربل و داندان
زین و قز و زین و سلاطین و منو و باسیری درآوردند و آنچنان بتکبر و حرمت نجبا و شرفا شد
که زبان علم از تقریر آن قاصر است هر چند شاه عالم سزاواران تعیین نموده و منع آن کوشید
غایده نه بشاید آخر الامر که توان لشکر را ما مورخو که با اتفاق و یوان بادشاهی چار صد
پانصد سوار با خود گرفته در گردآوری و ضبط بقیه التاراج کارخانجات ابو الحسن که دارد
و بعد از آن که فرستاد و بانی ابو الحسن هزار حجر و نیا و پیغام التماس عفو جرم کرده و ماکر
نزد شاهزاده آوردند شاه عالم عجلاته سزاواران شدید برای زجر و منع تارا جیان
و گوشمالی معی که آتش میزدند تعیین فرمود ازین تعید اگر چه اندکی اطفا فی مایه فتنه
و فساد شد اما تارا جیان ممنوع نگشتند و بعد از آن که التجائی ابو الحسن به تقبل
هر تخلفی که بمیان آید از حد گذشت و قریب هفتاد هزار تن نقد و ضمیمه ابو الحسن
بضبط سرکار در آمد پادشاهزاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط
چند قبول نموده فرمود که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم میثوم و از جمله آن
شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیت لکرو پیم بود سوائی وجه مقرر
هر سال مقید و بعد خل ساختن مادنا وینکن که بایه فساد و باعث خرابی
سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از کدهی شیرم و کوهیر و دیگر
محالات مفتوحه که تصرف پادشاهی درآمده و چون ابو الحسن در مقید شدن
آن هر دو که فرما صاحب مازامل داشت بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب

اختیار محل مثل نر و ادجانی صاحب که از دست آن هر دو کافر تنگ آمده بودند بی انگه
ابو الحسن اطلاع نمایند بر زمانی بعضی حمران ناز به نوکران همدم که بغیر هر طریق قیام
آن کافران می نمودند پیغام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جنای کار
اجل رسیده نزدیک تنجانه متصل دیوار قلعه جت مشورت تازه نشستند بر سر
آنها رسیده و سر بر دو را از تن جدا کرده محبوب مردم فحیده نزد پادشاه نزد فرستاد
ذکر رسیدن عرضی شناسانده شاه عالم در باب تقرر صلح با ابو الحسن
بحضور پادشاه عالم گیر و آنچه که بعد از آن بود قوع پیوست
چون عرض داشت شاه عالم مشیر قرار صلح با سلطان ابو الحسن از نظر افور گذشت
بجسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خانجنانان بهادر و از تربیت
یا فغان حضور بود بحاجت مقرر و برای تحصیل زیر پیشکش باقی سال سابق و حال تا کی
بلنج روانه شد و در خفیه شاه عالم و خانجنانان بهادر محتاب گردیدند و خانجنانان بهادر طلب
حضور گشت خان موصوف اگر چه شجاع باتدبیر و کار آزموده و جهان دید و ترددات
نمایان از و بطور پیوسته بود اما از آنکه نیا بر وجه چند خاطر سپایون پادشاه از منحرف
گشته بدان که امید که بعضی امر از ده که جوهر تهوری و جان افشانی ایشان در آفاق پیچیده
بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان و تهور خان پسر ملا تنجان و غیره را بر سر
کار آورده و اکثر فرامین مشیر تعریف اعتقاد خان و تهور خان و سرزنش خانجنانان
بها در بدین عبارت خانه زاد آنی که هنوز بوی شیر از دمان ایشان می آید
نسبت بان پیر سال خورده زیاده شرط فدویت و جانفشانی بجای آرند
غرض صدور یافت ازینجبت خانجنانان بهادر در خجسته خاطر شده اعانت بیجا و پرا
و حیدر آبادیان بمطرح نظر داشته خطی در خفیه به سبها نوشت بنمضمون که
که بتقریب عسرت و گرانی غلّه اعتقاد خان و خواجه ابو المکارم و غیره را از حضور

پوشاه اجازت گرفته برای آوردن غلّه و رسید روانه خواهم نمود باید که شما با قشون
از شمار افزون برسید آنجا چنان مانت آورید که اسیر یا قتل میل کرد و اتفاقاً انحط
بدست سعادت خان مذکور افتاد و سعادت خان به پاس حق ملک باوشاه و حاضران چنان
بها در نمی توانست که انضا و افشای آن را نماید آخر الامر خجسته نزد اعتقاد خان رفته
بعد گرفتن سوگند در انضای راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد و اعتقاد خان
نهایت متوهم گردید و خواست کنکاش نمود و بصوابید سعادت خان چنان قرار یافت
که در خلوت خدمت شاهزاده اظهار این امر نماید و چون شاهزاده برین معنی آگاهی
یافت و جواب فرمود که این مذکور بچانه همان گفتن خلاف صلاح است و پذیرا نگرد
عرض او در باب فرستادن اعتقاد خان ازمانی شود صلاح دانست که اعتقاد
را از طرف ما بپذیرد گفت که رفتن برای آوردن رسد و غلّه قبول نکند القصه چون در شک
شاهزاده گرانی غلّه و کمیابی کاه زیاده از حد رود او خواهند که تار سیدن
جواب عرایض دیگر بگویم رفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میراثیم پسر سید مرغه
حیدر آبادی که بعد از نزول رایات عالیات در حجت بنیاد خود را مع پسر سعادت
ملازمت رسانیده مورد رعایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای
نامی با فوج پادشاه و قدری جوهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاهزاده
مسلّم گشته بود نزد یک حیدر آباد رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که
فرستادن جوهر و خلعت محض فریب است تا ابوالحسن تسلی یافته راه نور و مسلک
غفلت گردد و پسر سید مرغه بعد از فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه گوکلنده آمده است
سرداران ابوالحسن مثل شیره خان و عبدالرزاق خان لاری و غیره بر فوج تازه پادشاه
مانند و از آنکه آنها غافل بودند از جانب شاهزاده کمک رسید میراثیم کشیده شد و بعضی
سرداران نمی شده و شکی گردیدند و شاه عالم نسبت گرانی غلّه از حیدر آباد کوچ نموده بگویم

رفته اقامت کردند و درین آوان قلیچ خان بها در عرف عابد خان بموجب حکم عالی شهرت
تحصیل رشکیش با فوج شاسته نزد شاهزاده رسید و شاهزاده طلب حضور شد و پادشاه
بنابر امتداد و همجای پورایت ظفر آیت تبارخ چهار ماه شعبان سال کیز از نو و نفعت
هجری بجانب بیجا پور فراشت و از آنکه در ایام خبر فساد انگیزی جاٹ در حوالی اکبر آباد
مکر بر عرض اشرف رسیده بود و بعد رسیدن خانجهان بها در بحضور میان مردم معظم خان
خسر پادشاهزاده کام بخش و مردم خانجهان بها در در جلو خانه گفتگو و هنگام عظیم بر پا گردید
و خانجهان بها در را حکم حضور شد که بیرون رفته فحاشی مردم خود کند و اطهای نایره فساد
نماید خانجهان بها در برخلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد بر آمدن از در بار گفت که بازار
مغظم خان را غارت نمایند و این حرکت علاوه بیدماغی های سابق پادشاه گشت لهذا
خانجهان بها در را برای تنبیه و استیصال جاٹ و منهدم ساختن گدھی سنی احدث
کرده انگا کر که بی پناه آن گدھی دست نهب و غارت تا نواح اکبر آباد و راز میگرد
مخص فرمود و بعد از آن که تبارخ بیست و یکم ماه مذکور رسید و بیجا پور مضرب خیام ظفر فوجا
گردید شاه عالم و روح الله خان و غزاله دین خان فیروز جنگ و دیگر امرای نامداران زنده
کار برای مدد محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجا پور را مورشند و هر یک برای اظهار
خودیت و حسن عقیدت خود که محبت بقصد تسخیر قلعہ بسته پیش برودن طیار و خرقه
و پر کردن خندق و یورش سخی بلیغ می نمود و جو هر شجاعت و تهوری بر روی کار
می آورد و شاه عالم بها در میخواست که تبدیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید
تسخیر قلعہ بدست آورد لهذا شاه قلیخان را بحفیہ حجت جواب و سوال نزد کند و
بیجا پور میفرستاد و از آن طرف سید عالم نام گاه گاه پیام التیام آمیز نیز نزد
همین پور خلافت می آورد و چون شاه قلیخان جوانی بود بیباک و ادب باش
مشراب هر گاه برائے تغییر تبدیل مردم خود میرفت با خنمی گفت که شما فهمیده

این طرف توپ و فنک و سنگ بنیدارید مردم شاه عالم را با واز پند تسلی می داد
که بشما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید ازین گفتگو راز افشا یافته
گوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی واقع طلبیان فتنه جو گوش زد پادشاه نیکو
و مهربان بهم خبر رسانیدند که روز هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکنه
بود و ظاهر بر آن فتنه که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده پادشاه عالم دخلوت
همکام میکرد و بعد از آن که بزبانی روح الله خان و سردار خان کو تو آل
این خبر بطور پرست بکو تو آل حکم شد که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه
گاه وقت شب نزد شاه برده می آید و شاه قلی بگیرد، را که بقلعه میرد و دستگیر ساز
و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند پادشاه پادشاه بربان
خوش و دلایستفاسا احوال آید و شد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد از آنکه او
انکار بلیغ نموده و ایشانه جواب داد و حکم بپشتن و زدن و در شکنجیدن او فرمود
چون چند چوب بر آوردند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار برداشته نام خید
عمده دیگران را مثل محمد صادق و بنبر این دیوان شاه برده و سید عبداللہ خان
بابر نه و غیره ظاهر کرد و آنهارا تتریک بدنامی خود ساخت و بعد از آن شاه عالم
خلید کله و شکوه این مذکورات بمیان آورد و شاه عالم بر چند انگار کرد که شاه قلی
نوکرم نیست سو و مند نشد و بفرمود تا سید عبداللہ خان را مقصر و دیگران را
اخراج نمودند هر چند که خلده مکان ظاهر در مراتب منصب و لوازم ملی عهدی
شاه عالم کمی نکرد اما در آن کم توجهی و بی اتفاقی روز بروز می افزود و روح الله خان را
که مکرر ترضیع جوامع سید عبداللہ خان کرده و نظر بند فرمود و قصه چون از مساعی جمیله غازی
خان با وزیر فرخیک و دیگر بهادران با نام نیک عرصه مجبوران و سرداران بیجا بود
نگنگ گردید و از رسیدن غله و کسبایی گاه مردم بجای رود و اب بشمار تلف شد و تیره ها

از زبانی سکندریان خواسته در اوایل شهر ذی قعدة سال هزار و نود و نهمت هجری
کلیله طعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر رشید که دید و صدای شادایانه
بلند آوازده گشت و بعضی مورخین بیان می فرماید که در آن روز سکندر رشید که در آن روز رسایند
اگر چه درین روز تاریخ یکصد و زیاده میشود لیکن نظر بر وجود تناسب لطیف درین عبارت
و ملاحظه اینست که در ماده تاریخ امرشگون مثل فتح و ولادت افرونی انسب است زیرا که
در کور و او جایز و بیشعبدایت اند و قلع نگار کل جت داخل نمودن در و قلع این عبارت
بر خط خاص غزین گشته حمت شد که بدست یاری فرزند و جندی ریوی که از آن زمان بجا
غیر و زنجبک مفتوح گردید و همین ضمون در فرمان امیرخان صوبه دار کابل نیز مندرج گشت
و بعد معین نمودن سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافت که او را قلع دولت آباد و بدو با عراز
نخا بدارند و به قلع و اتقا کنند که فراخور کفایت و یو میه میرسانند باشد و نندوبست
حکایت بجا پور بر روح انجمنی با تفاق سید عبداللہ خان مغرض گشت و ذکر ثوبه
پادشاه هما اگر شیر قلع گو گشته و وقوع محاربات و بیان
کیفیت خلاصه و غیره چون پادشاه کشورستان بجا پور را مفتوح ساخته و از غیر
مهرم احرام بشهر بخاریارت حاکم شد و سید بنده و او را از آنجا کوچ فرمود و بنام ابوبکر
و سعادت خان حاجب حیدر آباد فرامین مستعمل نمود و در جا و رسایند شیکش تا کبیر عام آباد
نمود و در حقیقت بپادشاهان شرف ترقیم یافت که مابعد دولت عزم تنجیر حیدر آباد و ابرام دین
بودی و ایات جهان کشا با نظر طرف متوجه خواسته اند و تقدیر در تحصیل ارتقای بر جرات تجار بود
حسن هجری خود در تقدیم این خدمت شناسد و سخاوت خان سلطان ابوبکر بن ابی اسید و از و جت
و عنایات پادشاه ساخته برای وصول در شیکس هزار و ولی و قلع زاید الوصف بجا آورد
و چون ابوبکر در آنوقت آنقدر زور نقد داشت که ادای تمام شیکش نماید و اطاعت
امرا و موجب غنای آنکاشت بجا و خان بچام داد که در نقد و زیوت و اصل ساختن متعذر است

میخواهم که جواب روزیور مرصع و مرصع آلات دیگر بفرستم خواهی سرای خود را روانه نمایند
که بحضور او زیور و هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سخنان
در فرستادن خواهی سر را با نمود و چند روز گفتگو فیما بین بود تا اینکه خبر نبشت متوکب ابلال
از گلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت ابو الحسن کسان حاجب طلبید و عدد خویشها
پیر از جواب روزیور مرصع مع افراد تعداد و اعیان قیمت دستنی مابسته و بر آن مهر خود کرده بصوب
آنها نزد سعادخان فرستاد که بطریق امانت نگه دارد و در دست رفته هر قدر زیور نقد که بهم رسید
و اصل میگردد و اینجا که از زیور پیشکش باقی خواهد ماند عرض آن بعضی از آن جواب هر سلسله قیمت
نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعادخان متفضل بوصول پیشکش بمهر خود مع غرض است
شماره اظهاری طاعت و التماس عفو جوایم اینجا بنایب بدینار روانه حضور نموده شود اتفاقاتی
و دیگر ابو الحسن چند پیشگی میوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادخان نیز از جانب خود یکی
بحضور ارسال داشت یکمور و زیور آن نگذاشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ کوچ سعید را با جمعی
ابو الحسن از استماع این خبر بیست را با سعادخان پیغام داد که طلب از فرستادن جواب روزیور
نگاه داشتن تا موس خود و توقع ترجمه بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس گئی بهم رسید و توقع
پذیرفتن التماس عفو جوایم نماید خواهی امانت را و پس باید فرستاد سعادخان
در جواب گفت که چون برین موجب نوشته پادشاه توجه رایست ظفر آیت بنر صوب
یقین بود نظر به پاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خواهم پاس
جواب را به چنان سر بفرستد همراه بکفک ما رسال حضور نمودم الحال
عوض خواهم پاس جواب هر سر و جام حاضر و فدای نام پادشاه است
بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بیان آمد ابو الحسن فوج بر خانه
حاجب یقین نمود سعادخان پیغام داد که درین ماده اگر چه
حق بجانب شماست اما چون من نظر بر مرضی پادشاه و پاس حق نمک خواهم پاس روانه

نمودم الحال مرا چاره بجز کشته شدن نیست لیکن از کشتن من بادشاه راجحت بر شما
خواهد شد و بهیچوجه احتمال عفو جراثیم متصور نخواهد بود و اگر من زنده بمانم و عفو جراثیم
عفو جراثیم شما باقیست و بشرط حیات من هم کمر خدمت برای رستگاری شما بقدر
استطاعت خواهم بست سلطان ابوالحسن نظر بر عواقب امور عذرش مسموع شد
دست از مزاحمتش برداشت بل بنا بر مصلحت وقت سعادت خان را طلبیده نسبت
بسابق زیاده تراغوا نمود و آفرین گفته خلعت و چهارم صاع با و محبت فرمود و
در همان ایام روزی مجلس ابوالحسن فضلاء حیدر آباد و عده اذکر خوبی های
بادشاه و دین پرور میان آورده سر رشته سخن بانیچار رسانیدند که طرفه حالست
که باوصف ادعائی صلاح و تقوی و دانائی عالمگیر بادشاه که زبان زنده خاص مقام
بادشاه دین پناه در ایامی که تربیت خانرا بجا بت نزد شاه ایران فرستاده بودند
و او از بخردی و کج خلقی خود خفت کشیده مراجعت نمود و بسبب او میان هر دو
بادشاه مخالفت تمام بهم رسید و از جانبین کار به لشکر کشی انجامید و درین اثنا
که اسپان فرستاده شاه عباس بنظر آورد در آوردند بادشاه از روی تعصب فرمود
که اسپان را مذبح ساختن بفقرا مشمت نمایند باوصف ادعائی تقوی و اتباع
شرعیت غرامت کبچین اصراف که خلاف شرع است کشتن محمول بر چه توان کرد بجز
اطاعت نفس سرکش بابیسی که اسپان را بصالحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمیع کشمیر
از ان بهره مند می گشتند سعادت خان سخن ساز در جواب گفت اینکه مشهور شده که شاه
بسبب ناخوشی از شاه ایران اسپان را مذبح ساختن بفقرا تقسیم نمود غلط محض است
اصل حقیقت نیست و قیثکه آخته پکی اسپان را بحضور آورد بادشاه در تلاوت کلام
مشغول بود و بخاطر شرف گذشت که چنانکه دیدن اسپان فرصت طلب است باقی مقدار ملا
را موقوف روز دیگر دانسته متوجه دیدن اسپان باید گردید و در آن حالت آیه کریمه که در بیان

سلیمان بن غیر علیہ السلام در باب تغل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کفاره
آن مذبح ساختن اسپان تباوت درآمد بادشاه آبدیده گردید و آن آنه را
حسب اسحال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش نسبت سینه حضرت سلیمان عمل نموده
سواری آن اسپان برنج و حرام ساخته حکم بدیج آن فرمود علما حید را با و بعد
شنیدن این جواب گفتند درین صورت فرستادن اسپان برای بدیج کردن بر درختان
امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا بدیج کرده بفقر تقسیم می نمودند
سعاد تخان جواب داد که این شهرت نیز اصلی ندارد چه در آن ایام شهر شاه جهان آباد
تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود
که امیر از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشند و در صورتیکه کجای
اسپان را بدیج مینمودند از دایم بسیار میشد و ضعفای فقر محروم می ماندند بنا بر
آن حکم شد که در هر محله یک دو اسپا پرده مذبح سازند و مستحقان قسمت نمایند
تا کسی محروم نماند و تقسیم سهولت شود چون این سوال و جواب سعاد تخان با تفصیل
حیدر آباد از روی نوشته وقایع نگار بر فرض خلط مکان رسید سعاد تخان مورد
تحسین و آفرین گردید القصه بعد از آنکه بادشاه بمرزا فاضل الانوار قدوته الواصلین
سید محمد گیسو دراز رفته و سبب هزار روپیه بخدمت آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده
و استمداد نموده غمان بکیران توجه بصوب حیدر آباد معطوف داشت ابو الحسن از استماع
این خبر و شست اثر عریضه متعل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق
مع تحفه و هدایا مصوب نوکران سخندان روانه نمود جواب عریضه او محمول بر بیان
شمیسه آید از مبارزان تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعاد تخان ترفعه و تبریا
مندرج شد که اگر چه افعال قبیح آن ماعاقبت اندیش یعنی ابو الحسن از احاطه تقریر بیرونست اما از صدق
و از بسیار اندکی بنماری آید زما ختم سیمایرکان سلطنت کفایت کرد از قریح و اوفی ساد و متواضع و فضلا

مخلوب و ساختن و در ترویج فسق و فجور علامه بهایت ^{پیر} به کوششیدن و خود مرکب
کبار کشتن و مستغرق باده پستی بودن و کفر از اسلام و ^{ظلم} را از عدل و فسق را از عبادت
فرق نه نمودن و در اعانت کفار حرابی یعنی سبهای جنمی ^{و قبیله} و کذاشتن و خود را درین
ماده نزد خلق و خالق که در منع معاشرت کفار حرابی ^{نقصه} واقع شد و مطعون ساختن
و ما بوصف رسیدن فرامین نصیحت ^{بعضی} مردم فمیده ادب دان نپه غفلت از
گوش ناکشیدن و درین ایام ^{چند} یکی که بکون برای سبها فرستادن و بفرط غرور و سستی
باده ناکامی پیودان و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن و زبی تصور اطل نخیل مجال
و بعد از آنکه ابوالحسن یاس مطلق حاصل کرد بفکر تعیین انواع جهت مافعه افتاده شنج منہاج
و شرنجان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه را مقرر و خبر
فراوه و وقت زحمت گفت که هرگاه بر باد شاه ظفر یامید نامقدور سعی نماید که زنده و دیگر
خود و با غار و اگر ام بیارید اما در جواب گفتند که سینه ما از دست اذیت عالمگیر پراز
ایله گشته و جگر ما از آتش نسیب و غارتش کباب شده بعد از دستگیر نمودن حرمت او نگاه
نخواهیم داشت یا بجله بد و منرئی حیدر آباد سرداران مذکور مقابل فوج بادشاهی سیده
معمر که ارگشته و چون درین وقت عزلت غزال الدین خان بهادر و فریر و جنگ که بعد فتح بیجا پو
برای تسخیر قلعه ابراهیم گده مامور گردیده بود و مستحضر شده فتم آن قلعه و روانه شدن
خود بطریق ایلعار بحضور رسید از انتشار این خبر قدم ثبات سرداران ابوالحسن
از جاسے خود لغزید تا اینکه پست و چهارم ربیع الاول بیک گروه حیدر آباد که از
قلعه تفایت کوله رس بود نزول موکب اعلی شد و حکم قضا توام به تقسیم
مورچال و انگندن نزل در اساس حیات محصوران و برانداختن برج
و باره بضر توپها و فراهم آوردن اسباب قلعه گیر سے شرف نفاذ
یافت درین اثنا افواج ابوالحسن اطراف لشکر آمده و جنگ در پیوستند

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پا داشتند و دلاوران هر دو جانب را در داینگی و تهوری دادند
بازار جدال و قتال گرم گشت. ^{المکارم با چندی از مغلان و سادات بارهه منجمله}
و گفته و زخمی گردیدند و خواستند که ^{از دکنیان} روزه مقابلۀ تا فتنه با جملۀ بعد تعیین موچال
لازم آید عالم زخمی شدند بعد از ^{در مدینه و تقسیم افواج بجز امواج بصدر}
و رسیدن غیر و جنگ حکم مکنیدن نقب و ^{در این ایام محاصره روزی مردم}
پیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و در ^{بردارند قلیچ خان}
حکم شد که قوای محصورین را که بیرون دیوار قلعه فرو داده اند ^{آن داروگیر}
پدر غار الدین خان بهادر غیر و جنگ که از امرای ذی قدار بود از غایت کار طلبی ^{مست}
یورش نمود قریب قلعه رسید درین عین گونه زنبورک قضا بر شانه اش خورده
را جدا ساخت او را از آنجا اسپ سواره با استقلال تمام بدائرة خود آمد و حده المکر
اسدخان برائے دجوی بعیادت او مامور شده رفت در آن وقت جراحان
از شانه او ریزه های استخوان می چسبیدند او باستقامت را نوزدهمین حسین
با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قهوه می خورد و می گفت که نجیه دوز خوبی
بهت آمده هر چند در معاجبه سعی بیکار رفت اما در روز دوم یا سوم بسر نیجه اجل
دست از کار گاه دنیا برداشت و هر هفته بل هر روز بسی بهادران مورچال پیش
میرفت روزی از آن ایام که غار الدین خان بهادر غیر و جنگ مورچال را پیش می برد
فتح نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق و غیره بمقابلۀ فوج بادشاهی
آمده زد و خورد عجیب میان آوردند و کشورنگه مژده زخم کاری برداشته از اسپ
افتاد و خواستند که او را بر دارند و شکل شد تا اینکه جمعی کثیر از ارجیوتان بیکار آمدند آنگاه او را
از دست دکنیان برآوردند و چندی از دکنیان بر کشته و زخمی گردیدند اما غلبه دکنیان ^{آن}
بود که دلاورانی بج بادشاهی پیچیدند و تر کار فرمودند اما نتوانستند که ^{را} بهت رند و دکنیان ^{لا}

خود را با لاش چند نفر شاهی برداشته بُردند آخر الامر سبی بهادران ایران و توران و جلاد
افغانان و راجپوتان و دکنیان برگشتند و از آن روز کمتر دو بطهوری آوردند بل شیخ بهین
و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن با سمالت بادشاه حقوق ولی نعمت خود و بیطاق نیان
نهادند و بدرگاه بادشاه آورده بنیاصب عهده و خطابه با سرفرازی یافتند چنانچه
محمد ابراهیم منصب هفت هزار گشتش هزار سوار سرفرازی یافته مخیاط بهایتخان گردید پیش
از همه سخی در شیر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت منصب شش هزار سوار و خطابه
تقرب خان عزت اخلاص یافت و از جمله نوکران عهده ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
ابو الحسن رونقافت بل در روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددی بر تر از قیاس بطهور آورد
مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود ~~اما حکم~~ ~~مهره~~ با مباد کشید و از کثرت
ذخیره باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود متصل با مفضل اردو دیوار و برج و باره
قلعه گوله توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتش بازی بجانب لشکر بادشاهی میرسید و از
بسیاری آتشکاری و برخواستن دود و تاریکی آید چنان شده بود که روز از شب متمایز نمی شد
هم روز بندهای کار طلب بادشاهی تلف میشدند و زخمی می گردیدند و بهادران فوج
بادشاهی ترددات نمایان بر روی کار می آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکنان
پسر قوام الدین خان داروغه توپخانه و حمایتیان با چندی از بهادران پیشتر از دیگران
و طریق جانفشانی ثبات قدم و ورزیده کاری سال در یکماه و کاریکه در یک روز نمیشد
تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را که بنا بر خندق رسانیدند و حکم شد خندق
را بر نمایند اول خلد مکان و ضوضا خسته کیسه که باس برای پر نمودن خاک و انداختن
در خندق بدست مبارک خود دوخته فرمود که کیسه باز و دلیار کنند و مدینه
بنا نموده توپ های بزرگ با اسلحه آن به گذارند اگر چه از صد مات آن
توپهای قلعه کشتار لرزل در ارکان آن حصار افتاد اما اگر گران غلظت کیسائی که نیز لرزل

عظیم سبز زمین لشکر بادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله باخند
و آنچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گران غلّه
یکی کمی باران بود و آن سال که بد وقت خوشه جوار و باجره که عمده خربز خریف
و مدار قوت غریب این ملک است بدون آنکه دانه بر آرد خشک گردید دوم
آنکه دکنیان و فوج سنبها که بعد دابو احسن آمده بود اطراف لشکر بادشاه را
تاخته مانع رسیدن رسد غلّه گشته بودند علاوه اینکه اثر و بانیز در لشکر بادشاه
شیوع یافت و ازین جوارش عالمی تلف گشت و بسیاری تاب گرنگی و بی برگی
نیارده بر خاسته نزد دابو احسن فرستند و بعضی بخریه نفاق و رزیده معاونت
مصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاه را ده محمد اعظم
که بهیبت نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف او حین واکبر آباد مقرر گشته بود
به برهان پور رسیده بود و با طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده های
کار طلب و پیشتر سلطنت و بند و بست بیجا و ربا و مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت
بعد رسیدن محمد اعظم شاه که گران غلّه از حد گذشت میرزا یار علی را که امین و رسا
در کارها بود و بحال توجهات و عنایات بادشاهی خطاب و اضافت منصب قبول
نمی نمود باو حکم شد که خدمت دار و غلّی قبول نماید و رسد غلّه بر لشکر برساند میرزا علی
چون دانست که سرانجام این خدمت ازو نخواهد شد و محض بذامی عاید حال و خواهد گرد
و از در و اعتبار بخشش دولت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن بدست نکرده محمد اعظم شاه
که باو اتفاق داشت چرا که مشارالیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بآن شاهزاده نمی
آورد و بخصوص بادشاه زبان بشکوه او گشوده گفت که با این تفضلات و عنایات حضرت آن حاجی چه یار
که از اطاعت خداوند نعمت پر محمد بن خاخر بادشاه اینمغیران آمد و او را گرفتار غضب سلطانی خست
و به تجویز روح الله خان خلعت خدمت مذکور که باعث شنیدن هزاران دشنام از زبان خلعت



